

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی بمنه خلق العباد و بحکمته کلفهم بسلوک منهج الرشاد و العمل بالاحکام للنجاة فی یوم المعاد والصلوة والسلام علی سید الانام و آله البررة الکرام و بعد

چون

رسالهٔ منهج الرشاد که
از نتایج افکار مرحمت و غفران مآب
جناب مستطاب عمدة المحققین حاج شیخ جعفر
شوشتری طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه و حشره
مع موالیه بود و حضرت مستطاب علامة العلماء العاملین
و فهامة الفقهاء الکاملین جمال الملة والدین آیة الله فی
العالمین مروج شریعة سید المرسلین المؤید بتایید رب العالمین
حجة الاسلام والمسلمین مولانا و سیدنا آقای آقا سید محمد کاظم طباطبائی
یزدی متع الله المسلمین بطول بقائه بفتاوی مبارکه خود حاشیه
و دستخط فرموده اند چون نفع این رساله برای خواص و عوام
ظاهر است لهذا جناب مستطاب عمدة التجار و
زبدة الاخیار والانجاب افتخار الحاج و
المعتمرین حاجی شیخ محمد حسن
صاحب تاجر طهرانی
دام مجده العالی
بطبع رسانیدند

از مطالعه کنندگان رجا آنکه هر گاه سهو و خطائی ببینند اغماض فرمایند
بتاریخ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۳ در بندر معموره بمبئی در مطبع گلزار حسنی

هذا
کتاب مستطاب
منهج الرشاد

بسم الله الرحمن الرحیم

ربّ انت فی الدّارین رجائی جلّ قدسك عن ثنائی لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك فالحمد لك کما انت اهله والصّلوة علی نبیّك الّذی ارسلته للعالمین بشیرا ونذیرا واهل بیته الّذین اذهبت عنهم الرّجس وطهّرتهم تطهیرا وبعد اقل واحقر خلق الله خادم خدّام الشرع الاطهر ابن الحسین جعفر بعرض برادران دینی میرساند که این رساله ایست در مهمّات مسائل دینیّه مسمّی بمنهج الرشاد مرتّب بر مقدّمهٔ مهمّه وچند مقصد وخاتمه **مقدّمه** در بیان حکمت خلقت انسان واینکه خلقت او عبث وبی فایده نیست قال الله تعالی افحسبتم انّما خلقناکم عبثا وانّکم الینا لا ترجعون یعنی ایا گمان کرده اید که شما را عبث افریده ام واینکه بازگشت بسوی ما نخواهید کرد یعنی اگر منظور از خلقت شما همین زندگانی چند روزه با مرارت ومردن بحسرت بود خلقت شما عبث وبازیچه بود واز خدای خالق حکیم که اثار حکمت در مخلوقات او ظاهر است کار عبث وبازیچه محال است پس باید خلقت بجهة ثمرهٔ بزرگی باشد که بیان فرموده در کلام خود که وما خلقت الجنّ والانس الّا لیعبدون پس هر مکلّفی لازم است که سعی در تحصیل ثمرهٔ وجود خود نماید بعبادت پروردگار ومعنی عبادت تعظیم وتذلّل است برای خالق بکیفیّات مخصوصه که بقصد فرمان برداری او بجا

بیاید وارسال انبیا ونصب اوصیا وتنزیل کتب همه بجهة بیان انها است وکیفیت توجه انها بر شخص مختلف است باختلاف حالات او ولکن پیش از عروض همه تکالیف همینکه پسر داخل سال پانزدهم شد یا قبل از ان محتلم شد ودختر داخل سال دهم شد ابتدا لازم است در همان روز بلوغ بلکه ساعت اول بلوغ که در صدد شش امر باشد اول نظر در اصول دین دویم تعلّم صورت نماز سیم تعلّم مسائل واجبه نماز چهارم ملاحظه اسباب موجبه غسل که در ایام نابالغی از او بعمل امده باشد مثل انکه در ایام طفولیت مسّ میّت مثلا کرده باشد یا جنب شده باشد که بمجرد بلوغ غسل انها براو واجبست اگرچه در ایام نابالغی هم غسل کرده باشد پنجم ملاحظه اسباب اشتغال ذمه بحقوق ناس که در ایام نابالغی بسبب انها مشغول الذمه شده حال که بالغ شد مکلّفست ببرائت ذمه از الحقوق ششم تعلّم احکام بعض معاملات که مشغول انها است تا بر وجه صحت عمل نماید وبعض محرّمات تا ترك انها نماید وبجهة هر یك از این شش امر در کیفیّت ومقدار تفصیلی هست که اگر بان طور عمل نکرد احکامی چند برای هر یك براو بار میشود که امر او بسیار مشکل میشود لهذا این تفاصیل را در شش مقام بیان مینمائیم **مقام اوّل** در مقدار واجب از معرفة اصول دین وکیفیّت تحصیل ان در اول بلوغ واحکامیکه مترتب بر ترك ان میشوند بدانکه اطفال قبل از بلوغ متصف بصفت اسلام وکفر نمیشوند لکن بر اطفال کفار احکام کفّار بتبعیّت جاریست وبر اطفال مسلمین احکام مسلمین بتبعیّت جاریست واما بعد از بلوغ وعقل تبعیّت ایشان منقطع میشود وباید ملاحظه خود ایشان بشود که هر گاه معتقد بعقاید حقه شدند وصف اسلام در ایشان حاصل واحکام مسلمین بر ایشان جاری میشود بنا بر این هرگاه پسر یا دختر بالغ شد ومعرفة اصول دین را بمقدار کفایت در اسلام تحصیل نکرده وندانست یا در شك ماند امر بسیار مشکل می شود از بابت نجاست ایشان واز بابت میراث ونکاح واین حکم در دختر از بسیار مشکل

اقوی در بلوغ بسن اعتبار در تمامیت سال پانزدهم است ظم طبا

اقوی صحت غسل نابالغ است ظم طبا

میشود زیرا که بعد از اتمام سال باید اصول اسلام را معتقد شوند بلکه
بعضی از اعاظم علماء ره مثل شیخ طوسی ره قائل شده که تکلیف باصول دین نسبت
به پسران بعد از اتمام ده سال است و این دخلی ندارد با حکام دیگر که بلوغ در انها شرط
و ملاحظه این قول احوط است و بدانکه تکلیف بمعرفت عقاید اهم تکالیف است یعنی در احکام
خدا از او مهم تر نیست چونکه ندانستن باعث مخلد بودن در عذاب است و اول
تکالیف است یعنی پیش از همهٔ واجبات باید تحصیل ان کرد حتی اینکه تا انرا درست
نکرده اگر نماز کرد باطل است و اشکل تکالیف است از انجهة که کاهی بی تقصیر
در ان احکام نجاست بر شخص مترتب میشود هر کاه خلاف واقع معتقد باشد
مثل بسیاری از مردان یا زنان که از بابت غفلت و بی معرفتی خدا را تصور
جسم نموده یا در اسمان میدانند حکم بطهارت ایشان مشکل است هر چند
مستضعف باشند و مقصر نباشند و باید دانست که معرفت اصول دین چند
مرحله دارد مرحله اولی از بابت تقسیم ان باصول اسلام و اصول ایمان
اصول اسلام سه است اول توحید دویم نبوت سیم معاد و اصول ایمان پنج است
همین سه و عدل و امامت و بر عدم اعتقاد باصول اسلام چند حکم مترتب است
اول نجس بودن دویم عدم صحة عقد مسلمه برای او اگر مرد باشد و عدم صحة
عقد او برای مسلم اگر زن باشد سیم میراث نبردن او از مسلم اگرچه پدر او
باشد چهارم مالك نشدن کنیز و غلامی که مسلم باشند پنجم حلال نبودن
ذبیحه یعنی حیوانی را که ذبح کند ششم واجب نبودن تغسیل و تکفین و نماز
بر او هفتم میته بودن هر چیزی که از اجزای حیوانات در دست او باشد از قبیل
کفش و پوستین و پیه و نحو اینها و غیر اینها از احکام و بر ندانستن اصول ایمان
هم چند حکم مترتب است مثل عدم صحت عبادات کلا و مثل جایز نبودن
دادن زکوة و خمس و فطره و رد مظالم و کفاره و غیر اینها از احکامی که بیان
خواهد شد مرحله دویم در تشخیص اینکه از هر یك چه قدر ضرور است
مرحله سویم اینکه اصول دین لفظ تنها نیستند و اعتقاد قلبی ضرور است

ع
باشك در
تذکیه و عدم
سبق ید مسلم
بر ان
[illegible]

در مقدار

در مقدار واجب از هر یك **مرحله چهارم** انکه علماء حکم نموده اند
باینکه تحصیل اینها باید از دلیل بطریق یقین باشد نه شك و نه مظنه و نه
تقلید که اینها در ان ثمر ندارند از این بابتها کار صعب میشود در اطفال در
اول بلوغ بلکه در بسیاری از مردم که مدتی از عمر ایشان کذشته پس اهم
امور تحقیق این مراحل است و مقصود از تحقیق این است که شخص احوالات خود
را ملاحظه کند که از اوایل بلوغ بچه قسم بوده یا اینکه اگر علم بحال کسی هم رسانید
حکم انرا بداند و الا شبهه نیست که در بلاد مسلمین هر کس را که شخص ببیند
و حال او را نداند باید احکام مسلمین را بر او جاری کند هر چند که اول بلوغ او
باشد و هر چند که شهادتین را از او نشنیده باشد پس اولا بعون الله تعالی
بیان میکنیم اقسام مردم را در این خصوص و احکام هر قسم را که هر کسی تکلیف
خود را در بارهٔ خود و در بارهٔ دیگران بداند انشاء الله تعالی و الله المستعان
پس میکوئیم که مردم نسبت بمعرفة اصول دین بر چهارده قسم اند **قسم اول**
اینکه قبل از بلوغ معرفت باصول اسلام و ایمان حاصل نموده باشد بدلیل و
یقین بواقع برای او حاصل شده این بی خلاف و بی شبهه بمجرد بلوغ همهٔ
احکام اسلام و ایمان بر او جاری است و شبههٔ در ان نیست چه تقریر دلیل
خود را بتواند بکند یا نه **قسم دویم** اینکه از تقلید پدر و مادر یا غیر ایشان
از کسانیکه اعتقاد بر ایشان دارد قبل از بلوغ یقین بجهة او حاصل شده باشد
بواقع و در وقت حصول بلوغ بهمان طریق برقرار باشد اقوی اینست که این
عیبی ندارد بلکه علاوه براین اگر در همهٔ عمر خود بهمین یقین بماند و شبههٔ نکند
و احتمال خلاف ندهد کفایت در احکام ایمان او هم در دنیا و هم در اخرت
خواهد کرد انشاء الله تعالی **قسم سویم** اینکه در اول بلوغ در صدد تحصیل
دین و طریقهٔ حق افتاده باشد و بعد از چند وقت انرا تحصیل کند بنحو یقین از
تقلیدی که دیگر شبههٔ نداشته باشد و احتمال خلاف ندهد در این صورت
بعد از حصول یقین حکم او معلوم است کلامی که هست در ان مدت است

که در صدد تحصیل حق بوده ایا حکم او بچه نحو است ظاهر این است که اگر در
ان مدت تحصیل که هنوز حق بدست نیاورده است بمیرد مؤاخذه بر او نیست و معذور است
نیست لکن در طهارت او و در جریان احکام مسلمین بر او تاملی هست **مسئله**
هرگاه تحصیل طریقهٔ حق موقوف باشد بر اینکه یکروز یا چند روز ملاحظه کند ایا
در ان روزها نماز بر او واجب است یا نه حکم بوجوب مشکل است لکن قضای انها
بعد از تحصیل حق باید بکند **قسم چهارم** اینکه در اول بلوغ ملتفت باین
مرحله اختیار دین نشود و در این صدد نباشد مثل اکثر دختران در اول بلوغ
در این صورت احکام مسلمین بر او جاری نیست و پاک بودن او مشکل است
و لازم است که پدر و مادر یا غیر ایشان او را متنبه نموده اولا او را حالی نمایند
که خالقی داری ترا خلق کرده است و همهٔ این مخلوقات را خلق کرده است و جامع
جمیع صفات کمال است و منزه از صفات نقص است و مکان ندارد و تغییر بر
او روا نیست و او را پیغمبری هست که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
میباشد و انچه از جانب او اورده است حق است همین دو مطلب را حالی او
نموده که بفهمد بزبان لا اله الا الله و محمد رسول الله را بگوید که بدن او پاک
بشود بعد از ان کم کم امامت و عدد ائمه و معاد و تفاصیل انها را و بفهمانند که
باقی احکام ایمان بر او مترتب بشود و اگر تسامحی در این بشود حتی اینکه اگر
یکروز از اول بلوغ تاخیر شد کار بسیار مشکل میشود **قسم پنجم** اینکه کسی
باشد که همهٔ عقاید حقه در ذهن او ثابت هستند و انها را میداند در دل خود
و لکن اگر از او بپرسند بعبارت نمیتواند تقریر بکند مثل بسیاری از اهل صحرا
در خصوص توحید و بسیاری از مردم شهر در خصوص دانستن صفات ثبوتیه
و سلبیه که اگر بایشان بگوئی که انها چند اند نمیتوانند حساب کنند و لکن
اگر بپرسی خدا عالم است اثبات میکنند و اگر بگوئی مکان دارد یا مرئی است
نفی میکنند و همچنین باقی صفات را و حکم در این صورت اینست که همین قدر
کفایت میکند **قسم ششم** اینکه شخص بحسب ظاهر همین قدر می بینیم که

یعنی وجوب فعلی فی الاوقات واقعی ثابت است حتی در حق کفار

شهادتین را میگوید و ندانسته باشیم که قلبا معتقد هست یا نه در اینجا بلا شك
باید حکم باسلام او بکنیم و مکلف بتفتیش قلب او نیستیم بلکه در بارهٔ او میتوان
گفت اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و این نسبت بتکلیف دیگران است با او و اما
خودش بنفسه پس باید حکم خود را از اعتقاد خودش ملاحظه کند اگر اعتقادش
قلبی نیست باید سعی کند و اعتقادش را درست نماید **قسم هفتم** انکه
شخص شهادتین را بگوید و لکن می بینیم که قلبا و در مضمون انها یا در امر معاد
شك دارد حکم مردم نسبت باین شخص این است که هر گاه خود ظاهر کرد شك
خود را بروز داد که او را کافر و نجس بدانند کلامی که هست اینست که هر گاه
شك خود را ظاهر نکرد و اقرار بشهادتین و معاد هم میکند لکن از احوال و اعمال
او دستگیر شد که باطنا شك دارد در توحید یا نبوت خاصه یا معاد اقوی
این است که عقد کردن زن مسلمه از برای او جایز نیست و اما در اینکه پاك است
یا نجس و حیوانی که ذبح کند حلال است یا حرام تاملی هست و احوط اجتناب است
از او **مسئله** هرگاه کسی بگوید که اگر خدائی باشد فلان کار میکند یا اینکه
بگوید اگر خدائی چه خواهی کرد یا بگوید اگر خدائی دارم چنان خواهد کرد یا اگر
قیامتی هست بهم میرسیم چنانچه در زبان عوام اینها متداول اند یا بمجرد مثل
این سخنان حکم بکفر این شخص میشود از بابت اینکه این عبارت دلالت بر
شك او در اینها میکند که حالا بروز داده یا نه تحقیق کلام این است که این
الفاظ بدو قسم استعمال میشوند یکی انکه مراد او اینست که بعد از انکه خدائی
هست چنان میکند یا قیامتی که هست لا محاله بهم میرسیم و همچنین در باقی
این الفاظ نظیر اینکه کسی چیزی در اتش یقینی ببیند از دور بگوید اگر اتش باشد
میسوزاند این قسم عیبی ندارد و حکم بکفر او نمیشود دیگری انکه مراد او این است
که اگر خدائی هست چنین خواهد کرد و اگر نیست نمیشود یا اگر قیامتی باشد
هم میرسیم و الا نمیرسیم مثل اینکه چیزی را در جائی که نمیداند اتش است یا نه
بیند از دور و بگوید اگر اتش است میسوزاند این کفر است و گوینده او کافر است

قسم هشتم آنکه مظنّه داشته باشد بحقیقة مضمون شهادتین با مضمون
بمعاد داشته باشد در اینجا اوّلا باید بیان کرد که حکم خود این شخص چه چیز است
وثانیاً حکم او نسبت بدیگران که آیا احکام مسلمین را بر او باید جاری کرد یا نه
پس میگوئیم امّا حکم او نسبت بخود این است که هر گاه متمکن است از تحصیل
یقین و تحصیل نمیکند و بمظنّه مانده است حکم او حکم شاك است و در
اخرت نجاتی برای او نیست واگر متمکن نشود که از این بالاتر تحصیل کند و
نهایت سعی او این است پس در اخرت معذور است یعنی او را عقاب براین
نمیکنند وامّا در دنیا اجراء احکام مسلمین بر او نمیتوان کرد و احوط نیز اجتناب است
از او قسم نهم اینکه شخص تحصیل معرفة باصول دین نمود و معتقد
بعقاید کما هو حقّه بوده باشد لکن در قلب و بعضی خیالات و وسواس هست و بعض
احتمالات مخالف در دل او میگذرد لکن او را ناخوش نمیاید و متاذی از انها می شود
یا انکه بعض کلمات کفر امیز در ذهن او می اید و لکن کراهت از انها دارد و حتی
اینکه کاهی راضی میشود باینکه خود را هلاك کند و اینها در قلب او نباشد
حکم این شخص اینست که اصلا و ابدا عیبی و نقصی در ایمان او نیست و متأذی
بودن او دلیل قوّة ایمان اوست و هر چند خیالات او بدتر اند و کراهیت
از انها بیشتر ایمان او قوی تر است و علاج این وسواس و ناخوشی در احادیث
صحیحه از حضرت رسالت پناه و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده
است که هر وقت در خواطر او بیاید بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ آمَنَّا بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَلَا
حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ قسم دهم اینکه بی اعتقادی شخص از بابت دیوانه
بودن او باشد چه متصل باشد دیوانگی با ایام نابالغی و اصلا در ان ایام تحصیل
اعتقادات نکرده باشد لکن بتبعیت حکم باسلام او شده باشد یا تحصیل کرده
باشد یا اینکه بالغ شد و معتقد شد و بعد دیوانه شد در همه این صور تنها
احکام مسلمین بر او جاری است اگر چه هیچ اعتقادی برای او نیست و امّا هر گاه
بالغ شده بود و تحصیل اعتقاد نکرده و بعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان

کرد و نجاست و خالی از زوجه نیست وامّا هر گاه در صدد تحصیل اعتقادات بود
و هنوز بجائی نرسیده بود و بعد دیوانه شد اجراء حکم مسلم نمیتوان کرد و
طهارت او و خالی از زوجه نیست قسم یازدهم مستضعفین کفّار و سنّیان
وایشان بر دو قسم اند غافلین و ابلهان و مراد از غافلین کسانی هستند که
اصلا و ابدا ملتفت نشده اند باینکه باید اصلاح عقاید نمود و نشنیده اند
و ابلهان کسانی هستند که دیوانه نیستند و عقل کامل هم ندارند و نمیتوان
ایشانرا مطلبی حالی کرد تفصیل حکم اینها اینست که گفته شود امّا مستضعفین
کفّار مثل دختران فرنك مثلا یا غیر انها که اصلا و ابدا نام اسلام نشنیده اند
و خیال میکنند که غیر از پادشاه فرنك پادشاهی نیست و غیر از دین او دینی
نیست پس در دنیا احکام کفّار بر ایشان جاری است وامّا در اخرت از عدالت
خداوند عالم عذاب کردن ایشان دور است پس ایشان را در جهنّم عذاب نمیکنند
ولکن در بهشت نیز داخل نمیشوند یا در اعراف هستند و زجری بر ایشان
نیست یا در قیامت تکلیفی بایشان میکنند والله اعلم وامّا مستضعفین
که در میان سنّیان هستند حکم اینها نیز در اخرت حکم مستضعفین کفّار است
بنحوی که گفته شد که در دنیا احکام مسلمین کلّا و علاوه بر این بعض احکام
شیعیان نیز بر ایشان ترتیب داده میشود مثلا بنابر قول باینکه شوهر کردن
زن شیعه بسنّی حرام است بمستضعف ایشان چندان اشکال ندارد و هم
چنین هر گاه شیعه زن سنّیه بگیرد جایز است امّا خلاف احتیاط است لکن
در مستضعفات ایشان احتیاط هم نیست قسم دوازدهم مستضعفین
شیعه یعنی کسانیکه اعتقادی بخدا و رسول دارند و اختیار دین شیعه فی الجمله
نموده اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را وصی میدانند لکن ائمه را
بتفصیل یا بترتیب نمیشناسند یا انکه معنی امام را نمیفهمند و کلام در صورتی است
که از بابت غفلة یا ابله بودن ایشان باشد نه تقصیر و حکم این اشخاص اینست که
احکام اسلام از طهارت و غیرها بر ایشان جاری است کلّا و عقاب ندارند و

بعید نیست که داخل بهشت شوند لکن کلام در این است که آیا بعض احکام ایمان بر ایشان جاری است مثل دادن زکوة و فطره و ردّ مظالم با ایشان صحیح است یا نه مسئله محل خلاف است در فطره خالی از وجهی نیست و در زکوة از سهم فقراء و مساکین مشکل است لکن از بابت سهم فی سبیل الله میتوان داد امّا کفّاره احوط ندادن با یشان است و در ردّ مظالم فی الجمله احتیاطی هست قسم سیزدهم اینکه شخص اختیار طریقهٔ شیعه نموده و غافل و ابله نیست و لکن در معرفت بحق دوازده امام و اسم ایشان و ترتیب ایشان و بعض صفات ایشان کوتاهی میکند حکم این جور اشخاص از بابت طهارت بدن اشکالی ندارد چونکه شهادتین در ان کافی است لکن از بابت احکام ایشان خصوصًا در اخرت کار ایشان مشکل میشود خصوصًا هرگاه امام زمان را نشناسند و معتقد بحیات او و غیبت او و اینکه امروز حجة خدا است بر مردم نباشند یا اینکه از بابت تسامح ملتفت باین مرحله نشوند و میتوان گفت که اعتقاد بتوحید و نبوّت پیغمبر اخر الزمان صلّی الله علیه و اله و صدق او در معاد و اعتقاد خلافت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و فرزندان او باین عدد مخصوص که اسامی ایشان معیّن است و شناختن امام عصر بخصوصه کفایت در ایمان میکند اگرچه بالاسم و الترتیب یک یک را ندانند لکن خالی از اشکال نیست قسم چهاردهم اشخاصی که امر ایشان از همه اشدّ و کار ایشان از کفار مشکلتر یعنی کسانیکه اختیار طریقه حق نموده اند و بعد ارتدادی برای ایشان حاصل شود و چون این مسئله اهمّ مسائل است لهذا بعون الله تفصیل ان در سه مقام بیان میشود اوّل در اسباب ارتداد دوّم در اقسام ارتداد سوّم در احکام ارتداد امّا اسباب ان بدانکه ارتداد حاصل میشود بیکی از سه چیز اوّل بدل دوّم بزبان سوّم باعضاء و جوارح امّا بدل مثل اینکه در قلب منکر شود بعد از ایمان یا شک کند بعد از یقین یا در دل قرار بدهد که کافر شود بعد از این یا اینکه اگر فلان امر اتفاق شد کافر شود هرچند که هنوز نشده باشد و امّا زبان مثل اینکه نفی صانع کند یا نفی توحید او یا نفی حکمت او یا نفی علم او یا نفی عدالت یا اثبات خلاف در کارهای او یا اثبات عبث

در اینها یا نفی نبوّت یا نفی معاد چه از روی اعتقاد باشد یا جحود یا عناد یا استهزا یا شوخی و مطایبه و همچنین انکار ضروریّات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و حج یا انکار حرام بودن مال مردم یا استخفاف باصل شرع و مذهب و دین و معاد و قران و احادیث باینکه بگوید اینها چه چیز اند و گاهی که از راه طعن و استخفاف شخص میگوید که قربان خدا یا پیغمبر یا قران یا حدیث بشوم مرتد میشود و امّا اعضا و جوارح مثل اینکه قران را بر زمین زند یا استخفافًا پاره کند و دور بیندازد یا الکدبز یا در قاذورات عمدًا بیندازد و همچنین ادعیه و اسماء خدا و کتب احادیث و نحو انها و در اینجا سه مطلب مهم هست مطلب اوّل اینکه این چیزهائیکه گفته شد که بقول یا فعل باعث ارتداد اند تفاوت نمیکند در انها باقی بودن اعتقاد در قلب و باقی نبودن ان مطلب دوّیم بدانکه ارتداد دیگر از گفتن حاصل میشود یک قسم ان حکم خاصی دارد غیر از احکام باقی اقسام ارتداد و ان قسم اینست که العیاذ بالله ناسزا که سبّ و دشنام باشد بخدا یا رسول او بگوید بهر لفظی که باشد و حکم خاص او اینست که لازم است بر کسیکه شنیده انرا از او که او را قتل نماید بمجرّد شنیدن ان از او مادامیکه خوف بر جان خود یا جان دیگر نداشته باشد پس در صورت عدم خوف هرگاه او را نکشت معصیت نموده و در حدیث از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از بیان این حکم راوی عرض کرد بخدمت ان حضرت أَرَأَيْتَ إِنْ أَنَا لَمْ أَخَفْ ثُمَّ لَمْ أَفْعَلْ وَلَمْ أَقْتُلْهُ مَا عَلَيَّ مِنَ الْوِزْرِ یعنی اگر خوفی نداشته باشم و باوجود این او را بقتل نرسانم چه قدر گناه بر من هست حضرت فرمودند يَكُونُ عَلَيْكَ وِزْرُهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ وِزْرِهِ شَيْءٌ أَمَا عَلِمْتَ مِنْ أَفْضَلِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ نَصَرَ اللهَ وَرَسُولَهُ بِظَهْرِ الْغَيْبِ وَرَدَّ عَنِ اللهِ وَرَسُولِهِ یعنی میباشد بر تو گناه او چند مضاعف بی انکه از گناه او چیزی کم بشود آیا نمیدانی که از افضل شهداء ان کسی است که یاری کرده باشد خدا و رسول را غایبانه و نصرت کرده باشد و حرف بد را در بارهٔ ایشان ردّ نموده باشد مطلب سوّیم بدانکه سبب شدن اینعمل ارتداد را شروط چند دارد اوّل بلوغ پس هرگاه از نابالغ صادر

منه
یا یکی از ائمه هدی
یا فاطمه زهراء
بلکه یکی از سایر
انبیاء
ظ منه طاب

منه
یا بر عرض یا مال
خود یا دیگری
ظ منه طاب

شد ند حکم قتل و ارتداد جاری نمیشود لکن درست خدا و رسول و ائمه علیهم السلام
و افعال موجبهٔ ارتداد تعزیر او لازم است هرگاه ممیز باشد و هرگاه توبه کند
احوط است دوّم عقل پس بر دیوانه اصلا و ابدا چیزی نیست سوّم اختیار پس
بر مکره چیزی نیست یعنی هرگاه کفار یا نواصب کسی را اجبار کردند بر
تلفظ بکلمهٔ کفر حتّی سبّ پیغمبر صلی الله علیه و اله عیبی ندارد همچنانکه عمّار ابن
یاسر را اکراه کردند در مکه بر کلمات کفر و اظهار اکفت بعد از ان گریه کنان بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و اله امد و بسیار مضطرب بود ایه شریفهٔ اِلّا مَن
اُکرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌ بالاِیمانِ در حقّ او نازل شد انوقت مطمئن شد و حضرت
باو فرمود اِن عادُوا عَلَیکَ فَعُد یعنی هر وقت ترا اکراه کردند بر گفتن بعد از این
نیز بگو مسئلة ایا وقت اکراه که شخص این حرفها را بگوید توریه واجب است
یعنی باید یک معنی دیگر قصد کند یا نه وجوب ان معلوم نیست و شاید احوط
باشد چهارم شعور پس هرگاه کلمهٔ کفر غفلة یا بی قصد صادر شود عیبی ندارد
و امّا غیظ و غضب ایا باعث رفع حکم هستند یا نه تفصیلی دارد باین طریق که اگر
غضب او بحدّی باشد که بالمرّه از شعور افتاده باشد که اگر خود را در چاه یا از بام
بیندازد مشعور بلو نمیشود حکم مترتّب بر حرف او نمیشود و خصوصًا هرگاه
خود نداند که گفته است و مشخّص شود که گفتن او بی قصد بوده و امّا هرگاه غضب او
باین حدّ نرسید و از حدّ تمیز اشیاء نیفتاده است احکام بر او جاری میشود دهم
هرگاه کلمهٔ از کلمات ارتداد گفت و بعد ادّعا میکند که این حرف غفلة و بی قصد
صادر شد هرگاه احتمال بدهیم که راست بگوید ظاهر اینست که حکم مرتدّ بر
او جاری نشود و این حکم کار را در بعض مردم اسان میکند پنجم دانستن معنی
کفر و قصد ان پس هرگاه کلام را گفت و معنی انرا نمیدانست یا قصد نکرد یا منظور
لازم ان معنی عیبی ندارد مثلا شخص عامی گاهی میگوید خدا یا تصدق سرت
شوم و منظور او لازم اینست که ثناء خداوند و حمد اوست نه اینکه اثبات
سر برای خدا بکند این عیبی ندارد و هم چنین در افعال مثلا هرگاه نمیدانست

بلکه با التفات بان ظالی از غفو نیست ظم

مگر انکه ظاهر معتبری در مقابل ان احتما باشد ظم طبا

مثل سجده شاه باالتفات بمعنی معظم مضرست ولو بی قصد باشد ظم طبا

کراین

که این چیز را که اهانت کرد قران بود عیبی ندارد و امّا جاهل بحکم مسئلهٔ ارتداد
پس معذور نخواهد بود هرگاه مثلا معنی کلام را دانست و لکن نمیدانست که اگر
اینرا گفت نجس میشود یا واجب القتل میشود این ندانستن باعث رفع حکم نمی
شود مسئلة در زبان بعض عوام متعارف است که میگویند امام حسین عمرت
را زیاد بکند یا حضرت عباس روزی ترا زیاد بکند یا ترا اولاد بدهد یا فلان
امام زاده ترا نگاه بدارد اگر منظور این است که از برکت اینها بشود یا اینکه ایشان
شفیع بشوند در خصوص اولاد و زیادتی رزق و طول عمر بسیار خوبست و اگر منظور
حقیقت رازق و معطی و خالق باشد مشکل است و امّا اقسام ارتداد بحسب شخصی که
از او حاصل میشوند منقسم اند بچند قسم اوّل نابالغی که در حکم اسلام بوده بتبعیت
والدین و هنوز خود اعتقاد بهم نرسانیده دوّم نابالغی است که وصف اسلام بجهة
خود او حاصل بشده بنا بر قول بر اینکه برای نابالغ در صورت زیادتی معرفة و تمیز علم
با دلهٔ عقاید اصل اسلام استقلالاً حاصل میشود سوّم بالغی است که در وقت تولّد
محکوم باسلام او شده از بابت اسلام والدین او یا یکی از انها در وقت انعقاد نطفهٔ او یا وقت
تولّد او و لکن خود بعد از بلوغ قبل از وصف اسلام و اقرار بان اسباب ارتداد برای او
حاصل شود چهارم بالغی است که بر اسلام متولّد شده و در وقت بلوغ باسلام اقرار نمود
و بعد سبب ارتداد در او یافت شود و او را مرتدّ فطری میگویند پنجم کسیکه بر
حکم اسلام متولّد نشده و بعد از بلوغ اسلام اورده و بعد مرتدّ شده و او را مرتدّ ملّی
گویند مقام سوّم در احکام این اقسام امّا قسم اوّل پس حکم بر او مترتّب نمیشود
همچنانکه گذشت و امّا قسم ثانی پس اظهر اینست که حکم بر او جاری نیست و لکن بعضی
قائل بان شده اند و امّا قسم ثالث پس محلّ خلاف است که ایا داخل است در قسم مرتدّ
فطری یا نه و امّا قسم رابع که مرتدّ فطری است و غالب اقسام است پس حکم در ان
نسبت بمرد و زن تفاوت دارد امّا در صورتیکه مرد باشد چند حکم بر او مترتّب است
اوّل نجاست عینیه یعنی بدن او مثل سایر کفّار از اعیان نجاسات میشود دوّم
حرام شدن زوجهٔ او بر او و باید عدّه بگیرد بعدّهٔ وفات و بعد جایز است که شوهر

بکند بکسی دیگر و هرگاه زن نزد او بماند هر نزدیکی که حاصل شود داخل زنا میباشد
سیم اینکه قتل او لازم است بر امام یا نائب او چهارم اینکه اموال او از ملکیت او بیرون
میروند باین طریق که دیون او را از آنها ادا میکنند و باقی از ورثهٔ او میشوند پس هرگاه
خود با آنها معامله کند حرام است و باطل پنجم اینکه توبهٔ او دیگر قبول نمیشود و در
دنیا کار او چاره ندارد بنا بر مشهور و ثمرهٔ بخشیدن توبهٔ او نسبت باخرت نیز محل خلاف است
والله اعلم ششم اینکه ذبیحه او میته است هفتم اینکه حرام است داخل مسجد بشود
و بیرون کردن او واجب است هشتم اینکه تزویج او بمسلمه و کافره هر دو باطل است نهم
اینکه اگر بمیرد تغسیل و تکفین و نماز او مشروع نیست دهم اینکه دفن او در مقابر
مسلمین جایز نیست یازدهم اینکه ولایت او بر اولاد او ساقط است دوازدهم اینکه
هرگاه مسلمانی او را بکشد نه قصاص دارد و نه دیه سیزدهم اینکه هرگاه بعد از ارتداد
نطفهٔ از او منعقد شد و زن مسلمه باشد و مسئله نمیدانست که این زناست ولد
بزن ملحق است و اما هرگاه میدانست باو نیز ملحق نمیشود و اگر زوجه نیز مرتده باشد
ولد حکم اسلام را ندارد و بعضی جایز دانسته اند در اینصورت که مانند اطفال
کفار حکم بملکیت او شود و بیع بر او واقع شود چهاردهم اینکه علامه حکم فرموده
که مرتد بعد از رده نیز مالک نمیشود چیزی را که جدید تحصیل کند مثلا هرگاه چیزی
بخرد یا صحرا برود هیمه یا علف بیاورد یا کسی چیزی باو بخشد مالک آنها نیز نمیشود
پانزدهم اینکه میراث باو منتقل نمیشود مثلا هرگاه کسی بمیرد که پسری دارد که رده
گفته است و پسر پسر عموئی یا پسر دختر خالهٔ نیز دارد ارث بر پسر او نمیرسد و
بآنها میرسد که از او دورند و در اینجا مطلب مهمی است بدانکه این احکام که
بیان شدند همه در صورتیست که قائل باشیم بانکه توبهٔ او قبول نمیشود یا اینکه
توبه نکند و لکن اقوی در نظر اینست که هرگاه حقیقة توبه کرد توبهٔ او بجهت آخرت
مقبول است و همچنین از بابت بعض احکام دنیویه نیز ثمر میکند پس بدن او
پاک میشود و هرگاه زن راضی بشود بعقد جدید و مهر جدید بر او حلال میشود
و احوط اینست که بعد از چهار ماه و ده روز او را عقد کند و دیگر بعد

از این

از این احکام مسلمین بر او جاری میشود لکن اموال او بر نمیگردند مگر اینکه ورثه باو
ببخشند و حکم قتل او که کار امام یا نائب خاص است نیز مرتفع نمیشود مسئله هرگاه
ارتداد در اثناء عبادت مثل صلوة یا صوم اتفاق شد آن عبادت باطل است و
اگر توبه او مقبول شد باید اعاده آن کند و آیا طهارت او نقض میشود پس هرگاه وضو
یا غسل داشت و مرتد شد بعد توبه کرد آیا ارتداد وضو و غسل او را باطل نموده یا
قول بعدم بطلان خالی از وجه نیست مسئله اولاد شخص مرتد فطری که هنوز
نابالغ اند در حکم اسلام اند و ارتداد پدر یا مادر یا هر دو تغییر حکم ایشان نمیکند
اما هرگاه زن باشد بمجرد اینکه مرتده شد نجس میشود و لکن اموال او از ملکیت او بیرون
نمیروند و قتل او لازم نمیشود و اگر زن کسی باشد که عقد شده و تصرف نشده
عقد باطل میشود و مهر را طلب ندارد و هرگاه عقد و تصرف شده بمجرد رده گفتن حرام
میشود بر شوهر نزدیکی با او و مهلت دارد تا وقتیکه زمان عدهٔ او بگذرد اگر
در زمان عده توبه کرد حلال میشود و الا عقد منفسخ میشود و لکن مهر را بسبب
تصرف سابق طلب دارد مسئله هرگاه بر مرد مشخص شد که زن او رده گفته سابقا
در این مدت که مرد ندانسته است برای او عیبی ندارد و حال حکم توبه دادن و
ملاحظهٔ عده نگذشتن نماید و اگر مشخص شد که عده گذشته حالا توبه نماید و
عقد را جدید واقع سازند و بدانکه واجب است بر هر کس که قادر است امر نمودن
زن بتوبه و هرگاه توبه کرد توبهٔ او مقبول است و اگر قبول نمیکند لازم است که او را
در زندان حبس کنند بقدر قوت لا یموت باو داد تا اجل او برسد و بمیرد مسئله
هرگاه زن توبه کرد بعد هم رده گفت باز هم توبهٔ او قبول میشود و در مرتبهٔ چهارم
امام یا نائب امام حکم بقتل او مینماید و اما قسم پنجم یعنی مرتد ملی پس او
عبارت است از کسیکه بر اسلام تولد نشده و لکن خود بعد از بلوغ اختیار اسلام نموده
و بعد از اختیار اسلام مرتد بشود و از برای او پنج حکم است اول اینست که او را امر بتوبه
میکنند اگر قبول کرد و توبه نمود توبهٔ او قبول است اگر چه یقین نکنیم که در قلب معتقد
است و اگر قبول نکرد او را قتل باید کرد دوم اینکه مدت مهلت او برای توبه سه

عه
در صلوة و
نخوان از عبا
داتی که هیئت
اتصالیه جزء
آن نیست
بلعود بتوبه
قبل از شروع
در ما بعد
بطلان معلوم
نیست
ظم طبا

۲ عه
یعنی اولا و
قبل از ارتداد
ظم طبا

۳ عه
بلکه اقوی است
ظم

۴ عه
این حکم در زن
مرتده مطلق
بلکه در مرد
مرتد ملی
نیز محل خلاف
و اشکال است
خصوص با عدم
تخلل تعزیر
ظم طبا

روز است بنا بر اقرب سیم اینکه عقد که ما بین او و زوجهٔ او بوده منفسخ میشود
و زن باید عدهٔ طلاق بگیرد و لکن اگر در بین عده توبه کند زن ثانیاً زن او میشود
و احتیاج بعقد جدید ندارد چهارم اینکه اموال او بر ملکیت او هستند لکن
ممنوع است در تصرف در انها اگر توبه نمود به تصرف او میدهند الا همین طریق
هستند نفقه او و نفقه واجبه بر او را از انها میدهند تا وقت کشتن یا مردن
او اگر چیزی مانده ورثه مسلمین و علی ما فرض الله تقسیم میکنند خاتمه
مطالب در بیان بعض اقسام کفر که محل اتفاق اند یا محل اختلاف اند که دخلی
باصل اعتقادات در اصول اسلام ندارند و انها چند چیزند اول انکار ضروریات
دین مثل وجوب نماز و روزه یا استحباب جماعت یا حرمة پول دیوان که از اصناف
و کسبه جبراً میگیرند و نحو ذلک دوم اعتراض در حکمی که خداوند عالم کرده
است و از این بابت ابلیس کافر شده و الا قائل بتوحید و نبوت و معاد و همهٔ احکام
بود و انها را بطریق یقین میدانست و مدرس ملائکه بوده است و دو رکعت
نماز را در چهار هزار سال یا شش هزار سال نموده همین یک اعتراض بر خداوند عالم
کرد کافر و مردود درگاه شد که گفت چرا امر کردی که سجدهٔ ادم کنم و حال انکه من
از او بهترم سوم استخفاف بحکم خدا اگر بگوید این چه چیز است حتی استخفاف
بمستحبات مثل اینکه بشارب گرفتن یعنی باصل استحباب ان استخفاف کند
و این سه قسم باتفاق علماء موجب کفرند چهارم ولد الزنا را بعضی از علماء کافر
میدانند و نجس اگر چه بعد از بلوغ شهادتین بگوید و بحسب ظاهر عابد و
مقدس شود و لکن اقوی اینست که هرگاه اظهار اسلام کرد مسلم و طاهر است
و همهٔ احکام ایمان بر او جاری میشود بلی در بعض احادیث هست که اگر خوب
باشد او را در جهنم میبرند و لکن عذاب ندارد و اینها چندان ثمر و اشکال ندارند
اشکالی که هست در زمان قبل از بلوغ اوست در صورتیکه از دو طرف ولد
الزنا باشد که ایا پاک است یا نه هر چند تابع بودن او کسی را که تربیت او میکند خالی
از وجه نیست پنجم مخالفانرا بعضی حکم بنجاست ایشان نموده اند مشهور و اقوی طهارت

ا اگر بعد از دخول باشد و الا عده ندارد چنانچه مهر را هم مستحق نیست اگر چه بعضی نصفه بعضی تمام قائلند ظله طاب

۲ و اگر وارث مسلم ندارد وارث او امام است ظله طاب

۳ این قسم و قسم پنجم در اسباب ارتداد گذشت که سبب بودن انکار ضروری در صورتی که راجع شود بانکار پیغمبر و دین ظله طاب

قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین

۵ اقوی طهارت او است مط ظله

ایشان است بلی نواصب و خوارج محکوم بنجاستند ششم نسبت بتارک الصلوة
بعضی از علماء بسبب ظاهر بعض احادیث حکم بکفر و نجاست نموده اند اگر چه منکر
وجوب ان نباشند زیرا اگر منکر وجوب ان منکر ضروری دین و داخل در قسم اول
است و بی شبهه نجس است لکن این قول خلاف مشهور و مستلزم عسر و
حرج است چونکه مراد از تارک الصلوة کسی است که هیچ نماز نکند یا نماز باطل
بکند پس کار طهارت در اکثر مردم بسیار مشکل میشود و اقوی اینست که هرگاه
شخص انکار وجوب نماز کرد کافر است و نجس و هرگاه استخفاف بان نمود یعنی
استخفاف باصل قرار دادن او کرد مرتد است و هرگاه معتقد وجوب ان هست
لکن انرا سبک برداشته و سهل انگاری در ان میکند از بابت ترک ان یا باطل
بجا اوردن ان یا درست نکردن مسائل ان یا تضییع ان از بابت تاخیر از بی مبالاتی
در همهٔ صور شخص اگر چه کافر نیست و پاک است لکن فاصله با کفر ندارد و در
احادیث وارد شده که شفاعت حضرت پیغمبر و ائمه صلی الله علیهم باو نمیرسد
و بر حوض کوثر بر ایشان وارد نخواهد شد و در وقت مردن بر دین پیغمبر از عالم نخواهد
رفت و اینها که گفتیم نیز جاریست در ترک نماز قضا که بر ذمهٔ شخص ثابت است
و تاخیر میکند بحد تهاون و توسعه را عذر قرار میدهد مقام دوم
از اموری که در اول بلوغ لازم میشوند تعلم کیفیت نماز بمعرفت افعال و یاد گرفتن
اقوال انست بدانکه نماز کیفیت معینه ندارد که نسبت بهمه علی السویة باشد بلکه
نسبت بهر قسمی از مکلفین کیفیتی دارد مثلاً نماز گاهی از اوقات منحصر است
بگذرانیدن در دل دیگر نه خواندن دارد و نه فعل و گاهی اقوال دارد و افعال ندارد
و گاهی افعال دارد و اقوال ندارد و گاهی همه را دارد مثل نماز غالب مردم پس هر کس
بحسب حال خود باید صورت نماز واجبه خود را یاد بگیرد و بجا اورد و ملخص صورت
نماز بعد از نیت که شرط است در هر نماز و عوض ندارد این است که افعال ان
در حالت امکان قیام است و رکوع و سجود و جلوس و اقوال اهم در حال امکان تکبیر
است و قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و هر یک از اینها را در حالت عدم

امکان عوضی هست باین تفصیل عوض قیام یکی از چهار چیز است بترتیب اوّل جلوس دوّم بر پهلوی راست خوابیدن که صورت و پیش رو بقبله باشند سوّم بر پهلوی چپ خوابیدن بهمان نحو چهارم بر قفا خوابیدن که صورت و کف پاها رو بقبله باشند و عوض رکوع یکی از چهار چیز است بترتیب اول انحناء بقدر امکان دوّم ایماء بسر سیّم ایماء بچشم چهارم گذرانیدن در دل و عوض سجود همین چهار چیز است لکن در هر یك از اینها گذاشتن پیشانی بر ما یصح السجود علیه یا گذاشتن ما یصح السجود علیه بر پیشانی احوط است و عوض جلوس قیام است و گاهی خوابیده بودن عوض میشود و امّا اقوال واجبه پس در صورتیکه شخص در اوّل بلوغ یا بعد از ان انها را یاد نگرفت هر یکی نیز عوض دارند عوض تکبیر ترجمهٔ ان است بفارسی یا لغت دیگر پس بعد از نیت مثلا بگوید خدا بزرگتر یا بزرگتر است و اگر بگوید یزدان بزرگتر است شاید بهتر باشد و اگر بر این هم قادر نیست در دل بگذراند انرا و امّا عوض حمد گاهی حمد غلط عوض صحیح میشود و گاهی قدری از حمد عوض مجموع میشود و گاهی قدری از حمد و قدری از جای دیگر قران را باید عوض قرار داد و گاهی قدری از جای دیگر قران عوض حمد میشود و گاهی تسبیحات اربعه عوض حمد میشوند و گاهی سبحان الله گفتن تنها عوض میشود و گاهی گذرانیدن در دل عوض میشود بلی در اینجا ترجمهٔ عوض نمیشود و اینها همه در منفرد است و در جماعت غالبا حمد ساقط است و تفصیل بیان حکم مکلّفی که حمد صحیح را نداند بر چند قسم است اوّل اینکه حمد را میداند لکن غلط میخواند در اعراب یا در مخارج حروف بطریقی که زبان او بهتر از این نمیگردد و علاج پذیر نیست در اینجا تکلیف و خواندن همان است که میداند و نماز جماعت بر او واجب نیست قطعا و در سعهٔ وقت نماز میتواند بکند دوّم اینکه حمد را غلط بحسب اعراب و حروف میخواند و علاج پذیر هست و مشغول درست کردن او شده لکن حالا که وقت نماز است هنوز درست نشده در این صورت در سعهٔ وقت نماز نکند و در اخر وقت نماز بکند بهمین نحو و دیگر قضا بر او لازم نیست و اقوی اینست که

نماز جماعت هم بر او لازم نیست هر چند احوط است[1] سیّم اینکه در فکر درست کردن ان نشده در اینصورت در اوّل وقت نماز منفرد نمیتواند کرد و اقوی وجوب نماز جماعت است بر او و اگر وقت تنگ شده و جماعت ممکن او نشده باز بهمان طریق نماز بکند لکن لزوم قضا بر او خالی از وجهی نیست چهارم اینکه قدری از حمد میداند مثل یك ایه یا بیشتر در این صورت بعضی گفته اند همان کافی است و بعضی بر انند که تکرار ان کند بقدر حمد و احوط انست که بعد از تکرار اگر از جائی دیگر بداند بقدر باقی مانده حمد[2] بران اضافه کند به نیّت قربهٔ مطلقه و این در صورتیست که وقت تنگ شده یا موسّع است و نمیتوان یاد گرفت و نماز جماعت هم بر او واجب نیست هر چند احوط است پنجم انکه از حمد هیچ نداند ولکن از جای دیگر میداند در اینجا ملاحظه مقدار حمد نموده بحسب حروف از ان که میداند عوض او بخواند و اگر زیادتر باشد ظاهر این است که عیب ندارد ششم اینکه اینرا هم نمیداند در این صورت ملاحظه مقدار حروف حمد نموده عوض ان بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر و اگر اینرا نیز نمیداند تسبیح تنها کافی است بهمان طریق و اگر بر هیچ قادر نیست حمد را در دل گذرانیده یعنی در خیال خود بخواند یا اشاره بان در دل خود نماید و بمقدار ان بایستد و این سه صورت اخری در وقتی است که نتواند متابعت کسی نماید که او کلمه کلمه بگوید و این در نماز بخواند و امّا سوره اقوی این است که در این صورت ساقط است و احوط اجراء حکم حمد است و امّا ذکر رکوع و سجود چون در هر یك سه سُبحانَ الله کافی است فرض ندانستن بعید است و اگر فرض شد عوض انها ترجمه بفارسی یا غیر ان نماید و اگر ممکن نیست اصل نطق در دل بگذراند و عوض تشهّد ترجمهٔ انست لکن عربی غلط بر ان مقدّم است بنحوی که در حمد گفته شد و اگر قدری بداند و باقی را ترجمه کند مثلا بگوید اَشهَدُ اَن لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَحدَهُ لا شَریكَ لَهُ و محمّد بنده و فرستادهٔ اوست و بعد صلوات را بگوید و اگر نداند در دل بگذراند

[1] این احتیاط ترك نشود ظلّه طبا

[2] بلکه تعیین اضافه نمودن از جای دیگر بعید نیست اگر چه احوط جمع است ظلّه طبا

واما سلام پس بعوض ان ترجمهٔ انست و بعد در دل کذراندن و تفصیل مسائل
در محل خود خواهد امد ان شاء الله تعالی منظور اجمال صورت اقسام نماز است
مقام سوم از مقاماتیکه در اول بلوغ باید ملاحظه بشوند کیفیت اخذ
و تعلم مسائل و احکام است از طریق شرعی بدانکه مسائل بر چند قسم اند اول
مسائل واضحه که از بدیهیات دین و مذهب شده اند مثل وجوب نماز و
چهار رکعت بودن نماز ظهر اینها اجتهاد نمیخواهد و تقلید هم در اینها جایز
نیست دوم مسائل یقینیه که میتوان در انها تحصیل یقین کرد از اتفاق علماء
یا از ایات قرانیه و احادیث متواتره قطعیه در اینها نیز هر کا عامی تحصیل
یقین کرد از راهی که علماء تحصیل یقین میکنند عمل بان میکند و اجتهاد و
تقلید در اینها نیز جاری نیست سیم مسائلی که شخص حکم اینها را بطریق یقین
نمیتواند تحصیل کند ولکن احتیاط در انها ممکن است و طریق احتیاط را بنحوی
میداند که از راه دیگر در خلاف احتیاط دیگر نمی افتد در اینجا اقوی اینست که
اجتهاد و تقلید در این واجب نیست و عمل باحتیاط کفایت میکند بلکه ارجح است
و اینکه گفتیم احتیاط ممکن باشد چونکه در بعض جاها هست که احتیاط ممکن نیست
مثل اینکه چیزی باشد که ندانیم واجب است یا حرام البته در اینجا باید اجتهاد کرد
یا تقلید و دیگر گفتیم باید بطریقی باشد که در خلاف احتیاط از بابت دیگر
نیفتد چونکه بسیار جاها هست که شخص خیال میکند که احتیاط نموده و حال
انکه از راه دیگر خلاف احتیاط است مثلا هر گاه شخص شک کند که اب مستعمل
در غسل را میتوان باو وضو گرفت یا نه احوط بحسب ظاهر ترک انست لکن اگر
غیر از ان اب نباشد که امر دایر ما بین ان و تیمم بشود ترک ان خلاف احتیاط است
و احتیاط بحسب ظاهر در جمیع است لکن بعض اوقات جمع نیز خلاف احتیاط است
هر گاه وقت تنک باشد پس در حکم باحتیاط باید ملاحظه همه اطراف کرد که مبادا
خلاف احتیاط بشود و از این قبیل است احتیاط هائی که تکرار یک نماز در انها بشود
شاید خلاف احتیاط باشند از بابت اینکه بعضی واجب دانسته اند که بخصوصه

بداند که این یک نماز معین را خداوند عالم از او میخواهد و انرا نیت میکند و این در
در تکرار حاصل نمیشود پس لازم است که شخص باجتهاد یا تقلید حکم اصل مسئله
را دست بیاورد بعد از ان اگر احتیاط بخواهد بکند فهو نور علی نور چهارم
مسائلی که احتیاط در انها مشخص نیست یا ممکن نیست یا اینکه احتیاط را در
انها ندارد در اینها بر کسی که قوهٔ اجتهاد را ندارد لازم است تقلید و چون
مسائل تقلید از مهمات مسائل اند لهذا چند مطلب در بیان انها عنوان
میشود مطلب اول بدانکه اصل مسئله لزوم تقلید مسئله ایست که همه کس
باید خود انرا بفهمد و یقین بان حاصل کند چونکه بعد از فی الجمله تاملی عقل
هر عاقلی حکم میکند باینکه خداوند عالم را احکامی هست که هر مکلفی مامور
است بدانستن انها و دست او از رسیدن بخدمت پیغمبر صلی الله علیه
و اله و ائمه علیهم السلام کوتاه است پس باید از کلام خدا و احادیث
حجتهای خدا انرا بفهمد و خود قدرت بر فهم از انها ندارد پس چاره نیست
مگر رجوع بعالم عادلی که از او یاد بگیرد همچنانکه در هر کاری که شخص سررشته
از ان ندارد رجوع باهل خبره میکند مثل انکه ریال را بصراف نشان میدهد
و قول او را حجت میداند همچنین در احکام باید رجوع باهل خبره بانها نمود و
این معنی تقلید است مطلب دوم بدانکه تقلید مجتهد جامع الشرائط
لازم است و مراد از جامع الشرائط کسی است که حجت خداوند جهان و امام
این وقت و اوان خلیفة الله فی عباده و بلاده صاحب العصر و الزمان
قائم ال محمد عجل الله فرجه و جعل الله روحنا فداه اذن داده باشد که باو رجوع
نمایند چونکه امروز انحضرت حجت خدا است بر ما و باید امور باذن و حکم
انحضرت باشند بطریق خصوص یا بطریق عموم و در ایام غیبت صغری
انحضرت را نواب مخصوص بوده و بعد از ان که مصلحت الهی تعلق بغیبت
کبری گرفت نائب مخصوص ندارد ولکن در توقیع رفیع بطریق عموم بیان فرموده
است صفات انکس را که باید مردم باو رجوع کنند و او را پیشوای دین

بدانند وکسانیکه ان صفات را داشته باشند در حق ایشان فرموده است
فَاِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَاَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَیْهِمْ و در احادیث دیگر در حق صاحب
این صفات فرموده اند اَلرَّادُّ عَلَیْهِ کَالرَّادِّ عَلَیْنَا وَالرَّادُّ عَلَیْنَا کَالرَّادِّ عَلَی اللهِ
پس بر مکلفین لازم است که صفات انکسی را که امام زمان اذن برجوع باو
داده بشناسند که در روز قیامت عذری داشته باشند ومتابعت هر
مدعی ننمایند که گمراه خواهند شد و مجمل از صفات اینست که انحضرت
عجّل الله فرجه در توقیع رفیع میفرماید وَاَمَّا مَنْ کَانَ مِنَ الْفُقَهَاۤءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ
حَافِظًا لِدِیْنِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِیْعًا لِاَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ اَنْ یُقَلِّدُوْهُ وحاصل انچه از این
توقیع شریف وغیر ان از احادیث باقی ائمّهٔ طاهرین صلوات الله علیهم فهمیده
میشود این است که کسی که نائب ایشان وحاکم شرع ومرجع در اخذ مسائل
است باید جامع چند صفت باشد اوّل ایمان یعنی تصحیح عقائد بطریقیکه
از تزلزل وتشکیک سالم باشد دوّم فقاهت ومعرفت باحکام اهل بیت
ونظر در حلال وحرام ایشان واین صفت حاصل نمیشود در این زمان
مگر بده امر که نه امر از انها بتحصیل حاصل میشود وانها دانستن لغت عرب
وعلم نحو وعلم صرف وعلم منطق وعلم رجال وعلم اصول فقه وعلم تفسیر وعلم
احادیث در هر یک بقدر احتیاج واطلاع بر کلام علماء بجهت معرفة اجماعیات
ویکی از انها امریست موهوبی از جانب خداوند عالم که بتحصیل تنها نیست و
ان عبارتست از قوّه قدسیّه که باعث تمکن ردّ فروع است باصول انها و
استقامت سلیقه است در استنباط مطالب از اشارات وکلمات اهل بیت
عصمت صلوات الله علیهم سوّم اینکه مجتهد مطلق باشد نه متجزّی یعنی باید
قوّه استنباط اغلب احکام را داشته باشد پس اگر در یک مسئله یا چند مسئله قوّه
دارد و قوّه باقی را ندارد تقلید او جایز نیست چهارم عدالت وان عبارتست
از صفتیست که حاصل است در قلب شخص حاصل از معرفة وخوف از خداوند
عالم مانع از ارتکاب کبائر و بعض امور که تفصیل انها در مقام خود خواهد

این عبارت از تفسیر امام حسن عسکری ع است در توقیع دیده نشد مد ظلّه

آمد انشاء الله تعالی پنجم بلوغ پس هرگاه نابالغ بدرجه اجتهاد رسیده مثل علّامه
و پسر او و فاضل هندی در ایّام عدم بلوغ تقلید او جایز نیست لکن بجهة اعمال
خود عمل باجتهاد خود میکند اگرچه عبادات او را شرعی بدانیم ششم ذکوریت
یعنی مرد بودن پس هرگاه زن مجتهد بشود تقلید او جایز نیست بنابر انچه شهید
ثانی ادّعای اتفاق بران نموده است هرچند دلیل دیگر بران معلوم نیست
هفتم اینکه حافظ وصاحب ضبط باشد یعنی کثیر السّهو والنّسیان نباشد
که تقلید او در این صورت مشکل است هشتم اینکه انعالم مقبل بر دنیای
خود نباشد یعنی همّت او مصروف در جمیع اوضاع دنیویه زائده بر متعارف
نباشد وحواس او مشغول باموری نباشد که محض دنیا داری هستند وضرور
در امر معاد ومعاش او نیستند ودل او در پی اموری که مصلحت دینیه بر انها
مترتّب نمیشود نباشد ومحبّت دنیا وعشق ان من حیث هی در قلب او محکم
نباشد نهم حرّیت بر قول بعضی که تقلید عبد مملوک را جایز نمیدانند
اگرچه مجتهد شده باشد دهم حیات یعنی مجتهدی را که شخص ابتداء میخواهد
باو رجوع کند باید زنده باشد پس از اوّل امر جائز نیست تقلید میّت بکند و امّا
هرگاه تقلید مجتهد حیّ کرد وبعد از ان مجتهد از عالم رفت جواز بقاء بر
تقلید او محلّ خلاف است واقوی اینست که جائز است و فی الحقیقه این
تقلید حیّ است از بابت اینکه مامور برجوع است در امر دین بمرجعی و در ان
روز که باو رجوع کرد حیّ بود پس اخذ حکم از حیّ وصفت تقلید حیّ همان روز
برای او ثابت شد وحکم خدا از انجهت درباره او ثابت شده دیگر همه
اوقات بعد از ان رجوع وتقلیدی متحقق نیست که حال اسم این تقلید میّت
بشود بنابراین احکام فرعیّه که اخذ نموده همه بتقلید حیّ حکم او شده اند و
در این زمان نیز باقی اند بران صفت ودر خصوص این حکم تازه که مسئله
بقاء بر تقلید است هم البته باید حالا رجوع بمجتهد حیّ کند که او را فتوی به
بجواز دهد پس همه امور او بعد از تامّل دقیق بتقلید حیّ میباشند مسئله

هرگاه ان مجتهد که فوت شده است رای او جواز بقاء بر تقلید میت بود و
تقلید او در این مسئله هم کرده بود نمیتواند حالا بقول و بر تقلید او بماند
بلکه چنانچه گفتیم باید در این مسئله رجوع بمجتهد حی نماید **مسئله** هرگاه
رای از مجتهد میت این بود که جایز نیست بقاء بر تقلید میت و تقلید او هم
در این خصوص کرده بود حال که رجوع بحی کرد او فتوی داد باینکه جائز
است باقی ماندن باقی بماند در همه مسائل مگر در ان مسئله **مسئله** هرگاه
تقلید مجتهدی کرده و بعد از فوت او تقلید کسی کرد که عدول را بر او واجب
کرد و عدول کرد بعد از ان او هم فوت شد و تقلید مجتهد سوم کرد که باقی
ماندن بر تقلید میت را لازم میداند ایا باقی بدار بدارند او را بر تقلید مجتهد اول یا
بر تقلید مجتهد دویم مشایخ حقیر در اینمسئله خلاف کرده اند مرحوم شیخ صاحب جواهر
الکلام اعلی الله مقامه فرموده بودند که بر تقلید ثانی بماند و باقی دیگر تقلید اول
را لازم میدانند و این اقوی است و احوط جمع است مابین هر دو هر جا که ممکن
است و الا احتیاط ان مسئله را ملاحظه کند و لازم نیست در این صورت
اعاده عباداتی که در وقت رجوع بثانی نموده است **مسئله** هرگاه نابالغی
تقلید مجتهدی کرد و ان مجتهد فوت شد ایا تقلید او مجزی است که میشود
باقی بماند یا اینکه مجزی نیست در مسئله دو وجه است و تحقیق اینست که
هرگاه نابالغ مسائل خود را یاد گرفت و تقلید مجتهدی در انها کرد و تا زمان اول
بلوغ او مجتهد در حیات ماند و قرار داد که تقلید او بکند بعد از ان که فوت شد
بر تقلید او بماند و لکن هرگاه در ان وقت از عالم رفته باشد یا اینکه در ان
وقت قرار داد که تقلید دیگری بکند یا متردد شد که تقلید او بکنم یا نه و در
این بین فوت شد دیگر تقلید او نمیتواند کرد و باید تقلید مجتهد حی بکند
و از اینجا مشخص شد که تقلید در ایام نابالغی وقتی مجزی است که در اول
ایام بلوغ قرار انرا بهم نزند و اینکه اگر بخواهد عدول بمجتهد دیگر بکند در اول
بلوغ نیز میتواند اگر چه ان مجتهد اول هنوز حی باشد و لکن در بالغ این عدول

یا جائز کرد
ظله طبا

بلکه اقوی قول
صاحب جواهر
است
ظله طبا

اقوی صحت
تقلید نابالغ
و اجزاء انست
پس حال او
حال تقلید
بالغ است
در جمیع صور
و احکام
ظله طبا

اشکال دارد چنانچه خواهد امد انشاء الله تعالی و اگر در ایام بلوغ تقلید کسی
کرد که تقلید ایام نابالغی را شرعی بداند احکام تقلید صحیح بر ان جاری کند
مسئله هرگاه تقلید مجتهدی کرده بود در مسائل و حال که فوت شده
نمیداند که کدام مسائل بوده اند که در انها باقی بماند اقوی اینست که در همه
مسائل باید رجوع بحی کند **یازدهم** از شرایط اعلم بودن است معنی اعلم اینست
که استادتر باشد در فهمیدن حکم خدا و این شرط محل خلاف است جمعی
قائل شده اند که لازم نیست و همین قدر که مجتهد باشد کفایت میکند و
بعضی تفصیل داده اند و تحقیق این مسئله بطریقی که مطلب قائلین بلزوم
اعلم و طریق احتیاط مشخص شود این است که در اینجا چند صورت هست
صورت اولی اینکه در بلدی یا در چند بلد چند مجتهد باشد و مقلد تفحص
کرده و بر او مشخص نشده که اعلمی دارند یا نه در اینجا خلافی نیست که مخیر است
در تقلید هر یک **صورت دویم** اینکه میداند که اعلم دارند و تفحص
کرده دستگیر نمیشود که کدام است در این صورت نیز خلافی نیست در اینکه
مخیر است **صورت سویم** اینکه تشخیص اعلم نموده و لکن با غیر اعلم
در مسائل اختلافی ندارد یا در بعض مسائل در اینجا نیز در ان مسائل که
موافق اند تقلید هر کدام که خواهد بکند و احتیاطی چندان ندارد **صورت
چهارم** اینکه تشخیص اعلم کرده لکن نمیداند که در مسائل با غیر اعلم
اختلافی دارد یا نه در اینجا نیز مخیر است در تقلید هر کدام که میخواهد
اکثر علماء عصر که تقلید اعلم را لازم میدانند در این دو صورت حکم بمخیر بودن
هم نموده اند **صورت پنجم** اینکه اعلم را میداند لکن اعلم در مسئله
فتوائی ندارد یا اینکه اگر داشته باشد او را بنحو شرعی بدست نمیتواند
بیاورد در این صورت هم اشکالی در تقلید غیر اعلم نیست **صورت
ششم** اینکه چند مجتهد هست و میتواند که تشخیص کند که اعلم دارند
یا نه و میتواند که او را هم تعیین کند لکن نمیداند که در مسائل با هم خلاف دارند

تقلید اعلم
واجب مطلق
است علی الا
حوط و تشخیص او
مطلقا واجب
است و فرقی ما
بین صورت
علم بموافقت
و مخالفت و
جهل بان در
نیست بلکه
با ظن باعلمیت
یکی احوط
تقلید او است
ظله طبا

یا نه در اینجا نیز مخیّر است و تفحّص و تشخیص اعلم ضرور نیست صورت
هفتم اینکه تشخیص اعلم نموده باشد یا اینکه بتواند تشخیص کند و رای مخالف
با غیر اعلم باشد که تفصیلاً انرا بداند در فلان مسئله اختلاف دارند یا مجملاً
بداند که در بعض مسائل اختلاف دارند در اینجا کثیری از علماء قائلند
بلزوم تقلید اعلم در ان مسائل که با غیر اعلم خلاف دارد و این قول اقرب
باحتیاط است اگرچه لزوم ان محل تامّل است صورت هشتم
اینکه بخیال عدم مخالفت تقلید غیر اعلم نمود بعد مشخّص شد که رای اعلم
مخالف است با او در این صورت عدول باعلم شاید احوط باشد و لزوم ان
معلوم نیست دوازدهم از شرایط بعضی لازم دانسته اند تقلید اورع را
یعنی هرگاه دو مجتهد مطلق که هر دو عادل اند یکی از ایشان بیشتر پرهیز
کار باشد لازم است تقلید او و مراعات این قول احوط است مسئلة
هرگاه دو مجتهد یکی از ایشان اعلم باشد و یکی اورع ایا کدام مقدّم است
ظاهر این است که اعلم مقدّم است در مرحلهٔ تقلید مسئلة بدانکه
کلامی که هست در تعیین رجوع باعلم در خصوص اخذ مسائل است و امّا در
امور دیگر که حرام است رجوع در انها بغیر تقلید مثل مرافعات و نصب قیّم و
تعزیرات شرعیّة پس ظاهر این است که فرقی نباشد بلزوم رجوع در اینها
باعلم خصوصاً هرگاه ان اعلم در بلد نباشد مطلب سوّم در کیفیت اثبات
این شرائط امّا اجتهاد مطلق پس ثابت میشود بدانستن خود شخص اگر
از اهل خبره باشد و ثابت میشود بشهادت دو عادل از اهل خبره و ثابت
میشود بشیاع ما بین اهل علم اگرچه عادل نباشند و ثابت شدن ان
بحکم حاکم مسلّم الاجتهاد خالی از وجهی نیست و ایا ثابت میشود بمظنّه که
از غیر از اینها باشد اظهر عدم انست خصوصاً با تمکّن از انها و امّا با عدم تمکّن
مگر از مظنّه یعنی هرگاه غیر مجرّد مظنّه باجتهاد دیگر راهی در دست ندارد
ایا تقلید ان مجتهد حی که مظنّه باجتهاد او دارد مقدّم است یا تقلید اموات

مجتهد غیر اد

در مرافعات احوط با تمکن بدون حرج رجوع با اعلم واجب است چنانچه جماعتی بان قائلند ظلّه طاب

بشرط حصول علم ظلّه طاب

مسائل بتقلید

که یقینی الاجتهاد ند قول باوّل اگرچه بعید نیست لکن احوط ملاحظه احتیاط
است بجمع بین التقلیدین در صورت امکان و اگر احتیاط در خود مسائل
نماید بهتر است مسئلة ایا ثابت میشود اجتهاد بادّعای خود شخص هرگاه عادل
باشد و یقین باشتباه او نباشد محل اشکال است و لکن این مانع اقتداء باو
نیست در صورت عدالت و تحقق احتمال در باره او و امّا اعلمیت و اورع بودن
پس ثابت میشوند بانچیزها ئیکه اصل اجتهاد بانها ثابت میشود و علاوه بر این بمجرّد
مظنّهٔ مطلقه نیز ثابت میشود و امّا عدالت پس ثابت میشود بعلم حاصل از معاشرت و بشیاع
و اقوی اینست که هرگاه از افعالی که از شخص ظاهر شده بغیر از خوبی چیزی ندیده و از این
بابت مظنّه حاصل شده باینکه در قلب او خوفی از خداوند عالم هست که مانع
است او را از ارتکاب کبایر همین کفایت میکند و ظاهر اینست که خلافی در
این نباشد چونکه تحصیل یقین بامور قلبیه برای غیر علام الغیوب حاصل
نمیشود و همچنین است کلام در اثبات عدم تعشق بدنیا که سابقا گفته شد
و امّا باقی صفات پس طریق ثبوت انها معلوم است مطلب چهارم
در کیفیت اخذ مسائل بدانکه کیفیّت اخذ مسائل این است که از خود مجتهد
لسانا بشنود یا اینکه دو عادل از او نقل کنند و شاید یک عادل هم کافی باشد
یا اینکه در رساله فتوی که اطمینان داشته باشد از او است و اطمینان بصحت
نسخه داشته باشد ببیند پس هرگاه رساله غلط داشته باشد و هر چند
در یک جائی از ان باشد که نداند کجا است بهمهٔ ان عمل نمیتوان کرد و باید
عبارات و ظاهر در مطلب باشد پس بمجمل عمل نمیتوان کرد و باید که از عبارت
او فتوی مشخص باشد پس اگر مجتهد بگوید یا بنویسد که در مسئلهٔ اشکال
هست یا بگوید خالی از اشکال نیست یا بگوید تامّلی هست یا بگوید تردّدی
هست یا بگوید شاید احوط باشد یا شاید چنین باشد یا بگوید مشهور
اینست یا بگوید خالی از وجهی نیست اینها فتوی نیستند و امّا اگر حکم را بیان
کرد بی تقیید یا گفت اقوی یا اظهر یا اقرب یا ظاهر این است یا خالی از قوّة

این احتیاط ترک نشود ظلّه

با عدم تمکن غیر ان ظلّه

اگر مقید اطمینان باشد ظلّه

نیست اینها همه فتوی هستند واما هرگاه بگوید احوط اینست پس هرگاه قبل
ازان یا بعد ازان لفظ دال بر فتوی باشد ان احوط مستحب است واگر نباشد
وتصریح نکند که فتوای من این احتیاط است این فتوی نیست ومحض بیان احتیاط
دران مسئله است وفتوی دراین مسئله ندارد وتقلید دراو جاری نیست
وبمجتهد دیگر همه وقت میتواند رجوع کند اگرچه عمل باین احتیاط کرده باشد
مسئلة هرگاه شخص بداند که اگر مجتهد فتوی بدهد چنین خواهد گفت
این اکتفا در تقلید او نمیکند مسئلة هرگاه مابین عبارت مجتهدی و
زبانی او اختلاف شود زبانی مقدم است وهرگاه ناقل عبارت رساله با ناقل
زبانی مجتهد مختلف شوند ناقل زبانی او مقدم است واگر عبارت رساله با نقل
زبانی بطریق یقین تعارض کنند باز هم نقل زبانی قطعی بر عبارت مقدم است
واگر دو فتوی زبانی یا دو عبارت رساله تعارض کنند هرکدام اخر است انرا
بگیرند واگر معلوم نباشد هر دو از اعتبار ساقط اند واگر دو ناقل عادل مختلف
شوند هرگاه جمع ممکن است فبها والا ملاحظهٔ رجحان بشود مثل اعدلیة واضبطیة
ونحو اینها **مطلب پنجم** در تشخیص مسائلی که لازم است تحصیل انها بدانکه
درهر کاری از کارهای نوع انسان حکمی از احکام قرار داده شده وازاین بابت
از باقی حیوانات امتیاز داده شده اند وهیچ فعلی از افعال مکلفین خالی از حکمی
از احکام خداوند عالم نیست پس باید شخص مکلف که خود را متدین بدین نموده
در مجموع حرکات وسکنات خود از جزئی وکلی ملاحظه نماید حلیت وحرمت
او ودر افعالی که میخواهد اثار برانها ترتیب دهد از معاملات وعقود وغیر اینها
ملاحظه نماید که شارع ترتیب داده یا نه ودر چیزهائی که میخواهد بانها قصد نیت
عبادة خداوند عالم کند باید ملاحظه نماید که انها را خداوند عالم قرار داده
یا نه وهرچند که دو کلمه دعا باشد یا چشم بهم زدن باشد یا دست بر صورت مالیدن
باشد که بقصد ثواب بجا بیاورد واگر ندانسته بجا اورد تشریع است وبدعت
است وافترا است مگر اینکه مضمون حدیثی باشد یا فتوای عالمی واو را بقصد

ثواب بجا بیاورد چنانچه خواهد امد پس تحصیل کردن سه جوره از مسائل
واجب است مسائل مباحات ومحرمات ومسائل معاملات ومسائل عبادات
وتحصیل هرکدام کیفیتی دارند ومقداری از انها را یاد گرفتن واجب است ومقداری
از انها را یاد گرفتن شرط صحت عبادات یا معاملات است وتفصیل اینها
بعون الله بیان میشود **مطلب ششم** در بیان اینکه در هر عبادت
واجبه چه قدر از مسائل ان باید تحصیل کرد بدانکه هر عبادت واجبه بعد از
انکه وجوب انرا دانست باید اولا صورت واجزاء انرا معلوم کند چنانکه در
نماز فی الجمله اشارهٔ شد ومعرفة مقدمات ان نیز لازم است ودانستن شرائط
مقارنة ان نیز لازم است ومعرفة موانع ومبطلات ان نیز لازم است ودراینجا چند
مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه مجملا دانست که همهٔ شرائط ومقدمات
دراو جمع اند واز موانع ومبطلات چیزی دراو موجود نیست لکن تفصیل
انها را نمیداند ظاهر این است که در صحت عمل همین کافی است ولکن وجوب
یاد گرفتن برقرار است **مسئلهٔ ثانیه** اینکه هرگاه مقدمات وشرائط را
نمیدانست لکن اتفاق شد که در عبادت همه بجا امدند ایا صحیح است یا باطل
ظاهر این است که اگر مقدمات وشرائط از چیزهائی باشند که نیت نخواهند
مثل ستر عورت وطهارت جامه وبدن نسبت بنماز نماز عیبی ندارد ولکن
این در صورتیست که در وقت نماز در شك نیفتاده باشد که ایا شرائط جمع
اند یا نه **مسئلهٔ ثالثه** انکه اصل صورت نماز وواجبات وشرائط انرا
دانسته ونماز کرد لکن موانع ومبطلات انرا نمیدانست مثلا نمیدانست که حیض
از موانع است یا نمیدانست که حرف زدن مبطل است یا اینکه تکفیر یعنی دست
بالای دست گذاشتن یا امین گفتن بعد از حمد یا مطلقا مبطل نماز است لکن
اتفاق شد که نه از موانع چیزی حاصل بود ونه از مبطلات چیزی بعمل اورده
ایا عمل او صحیح است یا باطل اقوی صحت است بلی در عباداتی که اصل حقیقت
وجنس انها ترك بعض چیزها است مثل صوم واحرام واعتکاف البته باید ان

چیزها را تفصیلاً یا اجمالاً بداند لکن این جوره عبادات نیز مانع چندی ندارند
که دخلی بحقیقت انها ندارد انها نیز حکم موانع نماز را دارند مثلاً هرگاه
مفطرات صوم را بداند و لکن نداند که ناخوشی یا سفر یا حیض مانع صوم
است و اینها از برای او اتفاق نشدند روزهٔ او صحیح است مسئلهٔ رابعه
آیا تفرقه مابین اجزاء واجبه و مستحبه که در عبادات واجبه مثل نماز هست
ضرور است یا نه مسئله محل اشکال است هرچند که ضرور نبودن اقوی است
لکن تعیین اقل واجب ضرور است بجهة بعضی اوقات که زیاده از اقل واجب
ممکن نیست بجهة مضیق بودن وقت که در اینصورت مستحب جا آوردن
باعث ابطال میشود مسئلهٔ خامسه آیا دانستن مسائلی که گاهی اتفاق
میشوند و گاهی اتفاق نمیشوند مثل مسائل شک و نسیان لازم است یا نه اقوی
اینست که انچه غالب اتفاق میشود یاد گرفتن انها واجب است و انچه کم اتفاق
میشود یاد گرفتن ان واجب نیست کلامیکه هست در این است که انها را
که واجب است یاد بگیرد هرگاه یاد نگرفت و در نماز هم اتفاق نشد نماز اشکال
دارد یا نه این مسئله محل خلاف است بعضی قائلند بانکه واجب است یاد گرفتن
انها لکن شرط صحت نماز نیست پس اگر سهویات و مسائل متداوله شکیات را
نداند و نماز کرد و شک و سهوی نکرد نماز او صحیح است و بعضی گفته اند صحیح نیست
و قول اول خالی از قوة نیست لکن ترک احتیاط نباید کرد مسئله سادسه
هرگاه از مسائلی که نمیدانست در نماز از برای او اتفاق شد و در بین نماز نمیداند
که نماز او باطل شده که باید بهم بزند یا صحیح است ظاهر این است که اگر قرار
بدهد که حال نماز را تمام میکنم و بعد از نماز سؤال میکنم اگر خوب است فبها و الا اعاده
میکنم همین قدر کفایت میکند در اتمام نماز و نماز صحیح است هرگاه بعد از
سؤال معلوم شد که صحیح بوده و در این مسئله وجه دیگر هست باین طریق که گفته
شود که اگر ان مسئله از مسائلی است که یاد گرفتن انها واجب بوده است و تقصیر
نموده و حال در نماز اتفاق شده نماز او باطل است و مسئله پرسیدن

بعد از نماز برای صحت او ثمر ندارد و اگر از مسائلی بوده که واجب نبوده تحصیل
ان با او بهمان کیفیت که گفته شد خوب است **مطلب هفتم** در
کیفیت تحصیل مسائل مستحبات است بدانکه مسائل مستحبات بر شش
نوع اند اول چیزهائیکه استحباب انها از جملهٔ یقینیات است نزد هر کس مثل
استحباب دعا و ذکر و تصدق و قرائت و نحو اینها پس در اصل اینها تقلید ضرور
نیست اما هرگاه خصوصیتی با اینها ملاحظه شود مثل خواندن دعای کمیل
در شب جمعه مثلاً و ذکر کردن مخصوصی بطریق تسبیح حضرت فاطمه و تصدق
در روز عید غدیر که قصد خصوصیت در اینها ملاحظه میشود آیا تقلید در اینها
بخصوص ضرور است یا نه ظاهر این است که ضرور نباشد و بمحض اینکه شنید
یا دید در کتاب حدیث یا دعا مثل زاد المعاد و اعمال سنه و غیر اینها اکتفا می
شود از این بابت که احتمال نفع را هست بی احتمال ضرر و حسن چنین چیزی
از بدیهیات عقل است **نوع دویم** چیزهائیکه اگر مستحب نباشند
یقیناً مباح اند مثل بعض آداب مانند مستحب بودن دست شستن برای
اکل و انگشتر عقیق در دست کردن و بوی خوش مطلقا یا برای نماز بکار بردن
و نحو اینها اینها بمجرد شنیدن یا در کتابی مثل حلیة المتقین و غیر ان دیدن
کفایت در انها میکند و بعد از تامل حکم برجحان اینها تقلید نمیخواهد چونکه
عقل هر کس یقین میکند که جا آوردن انها خوبست از این بابت که گفته شد
و اگر این یقین را نکرد در این مسئله کلیه تقلید بکند که در احادیث بسیار وارد
شده است که هر کس حدیثی شنید که فلان عمل ثوابی دارد و بامید ان ثواب
ان عمل را کرد خداوند عالم ان ثواب را باو میدهد اگرچه ان حدیث که شنید
بی اصل باشد **نوع سوم** مستحباتی که جزء عبادتی باشند مثل مستحب بودن
تکبیر رکوع و سجود مثلاً و مستحب بودن سمع الله لمن حمده و مثل اینها ظاهر این
است که در اینها تقلید بخصوص ضرور است هرگاه از اهل اجتهاد نباشد و
باید دانست که در این جوره مستحبات هرگاه جزء نماز واجب باشند دقتی هست

مستحبات بالغیر ان فرق ندارد هرچه و هر قدر یقین ندارد باید تقلید کند ظلمه طبا

اگر با احتمال مطلوبیت بیاورد نه بقصد خصوصیت و الا محتاج به تقلید است و هم چنین در نوع دویم و پنجم ظلمه طبا

چون احتمال مانعیت میرود و الا اگر قطع بعدم مانعیت داشته باشد و با احتمال مطلوبیت بیاورد ضرور نیست ظلمه طبا

چون که همینکه برخلاف وضع خود عمل امدند نماز را باطل میکنند بعد از انکه
بقصد خصوصیت باشند مثل تکبیرات نماز را که در حال ختم شدن و راست
شدن بکویند بقصد استحباب خاص صحت نماز خالی از اشکال نیست **نوع**
چهارم نماز مستحبی که دران بعض خصوصیات باشد که مخالف قاعدهٔ
نمازهای دیکراست مثلاً هرکاه عدد ان یا وقت ان برخلاف قاعده نمازهای
مستحبه است جایز نیست بجا اوردن ان مکر بتقلید کسی که انرا بخصوص تجویز
کند پس نماز مستحب در وقت نماز واجب اشکال دارد مثل نماز غفیله و نماز
عمل ام داود که در وقت نماز واجبی اند یا نماز اعرابی که دو رکعت بیک سلام
نیست درینجا رجوع بمجتهد ضروراست واما سورهٔ متعدده داشتن یا اذ
کار خاصه انها عیبی ندارد بدانکه نمازهای مستحبی با نماز واجبی در
بعض احکام دیکر فرق دارند انهارا البته باید بتقلید اخذ کرد وانها قریب
ببیست امرند که در محل خود انشاء الله بیان خواهند شد **نوع پنجم** بعض
مستحبات که در کیفیت انها خلاف شده مثل زیارت عاشورا و نحو ان ظاهر
ان است که بهر یک از کیفیات که بجا اورد خوبست دیکر بخصوصه تقلید حتی
دران ضرور نیست اکرچه احوط است **نوع ششم** بعض چیزها که احتمال
دارد که داخل باشند در امر مستحبی ولکن خوب معلوم نیست وبطریق یقین
مشخص نباشد که اینها داخل اند دران یا نه مثل شبیه دراوردن در تعزیه
وشهیدالله درست کردن بقصد قربت ومثل اینها ظاهر این است که در اینها
نیز تسامح جاری نباشد وباید باجتهاد یا تقلید تحقیق انها کرد **مطلب هشتم**
در تحقیق تقلید بدانکه تقلید عبارت است از یاد کرفتن مسئله بقصد عمل کردن
چه عمل بکند چه نکند پس هرکاه نیت تقلید مجتهدی کرد تقلید بهمین تنها
محقق نمیشود وهرکاه رسالهٔ مجتهد را کرفت بقصد عمل کردن بهمه ان باز
هم تقلید حاصل نمیشود وهرکاه مسئله یاد کرفت بقصد اینکه بمردم یاد بدهد
یا اینکه ملاحظه کند که بنای عمل را بکذارد یا نه این هم تقلید نیست بلکه باید

بايد بدانكه عيب ندارد يا تقليد كند ظلّه طبا

دور نيست تحقيق تقليد بكرفتن رساله با التزام بعمل باو ظلّه طبا

یاد بکیرد بقصد عمل کردن واکر نیت تقلید مجتهدی کرد در همه مسائل در همه
قدر که یاد کرفته بقصد عمل تقلید او نموده است **مسئلة** بدانکه نیت تقلید
در عمل شرط صحت عمل نیست یعنی همین قدر که موافق مسئله که یاد کرفته عمل
کرد کفایت میکند اکرچه وقت عمل همیشه بخواطر او نباشد که این را بتقلید ان
مجتهد بجا میاورد **مطلب نهم** در احکام تقلید ودران چند مسئله
است **مسئلهٔ اولی** اینکه هرکاه تقلید مجتهدی کرد عدول بمجتهد دیکر
نمیتواند بکند **دویم** اینکه تقلید چند مجتهد باینطریق که در هر چند مسئله
تقلید یک مجتهد بکند عیب ندارد **سوم** ایا تقلید چند مجتهد موافق در حکم
جایز است یا نه یعنی اکر قرار بدهد که در مسئله که همه ایشان قایلند تقلید
همه را میکنم جایز است یا اینکه باید تعیین یکیرا بکند اظهر جواز است باین
طریق که قرار بدهد که هر یک را تقلید میکنم نه اینکه مجموع من حیث
المجموع را **چهارم** اکر تقلید یکی کرد بخصوصه واحتیاطاً ملاحظه تقلید
کسانی دیکر که موافق هستند در حکم نیز کرد اصلاً شبهه ندارد **پنجم** اکر بداند که
یکی از مجتهدین احیاء جایز التقلید در مسئله فتوای خاصی دارد ولکن نمی
داند کیست ظاهر این است که عمل بقول او میتواند بکند **ششم** تقلید یکی
از مجتهدین لا علی التعیین که در حکم موافق اند مجزی نیست **هفتم** هرکاه شخص
مسئله را بتقلید مجتهد یاد کرفت هر وقت که از او بپرسند میتواند جواب
بکوید وضرور نیست که تصریح بکند که بفتوای کیست بلی لازم است که در دل
اینرا نیت کند در وقت کفتن واما ان کسی که از او میپرسد نمیتواند عمل بکند
تا انکه تحقیق کند که این رای کیست **مطلب دهم** در مسائل ترک تقلید و
انچه بر او مترتب میشود **مسئلهٔ اولی** هرکاه شخص ترک تقلید نموده باوجود
اینکه میدانست که لازم است وملاحظه احتیاط هم نکرده باهمین تشکیک و
تسامح نماز کرد یا عبادت دیکر کرد همهٔ اعمال عبادات او فاسدند قطعاً اکرچه
هم مطابق واقع بجا امده باشند **مسئلهٔ دویم** هرکاه ملتفت بلزوم تقلید

بقصد عمل كردن ظلّه

اكر اغراء بجهل نشود ظلّه

يعني من عند نفسه نكويد ظلّه

نشد و غافل بوده و عبادات را موافق آنچه از پدر و مادر یا معلم شنیده یا در
کتاب غیر مجتهد حی خوانده بجا آورده و بعد که بنای تقلید را گذاشت ملاحظه
میکند که مطابق بوده اند اقوی صحت عبادات اوست و اینکه دیگر نماز قضا
یا غیر آن بذمه او ثابت نمیشود مسئله سوم هر گاه در این صورت که غافل
بوده حال که ملاحظه میکند معلوم شد که عبادات او مخالف بوده اند
بعضی از متاخرین علما حکم فرموده اند که بعد از آنکه سعی خود را در آن وقت
نموده و منتهای سعی او و نهایت آنچه در ذهن او آمده همین مقدار بوده و اصلا
التفات باحتمال خلاف نداشته عمل او صحیح است اگرچه مخالف واقع باشد
و این قول اگرچه بحسب دلیل خالی از وجهی نیست لکن اطمینانی که باعث فتوی
بان باشد حاصل نشده مسئله چهارم هر گاه بر شخص مدتی گذشته
که غافل بوده از تحصیل مسائل بطریق حقیقت و بحسب اعتقاد خود نماز کرده است
بی تقلید درست یا اینکه تشخیص مجتهد درست نکرده یا اینکه مسائل را در
تحصیل نکرده و لکن آنها هم از این باب بوده که ملتفت نبوده و نزد خود احتمال
نمیداد که حکم خدا غیر از این باشد حال که در صدد درست کردن شده نمیداند
که اعمال سابقه او بر طبق حقیقت بوده اند یا نه آیا لازم است قضای آنها یا نه
اقوی این است که لازم نیست و هم چنین اگر فوت شده و وارث او میداند که موافق
قاعده تقلید نکرده و لکن میداند که از اعمال خود خاطرجمع بوده از بابت غفلت
و حال ولی او نمیداند که اعمال او مطابق اتفاق شده اند یا نه در اینجا هم قضای
نمازهای او بر ولی او واجب نیست و هم چنین استیجار از مال او برای عبادت
لازم نیست مگر در صورتیکه وصیت نموده باشد مطلب یازدهم در مسائل
شک در تقلید مسئله اولی هر گاه مدتی از بلوغ شخص گذشته باشد و
حال شک میکند که آیا تقلید صحیح در آن مدت در مسائل خود نموده یا نه
عبادات گذشته او محکوم بصحت اند و قضا برا او واجب نیست و لکن واجب
است که حالا امور تقلید را درست نماید مسئله دوم هر گاه میداند

که بعد

اقوی بطلان است با مخالفت واقع و با جهل بان احوط قضا کردن است ظلم طبا

مشکل است احوط قضا کردن است ظلم طبا

که بعد از بلوغ مدتی تقصیر در تحصیل مسائل کرده و بعد تحصیل کرده است لکن
نمیداند که از چه وقت بوده و اینکه چه قدر باید قضا نماید اقوی اینست که لازم
است قضا کند آنقدری را که یقین که قبل از تحصیل بجا آمده اند پس
هر گاه نداند که یکسال از این بابت نماز قضا بذمه او هست یا دو سال واجب همان
یکسال است و راه احتیاط نیز معلوم است مسئله سوم هر گاه شخص ملاحظه
کند که در مسئله مخصوصی حکم مسئله را بطریق خاصی میداند و لکن حال شک
میکند که این دانستن از کجا است و از چه راه بدست آمده لازم است که حال
تقلید را ملاحظه کند و اخذ حکم آن مسئله نماید اگرچه بر خلاف حکم سابق باشد
و لکن اعاده عبادات ضرور نیست مطلب دوازدهم در بیان مسائل مهمه
متعلقه بدو شخص که در تکلیف مختلف و عمل مکلف با ایشان هم مرتبط باشد هر گاه
دو مکلف در مسائل مختلف باشند بسبب اینکه هر یکی تقلید یک مجتهد می
کند آیا احکام ایشان نسبت بهم دیگر چه نحو است مثلا اگر بخواهند بهم اقتدا
کنند یا یکی از ایشان وکیل دیگری شود یا وصی دیگر بشود یا معامله با هم
کنند یا اینکه یکی از ایشان بخواهد تصرف کند آنچه را که دیگری بتقلید مجتهد خود
بصیغه فارسی خریده یا چیزی را که تطهیر کرده یا چیزی را که طبخ کرده یا حیوانی را
که تذکیه کرده که موافق تقلید دیگری درست نیستند یا اینکه بخواهد کسی را
اجیر کند در نماز که میداند مسائل تقلید او بر خلاف مسائل او هستند آیا
حکم در اینها بچه نحو است تفصیل کلام محتاج ببیان چند مسئله است
مسئله اولی هر گاه امام و مأموم در مسائل مختلف باشند پس اختلاف
ایشان یا در مسائل قرائت است یا در غیر آنها اگر اختلاف در مسائل قرائت
و آن محل اختلاف را امام بکار برده باشد حکم بجواز اقتدا خالی از اشکال نیست
مثل اینکه امام سوره را واجب نداند پس بقصد استحباب خواند یا از اصل نه
خواند و مأموم واجب دانسته باشد و اگر در مقدمات باشد مثل تطهیر رخت و
بدن یا پوشیدن بعض انواع لباس و نحو اینها یا در افعال دیگر باشد جواز اقتدا

اگر احتمال بدهد که آن دانستن سابق از تقلید صحیح بوده است ظلم طبا

اقوی جواز اقتدا است با اختلاف در مسائل اجتهادیه ظنیه مطلقا در افعال و مقدمات و موانع مگر در خصوص قرائت در جائیکه امام مخل از مأموم است مثل آنکه سوره را مستحب بداند و نخواند و مأموم واجب بداند و او لازم نخواند جایز است ظلم طبا

خالی از قوت نیست واحوط ترک است واگر اختلاف در موانع باشد خصوصاً در
چیزهائی که اصل وجود انها را مانع بدانند مثل غیر ماکول اللحم در لباس اقتدا به خالی
از اشکال نیست واگر در مسائل عارض در اثنا باشد اقتداء عیبی ندارد واگر در
صورت عروض قصد انفراد بکند بهتر است[عه] مسئله دویم هرگاه وکیل وموکل
در مسائلی که دخل دارند در امری که او را وکیل کرده مختلف باشند ظاهر
اینست که وکیل نمیتواند بقول مجتهد خود دران مسئله عمل کند واین در وقتی
است که اختلاف را بدانند واما هرگاه ندانند یا اینکه نداند که موکل او تقلید در
در این مسائل نموده در اینجا تکلیف خود عمل میکند مسئلهٔ سوم هرگاه
وصی کسی باشد که با او در اموری که دخل بوصیت دارند اختلاف داشته
باشد در رای خودش یا رای مجتهدش در اینجا وصی موافق رای خود یا مجتهد
خود باید عمل کند[عه] مسئلهٔ چهارم هرگاه بخواهد شخص از کسی چیزی بخرد یا
تصرف دیگر کند که انکس انرا موافق تقلید خود بنحو صحیح خریده است لکن موافق
رای مجتهد این شخص صحیح نبوده قول بجواز خریدن از او یا خوردن از ان خالی
از قوة نیست مسئلهٔ پنجم هرگاه در یك معامله بخصوصه حکم دو نفر
مختلف باشد که یکی صحیح بداند و یکی فاسد معامله فاسد است حتی برای
کسی که صحیح بداند واین با مسئلهٔ چهارم فرق دارد مسئلهٔ ششم هرگاه
در نماز جماعت در کیفیت دخول دران یا غیر ان حکم ماموین مختلف باشد
مثل اینکه بعضی از اهل صف تقلید کسی بکنند که میگوید مهیا شدن کسانی
که پیش روی هستند کفایت میکند در نیت کردن کسیکه پشت سر ایشان
است واز این بابت نیت کردند و بعضی که عقب ایشانند رای مجتهد ایشان
این است که باید پیشتریها تکبیر بگویند و مهیا شدن تنها کافی نیست در این
صورت ظاهر این است که دخول اینها در نماز کفایت میکند در اینکه کسانی
که عقب ایشان هستند داخل شوند در نماز واز این مسئله مسئلهٔ دیگر حاصل
میشود که بسیار فایده دارد وان مسئله این است که اگر معلوم شد بر ماموم

عه بلکه اگر ان عارض رکن باشد یا مثل وضوء و نخوان از چیزهائیکه مبطل نماز امام است واقعا ولو ندانند قصد انفراد واجب است ظلم طبا

عه این حکم باطلاقه مشکل است ظلمه

که کسانی که مابین او وامام هستند نیت کرده اند پیش از انها که بر ایشان
مقدم اند همین قدر که احتمال داشته باشد که تقلید کسی را کرده اند که جایز
میدانند کفایت میکند در حکم بصحت دخول ایشان در نماز اگرچه رای مجتهد
ایشان جواز دخول انها نباشد مسئلهٔ هفتم هرگاه بحسب اجتهاد یا
تقلید حکم بنجاست چیزی شد و مجتهد دیگر یا مقلد او انرا نجس نمیداند در صورت
علم باینکه ان قایل بطهارت مباشرت ان نموده اجتناب از ملاقات او لازم
است مسئلهٔ هشتم هرگاه نجس را تطهیر نمود بحسب اجتهاد یا تقلید
مجتهد دیگر این طریق را در تطهیر ان کافی نمیداند در اینجا حکم بعدم لزوم ترتیب
بعض احکام نجاست بران خالی از وجه نیست مثال بجهت این دو مسئله اینکه
هرگاه یکی از ایشان عرق جنب از حرام را پاك میداند و در رخت او هست لازم
است بر دیگری که انرا نجس میداند اجتناب از ملاقات ان هرچند برای نصاحب
رخت پاك است واما هرگاه یکی از ایشان در تطهیر باب کثیر مثلاً تعدد را شرط
میداند و یکی نمیداند هرگاه تطهیر بیك دفعه نموده لزوم ترتیب همه احکام نجاست
بران چندان مشخص نیست بلی در صورتیکه در تصرف این کس بیاید البته باید
تمام تطهیر انرا بعمل بیاورد مسئلهٔ نهم هرگاه در حلال وحرام بودن طعام
مثل عصیر خرما وکشمش جوش خورده مختلف باشند بلاشبهه اجتناب قایل بتحریم
از طعامیکه دیگری باین نحو طبخ نموده لازم است وهم چنین اگر در مسئله از مسائل
تذکیه حیوانات مختلف باشند مثل اینکه هرگاه یکی از ایشان شکار کشته گلوله را
مثل کشته تیر کمان حلال بداند با ان شروطی که دارد و بهمان طریق شکار کرد
بلاشبهه باعث حلیت بر دیگری که حرام میداند نمیشود و در اینجا مسئلهٔ مهمه
هست که هرگاه طعامی که عصیر خرما مثلاً داشته باشد وشك در او شود که ایا
جوش خورده یا نه یا اینکه بدانی که جوش خورده و نمیدانی ذهاب ثلثین شده یا نه
و در دست کسی باشد که بی ذهاب ثلثین انرا پاك بداند یا مسئله را هیچ نداند
ظاهر این است که همین قدر که علم نداشته باشد بجوش خوردن و ذهاب ثلثین

نشدن و هر دو را احتمال بدهد کفایت در پاکی ان میکند و احتمال نجاست
ضرر ندارد و هم چنین هرگاه گوشت یا پوست از دست مسلمانی گرفته شود
که حلیت انرا بطریقی میداند که دیگری حلال نمیداند و لکن علم نداشته
باشد که بچه طریق است کفایت در طهارت و حلیت میکند و لکن این
فی الجمله احتیاطی شاید داشته باشد هم چنانکه در صورت علم بجوش خوردن
و شک در ذهاب ثلثین نیز فی الجمله احتیاطی هست مسئلهٔ دهم هرگاه
ولی میت یا اجیر نمازهای او در مسائل با میت مختلف باشند مناط حکم نماز
گذار است و اما هرگاه وصی با اجیر نماز در خصوص مسئله ترتیب نماز قضا
مختلف باشند که اجیر ترتیب را شرط نداند و وصی شرط بداند لازم است
بر وصی هرگاه دو اجیر گرفت که ترتیب را با ایشان شرط نماید که بنا را در یک
زمان مشغول شوند مقام چهارم از مقاماتی که در اول بلوغ ملاحظهٔ
انها لازم است ملاحظهٔ اسباب غسل است که در ایام نابالغی حاصل شده اند
بدانکه هرگاه بجهت شخص در ایام طفولیت سببی از اسباب غسل حاصل شود
حکم ان سبب بر او مترتب است پس هرگاه در همان ایام نابالغی غسل انرا
کرده باشد لازم است که حال رجوع در مسئله بکند اگر اجتهاد یا تقلید کسی
کرد که میگوید غسل در ان وقت مجزی است دیگر تکلیفی در این خصوص
ندارد مگر اینکه احتیاطاً غسل نماید و اگر در ان اوقات غسل نکرده یا اینکه
غسل کرده و حال رجوع میکند بمجتهدی که انرا مجزی نمیداند لازم است که
بجهت نماز اولی خود غسل را نماید و اگر تاخیر شد همه نمازهای او باطل اند
و هر چند فراموش کرده باشد و در اینجا چند مسئله است مسئلهٔ اولی
اینکه هرگاه در اول بلوغ همان سبب غسل برای او حاصل شود که سابقاً حاصل شده
همین که بجهت آن غسل کرده کفایت میکند اگر چه اولی را فراموش کرده باشد و نیت
انرا نکرده باشد مثلاً هرگاه پیش از بلوغ جنب شده و اول بلوغ او نیز باحتلام
بود همینکه این غسل را بطریق صحیح بجهت این جنابت احتلامی بعمل ورد

مشکل است احوط ملاحظه صحت بر هر دو مذهب است ظله طبا

رفع ان اولی هم میشود اگر چه اصلاً در نظر او نباشد مسئلهٔ دویم هرگاه
حصول جنابت در زمان عدم بلوغ شد و از بلوغ قدری گذشت و جنب شد و
غسل نمود همان نماز و روزه که ما بین اول بلوغ و وقت غسل کرد باید اعاده کند
مسئلهٔ سوم هرگاه در اول بلوغ سبب دیگری برای غسل حاصل شود غیر
از انچه در ایام نابالغی بوده و غسل کند بنیت دویمی و ان سابق را در نظر نیاورده
باشد که در نیت ملاحظه کند کفایت نمیکند از سبب سابق مگر انکه این غسل اول
بلوغ از جنابت باشد که نیت ان تنها کفایت میکند از اسباب دیگر پس هرگاه
سابقاً جنب شده و بعد از بلوغ مس میت مثلاً کرده و غسل بنیت ثانی کرده بجهت اولی
کفایت نمیکند و هرگاه اولاً مس میت مثلاً کرده و خاطر او نبوده و در اول بلوغ محتلم
شد و غسل جنابت کرده کفایت میکند از غسل مس میت و بنا بر اول اگر قدری
بعد از بلوغ غسل جنابت کرد همان نمازهای ما بین اول بلوغ و وقت غسل را
اعاده کند کند مسئلهٔ چهارم هرگاه قبل از بلوغ غسل کرده بالکل شرائط
و احکام غسل را موافق اجتهاد یا تقلید نیاورده باشد بلا شبهه بی ثمر است
و اما هرگاه غسل نموده بطریق صحیح از بابت دانستن مسائل و جمیع شرائط پس
قول باکتفا بان غسل اگر چه خالی از وجهی نیست لکن احتیاط را باعادهٔ غسل در
اول بلوغ ترک نباید کرد مسئلهٔ پنجم هرگاه قائل شدیم که غسل در ایام نابالغی
مجزی نیست یا لازم است بر ولی نابالغ منع او از ماندن در مساجد و مس کلمات
قران و نحو اینها ظاهر عدم وجوب است مسئلهٔ ششم هرگاه قائل شدیم که
غسل نابالغ صحیح است ظاهر اینست که در صحت ان اجتماع همه شروط ضرور نیست
مثلاً غسل کردن بالغ در خانهٔ غصبی یا مشترک بدون اذن شرکاء باطل است اما
هرگاه نابالغ در چنین خانه غسل کرده باشد حکم بصحت غسل او خالی از قوة نیست
مسئلهٔ هفتم هرگاه شک کند که در ایام نابالغی سبب غسل از او بعمل امده
یا نه چیزی بر او نیست و اما هرگاه یقین بداند و لکن شک کند که غسل کرده
در ان زمان یا نه در ایام بلوغ غسل بر او واجب است مقام پنجم از اموری

کفایت ان محل اگر چه دیمی غیر جنابت باشد خالی از قوة نیست اگر چه احوط ما فی المتن است ظله طبا

بلکه اقوی است ظله

کہ در اول بلوغ ملاحظہ انها لازم است بر نظر اوردن اشتغال ذمہ است بحقوق
مردم کہ در ایام نابالغی حاصل شده اند بداند تاثیر نمودن اسباب شغل ذمہ بحق
الناس دخلی ببلوغ و عدم بلوغ و دانستن و ندانستن و عمد و سهو و اختیار و اضطرار
و رضا و اکراه و غیر اینها ندارد مثلاً میشود کہ نابالغی سهواً و جاهلاً و مضطراً و مکرهاً
کاری بکند ولکن باعث اشتغال ذمہ بشود کہ در وقت بلوغ مؤاخذه بر انها بشود
و دانستن این مسائل بسیار مهم است و بسیاری از مردم از بابت عدم اهتمام بہ
مسائل اشتغال ذمہ امر ایشان در قیامت ضایع میشود چون اسباب ان منحصر
بظلم و غصب و خیانت و دزدی نیستند بلکہ پاره اسباب مخفیہ مباحه دارد مثلاً
شخص غفلتاً پوست خربزه در راه می اندازد کاه میشود کہ دیہ قتلی بذمہ او میاید
مثال دیگر در کوچہ راه میروی پای تو بی قصد در کفش کسی کذاشتہ میشود و پاره
می شود بسبب پا کذاشتن تو با کفش تو پاره میشود بسبب قدم برداشتن او
در این صورت تفصیلی در حکم مسئلہ هست و مطالبہ نکردن ایشان از همدیگر
باعث رفع حکم نمیشود مثال دیگر سقائی یک پول سیاه مطالبہ کند باو بگوئی تا یکساعت
دیگر ریال را خورده کنم و بی رضا برود یکساعت دیگر بیاید پول او را بدهی باز هم
حقی از او در ذمہ تو هست کہ چاره ان ابراء ذمہ است و مسائل اینها بسیارند
در اخر رسالہ انشاء الله بیان میشوند لکن در این مقام چند مسئلہ بیان میشود
کہ دخل باشتغال ذمہ نابالغ دارند و این مسائل سہ قسم اند قسم اول در انچہ
دخل باموال دارد و در ان چهارده مسئلہ است مسئلہ اولی هرکاه نا
بالغ چیزی را از مال مردم تلف نمود یا خورد بدون اذن مالک یا دزدی از باغها
و نحو ان نمود پس هرکاه ممیز بوده است لازم است بر او در اول بلوغ کہ از عهده
ان برآید باین طریق کہ اگر صاحب انرا میشناسد مثل یا قیمت انرا باید باو یا
وارث او برساند و هرکاه نمیشناسد باید مثل یا قیمت انرا بنیت صاحب تصدق
نماید و احوط در تعیین ما فی الذمہ اینست کہ بحاکم شرع برسد کہ از او بر فقیر
بنیت صاحب ان تصدق شود و تفاوتی در این حکم ما بین پدر و مادر و غیر

تفحص و تامل کردن واجب نیست ظم

غیر مالی از جهت تأخیر اداء دین کہ باید او را راضی کنی ظم

ایشان نیست پس هرکاه از پدر و مادر خود چیزی دزدیده باشد لازم است بایشان
رسانیدن یا حلیت طلبیدن و اگر از عالم رفتہ باشند بقدر حصہ خود از ان کم نهاد
نماید و باقی را بدهد بورثہ اگر داشتہ باشند و اگر میراثی نداشتہ اند و مدیون
بوده اند لازم است کہ ان مقدار بصاحب طلب از ایشان برساند و هرکاه طفل
ممیز نباشد مثل یا دو سہ سالہ در تحقق ضمان نسبت باو فی الجملہ تاملی هست
مسئلہ دوم هرکاه طفل ممیز چیزی را بی اذن مالک ان برداشت و از دست
او تلف شده بی تفریط ظاهر در اینجا نیز حکم بضمان است مسئلہ سوم هرکاه
کسی چیزی را از خود بدست نابالغ داد و از دست او تلف شد ضمان بر نابالغ نیست مسئلہ
چهارم هرکاه کسی چیز نابالغ را بدست او داد و ان چیز از دست ان نابالغ تلف شد
ان کس بالغ ضامن ان مال است اگرچہ از دست صاحب ان تلف شده است مسئلہ
پنجم هرکاه از دست نابالغ چیزی گرفت و بعد باو داد ضامن ان چیز است چہ از
بالغی باشد و چہ از نابالغ باشد پس اگر در دست خود نابالغ تلف شد ضامن
ان کسی است کہ از او گرفتہ است و باو پس داده است مثلاً نابالغی ریالی نشان بدهد
بصراف کہ این ببین از او گرفت و باز باو داد صراف ضامن ان ریال است مسئلہ
ششم هرکاه ولی نابالغی بگوید بکسی کہ مال ان نابالغ نزد او است کہ انرا بدست او بده
و ان را بدست او داد باذن ولی باز هم ظاهر اینست کہ ضامن باشد مسئلہ هفتم
هرکاه چیز معینی از کسی نزد دیگری باشد صاحب ان اذن بدهد کہ انرا بدست نابالغ
بدهد و انرا باو داد از عهده ان بیرون امده است دیگر ضمانی بر او نیست و اگر از
دست نابالغ تلف شد بر نابالغ نیز ضمانی نیست مسئلہ هشتم هرکاه شخص از
دیگری طلبی داشتہ باشد صاحب طلب اذن بدهد کہ انرا بدست نابالغی بدهد برای
او ببرد هرکاه انرا بان نابالغ داد کہ بصاحب برساند بریء الذمہ نمیشود و اگر تلف شد
ثانیاً باید بدهد و بر نابالغ نیز ضمانی نیست مسئلہ نهم هرکاه کسی از کسی پولی قرض
بخواهد نابالغی را همراه او بفرستد کہ باو بده بیاورد پس هرکاه در راه تلف شد از
کیسہ صاحب اول رفتہ است و بذمہ انکہ خواهش قرض کرده نمیاید تا اینکہ بدست

معلوم نیست ظم

او برسد مسئلهٔ دهم هرگاه شخص در ایام نابالغ بودن معامله کرده است معاملات او محکوم ببطلان اند کلامی که هست اینست که آیا اشتغال ذمه برای او حاصل شده است یا نه ظاهر اینست که اگر معامله با الغبن بوده آنچه را بدست او داده اند مشغول الذمه آنها نیست ولکن آنها مشغول الذمه بچیزی هستند که از دست او گرفته اند مسئلهٔ یازدهم هرگاه دو نابالغ باهم معامله کنند و آنچه را از همدیگر گرفته تلف نموده اگر معامله باذن اولیاء ایشان است اولیاء ضامن هستند و اگر بی اذن بوده هر یکی از ایشان ضامن آن چیز است که از دیگری گرفته و در ایام بلوغ از عهدهٔ آن باید برآید مسئلهٔ دوازدهم هرگاه نابالغی قمار بازی کند مثل تخم بازی یا غیر آن و از این بابت چیزی بدست بیاورد مشغول الذمه بآن میشود و هرگاه ولی مطلع شد بر ولی او لازم است رد آن بصاحب و هرگاه صاحب اصلاً معلوم نباشد حکم مجهول المالک دارد و اگر ولی آنرا ادا یا ندانست و در دست نابالغ تلف شد در اول بلوغ واجب است که از عهدهٔ آن برآید و خود را بری الذمه کند مسئلهٔ سیزدهم هرگاه پدر یا کسی دیگر که انفاق بر نابالغ کرده است اموال او حرام بوده اند یا حرام داشته اند و حال که بالغ شده این را یقین کرده ولکن یقین نمیداند که بخصوص عین حرام را بمصرف او رسانیده اند چیزی بر او نیست مسئلهٔ چهاردهم هرگاه این یقین را کرد و یقین کرد که پدر او مثلاً از مال حرام بمصرف خوردن یا پوشیدن او رسانید تفصیل در این مسئله این است که در اینکه پدر ضامن است حرفی نیست کلامی که هست در این است که بر طفل لازم میاید یا نه و تحقیق این است که آنچه در ایام غیر ممیز بودن باو داده اند که بمصرف برساند چیزی بر او نیست و هرچند که خود اتلاف آنها نموده باشد و اما آنچه باو داده اند بمصرف برساند در اوقاتیکه ممیز بوده و تشخیص حلال از حرام نموده پس ضمان او اگرچه خالی از وجهی نیست خصوصاً در صورتیکه دانسته که این حرام است لکن اقوی عدم ضمان است بلی اگر از مال از مال حرام که نزد پدر او مثلاً بوده لکن بی اینکه باو بدهد خود برداشته و اتلاف نموده عدم ضمان اگرچه راهی دارد لکن اقوی ضمان است قسم دوم از مسائلی که دخل باشتغال ذمهٔ نابالغ دارند مسائل

متعلقه

متعلقه بتعدیات او در قتل و جرح یا عضوی جدا کردن یا زدن یا سر شکستن یا سیلی یا مشت زدن و نحو اینها و در این دوازده مسئله است مسئلهٔ اولی هرگاه نابالغ کسی را عمداً کشت یا شبه عمد یا خطا در همه این صور قصاص بر او نیست و دیه ثابت میشود بر اقوام پدری او مثل عموها و برادران و اولاد ایشان و اینها را عاقله میگویند در کیفیت تقسیم دیه بر اینها و قسط قرار دادن و تفرقه مابین فقیر و غنی از اینها تفصیلی هست و در اینکه پدر باید با اینها بدهد یا نه خلافی هست و هرگاه این عاقله نباشد یا ممکن ایشان نباشد عاقله امام علیه السلام میباشد و مقام مقام تفصیل این مسائل نیست چونکه کلام در چیزی است که بذمهٔ خود نابالغ ثابت میشود و اینها در مقام خود خواهند آمد انشاء الله تعالی مسئلهٔ دویم آیا کفارهٔ قتل بر نابالغ ثابت میشود که در اول بلوغ بر او لازم شود یا نه و بر فرض ثبوت آیا بر عمد او کفارهٔ عمد ثابت میشود یا بر عمد او کفارهٔ خطا ثابت میشود مسئله محل خلاف است توضیح مسئله این است که هرگاه بالغ عمداً کسی را کشت علاوه بر قصاص کفاره جمع بر او لازم است یعنی باید بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه بگیرد و شصت مسکین را اطعام کند و هرگاه خطاً کشت کفارهٔ مخیره بر او لازم است و اما نابالغ آیا حکم او باین نحو است که در ایام بلوغ بر او لازم شوند یا در عمد او همان کفارهٔ مخیره است یا هیچ بر او نیست اخیر خالی از قوه نیست و احوط کفارهٔ مخیره است بعد از بلوغ و احوط از آن دادن کفاره جمع است در عمد و مخیره در خطا مثل بالغ مسئلهٔ سوم هرگاه نابالغ قطع عضو کسی کرد یا زخمی زد که باعث شکستن استخوان شد یا ابطال منفعتی کرد مثل اینکه باعث کری یا کوری شد ظاهر این است که این هم حکم اصل قتل را دارد در حمل دیهٔ آن بر عاقله مسئلهٔ چهارم هرگاه نابالغ زخمی بر سر کسی زد که در پردهٔ روی استخوان تاثیر کرد یا بر استخوان رسید لکن تاثیر نکرد یا اینکه بگوشت قدری تاثیر کرد چه قلیل و چه کثیر یا اینکه پوست را تنها خراشید اقوی در اینها هم این است که دیهٔ آنها ثابت میشود بر خود نابالغ پس در اولی که آنرا موضحه گویند پنج شتر و در دوم که سمحاق گویند چهار شتر و در سیم که بسیار در گوشت تاثیر کرده و آنرا متلاحمه گویند سه شتر و در چهارم اندکی تاثیر کرده و آنرا

اگر نابالغ مال نداشته باشد والی بودن دیه بر خود او یا بر امام محل اشکال است ظلمه

بلکه مرتبه علی الاقوی ظلمه

یا بر صورت او ظلمه

در اولی که موضحه باشد بر عاقله است ظلمه

دامیه کویند دو شتر و در پنجم که پوست را تنها خراشیده وانرا خارصه کویند یك شتر
مسئلهٔ پنجم هرکاه دو نابالغ یا بالغی با نابالغی با همدیکر دعوا کردند چه بنحو شوخی و بازی یا
جدّی سر همدیکر را یکی از این نحوها مجروح کردند ملاحظه نشاوی دو زخم و زیادتی بر دیکر
باید بشود مسئلهٔ ششم هرکاه یکی از این پنج قسم جراحت مذکور در سر بر عضو دیکر
کسی زدند ملاحظه دیران جراحت بدیهٔ اصل عضو میشود نظیر ملاحظهٔ دیهٔ جراحت سر
بدیهٔ اصل سر مثلا زخم خارصه در سر دیران صد یك دیهٔ سر است که یك شتر است
و در انکشت صد یك دیهٔ انکشت است مسئلهٔ هفتم هرکاه نابالغ بچوب یا سنك یا
دست بر صورت یا سر نابالغ دیکر یا بالغی زده باشد ولکن مجروح نشده باشد بلکه
جای ان سرخ یا کبود یا سیاه شده باشد بحیثیتی که قدری باین رنك بماند در سرخی یك
اشرفی و نیم و در کبودی سه اشرفی و در سیاهی شش اشرفی بر او ثابت میشود مسئلهٔ
هشتم هرکاه بر بدن یکی از اینها حاصل شود بی انکه قدری بماند در سرخی سه ربع
اشرفی و در کبودی یك و نیم و در سیاهی سه اشرفی ثابت می شود و مجموع اینها که کفتیم
ثابت میشود بذمهٔ خود طفل ظاهراً مسئلهٔ نهم هرکاه نابالغ جنایت رسانید بر حملی
که در شکم است که انرا جنین کویند ظاهر این است که این نیز بر عاقلهٔ او حمل می شود هر
چند عمداً باشد مسئلهٔ دهم هرکاه جنایت او بر میت شد مثل اینکه قطع راس او نمود
که در بالغ صد اشرفی دیهٔ او است ظاهر این است که بر طفل چیزی نیست حتی در صورت
عمد مسئلهٔ یازدهم هرکاه نابالغی مملوك کسی را از کنیز یا غلام کشت یا زخمی زد
قیمت یا تفاوت قیمت بذمهٔ او میاید و دخلی بعاقله ندارد مسئلهٔ دوازدهم هرکاه
طفل در حالت احرام کاری کرد که موجب کفاره است مثل صید حیوانات در اینجا بر ذمهٔ ولی او
ثابت میشود مقام ششم از اموری که در اول بلوغ ملاحظهٔ انها لازم است تحصیل
مسائل معاملات است یعنی شخصی که در دایرهٔ تکلیف داخل شد باید در انچه کسب معاش
بان میکنند وانچه معامله و عقد از بیع و اجاره و نکاح و غیر اینها جاری میسازند بدا
نند که موافق دخلی خداوند عالم هستند و دانستن اینها هرکاه بطریق یقین باشد مثل بعض
اقسام بیع و اکتساب تقلید نمیخواهد و اکر صحت انها باین طریق نباشد لازم است

مراد از سر مجموع سر و صورت است

اجتهاد

اجتهاد یا تقلید و تصرف بدون دانستن حرام است شرعاً بلی تفاوتی که هست ما بین این
مسائل و مسائل عبادات این است که در عبادات هرکاه با وجود تشکیك عبادت کرد
باطل است و اما اکر معامله بکند با تشکیك در صحت و بعد ظاهر شد که صحیح است
کفایت میکند تمام شد مقدمه و اما مقاصد پس مقصد اول در عبادات است بدانکه
عبادات بر چند قسم اند قسم اول عبادات تکلیفیه که باید بقصد و اختیار بجا بیاورند
و شرط صحت انها قصد قربت است و معنی او بیان خواهد شد و اصول این قسم از عبادات پنج
است صلوة و زکوة که خمس تابع اوست و صوم که اعتکاف تابع اوست و حج که عمره تابع اوست و جهاد
که امر بمعروف و نهی از منکر تابع اوست و غیر از اینها قریب بر پنجاه قسم عبادات خاصه
در شریعت هست مثل مرابطه فی سبیل الله و وفاء بنذر و عهد و یمین و طهارات ثلث یعنی
وضوء و غسل و تیمم و تلاوت قران و ذکر و دعا کردن و زیارات نبی صلی الله علیه واله و ائمه
طاهرین علیهم السلام و کریه کردن در مصائب ایشان خصوص بر سید الشهدا ابی عبد الله
علیه السلام و شاد شدن بشادی ایشان و زیارت مؤمنین و عیادت ایشان و زیارت
قبور مؤمنین و ادخال سرور در قلب مؤمن و بجا اوردن احکامی که بجهت اموات مقرر شده
از شارع از واجب و مستحب و سلام کردن و جواب سلام دادن و صلهٔ ارحام و سعی در حوائج
مؤمنین و اخراج حقوق و احسان بوالدین و اشتغال بعلوم دینیه و فتوی دادن و حکم
کردن ما بین مردم از کسیکه اهلیت دارد و انتظار نماز قبل از دخول وقت و کتمان نا
خوشی و فرو نشانیدن غیظ و عفو از مردم و عتق و تدبیر مملوك و وقف و تحبیس در سبل
خیر و صدقات باقسامها و تخلق باخلاق حمیده و اکتساب از حلال بجهت عیال قسم دویم
مجموع مباحات که بقصد و نیت میتوان انها را عبادت قرار داد مثلا در خوردن
و خوابید میتوان نیت حصول قوت و رفع کسالت بجهت عبادت نمود خود اینها همه
عبادت میشوند قسم سیم چیزهائی چند که عاداتند و عبادت محسوب شده
اند مثل سحور خوردن در ماه مبارك رمضان و مجامعت با حلال در بعض اوقات مثل شب
اول ماه رمضان قسم چهارم چیزهائی چند که شارع ثواب عبادت بر انها مترتب
فرموده هرچند بی قصد یا بی اختیار شخص از او صادر شوند مثل خواب در ماه مبارك رمضان در

ونفس دن مؤمن در ان لکن اصل عبادات تکلیفیه کارهائی چند ند که باید بقصد و اختیار
بجا بیایند با نیت قربت که شرط صحت انها است و معنی نیت قربت که صحت عبادت
مشروط باوست این است که باید بجا اوردن ان عمل بجهة اطاعت و سبب عمل اوردن
و داعی ان بندگی خدا باشد و او باعث کردن این کار باشد یعنی باعث این حرکات و
سکنات و افعال و اقوال یا مثل ترک اکل و شرب در روزه باید محض فرمان برداری خداوند
باشد یعنی محرک شخص و داعی او و انچیزی که او را وا داشته است در این عمل خاص و
محرک قلب که اعضا را تحریک نموده همان فرمان برداری باشد در این عمل معین و نیت
همین است و معنی قربت این است دیگر زبان دخل ندارد و گذرانیدن الفاظ نیت در
دل کلمه بکلمه دخل ندارد و اول عمل و اثناء ان تفاوت ندارد واجب و مستحب تفاوت
ندارد هم چنانکه در اذان و تعقیب نماز و دعا بمحض اینکه شنید که اذان مستحب است
یا تعقیب نماز و دعا مستحب است بدون تامل و تلفظ گذرانیدن تفصیل در دل با اینکه
بگوید اذان میگویم قربة الی الله یا دعا میخوانم قربة الی الله مشغول میشود بان عبادت
هم چنین است نماز و وضو و غسل دیگر بزبان گفتن و تامل و وسواس در نیت و این
بدعت دقت زیاد در گذرانیدن الفاظ بترتیب فکری هیچ یک در کار نیست و هم چنانکه
شخص عزیزی که در مجلس داخل میشود بمحض نظر باو از بابت اینکه میدانی بر
خواستن تعظیم اوست فورا بر میخیزی و تعظیم او حاصل میشود هر چند بزبان نگوئی
و کلمه بکلمه در دل نمیگذرانی که بر میخیزم برای این شخص بقصد تعظیم او و برای اینکه
خوشحال بشود هم چنین نماز و روزه و زکوة و غیرها بمحض اینکه بسبب دانستن این
عمل خاص بنحو خاص صادر شد کفایت میکند حتی اینکه نیت وجوب یا ندب هم ضرور
نیست هرگاه مکلف بریکی باشد و همان نیت فرمان بردن کفایت میکند در اصل
صحت بلی درجات مکلفین مختلف می شود باختلاف قصد ایشان در سبب فرمان
بردن و مطیعین در این مقام چند قسم اند اعلای ایشان کسی است که فرمان خداوند را
میبرد از این جهت که مستحق عبادت و تعظیم است هم چنانکه مولای متقیان امیر
المؤمنین علیه السلام عرض میکرد الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک

ولکن

وَلکِن وَجَدتُکَ اهلاً لِلعبادَةِ فَعَبَدتُکَ و اوسط ایشان عبادت بجهة شکر نعمتهای او
و ادنای همه درجات عبادت است بجهة طمع در بهشت و خوف از جهنم و بعضی این قسم
را باطل میدانند و تحقیق این است که اگر بندگی او را هیچ ملاحظه نکند همان برای حور
و قصور بطریق معاوضه این کار را بکند مثل فعله و بنایان که منظور ایشان مزد است
و کاری بصاحب خانه ندارند و ابدا ملاحظه او را نمیکنند که کیست ان عبادت باطل
است و اگر بندگی او را ملاحظه میکند لکن بطمع بهشت بردن مثل بعض نوکرهای
حکام عیب ندارد اگر چه نازل الدرجه است و چون افضل همه عبادات و اهم انها
بعد از معرفة الله نماز است و ابتدا باهم لازم است لهذا ابتدا بنماز میشود کتاب
الصلوة و در ان دوازده مقام است مقام اول در حقیقت نماز دویم در صفات
نماز سویم در حکم تارک ان چهارم در تعیین وقتی که سزاوار است اطفال را تعلیم
دادن ان پنجم در مقدمات نماز ششم در کیفیات نماز و تشخیص ارکان
و افعال هفتم در مستحبات نماز هشتم در احکام نمازهای مستحب نهم در اقسام
نماز غیر یومیه دهم در منافیات و قواطع و موانع نماز یازدهم در توابع مثل شکیات
و سهویات دوازدهم در مسائل متفرقه متعلقه بنماز امید از لطف خداوند عالم
اینست که اعانت کند بر اتمام ان شاء الله تعالی مقام اول در حقیقت نماز است بدانکه نماز
حقیقت معینه ندارد بلکه نسبت باحوال مکلف مختلف است اول و اکمل اقسام ان
انست که مشتمل باشد بر نیت و جمیع ارکان و افعال و شرایط و مستحبات و اخر اقسام
ان منتهی میشود بچشم برهم زدن عوض رکوع و سجود و بتکبیر عوض یکرکعت مقام دویم
در صفات نماز است بدانکه نماز در میان واجبات ده صفت مخصوصه دارد که
قران مجید و احادیث صحیحه برانها دلالت دارند صفت اولی اِنَّ الصَّلوةَ تَنهیٰ عَنِ
الفَحشاءِ وَالمُنکَر یعنی نماز صحیح که مقبول درگاه باشد البته مکلف را از معاصی کنار
بک باز میدارد پس هرگاه شخص کثرت معاصی و گناهان را در خود ملاحظه کند مشخص
میشود که نماز او خالی از نقص نیست دویم اِنَّ الصَّلوةَ معراج المؤمن پس در هر نمازی
صحیح البته باید ترقی در مرتبه قرب بخداوند عالم حاصل شود سویم الصَّلوةُ عَمودُ الدّین

پس اهتمام در او باید زیاده بر اهتمام در همهٔ امور دین باشد **چهارم** الصّلوة اِن قُبلَت قُبِلَ ما سِواها وَاِن رُدَّت رُدَّ ما سِواها یعنی اگر نماز قبول شد غیر ان از طاعات هم قبول میشود و اگر رد شد غیر او هم ردّ میشود بدانکه معنی این احادیث که دلالت دارند که اگر نماز قبول نشد غیر او نیز قبول نمیشود نه این است که اگر نماز قبول نشد باقی اعمال باطلند که محتاج بقضا یا اعاده باشند بلکه معنی انها این است که هرگاه نماز مقبول نشد اعمال دیگر که بطریق صحیح بجا امده اند اگرچه تکلیف باعاده انها نباشد ثمرات انها بر انها مترتّب نخواهد شد و شرط اجر و ثواب باقی اعمال قبول شدن نماز است بدانکه هرگاه شخص در مدّتی از عمر خود نمازهای او صحیح یا مقبول نباشند و بعد از ان سعی کند در تلافی و تدارک انها ظاهر این است که انچه اعمال نامقبول در ان مدّت بجا اورده بعد از قبول نماز مقبول درگاه میشوند **پنجم** اوّل ما یُحاسَبُ به العَبدُ الصّلوة و اوّل ما یُنظَرُ فیه مِن عَمَلِ ابن ادم الصّلوة یعنی اوّل چیزی که در نامهٔ اعمال ملاحظه میشود نماز است اگر نماز صحیح نیست نظر به باقی اعمال او نمیکنند که در میزان ملاحظه شوند **ششم** انکه حضرت پیغمبر و ائمّهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در هنگام وصیّت فرموده اند مَن استَخَفَّ بالصّلوة لا ینالُه شفاعَتُنا وَلَیسَ مِنّا یعنی هر کس سبک بردارد نماز را شفاعت ما باو نمیرسد و از ما محسوب نیست بدانکه سبک برداشتن نماز بر چند قسم است اوّل انکه انرا چیزی نداند و این باعث کفر است **دوّم** انکه او را ترک کند **سوّم** انکه مسائل انرا درست نکند و در فکر صحّت و بطلان ان نباشد **چهارم** انکه در بند وقت ان نباشد **پنجم** انکه نماز قضا بذمّهٔ او باشد و در صدد بجا اوردن انها نباشد و سال بسال تاخیر بیندازد تا انکه قدری از عمر او بگذرد و هنوز در ذمّهٔ او باشند و ظاهر این است که بر فرض قول باینکه قضا موسّع است توسعهٔ ان باین مقدار نیست که بحدّ تهاون و سهل انگاری برسد **مسئله** هرگاه شخص از عالم رفت و نمازهای صحیح نبوده ند یا نماز نکرده یا نماز قضا نکرده و وصیّت بان ننمود داخل مستخفّ بالصّلوة است امّا هرگاه وصیّت نموده ایا باعث این میشود که داخل ان عنوان نباشد حکم باین در نهایت اشکال است **هفتم** از صفات نماز اینکه هرگاه شخص بمیرد و نماز خود را درست

نکرده ۶۶

نکرده باشد بر دین حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و اله نمی میرد هم چنانکه حضرت رسالت پناهی اشاره فرمودند بشخصی که نماز کرد و طمانینه در رکوع و سجود را بعمل نیاورد و فرمودند لئن مات هذا و هکذا صلوته لیموتنّ علی غیر دینی یعنی اگر این شخص بمیرد و نماز او باین طریق باشد بر دین من نمی میرد و مراد از این انست که ایمان او در وقت مردن سلب میشود یا اینکه عذاب او در وقت مردن عذاب کفار است **مسئله** بدانکه نماز از میّت تارک الصّلوة بجا اوردن باعث رفع این تاثیر نمیشود اگرچه باعث تخفیف بشود بعد از بجا امدن **هشتم** انکه در نماز جمع شده است مجموع انچه عبادت هست و همه مطلوبات خداوند عالم از اقرار باعتقادات و مکارم اخلاق و واجبات قلبیه و بدنیه و مالیه و مستحبّات و این مقام جای تفصیل ان نیست **نهم** انکه یک نماز بهتر است از بیست حج و هر حجی بهتر است از خانه که پر باشد از طلا و انرا در راه خدا تصدّق کند **دهم** اینکه نمازهای پنجگانه مثل نهر جاری هستند بجهة پاک کردن از گناهان هر نمازی کفّاره گناهانی است که ما بین ان نماز و نماز دیگر باشد **مقام سیّم** در حکم تارک نماز بدانکه ترک نماز بر سه قسم است **اوّل** ترک بانکار یا استخفاف بر اصل مشروعیت ان و این باعث کفر و نجاست و ارتداد است و حکم زن و مرد در ان مختلف است هم چنانکه در احکام ارتداد گفته شد **دوّیم** ترک از روی معصیت با اعتقاد بوجوب ان و این را بعضی حکم کفر در ان نیز جاری نموده اند و مشهور و اقوی انست که حکم بکفر و نجاست نمیشود امّا بمحض اسم او را کافر میتوان گفت و لازم است بر هر کس امر بمعروف بکند او و اعراض نمودن و بد سلوکی نمودن و زدن و حکم او تعزیر است تا سه مرتبه و در مرتبه چهارم قتل او لازم است و بخصوص نسبت باهل خانه که این تکلیف اشدّ است پس هرگاه زن نماز نکند لازم است بر شوهر اینکه او را نصیحت نماید بمهربانی و اگر فایده نکرد بخشونت و تندی و اگر فایده نکرد لازم است انواع بد سلوکی و بد رفتاری را با او نماید و زدن او واجب است که اگر مرد ترک اینها کرد گناه کبیره در هر زمانی از اوقات ترک نموده است **سوّیم** انکه نماز را باطل بجا بیاورد و این قسم هرگاه

عل
با فرض بطلان برای مجتهدش اقوی وجوب قضا است اگر چه اجماعی نباشد
ظلم طبا

قاصر باشد احکام گذشته بر او جاری نیستند لکن ارشاد او لازم است هرگاه بطلان
نمازش اجماعی علما نباشد میشود که نماز قضا بر او یا بولی او ثابت نشود و هرگاه مقصر باشد
احکام تارك بر او جاری هستند قطعًا و علاوه بر این معصیت تشریع را هم مرتکب
شده پس حال او از حال تارك الصلوة از اصل بدتر خواهد بود **مقام چهارم**
در وقت عادت دادن اطفال بنماز بدانکه اطفال قبل از بلوغ اگرچه بر ایشان تکلیفی
نیست از بابت وجوب و حرمت لکن بر ولی ایشان نسبت بکارهای ایشان بعض
چیزها لازم است در خصوص بعض معاصی و بعض چیزها مستحب است در خصوص
عبادات و تفصیل کلام در تکلیف نسبت باطفال اینست که حکمی دارند نسبت بولی
از بابت محرمات و حکمی نسبت بواجبات و حکمی نسبت بکارهای دنیویه از بابت خلاف
آداب و قواعد اما محرمات پس آنها بر دو قسم اند محرماتی که باعث ضرر مردم و فساد
میشوند مثل دزدی و زنا و لواط و شرب و قذف و نحو اینها است و در اینها لازم است
بر ولی ایشان منع ایشان و از برای اطفال در شریعت تعزیری هست و محرماتی
که ضرر و فسادی ندارند مثل حریر پوشیدن و نحو آن در اینها لزوم منع بر ولی مشخص
نیست و لزوم منع از غیبت و غنا خالی از وجهی نیست و استماع انها از او حرام است
قطعًا و اما واجبات پس مستحب است بر ولی که عادت بدهد اطفال را بر نماز کردن
با شرایط ان و احادیث نسبت بتعیین سن طفل در وقت استحباب تعلیم مختلف
است بعض روایات شش ساله و بعضی هفت ساله و بعضی هشت ساله دارند
و در روزه نیز تعلیم دادن اطفال قبل از بلوغ مستحب است در وقتیکه طاقت آنرا
داشته باشند و ضرری بر آن مترتب نشود و اما مستحبات پس تعلیم دادن بر هر یك
مستحب است و بدانکه بر اصل تعلیم دادن ثواب بجهة ولی حاصل میشود و اما
بجهة خود اطفال آیا ثوابی هست بر این عبادات که بجا می آورند پس عبادات
ایشان شرعی هستند یا اینکه محض عادت و مشق نمودن است محل خلاف است و
قول اول خالی از وجهی نیست **مسئلة** آیا اطفال قبل از بلوغ هرگاه بمیرند امور
خیر بجهة ایشان مشروعیت دارد و صحت دارد و ثمر دارد یا نه مسئله محل تامل است،

عل
بلکه اقوی است
ظلّه

خصوصًا نسبت بطفل که ده سال نداشته باشد و حکم بمشروعیت مشکل است چه
نیابت و چه هدیه **مسئلة** هرگاه نابالغ سلام بکند پس اگر ممیز نیست جواب
سلام او واجب نیست و هرگاه ممیز است واجب است اگرچه اصل سلام کردن او
مستحب شرعی نباشد **مسئلة** هرگاه طفل نابالغ جواب سلام داد آیا از دیگران
ساقط میشود و اقوی عدم سقوط است اگرچه ممیز باشد و اما در خصوص کار فرمودن
اطفال نسبت بغیر واجبات و مستحبات پس هرگاه بقصد تادیب و ملاحظه مصلحت
طفل باشد جایز است و زدن ایشان باین قصد جایز است بنحویکه مضر ببدن نباشد و اما
هرگاه کار فرمودن و زدن بجهة مصلحت خود شخص و تشفی غیظ خود باشد جایز نیست
در اطفال یتیم قطعًا و اما غیر ایشان از اطفال که پدر دارند آیا استخدام پدر ایشان را
در اموری که مصلحت بجهة خود ایشان ندارد جایز است یا نه طریقه مستمره
مسلمین ظاهرا بر این جاریست و اما زدن ایشان بر ترك این امور حتی از پدر ایشان
محل تامل است **مقام پنجم** در مقدمات نماز است بدانکه بعد از حصول
شرط صحت نماز از معرفت اصول دین و دانستن مسائل واجبه لازم است قبل
از دخول در نماز ملاحظه کردن اموری چند که انها از مقدمات نماز میگویند
و انها پنج اند اول طهارت از حدث است بدانکه شارع اقدس قرار داده که
بعض حالات که برای شخص اتفاق شد صفت باطنیهٔ پستی از برای او حاصل می
شود که مانع است از نماز و امور دیگر و اسم ان صفت حاصله حدث است و از
برای وجود ان احکامی قرار داده است و از برای برداشتن ان یا برداشتن حکم
ان سه کار مقرر فرموده وضو و غسل و تیمم و طهارت حدثیه اسم این سه میباشد
لکن بعضی جاها ان صفت را وضوی تنها بر میدارد و بعضی جاها غسل تنها و بعض
جاها وضو و غسل هر دو و اما تیمم پس ان بدل یکی از غسل و وضو است و بیان این
سه در سه مقصد میشود **مقصد اول** در وضو است و در ان چند مطلب
است **مطلب اول** در حالات عارضه که باعث خطاب بوضوء میشوند ابتداء و
از این جهة انها را موجبات وضو گویند و اگر وضو داشته باشد و یکی از ان

عل
دور نیست مشروعیت هدیه بلکه نیابت نیز
ظلّه

حالات عارض شود وضورا می شکند انهارا نواقص کویند وانها شش چیز است
اول و دوم بیرون آمدن بول وغایط چه قلیل وچه کثیر از مخرج اصلی معتاد یا غیر
اصلی که معتاد باشد یا اینکه از پائین معده باشد و کیفیت بیرون[1] آمدن آن
مثل معتاد باشد چه خود انها بیرون بیاید یا چیز دیکر بیرون بیاید که آلوده بیکی از
اینها باشد مثل هسته خرما یا ریك که بیرون آید و با او غایط باشد واما بیرون
امدن هسته یا ریك یا شیاف یا کرم بی انکه آلوده بغایط باشد موجب حدث
باعث نقض طهارت نمی شود ونجس هم نیست هرچند در باطن ملاقات نجس نموده
باشد مسئله بیرون امدن اب اماله که اصلا تغیر نشده وچیزی با او نباشد
باعث نقض طهارت نمیشود وخودش هم پاکست واستنجاء هم ضرور ندارد
مسئله هرگاه بر سر شیشه اماله چیزی از غایط بیرون بیاید نجس است و
اکر اطراف مخرج را آلوده کند شستن میخواهد اکرچه اب او اب استنجا محسوب
نشود اما در نقض نمودن طهارت تاملی[2] هست مسئله هرکاه از مخرج بول خون
بیرون بیاید اکر بطریقی است که کفته میشود بول او خون میاید یا خون دارد
ناقض هست واکر خونست حقیقة تنها نه بدل بول است ونه با بول است ناقض[3]
نیست ومثل این است چرك وریم که از مخرج بیرون بیاید مسئله خون بواسیر
که از مخرج بیاید ناقض طهارت نیست ونجس است وغساله او حکم اب استنجا را
در پاکی ندارد واما اسهال خون ممزوج با بلغم ناقض طهارت میباشد هرکاه بطریق
دفع شدن غایط باشد مسئله مذی ابی است بعد از تقبیل وملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید وودی ابیست سفید بعد از بول خارج می شود
وذی ابیست بعد از انزال منی خارج میشود اینها همه پاکند وناقض طهارت نیستند
سیم ریح که از موضع معتاد بیرون اید که از معده حاصل شده باشد واکر از حلقه
بین الیتین باشد یا از قبل باشد ناقض نیست وانچه شیطان در خیال می آورد
وعلم بان حاصل نیست اعتبار ندارد چهارم خواب که در عرف صدق خواب
رفتن بشود در هرحالتی که هرچند در حال راه رفتن باشد وعلامت حصول

[1] باکیفیت مذکوره در مافوق نیز ناقض است بلکه احوط نقض است ظله
[2] از جهة اختلاط باب اماله ظله
[3] ناقض است ظله

انزا قرار داده اند اینکه کوش نشنود واصل مناط اینست که در حالت خود طعم
خواب را ادراك کند ومحض چرت وپینکی وکسالت وچشم بهم آمدن وکردن کج
شدن ودیدن بعض چیزهای شبیه بخواب دیدن ونفس بلند کشیدن وحرف
بیمعنی زدن دلیل خواب نیستند هرگاه غلبهٔ تامه بر حواس نشده باشد پس مناط
زوال حواس است نه اینکه اثرانها زایل بشود بسبب مشغول بودن دل که در بیداری
هم بسیار اتفاق میشود پنجم هرچیزی که عقل را زایل کند مثل دیوانگی ومستی و
بیهوشی وکاهی میشود که شدت خوف ومرض ووجع وغم وفرح باین حد میرسد
اما مبهوت بودن وخفیف شدن عقل ومدهوش شدن داخل نیستند ششم
استحاضه قلیله که باعث وضو تنها می شود برای هر نمازی ومتوسطه که باعث می شود
برای چهار نماز وکثیره که باعث وضو تنها میشود برای دو نمازی که در نماز قبل از آن
غسل کرده باشد وتفصیل اینها در اغسال بیان میشود انشاء الله اینها چیزهایی
بودند که وضو را بعد از انها میخواهند مطلب دویم در بیان چیزهائی است که
وضو را برای انها میخواهند واصل وضو بنسبة بان چیزها بر چهار قسم است اول
شرط صحت باهفت وجوب مثل وضو بجهة نماز واجب دویم شرط صحت بدون
صفت وجوب مثل وضو بجهة نماز مستحب سویم شرط جواز مثل وضو بجهة مس
کتابت قران چهارم شرط کمال مثل وضو بجهة قرائت قران ودر بیان اقسام وضو
چند فصل است فصل اول در بیان وضوءات واجبه بدانکه وضو واجب میشود
برای چند چیز اول بجهة نماز واجب چه یومیه وچه غیر ان وبرای نماز احتیاط واجزای
فراموش شدهٔ نماز پس هر که نماز واجب بر ذمهٔ او ثابت باشد چه بسبب دخول وقت
نماز ادا وچه بسبب مشغول الذمه بودن بقضا چه برای خود وچه از بابت تحمل
از پدر ومادر وچه از بابت اجیر شدن وچه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضو بر او
واجب است مادامیکه ان نماز در ذمهٔ او است ونسبت باو سه مسئله مهم است
اول اینکه باید اراده نماز واجب را داشته باشد که قصد وجوب کند یا همینکه در
ذمهٔ او هست کافی است جمعی از علماء قائل شده اند باینکه همین قدر که نماز واجب

در ذمه باشد وضو بقصد وجوب صحیح است و هر چند اراده آن نماز را نداشته باشد
یا ملتفت بان نباشد و تحقیق این است که اگر در وضوئی که میسازد با اینکه اراده آن
نماز را ندارد ملاحظه کند که بخواهد بکند صحیح باشد لکن بالفعل بنای آنرا ندارد یا اینکه
قصد وجوب برای بجا آوردن نماز دیگر کند که آن نماز براو واجب نبوده و این را که
براو واجب بوده غافل از آن بوده یا بنای آن نداشته وضو مجزیست مثل اینکه کسی که
نماز قضا بکردن او باشد بخیال صبح شدن وضوی واجب کرفت بعد معلوم شد
صبح نبوده و اما اگر نیت وجوب کرده بی بنای نماز و بی ملاحظه تحصیل حالت صحت
نماز واجبی باآن وضو باطل است **مسئله دویم** آیا میتواند این شخص که وضو بر
او واجب شده وضو مستحب بگیرد یا نه مثلاً در وقت نماز اداء واجب یا در حالتی که
نماز قضا بذمه اش باشد میتواند وضو بجهة قرائت قرآن یا غیر آن بگیرد یا نه بعضی
گفته اند هر گاه بگیرد باطل است و بعضی گفته اند صحیح است و واقع میشود مستحب و
لکن نماز واجب بآن نکند و بعضی گفته اند واقع میشود بصفت مستحب و واجب چونکه
مقدمه نماز واجب هم هست و نماز باآن صحیح است و احوط اینست که اگر چنین وضوئی
بگیرد بقصد قربت مطلقه کند و اگر قصد استحباب کند هم خوبست و در هر دو صورت
واقع میشود واجب هر چند نیت استحباب کرده باشد **مسئله سویم** آیا میتواند
نیت واجب و مستحب هر دو بکند مثل اینکه وضو بگیرد بجهة نماز و قرائت قرآن ظاهر
این است که عیب ندارد دویم وضو بجهة طواف واجب که جزء حج یا عمره باشد هر چند
حج و عمره مستحب باشند سویم وضو بجهة مس کتابت قرآن هر گاه براو واجب شده
باشد که مس کلمات قرآن کند از بابت عهد یا قسم یا اینکه اصلاح قرآن مثل صحافی
یا مقابله آن براو واجب شده باشد و بعضی ملحق کرده اند باین که اگر ورق قرآن در
جای نامناسبی باشد که بیرون آوردن آن واجب باشد لکن حق اینست که در
این صورت باید بی وضو آنرا فوراً بردارد بلکه در جواز وضو هم تاملی هست و بدانکه
در جائیکه مس کتابت قرآن فوراً واجب نشد بدون طهارت حرام است چه مس
واجب باشد که وضو واجب باشد یا مس واجب نباشد پس هر وقت می خواهد

بلکه اقوی صحت است در جمیع صور و عدم اراده آن نماز واجب و از وجوب بیرون نمیرود نماز واجب هم بآن میتواند بکند ظم

اقوی صحت و اتصاف است بوجوب یا جواز نماز واجب بآن و منافاتی نیست مابین اینکه واجب باشد و بصفت وجوب واقع شود یا اینکه آورده شود بداعی امر ندبی بلکه قصد وجوب و صفتی مع ذلک ضرر ندارد با اینکه قصد کند که وضوئی که واجب است میکیرم از جهة امتثال امر مستحبی که قرائت قرآن باشد مثلاً ظم طبا

مس بکند باید با طهارت باشد مگر در جای نامناسب که گفتیم اخراج آن فوراً
لازم است و در اینجا چند مطلب است اول در معنی مس است مراد از مس رسانیدن
جزء بدنست چه دست و چه صورت و چه غیر اینها چه از بر کتابت بکذارد یا
کتابت را بران و ناخن حکم باقی بدن دارد لکن در موی تاملی هست اقوی
این است که عیب ندارد و تفاوت مابین ظاهر و باطن نیست پس گذاشتن زبان
یا باطن لب بر قرآن و محو کلمه قرآن بزبان بی وضو حرام است **مطلب دویم** در
تحقیق آنچه مس آن حرام است بدانکه حروف قرآن که نوشته و خوانده میشوند
بی شبهه داخل اند و لکن در دخول مد و تشدید و اعراب تاملی هست و در تشدید
احتیاطی هست و اما حروفی که نوشته میشوند و خوانده نمیشوند مثل الف که در
واو قالوا و آمنوا رسم شده است و حروفی که خوانده میشوند اما در رسم نوشته
نمیشوند هر گاه نوشته شدند مثل واو داود اقوی آنست که عیب ندارد اما در
ثانی احتیاطی هست و تفاوتی نیست در نوشته قرآن ما بین خط متعارفی و خط
عبرانی و سریانی و خط فرنگی و خط متداول و خط مهجور مثل خط کوفی و راست نوشتن
و چپ نوشتن و قلمی و چهابی و حروف مقطعه و کنده راست یا مثل مهر ثبت و برجسته
یا کاغذ که فضای آن خوانده میشود یا شبکه که مشبک آیه قرآن خوانده شود و
در این سه قسم این مسئله هست که آیا مس اطراف آنها نباید کرد یا قضاء ما بین را
احوط ملاحظه هر دو است **مطلب سویم** در بیان چیزی که بران نوشته میشود
قرآن بدانکه فرقی نیست ما بین کاغذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا رخت بطریق
چکن یا بخیه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن با نیل که در بدن ثابت میمانند بلکه
خود نوشتن بر بدن محدث اشکال دارد و هم چنین دقه کوبیدن و بعد از نوشتن
یا کوبیدن مس کردن غیر و مس کردن خود آنرا حرام است بلکه لازم می آید که
همیشه متطهر باشد و عمداً محدث نشود مگر در حالت اضطرار و لازم می آید که حرام
باشد براو که خود را جنب بکند و از این بابت میکوئیم که هر گاه بر بدن کسی دقه باشد که
آیه قرآن یا اسم الله باشد واجبست آنرا محو کند یعنی در اطراف آن هم رنگ آنرا

دخول مدّ در تشدید بعید نیست ظم طبا

بلکه اقوی عدم جواز هر دو است ظم

مثل این باو متصل کند که صورت ایه محو شود و ایه نوشتن بانکشت بی وضو جایز است
یا نه اکر از ان نوشتن اثر بماند دائما مثل بر کاغذ نوشتن یا قلیلی بماند و زایل میشود
مثل بر شیره سخت نوشتن فی الجمله احتیاط دارد و اما اکر زایل میشود فورا مثل نوشتن
بر اب عیب ندارد و اکر اثر او بجود نوشتن ظاهر نمیشود مثل نوشتن با اب پیاز که بعد
از کرفتن باتش ظاهر میشود ایا مس محدث او را قبل از ظهور جایز است یا نه احوط
اجتناب است **مطلب چهارم** انکه این حکم مختص مکلفین است و بر
نابالغ تکلیفی نیست کلامی که هست این است که ایا بر بالغ مثل معلم یا والدین
واجبست که طفل را منع کنند از مس کلمات قران یا نه اقوی این است که
واجب نیست و اکر بنا بر منع شد هر کاه وضو بکیرند هم مشکل است ارتفاع حدث
ایشان **مسئله** هر کاه کلمه مشترک ما بین قران و غیر ان باشد مثل قال و مثل
یا ایها الناس مدار قصد کاتب است و اکر معلوم نباشد تکلیفی نیست **مسئله**
بسم الله الرحمن الرحیم که جائی نوشته شد چون مختص قران است یعنی ایه از
ایات او ست مس او حرام است و دیکر قصد کاتب نمیخواهد بنا بر این هر کاه
کسی او را بی قصد سوره نوشت باز مس او حرام است اکر چه از هیچ سوره حساب
نشود چهارم از وضوهای واجب شمرده اند وضوئی را که بنذر یا عهد یا قسم
واجب شده باشد اکر مراد ایشان این است که نذر وضو بجهة یکی از چیزهائی
که بجهة انها خواسته اند بکند خوبست و اکر مراد نذر خود وضو است نه برای
چیزی حتی حالت با طهارت بودن در ان تامل هست **فصل دویم** در بیان
وضوهای مستحبه و بیان اینکه با کدام یک میتوان داخل نماز واجب شد و انها
سه نوع اند یک نوع مستحب است در حال وضو نداشتن و انها هیجده قسم اند
و یک نوع مستحب است با وجود وضو داشتن و انها دوازده قسم اند و یکنوع محض
صورت وضو هستند یعنی باعث استباحه عبادت نیستند و انها هشت قسم
اند پس مجموع وضوهای مستحبه قریب بچهل قسم اند اما نوع اول پس اول
انها وضو بجهة نماز مستحب است که اصل وضو مستحب است اکر چه نماز بی وضو

عـ اقوی ارتفاع است ظم

عـ لکن اقوی انعقاد است ظم

باطل و حرام است دویم وضو بجهة طواف مستحب سویم وضو بجهة مهیا شدن از برای
نماز واجب نزدیک داخل شدن وقت وضو میکیرد بقصد اینکه در اول وقت مشغول
نماز بشود و اما هر کاه بداند که در اول وقت نماز میسر نخواهد شد ظاهر اینست که اکر
قبل از وقت وضو بکیرد بجهة مهیا بودن از برای اینکه اول اوقات امکان نماز بکند هر چند
اول وقت نشود باز وضوء تهیاء حساب می شود چهارم وضو بجهة اصل داخل شدن در
مسجد هر چند اراده نماز نداشته باشد و اما هر کاه بخواهد عبور از مسجد نماید که در استحباب
وضو بجهة ان تامل هست پنجم وضو بجهة دخول در مشاهد مشرفه علی الاقوی ششم وضو
بجهة طلب حوائج بدعا یا مقدمات و سعی و توجه بسوی کارها هفتم وضو بجهة هر یک از اعمال
حج و اعمال عمره مکر طواف و نماز طواف که وضوی انها واجبست هر چند که حج و عمره مستحب
باشند چونکه طواف و نماز ان که در حج و عمره مستحب اند واجب میباشند هشتم بجهة زیارت
قبور نهم بجهة نماز میت دهم بجهة قران نوشتن یا حمل ان یا لمس حواشی ان یازدهم بجهة
با طهارت بودن که این حالت مطلوب شارع است و هر چند که اراده نمازی یا چیزی دیکر
از انها که طهارت میخواهند نداشته باشد دوازدهم وضو بجهة زفاف که بجهة زن و مرد هر دو
مستحب است سیزدهم وضوی مسافر که از سفر بر کشته و میخواهد داخل خانه بشود چهاردهم
وضو بجهة حکم بین الناس از اهل ان پانزدهم وضو بجهة سجده شکر و سجده تلاوت شانزدهم
بجهة دعا و زیارت از دور هفدهم بجهة مقاربت با زوجه خود که حامله باشد هیجدهم
وضو بجهة خوابیدن و حکم این هیجده قسم این است که میتوانند با اینها نماز واجب
بعمل اوردن لکن در اینجا تدقیقی است که ملاحظه ان لازم است و ان این است که این
وضوها را در وقت جا اوردن باید حقیقة نیت ثمرات اینها را بکند و بعد از صحت اینها
نماز با اینها صحیح است پس هر کاه بسبب اینکه زحمت او میشود در وقت نماز وضو کرفتن
و از این جهت قبل از وقت وضو بجهة با طهارت بودن میکیرد که در وقت نماز از زحمت وضو
فارغ باشد صحت ان مشکل است و اما هر کاه حقیقة میخواهد با طهارت باشد قبل از
وقت و وضو بجهة این کرفت در وقت نماز با او بکند عیب ندارد اکر چه نیت او هم این باشد
که بعد از دخول وقت نماز با ان بکند بلکه بعضی از اساطین علما فرموده اند که این نیت

بکند احوط است مسئله هرگاه از این وضوها بعمل آورد لکن آن کاری که این وضوها
بجهت آن بود عمل نیامد باز هم نماز واجب میتوان با آن کرد یا نه مثلاً هرگاه وضو گرفت به
قصد نماز مستحب یا قرآن خواندن و نماز مستحب نکرد یا قرآن نخواند میتواند نماز واجب
با آن بکند ظاهر این است که همینکه بقصد آنها وضو گرفت کفایت میکند هرچند که آنها
عمل نیاید و بعضی از مشایخ عصر تاملی در این فرموده اند و بعضی از علماء در هفتم هم
و هجدهم تاملی دارند چونکه بقصد ایجاد حدث آن وضو را میگیرد و اقوی در همه جواز
نماز است با آنها نوع دویم وضوهائی مستحبه هستند که با وجود آنکه وضو بجهة نماز
دارد مستحب است که بجهة نماز ثانیاً وضو بگیرد و آنها دوازده قسم اند اول وضوء تجدیدی
یعنی هرگاه وضو دارد و قدری از زمان گذشت یا یک نماز کرد مستحب است تجدید
ثانیاً و در تجدید وضو ثالثاً و رابعاً تاملی هست دویم وضوء احتیاطی یعنی هرگاه احتمال
خللی یا مظنهٔ حدث باشد مستحب است بقصد احتیاط ثانیاً وضو بگیرد سیم وضو بعد از
خروج مذی چهارم بعد از خروج ودی پنجم اینکه هرگاه بعد از وضو دروغی گفت وضوء دیگر
مستحب است ششم اینکه بعد از وضو ظلم کرد وضوی دیگر مستحب است هفتم آنکه بعد از
وضو شعر باطل بسیار بخواند هشتم آنکه قی بکند نهم آنکه رعاف عارض او بشود
دهم آنکه مس عورت خود یا غیر نماید محرم باشد یا نامحرم زن یا مرد یازدهم اینکه استنجا را
فراموش نمود و وضو ساخت وضو صحیح است ولکن بعد از استنجاء وضوی دیگر مستحب
است دوازدهم هرگاه دندان خلال کرد و خون آمد اعادهٔ وضو مستحب است و بدانکه
اصل دخول در نماز با این دوازده قسم شبهه ندارد از این بابت که اینها وضوء بعد از وضو
صحیح اند پس بسبب همان وضوء اول داخل نماز میشود لکن کلامی که در اینها هست
این است که هرگاه وضوئی به نیت یکی از این اقسام بجا آورد بعد معلوم شد که وضوء اول
را نداشته مثلاً بقصد تجدید وضو ساخت بعد معلوم شد که وضوء نداشته یا بقصد
تکمیل بعد از خروج مذی یا رعاف مثلاً وضو ساخت بعد معلوم شد که وضوء اول را
نداشته آیا این وضوء با وجود آنکه قصد رفع حدث در آن نشده میتوان نماز با آن کرد
یا نه مسئله محل اشکال است لکن در یک قسم از اینها که وضوء احتیاطی باشد اشکالی در

عـ اقوی جواز است ظم

نظر

نظر نیست در جواز دخول در نماز هرچند یقین بشود که وضوء اول را نداشته و در
باقی اقوی نیز جواز است و احوط این است که بعد از محدث شدن وضو بگیرد وجوباً
بجهة نماز یا اینکه وضوی بگیرد بقصد احتیاط و قربت مطلقه که قصد وجوب و ندب
نکند نوع سویم وضوهائی هستند که برای محدث بحدث اکبر مستحب اند و اصلا
ثمری بجهة رفع حدث ندارند و اینها هشت قسم اند اول وضوء جنب بجهت خوابیدن
دویم وضوء جنب بجهة اکل و شرب سیم وضوء جنب که بخواهد غسل میت بدهد
چهارم وضوء جنب بجامعت هرگاه بخواهد تکرار بکند پنجم وضوء جنب باحتلام
هرگاه بخواهد با حلال خود مقاربت کند ششم وضوء غاسل میت که غسل مس
نکرده بخواهد مقاربت کند هفتم وضوء حائض در وقت هر نماز بجهة ذکر خدا بقدر
نماز هشتم وضوء غاسل میت که غسل مس نکرده هرگاه بخواهد میت را تکفین کند
یا بخواهد در قبر بسپارد و این محض صورت وضوء اند و ثمر نداشتن اینها برای اباحهٔ
نماز و غیر آن معلوم است کلامی که هست در این است که اگر با این عنوان وضو
گرفت بعد معلوم شد که نبوده مثل اینکه با این خیال که هنوز غسل جنابت نکرده
وضو گرفت برای اکل و شرب بعد معلوم شد که غسل جنابت کرده بود و بعد از
او هم محدث شده آیا این وضو ثمری بجهة رفع حدث دارد یا نه هرچند ثمر داشتن
خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اکتفا نکردن است مسئله هرگاه
بر کسی چند وضو از وضوهای واجبه باشد مثل اینکه کسی مس کتابت قرآن
بر او واجب شده در وقت نماز واجب طواف هم بر او واجب باشد باید اکتفا بیک وضو
کند چه نیت همه را کرده باشد یا نیت یکی از آنها را و تعدد وضو جایز نیست مسئله
هرگاه قصد دارد چند کار از کارهائی که وضو بجهة آنها مستحب است مثل اینکه
میخواهد قرآن بخواند و مسجد برود و مهیا بجهة نماز واجب قبل از وقت بشود و زیارت
قبور بکند پس هرگاه یک وضو بنیت همهٔ اینها بجا بیاورد کفایت میکند در حصول
اجر و ثواب همه و هرگاه یکی را نیت کرد و وضوی دیگر بجهة غیر او گرفتن مادامی که آن
اولی شکسته نشده مشکل است مسئله هرگاه از آن چیزهائیکه وضو از آنها و بعد آنها

عـ بلکه خالی از قوة نیست ظم

مستحب است متعدد بعمل امد مثل انکه بعد از وضوی و رعاف و مذی و خلال کردن
همه از برای او اتفاق شدند ظاهر این است که یک وضو برای همه کافیست و اگر یک وضو
برای یکی گرفت برای یکی دیگر میشود [ع۱] و وضوی دیگر بگیرد لکن احوط ترک است و اما اگر
یکی از اینها حاصل شد و وضوی برای ان گرفت بعد دیگری حاصل شد وضوی دیگر
بجهة او میتواند بگیرد پس ممکن است دوازده [ع۲] وضو عقب هم دیگر علاوه بر وضوء اول
بگیرد **مسئلة** هرگاه چیزهائی که صورت وضو برای انها مستحب است جمع شده اند
برای هر یک یک وضو بگیرد و کفایت یک وضو برای همه محل تامل است **مسئلة** هرگاه اراده
دارد جا اوردن چیزی از ان چیزها که وضو برای انها واجب است و چیزی از انها که وضو
از برای او مستحب است یک وضو بنیت همه میتواند بجا اورد اما اگر بجهت واجب تنها یا
مستحب تنها بجا بیاورد برای دیگری ثانیا جا اوردن محل اشکال است **فصل سوم**
در بیان کیفیت وضو و افعال اصلیه واجبه است بعد از انکه نیت یکی از وضوها را
بطریقی که گفته شده نمود واجب اول وضو شستن رو است و کیفیت او این است
که اب را از دستنگاه موی سر بریزد و بشوید بحسب طول از حد محل روئیدن موی
سر تا زنخ دیگر موی ریش که از زنخ بپائین است شستن ان لازم نیست اما بحسب عرض
پس مابین انگشت بزرگ و انگشت میانه را بقدر یکه ممکن است جدا نمود و نماید از همان
دستنگاه تا زنخ کشیده شود هر چه مابین سر انگشت احاطه نمود واجبست شستن
ان هر چه از سرهای ان دو انگشت خارج ماند شستن ان لازم نیست پس هر قدر از
شقیقه و از موئی که از اخر شقیقه میروید تا اخر نرمه گوش و از انچه در اطراف روی میروید
داخل این حد شد شستن ان واجب است و انچه بیرون ماند واجب نیست پس ان دو
سفیدی که در دو طرف پیش سر اند در دو جانب پیشانی و موی ندارند از صورت چند خارج
و شستن انها واجب نیست و لازم است در شستن رو چند ملاحظه و دقت بشوید
اول اینکه از ان حد که گفته شد اندکی زیاد تر بشوید که بیقین بشستن مقدار واجب
حاصل شود دوم ملاحظه نماید که همیشه انچه بالاتر است اول شسته شود تا اخر صورت
جزء پائین تر پیش از بالاتر ان شسته نشود لکن چون از اول تا اخر ملاحظه این بنحو حقیقت

مشکل

ع۱ مشکل است ظم

ع۲ بلکه بیشتر از جهة امکان مکرر شدن هر یک از اسباب ظم

مشکل است چونکه دست را که بر صورت کشید تمام بالای صورت شسته نمیشود
قدری از پائین قبل از بالا البته شسته می شود لکن میگوئیم که در بالا و پائین ملاحظه
هر جزئی نسبت بمقابل خود بشود که پائین پیشتر از مقابل خود از بالا شسته نشود [ع۱] اما
اگر یک سمت تمام از بالا بپائین شسته و سمت دیگر مانده پس پائین سمت اول
قبل از بالای سمت ثانی شسته شده این عیب ندارد و تصویر این بملاحظه دست
کشیدن در وقت شستن خوب ظاهر میشود ملاحظه سیم انکه سر موئی از بشره رو و
ظاهر موی ابرو و مژگان و ریش و شارب بی شستن نماند و ملاحظه برداشتن مانع
از رسیدن اب ببشره کند مثل ق چشم و اب بینی خشک شده و بار که در ظاهر لب
حاصل میشود و اثری که از وسمه و خطاط زنها عمل میاید و چرکی که از قهوه خوردن
سر هم کشیدن بسیار حاصل میشود هر چند که شک کند که اینها مانع اند یا نه بازو واجب
است رفع انها و هم چنین باید دقت کند در گوشهای چشم که در وقت دست کشیدن
دست از رسیدن بانها رد می میشود باید بخصوص اب را بانها برساند و هم چنین محل بهم
امدن لبها که از ظاهر محسوب است و اطراف سوراخهای بینی که از ظاهر ند باید بخصوص
دست بر انها بمالد که شسته شوند ملاحظه چهارم در اقسام موهای صورت و حکم
انها بدانکه موئیکه در صورت روئیده شده بر چهار نوع است اول اینکه در همان
مکان که در ان روئیده و احاطه نموده و او را مستور نموده که در نظر ابتدائی بشره صورت
پیدا نیست مثل ابروها غالبا و موی ریش که انبوه باشد در این قسم همین ظاهر موی را
باید شست دیگر موی که زیر انست و بشره که مستور بانست شستن نمیخواهد بلکه
شستن ان هم مجزی نیست دوم انکه در ان محل روئیدن موی که نگاه میکنی بشره
پیدا است مثل بعض ریشها که نازک میباشد بنحویکه پوست روی در وقت نگاه بان
پیدا است در اینجا اگر بسیار موها از هم دور باشند شستن اصل بشره واجب است
و اگر بطریقی است که صدق احاطه موی میشود اقوی اکتفا بشستن موی و احوط شستن
موی و بشره است سیم انکه موئی که از جای دیگر روئیده بلند شده باشد و جای دیگر را
بپوشاند مثل شارب بلند که بر اطراف دهن بسبب بلندی افتاده باشد و انرا

ع۱ در ان هم صدق عرفی کافی است تدقیق عقلی لازم نیست ظم

ستر کند مثل موی زیر لب پائین که بسبب بلندی بالای زنخ را بپوشند در اینها اگر ان مو
مستقر باشد که همیشه ان موضع را پوشیده دارد شستن خود ان کافی است و اگر
گاهی میپوشاند و گاهی جدا میشود شستن زیر ان لازم است و احوط در هر دو قسم شستن
هر دو است چهارم انکه در میان ریش جائی باشد خالی از مو بسبب دملی یا سوختگی
لکن پیدا نباشد بسبب بلندی موهای دور او در اینجا هم اقوی اکتفا بشستن موی محیط
و احتیاط شدید در اینجا در شستن هر دو است مسئله در تفصیل حکم شارب در وضو
بدانکه موی شارب اگر بشره از ان نمایان است باید بشره را بشوید و اگر بقدری بلند شده
که همان بشره را پوشیده همین ظاهر موی را بشوید و اگر بسیار بلند شده که از حد عرض صورت
گذشته شستن انمقدار که گذشته لازم نیست و اگر بلند شده و او بخته است در عرض
صورت اما اگر کشیده شود میگذرد پس در مسئله ان شش ملاحظه است اول نسبت
بانمقدار که اگر کشیده شود از عرض صورت میگذرد ظاهر این است که شستن ان لازم است
دویم ظاهر ان از سمت بالا و شستن ان بلاشبهه لازم است سوم ظاهر ان از سمت پائین
که بر صورت گذاشته شده این هم ظاهر لزوم شستن ان است چهارم موی وسط ان
بی شبهه شستن نمیخواهد پنجم بشره که بسبب او یخته شدن شارب بران مستور است
شستن ان لازم است ششم موی ظاهر محاسن که شارب بران او یخته ظاهرا شستن ان
لازم است واجب دویم شستن دست راست بعد از ان دست چپ و حد شستن
از مرفق است تا سر انگشتان و مرفق محل جمع شدن استخوان بازو و ساق دست است
پس اخر استخوان بازو را باید اول شستن قرار دهد که بالاصاله شسته شود و احاطه کند
شستن همه عضو را تا سر انگشتان بقسمیکه بقدر سر موئی بی شستن نماند و باید ازاله مانع
و مشکوك المانعیه کند و باید اب را بزیر موی دست برساند و احوط شستن موی و بشره است
و در این مقام چند ملاحظه باید نمود لازم است اول اینکه ابتدا با علی بشود تا اخر شستن
یعنی جزء پائین قبل از بالا شسته نشود هر جزئی نسبت بمقابل خود و اما جزء پائین که بعد از
بالای مقابل خود شسته و هنوز بالائی که مقابل او نیست شسته نشده باشد عیب ندارد
والبته همین که دست را بکشی بجهة شستن از بالا به پائین چنین خواهد شد ملاحظه دویم

عـه محل اشکال است اگرچه احوط است و همچنین در پنجم و ششم ظـه

عـه در اینجا هم صدق عرفی کافی است ظـه

اینکه

اینکه بسیاری از عوام دست را میشویند تا بند دست چونکه از بند دست بپائین
شسته شده در وقت شستن هر دو دست و تر میباشد و این غلط است چرا که شسته شدن
سابق و تری اعتبار ندارد باید بعد از شستن بالا شسته شود ملاحظه سویم اینکه بند
انگشتان بسبب چرك داشتن و بهم امدن پوست بالای انها دست که میکشد ما بین
چروکها را این تری اب تازه و شستن وضوئی فرا نمیگیرد پس باید قدری انگشتان را بست یا باز
تخلیل کرد و همچنین سر خود انگشتان را هم باید بشستن تازه بعد از همهٔ دست اب برساند
ملاحظهٔ چهارم چرك زیر ناخن چند قسم است اول اینکه بعد از گرفتن ناخن میماند این
بی شبهه برداشتن ان واجب و با بودن ان وضو باطل است دویم انکه ناخن زیاده از
متعارف غالب مردم بلند شده و چرك در زیر انها باشد خود ان ناخن را بقدریکه از
حد دست زیاد نشده یقینا باید شست و اما انقدر که حد دست گذشته میتوان گفت
که لازم نیست لکن اظهر لزوم است اما چرك زیر انرا تا بحدی که ظاهر است و بچشم
دیده میشود برداشتن واجب است که زیر ان شسته شود سیم انکه ناخن از متعارف
بلندتر نشده لکن چرکی در زیر ان متصل بان هست و بشره خالی است ظاهر این است
که ازاله ان لازم نیست چهارم انکه چرك زیر ان ناخن متعارف حایل بشره زیر ان نیست در اینجا
احتیاط شدید ازاله انست هر گاه در ابتداء نگاه دیده میشود بلکه لزوم ان خالی از وجه نیست
واجب سیم مسح پیش سر است و مراد از مسح کشیدن دست است بران بر طوبتی که دارد
بطریقی که تاثیری در محل نماید و کفایت میکند مسمی در ان یعنی گفته بشود که مسح نمود
سر را و افضل و احوط انست که طول سر انگشت بر عرض سر گذاشته شود و بقدر یك انگشت
پائین بکشد که بسر انگشت محل سر انگشت از عرض و طول مسح شده باشد و در جا اوردن
این افضل که مستحب است قصد وجوب باید نمود و در اینمقام چند دقت ملاحظه باید
بشود اول اینکه در این مسح باید سر ارام و برقرار باشد و دست کشیده شود پس اگر دست را
گذاشت و سر را حرکت داد مثل بسیاری از عوام وضو باطل است چونکه سر دست را
مسح نموده و اگر هر دو حرکت کنند باز هم صحت مسح مشکل است دویم انکه اگر تری در پیش
سر بسبب شستن روی یا بسبب دیگر باقی باشد اگر قلیل است که رطوبت دست بران

عـه فی الجمله پائین کشیدن کافی است ظـه

غالب می شود واو دکر دست تاثیر نمیکند عیب ندارد واکر رطوبت زیاد ست دواشکال
هم میرسد یکی عدم تاثیر مسح یکی مسح باب تازه پس باید انرا خشك کند یا کم نماید بعد
مسح بکشد سیم اینکه هرکاه بردست در وقت مسح بان اب زیاد باشد بطریقی که انرا بر
ممسوح میکذارد اب جاری میشود مثل شستن در اینجا چون قصد نماید مسح را کفایت
میکند هرچند شستن عمل امده باشد لکن احوط انست دست را تکان بدهد که
زیادتی ان اب برود و تری باقی بماند که بان مسح نماید چهارم انکه پیش سر اکر موی
ندارد بران مسح بکند واکر دارد و بر بشره مسح کند هم مجزی است واکر موی دارد دو بخواهد
بر موی مسح کند پس ان بر چهار قسم می باشد اول اینکه موئی است که در همان محل
روئیده و بلند نشده لکن بشره را پوشانیده مسح بران موی جایز است دویم انکه موئی
است که از بالا روئیده و بر پیش سر افتاده مسح بران جایز نیست بی شبهه سیم انکه در
انجا روئیده و بلند شده بحدی که از حد سر میکذرد و بران مقداری که کذشته است از
حد سر مسح کند این هم مجزی نیست چهارم انکه حد ان مواز سر میکذرد لکن بران مقداری
که از حد سر نکذشته است مسح میکند واین نیز کفایت میکند مسئلة در این مسح
تفاوت نمیکند از بالا بپائین یا بعکس واول احوط است و تفاوت نمیکند که بطریق استقامت
یا کجی باشد و تفاوت نمیکند که مسح بطول سر باشد یا بعرض ان واحوط همین طریق متعارف
است واجب چهارم مسح روی هر دو پا است از سر انکشتان تا کعب بحسب طول و مراد
از کعب برامدکی است که از همه روی پا بلند تر است وبعضی کفته اند انکودیست که بالا
تر از این برامدکی است در مفصل یعنی انجا که استخوان ساق تمام میشود و متصل باصل
قدم میشود و مراعات این قول احوط است و باید خود کعب هم مسح بشود واما در عرض همین
قدر لازم است که خط متصلی از سر انکشتان تا کعب مسح شود لکن احوط اینست که تمام
پشت پا بتمام کف دست مسح شود تا مفصل ساق و باید همان ملاحظات که در مسح سر
کفته شد در اینجا هم بشود پس باید پا بر قرار باشد نه اینکه دست را بر پا کذارد و پا را حرکت
دهد و باید اب بر پا غالب بر اب دست نباشد لکن در اینجا اکر موی بر پا باشد هر کاه موی
نازك متفرق باشند همین طور مسح کند واکر انبوه و زیاد باشند که ساتر قدری از روی پا

عه ترك نشود ظم

باشند در اینجا اکر ممکن باشد ازاله انها واجب است ازاله زیرا که تخلیل غیر ممکن یا مشکل
است واکر ازاله ممکن نیست بر انها مسح کند وقول بجواز مسح بر ان مطلقا خالی از
وجه نیست لکن خلاف احتیاط است البته احتیاط بازاله ان مو ترك نشود مسئله
مسح پای راست بدست راست وپای چپ بدست چپ افضل است ولازم نیست وهر دو
را بیك دست هم میتوان مسح نمود اینها اصل افعال واجبه وضو اند و در جا اوردن
این افعال چهارده شرط هست که در سیزده شرط از انها غسل با وضو شریك است
وچهاردهم تنها مختص وضو است اول مصاحبت همه این افعال با نیت باین معنی که از
اول عمل تا اخر در ذهن او مرکوز باشد که چه میکند وبرای چه میکند وحقیقة همین
استدامه حقیقیه نیت است ودو چیز انرا بر هم میزند اول غفلت بالکلیه که بالمره از
خزانه ذهن محو بشود که چه میکند بنحویکه اکر ازاو بپرسند دفعة ملتفت باین نشود
ومتفرع می شود بر این مسئله که هرکاه کسی را در نماز پینکی یا چرت عارض شد بنحویکه
از التفات بداعی غفلت کرد لکن کوش او میشنود یا چشم او تنها می بیند در اینجا میکوئیم
وضوی او بهم نخورده لکن فعلی که در ان حالت بجا امده یا قرائتی که خوانده از نماز محسوب
نمیشود و باید اعاده انها بکند وکاهی از این بابت نماز باطل میشود دویم انکه نیت خلاف
کند یعنی نیت قطع یا نیت قاطع نماید در اثناء و در این حالت هر جزئی که بعمل اورد
باطل است لکن هرکاه رجوع کرد بنیت و هنوز موالات بهم نخورده اقوی در وضوء و
غسل این است که عیب ندارد هرچند نماز و روزه در این مسئله حکم دیکر دارند
دویم از شروط خلوص نیت است یعنی باید چیزی غیر از قربت باو منضم نشود تفصیل
کلام این است که منضم کردن چیزی با قصد قربت بر چند قسم میشود اول انکه در
محل رؤیة مردم قصد ریا و در محل سماع قصد سمعه نماید هرچند بالتبع باشد در این
ضمیمه عبادت باطل است هرکاه ریا دخیل در اصل عمل حقیقة باشد چه از اول
وچه در اثنا ولکن هرکاه بخیال او بکذرد لکن در اصل ابدا باعث عمل نبوده عیب ندارد
هم چنانکه اکر در اصل او محرك بوده و قربت و خلوص را در دل بکذراند اصلا ثمری ندارد
وعمل باطل است مسئلة هرکاه بداند که قصد قربت و ریاء هر دو در خیال او هستند در

عه احوط باعدم ازاله باعدم امکان ان جمع است مابین مسح بر روی موی وتخلیل ظم

عه احوط است ظم

علی که بان مشغول است ولکن شک میکند که ایا حقیقة داعی و محرك او در این عمل قربت بوده یا ریا و کدام یک اصلی و کدام یک بالتبع بوده صحت این عمل مشکل است بلی هر گاه عملی کرد و بعد از ان در او این شک را نمود ان عمل را حمل بر صحت نماید مسئله هر گاه شخصی مشغول عبادت است و از اطلاع مردم بر او در حال ان عبادت خوش حالی بجهت او حاصل می شود عیبی ندارد هر گاه ان عمل را از اول بجهت ان اطلاع بعمل نیاورد دویم انکه قصد امر مباحی منضم بقربت بشود مثل انکه در هوای گرم باب سرد وضو یا غسل بجا اورد و قصد خنک شدن را هم دارد و حکم در این این است که اگر مقصود اصلی عبادت است و این را بالتبع ملاحظه نموده عیب ندارد و اما اگر عکس باشد باطل است یقینا و هم چنین اگر این و این هر دو روی هم رفته باعث شدند نیز باطل است سیم انکه قصد امر راجحی دیگر کند مثل انکه در تکبیر نماز قصد اعلام کند هر گاه قصد امتثال امر نماز کند عیب ندارد سیم از شروط مباح بودن اب است بسبب ملکیت ان یا اذن مالك بر او بصریح یا شاهد حال یا اباحه شارع هر چند که مالك اذن نداده و این قسم سویم در نهرهای مملوکه است که اب انها از رود خانها یا چشمه و قنات باشد که بدون اذن مالك خوردن و وضو و غسل از انها جایز است باذن مالك الملك حقیقی هر چند نابالغ هم در انها دخیل باشد لکن از برای حوضها بردن و زرع با نها اب دادن بدون اذن مالك حرام است مسئله هر گاه نهر را غاصبی غصب نموده ظاهر این است که همان حکم برای غیر غاصب برقرار است اما برای او و اتباع او که معین در غصب بوده اند جایز نیست و بدانکه مباح بودن از جمله شروط علمیه است یعنی اگر میداند که اب مباح نیست و وضو یا غسل بعمل اورد باطل است و اگر نداند مثل انکه باین خیال که از خودش میباشد یا از زید است و علم برضای او دارد و وضو گرفت بعد معلوم شد از کسی بوده که راضی نبوده عیب ندارد هر چند مثل ان نیز او بباید مسئله هر گاه در اثنای وضو معلوم شد که اب مباح نبوده است تتمه انرا باب مباح بجا بیاورد صحیح است مسئله هر گاه رو و دستها را باب غصبی ندانسته شست بعد معلوم شد که غصب است ایا مسح بان تری دست میتواند بکند یا نه

یا اینکه یکی تابع دیگری نباشد و هر کدام قربت مستقل باشد یعنی هر یک علیحده کافی باشد اقوی صحت است مد ظله

اقوی

اقوی جواز است و احوط اعاده است مسئله هر گاه باب غصبی وضوی باطل گرفت و بعد میخواهد وضوی صحیح بگیرد لازم است که ان اب را بخشکاند بعد وضو بگیرد و می شود گفت باید بگذارد تا خود بخود بخشکد و قول بجواز وضوی ثانی و هر چند که اعضا از وضوی اول خشک نشده باشد نیز خالی از وجه نیست مسئله هر گاه جاهل مسئله وضو یا غسل باب غیر مباح بجا بیاورد باطل است هر گاه تقصیر در تحصیل مسئله نموده و اما جاهل غیر مقصر پس قول بصحت وضوی او خالی از قوه نیست مسئله هر گاه میدانست که این اب غصب است لکن بر وقت وضو فراموش کرد و بان وضو گرفت صحت محل اشکال است خصوصا هر گاه این فراموشی از بابت بی باکی باشد که اغلب غاصبین در وقت تصرفات غالبا غافلند از غصبیت مسئله هر گاه دو ظرف اب در نزد او باشد که میداند یکی از انها مباح است و یکی غصبی لازم است اجتناب از هر دو و اگر اب منحصر است بان دو باید تیمم بگیرد مگر در صورتی که شارع اذن بدهد که تشخیص مال خود کند بقرعه یا عنوان در انجا باید تعیین نماید و طهارت بجا اورد چهارم مطلق بودن اب است پس باب مضاف مثل گلاب و عرق طهارت جایز نیست و اگر اب و گلاب ممزوج شدند پس گلاب در اب مستهلك شده و همان اسم اب بر او میگویند و بان عیب ندارد هر چند بوی گلاب داشته باشد بلکه میتوان گفت که اگر در جائی اب بقدر کفایت وضو یافت نشد لکن قلیلی اب دارد که اگر قلیلی گلاب بر او اضافه نماید باز او را اب میگویند و کفایت وضو می کند واجب است که چنین کند بلی اگر اسم گلاب غالب شد طهارت باو جایز نیست و اگر نه او را اب گویند و نه گلاب باز هم جایز نیست و اگر گلاب ضایع شده باشد که بوی و طعم ان بالمره رفته باشد باز طهارت باو جایز نیست مسئله هر گاه ابی در نظر بیاید نمیداند اب است یا عرق بید مثلا استعمال ان در طهارات جایز نیست مسئله هر گاه در صورت ممزوج شدن شك بکند که کدام غالب است باز هم جایز نیست مسئله کاهی اب مطلق در حال استعمال مضاف می شود مثل اینکه دست رنك حنای زیاد داشته باشد یا چرك بسیار داشته باشد که

اقوی صحت است مد ظله

اقوی صحت است مد ظله

دروقت شستن خصوصاً دراخر عضو که قلیلی میماند و باید باجزاء ان باقی را بشوید
مضاف میشود باید ملاحظه این را نمود لکن قسمی نشو که باعث وسواس بشود
چونکه کاهی فی الجمله تغییری میشود که بحد اضافه نمیرسد و عیب ندارد **مسئله** هرکاه
دو اب باشد یکی مطلق و یکی مضاف و مشتبه بشوند و ابی غیر از انها نباشد لازم
است دو وضو بکیرد و این مثل مشتبه بمغصوب نیست که انجا کفتیم حکم تیمم است
واکر یکی ازاین دو اب ریخته شد بیکی دیکر وضو بکیرد و تیمم نیز بکند **مسئله**
شبنم داخل اب مطلق است مکر در بعض اقسام که طعمی پیدا میکند مثل شبنم نخود
که خصوصیتی بجهة تغییر طعم دران حاصل میشود و عرق اب مطلق هم اب
مطلق است پنجم انکه مکانی که دران وضو میکیرد یا غسل میکند مباح باشد یعنی
دران فضائیکه شستن روی و دستها دران میشود غصبی نباشد واما مکان استقرار
پا دروقت مسح مثل اینکه کفش غصبی در پایش باشد یا فرش غصبی و پارا دران
کفش کذاشته مسح کند بعضی کفته اند که عیب ندارد لکن احوط اینست که ملاحظه این
هم بشود که پایش دروقت مسح در کفش نباشد واکر دراول وضو انرا بیرون اورد
احوط است **مسئله** محبوس در مکان مغصوب وضو و نماز ان دران مکان
صحیح است واجرت هم بذمه او نمی اید **مسئله** حمام غصبی غسل دران باطل
است واکرچه ازبابت اجرت ندادن بحمامی یا عدم رضای او برفتن این شخص باشد
مسئله حمام یا خانه که زمین یا عین کچ و اجر یا اهک ان غصبی باشد بطلان
وضو و غسل دران معلوم است واما هرکاه عین اینها همه مباح باشند و فعلهٔ انرا
مزد نداده باشند مکان غصبی نمیشود و اجرت عمله در ذمهٔ صاحب است **مسئله**
هرکاه اعیان کچ و اجر و اهک را خریده لکن پول از حرام داده یا اصل خانه و حمام
غصبی میشوند یا نه میکوئیم که اکر معامله بعین پول شده و بایع نمیدانست که حرام
است معامله باطل و مکان بنیان هم در حکم مغصوبند و اکر بذمه فروخته و
نمیدانست که پول حرام خواهد داد حلیت محل اشکال است واما اکر بایع میدانست
که پول حرام میدهد و بذمه معامله شد مبیع ملک مشتری شده و حلال است

بلکه اکر بعین نیز معامله کرده احتمال حلیت هست لکن مشکل است ششم انکه
ظرفی که از ان اب استعمال میکند مباح باشد پس هرکاه اب مباح مثلاً در افتابه
باشد که علم نداشته باشد که صاحب افتابه راضی بتصرف است جایز نیست
دست زدن بافتابه بجهة وضو کرفتن بان و نه خالی کردن ان در ظرف دیکر و
اکر اب منحصر باشد باین باید تیمم بکیرد بلی اکر معصیت نمود و اب را در ظرف دیکر خالی
کرد انوقت تکلیف او بوضو می شود واکر صاحب افتابه بدون اذن صاحب اب انرا
در افتابه کذاشته دراین وقت صاحب اب یا ماذون از او میتواند که بدون
رضای او تصرف در افتابه بخالی کردن اب از او نماید و توضیح مسئله این است
که وضو کرفتن باب مباح که در ظرف غصبی است بر چند قسم تصویر میشود اول
انکه دروقت اراده وضو انرا خالی کند در ظرف دیکر و وضو بکیرد و این اشکال ندارد
و هرچند خالی کردن هم معصیت باشد دویم انکه بان ظرف اب بر اعضا جاری
کند و این باطل است بی شبهه چونکه اصل استعمال تصرف است سیم انکه
دست دران ظرف برده اب بردارد و بشوید چهارم انکه با ان ظرف اب را در کف
دست ریخته و بشوید ظاهر اینست که دراین دو قسم نیز باطل است چونکه
عین تصرف اند و تفاوتی در بطلان در اینها ما بین اینکه اب منحصر باشد یا نباشد
نیست پنجم و ششم و هفتم همین سه صورتند لکن در حالتی که قصد او خالی کردن
ان بجهة رد بصاحب باشد دراین سه صورت صحت خالی از قوة نیست
هفتم از شروط اینکه ظرفی که بان وضو میکیرد طلا یا نقره یا طلا و نقره نباشد که
تصرف دران و نکاه داشتن ان حرام است و همان هفت صورت ان مسئله
اباحه در این مسئله میباید لکن در سه صورت اخیره باید قصد او خالی کردن
و شکستن انها باشد هشتم انکه محلی که اب که دران ریخته میشود مباح باشد
پس هرکاه وضو بکیرد بنحوی که اب وضو در حین شستن ریخته شود در ظرف غصبی یا زمین
غصبی جمعی از علما حکم ببطلان نموده اند بلکه بعضی از محققین حکم کرده اند باینکه اکر
اب غسل مثلاً جاری شود در جائی که بعد از طی مسافتی بزمین غصبی برسد غسل باطل است

از باب اباحه تصرف واحد دراین صورت فرض مبیع مال مشتری نمیشود قطعا ظلمه

۲ خالی از قوه نیست ظلمه

لکن در این شرط تاملی هست اگرچه احتیاط در دین مطلوب است نهم انکه
محل شستن و مسح در حین شستن و مسح پاک باشد پس هرگاه محل یکی از انها نجس
باشد در حال شستن یا مسح بی شبهه آن وضو و آن غسل باطل است اما هرگاه
او را قبل از شروع در عمل پاک نمود بی اشکال است و همچنین هرگاه در بین عمل او را تطهیر نمود
نیز خوب است لکن در غسل بعضی قائلند که باید قبل از شروع پاک نماید اما هرگاه بخواهد
که بیک جاری کردن اب هم تطهیر نماید و هم عمل وضو جا بیاید مثل انکه دست نجس را
در حوض بزند که هم پاک شود و هم اب وضو یا غسل حساب شود محل اشکال است اقوی
انست که اگر قصد کند که شستن وضوئی یا غسلی در ان بعد از فرو بردن حاصل
شود عیب ندارد مسئله هرگاه بعد از شستن عضو نجاست عارض او شود در
اثناء عمل عیب ندارد بعد از وضو بجهة نماز او را تطهیر کند مسئله هرگاه از محل
وضو یا غسل خون میاید و منقطع نمیشود همینکه ان را در اب کثیر فرو برد و دست مالیکه
یک انی منقطع بشود و یک سطح اب بر او جاری شود کفایت میکند دهم انکه در محل
شستن و مسح حائل نباشد که مانع تاثیر اب غسل یا رطوبت مسح شود هرچند بقدر
نقطه باشد و رنگ و چربی که نازک باشند حایل نیستند لکن هرگاه غلیظ شدند
حایل میشوند و اگر شک شود در چیزی که بر بدن هست که ایا حایل است یا نه
واجبست ازاله ان مسئله هرگاه حایل بطریقی است که اب زیر ان میرسد نه
بطور جریان ایا لازم است برداشتن ان یا همان رسیدن اب کافی است ظاهر ثانی است
لکن احتیاط کردن ببرداشتن ان بهتر است مسئله اگر شک دارد که بر بدن حائلی
هست یا نه اقوی این است که تفحص لازم نیست لکن مرحوم شیخ استاد اعلی الله مقامه
حکم میفرمود بوجوب تفحص و ملاحظه خصوصا هرگاه شک معتنی به باشد و احتیاط شدید (ع: خالی از قوة نیست مگر با ظن اطمینانی بعدم ان ظله)
همین است یازدهم اینکه اب مستعمل در رفع خبث نشده باشد هرچند پاک باشد
و مستعمل در رفع حدث اکبر نباشد بنا بر احوط و اما مستعمل در وضو و در اغسال مندوبه (ع: اگرچه اقوی عدم اشتراط است ظله)
عیب ندارد و مراد از مستعمل در غسل و وضو ابی است که بر بدن جاری شود بقصد
غسل پس ابی که در وقت غسل قبل از اجراء بان طرف و این طرف بچکد میشود یا انکه ببدن

میرسد

میرسد لکن قصد او اجراء اب غسل است بدست ان اب داخل مستعمل در حدث نیست
و اشکال ندارد و ابی که دست میان ان زده و اب برداشته داخل مستعمل نیست
دوازدهم ترتیب مابین اعضا بنحویکه مقرر است پس اگر در وضو یا غسل ترتیبی تقدیم
مؤخر نمود یا دو عضو باهم شست باطل است کلامیکه هست در اینست که هرگاه مثلا
دست راست و چپ را باهم شست بطریق فرو بردن یا اینکه دست چپ را اول شست
و بعد راست را ایا شستن دست راست مجزیست باین معنی که هرگاه ثانیا دست چپ را
بشوید وضو صحیح است یا نه اقوی صحت است لکن در صورت مخصوصه که هرگاه بعد
از شستن روی اول چپ را شست بعد راست را احوط اینست که ثانیا هم دست
راست را بشوید بعد چپ را و بدانکه در وضو ترتیب مابین مسح دو پا واجب نیست
پس هر دو پا را باهم میتوان مسح کند بلکه تقدیم پای چپ بر راست هم عیب ندارد لکن احتیاط (ع: عدم جواز تقدیم پای چپ بر راست خالی از قوة نیست ظله)
شدید در ترتیب است سیزدهم مباشرت افعال یعنی بخودی خود اصل واجبات را
بجا بیاورد پس هرگاه با تمکن خود کسی دیگر روی یا دستهای او را بشوید یا مسح بر سر و
پای او بکشند هرچند با دست خودش باشد باطل است و اما مقدمات اینها چند
قسم اند اول مقدمات بعیده مثل اب اوردن و حاضر نمودن و گرم کردن و نحو ان اگر
این قسم را کسی دیگر جا بیاورد اصلا اشکال ندارد دوم مقدمات قریبه مثل اب در دست
ریختن یعنی کسی در دست او اب بریزد خود شستن را بعمل بیاورد و این باعث بطلان
وضو نیست لکن مکروه هست سوم انکه کسی بر دست و روی او بریزد و خود بقصد
شستن انرا استعمال نماید این قسم نیز ظاهرا عیب ندارد لکن خالی از اشکال نیست
چهارم انکه اب از جائی ریخته میشود مثل شیر پیچ و ناودان دست را زیر ان بگیرد بقصد
شسته شدن همین ریخته شدن این هم عیب ندارد پنجم کسی اب میریزد از افتابه
مثلا نه بقصد شستن عضو متوضی لکن او خود دست را زیر ان میگیرد بقصد شسته
شدن همین ریختن این هم ظاهرا عیب ندارد چهاردهم و ان مختص وضو است موالات
و موالات سه معنی دارد معنی اول اینکه مابین افعال انقدر فاصله طولانی قرار ندهد
که صورت ان محو بشود بطریقی که بگویند مشغول ان عمل نیست و این معنی در وضو

لازم است حتی اینکه اگر در جزء اخر رطوبتی در همه اعضاء سابقه بماند ثمر ندارد معنی
دوّیم اینکه از فعلی که فارغ شده بلافاصله مشغول فعلی که بعد از ان است بشود احتیاط
اینست که موالات باین معنی هم مراعات بشود معنی سوّیم انکه ملاحظهٔ اثری از اثار
بشود که خشک شدن سابق باشد بیکی از سه طریق یا اینکه وقتیکه مشغول عضوی
غیر از اوّل شد همهٔ اعضاء سابقه بران با رطوبت باشد یا اینکه همهٔ ان خشک نشده
باشد که اگر قدری از ان خشک بشود عیب ندارد یا اینکه سابق ان عضوی که مشغول
بان میشود باید خشک نشود واقوی لزوم موالات باین معنی است بطریق دوّیم پس
در وقت شروع بعضو بعدی همینکه در اعضای سابقه ان رطوبتی باشد کفایت میکند
کند اگرچه تا این تمام نشود ان خشک بشود مسئله ایا ماندن رطوبت در موی ریش
ثمری بجهة موالات دارد یا نه تحقیق این است که ان تری یا در ظاهر موی حد صورت
است یا در باطن موی حد صورت است یا در موی پایین تر از حد صورت است در
قسم اوّل اشکالی نیست که قطعاً ثمر در موالات میکند و در دوّیم ظاهراً اشکالی نیست و
در سوّیم اقوی این است که هم ثمر دارد زیرا که شستن ان دو موضع مستحب است پس
ان اب وضو میباشد مسئله ایا ماندن تری در غاسل کفایت میکند یعنی هرگاه
در کف دست که باز شستن تری از ان مانده لکن شسته شده ها همه خشک شده
باشند کفایت میکند یا نه قول بکفایت خالی از قوة نیست لکن خلاف احتیاط است
و بدانکه بعضی از اعاظم علماء عصر بعد از انکه معنی موالات را باین نحو نموده فرموده است
که این تقدیر زمانی است و ماندن تری حسی یا خشک شدن حسی دخلی ندارد
پس هرگاه تاخیر انداخت بحدّی که در تابستان معتدل خشک میشد لکن خشک
نشد موالات بهم خورده و اگر اعضا را با دستمال خشک نمود یا بسبب شدت افراط
حرارت در هوا یا در بدن خشک شد که اگر گرمای معتدل بود نمیشد ضرر ندارد که
تتمهٔ کلام بدانکه دو قسم از وضو هست که بدون اب ریختن حاصل می شوند اوّل
وضوی ارتماسی و برای ان چند کیفیت است کیفیت اوّل اینکه صورت را از رستنگاه
فرو در اب برده بزنخ ختم کند یا انکه در اب کذا زد بی نیّت وضو و در بیرون اوردن قصد

لکن واجب نیست ظله

واحوط طریق سیم است و اعتبار خشک نشدن در وقتی است که موالات بمعنی اسم بعمل نیامده باشد والا اگر بلافاصله مشغول بعضو دیگر لاحق شود خشک شدن ضرر ندارد ظله

احوط عدم کفایت است ظله

ترک احتیاط نشود ظله

اقوی عدم اعتبار صورت حسی است بلی خشک شدن بسبب حرارت مفرطه ... حصول ... ضرر ندارد احتیاط ...

شستن او نماید بهمان ترتیب که از رستنگاه اول بیرون اورد و ختم تا زنخ کند و بعد از ان
دست راست را در اب فرو برد و در بیرون اوردن قصد شستن کند و ابتدا از مرفق
و ختم بسر انگشتان و دست چپ را هم باین طریق و در اینجا مسح بدست راست و چپ هم
بی اشکال است کیفیت دوّیم اینکه دستها را بفرو بردن بشوید که بمحض فرو بردن بیرون
اورد در اینجا هم ظاهر این است که مسح بدستها عیب ندارد ولکن اگر دست راست را
که شست بیرون اوردن ان طول کشید بعد که دست چپ را شست فوراً ابیرون اورد
با دست چپ همهٔ مسحها را بکند چونکه دست راست را بسبب طول اب تازه فرا گرفته
کیفیت سوّیم این است که در اب جاری فرو برد و قرار بدهد که در هر جریان از اب عضوی
شسته شود و فوراً بیرون بیاید و مسح بهر یک از دستها که کند عیب ندارد کیفیت چهارم
اینکه اب زیاد از ناودان یا باران شدیدی بر همهٔ بدن او ریخته شود و در هر احاطه قصد
عضوی کند در اینجا بدست چپ همهٔ مسحها را کند کیفیت پنجم ان است که در اب ابتدا
فرو رفته بحرکت روی از رستنگاه موی قصد شستن روی کند و بحرکت دستها از مرفق
قصد دستها و بلا مکث بیرون اید کیفیت ششم اینکه در اب ایستاده بدون تحریک در
هر انی قصد شستن عضوی کند بترتیب و زود بیرون اید و مسح کند و در این قسم
تامّل هست بلکه در مطلق شسته شدن در اب از بابت اب جدید در مسح احتیاط
هست هرچند فوراً از اب بیرون بیاید قسم دوّیم اینکه شخص از اب بیرون بیاید
در حالتی که همهٔ قطرات اب بر بدن او باشد قصد وضو کند و دست بر صورت بمالد تا
انقطرات بشوید و همچنین دستها را و بعد مسح کند یا اینکه باران بدن او را گرفته و
قطرات زیاد بر بدن او باقی مانده قصد وضو نموده بطریق استعمال وضو بگیرد بنحویکه
صدق شستن بشود تمهید کلام بدانکه این چهارده شرط که برای وضو گفته شد
شرطیت انها در حال تمکّن است و امّا در صورت عدم تمکّن پس حکم شارع در انها مختلف
است در بعض انها بمحض ممکن نشدن حکم بتیمّم فرموده و در بعضی از انها وضو را بقسم
دیگر مقرر نموده امّا شرایطی که بمحض عدم تمکّن حکم بتیمّم فرموده اطلاق وطهارت و اباحهٔ
اب است و اباحهٔ ظرف و مصبّ و استعمال نشدن در رفع حدث اکبر و باقی شرایط را در صورت

مسح سر و پای راست بدست چپ مشکل است و همچنین در فرض چهارم ظله

بنا بر اینکه شرط بدانیم ... که اقوی عدم اشتراط است ظله

عدم امکان انها وضوهائی چند مقرر فرموده که اسم انها وضوء اضطراریست وضوء
اضطراری هشت قسم است وضوء جبیره وضوء اقتصار وضوء تقیه وضوء ناقص العضو وضوء تولیه
کلیه وضوء تولیه بعضیه وضوء دائم الحدث وضوء غیر ممکن الموالات و بیان اینها در
هفت فصل است فصل اوّل در بیان وضوء جبیره و وضوء اقتصار بدانکه وضوء جبیره
اسم وضوئی است که بسبب علتی در محل وضوء بر حائل مسح میشود و وضوء اقتصار اسم
وضوئی است که بعض مواضع وضو را ترک میکنند و اکتفا باطراف ان میکنند و هر یک
جائی دارند تفصیل بیان انها اینست که ممکن نشدن شستن یا مسح محل وضو یا از
بابت ضرر اصل استعمال ابست ببدن یا اینکه در محل خاص از ان مانع هست و ان مانع
یا جبیره است یعنی تخته بسته بر شکسته و از جا بدر رفته است یا دوائی که بر دمل و
زخم گذاشته اند یا دستمال است که بران بسته یا چیزی بدون علتی چسبیده و دفع نمی
شود یا زخم مکشوفی است یا وجع یا ورم یا رمد چشم است یا بسبب نجاست و عدم
امکان تطهیر شستن ان ممکن نیست و هر یک از تخته یا دستمال یا چیز عارضی یا بعض
عضو و عضو را گرفته یا تمام عضو را از حد خود نه بیشتر یا سرایت کرده از جزو علیل بجزو
سالم بقدر متعارف یا زیاده از متعارف و ضرر حاصل از استعمال اب یا مختص محل شستن
است یا محل مسح و چون احکام اینها تفاوت دارد لهذا در ضمن چند مسئله بیان
میشوند مسئله اوّل هر گاه اصل استعمال اب مضر است ببدن حکم تیمم است
و جبیره در کار نیست هر چند ممکن باشد مسئله دویم بدانکه هر گاه موضع شستن
شکسته یا از جا رفته باشد و بسته باشد تخته بان اسم بان بسته جبیره است پس
هر گاه بی ضرر ممکن باشد که بخود عضو برسد بریختن بسیار یا بگذاردن ان در اب
لازم است که چنین کند لکن اگر رسیدن اب بان بطریق اجراء باشد تفاوت نیست
ما بین امکان وا نمودن ان و عدم امکان و اگر بمحض رسیدن اب باشد اگر چه احوط
این است که در این صورت اگر ممکن است او را وا کند اکتفا بمحض رسیدن نکند بلکه
وا کند لکن اقوی اکتفا است و اینکه وا کردن ضرور نیست و امّا رسیدن رطوبت
خالی پس ان ثمری ندارد و حکم ان مثل صورتی است که هیچ ممکن نباشد مسئله سیم

هرکاه

هر گاه در محل مسح جبیره باشد اگر وا کردن مشقّت ندارد لازم است وا کند و اگر دارد لکن
اب رسیدن بان ممکن است ایا اب رسانیدن عوض مسح میشود یا باید مسح بران حایل
نمود ظاهر ثانی و احوط جمع است مسئله چهارم هر گاه وا نمودن جبیره و اب رسانیدن
بزیر ان ممکن نباشد انجا جای وضوی جبیره است یقیناً چه بسبب ضرر اب باشد یا ضرر
خود وا کردن یا مشقت وا کردن یا از جهت نجاست محل و ضرر داشتن
تطهیر و کیفیت وضوء جبیره این است که بعد از انکه موضع سالم را شست و بمحل
جبیره رسید اب تازه بر دست ریخته و بان اب مسح کند بر همه ظاهر جبیره بی تدقیق
بلکه همان قدر که دست در اوّل کشیدن باو میرسد کافی است و رسانیدن
بما بین چوبها و ریسمانها و فاصله اگر چه ظاهر باشد ضرور نیست و در این مسح
نمودن باب این ملاحظه کردن که ایا این شستن جبیره است یا مسح او ست ضرور نیست
همین قدر قصد کند فرمان بردار یرا باین کیفیت خاصه کافی است
و تفاوتی نیست در این حکم ما بین نجس بودن زیر جبیره و پاک بودن ان بلکه
همین قدر که ظاهر جبیره پاک است کفایت میکند مسئله هر گاه ظاهر جبیره
نجس باشد و تغییر و تطهیر ان ممکن نباشد و گذاشتن چیزی بران ممکن نباشد در
اینجا اکتفا میکند بشستن اطراف ان و نسبت بجبیره و موضع ان ساقط است و این
معنی وضوی اقتصار است و احوط جمع است ما بین این و تیمم مسئله احتیاطیه
بدانکه در صورتی که مسح بر بشره ممکن باشد و جبیره هم باشد در وضو جمع ما بین
چهار احتیاط پیدا میشود باین طریق که اوّل وا کند و مسح کند بعد از ان بگذارد و
بالای جبیره مسح کند و قصد وضوی اقتصار هم نماید بشستن اطراف و تیمم بدل
وضو هم بجا بیاورد مسئله در صورت نجاست ظاهر جبیره هر گاه ممکن است که
چیز طاهری بر سر جبیره بگذارد لازم که چنین کند و مسح کند بران و احتیاط
جمع را نیز هست مسئله بدانکه تری جبیره از اب وضو محسوب است و برین
مطلب دو فرع متفرع شود فرع اوّل اینکه اگر جبیره بر کف دست باشد مسح بتری
ان جایز است فرع دویم اگر همه اعضای وضو خشک بشوند و تری جبیره بر قرار

۱ نزد ابن [illegible] منه

۲ نزد ابن [illegible] منه

۳ وضع جبیره و عدم امکان با فرض نجاست ظاهر ان [illegible] منه

باشد موالات برقرار است بجهة عضو بعد از انها مسئلهٔ چهارم هرگاه زخم
باشد که دوائی بران گذاشته و برداشتن آن ممکن نباشد یا دستمال بران بسته باز
تکلیف بوضوء جبیره است بطریقی که گفته شد احوط جمع است مابین آن و تیمم
مسئلهٔ پنجم هرگاه محل شکسته یا زخم مکشوف باشد واب بجهة ان ضرر داشته باشد
چیزی بران بگذارد و عمل جبیره کند واحوط جمع است مابین این و تیمم وحکم بوضوء اقتصار
نیز خالی از وجه نیست مسئلهٔ ششم محلی که وجع دارد یا ورم دارد واب بان مضر است
حکم در او وضوء اقتصار است واحوط تیمم است با آن مسئلهٔ هفتم هرگاه جبیره
یا دواء یا دستمال از محل صحیح گرفته باشند اگر بقدر متعارف است عیبی ندارد واگر
زیاده است وممکن است که واکند چنین کند واگر ممکن نیست علاوه بر وضوء جبیره
تیمم کند احتیاطاً مسئلهٔ هشتم چیزی که بی علتی در بدن چسبیده و زایل نمیشود
اگر بطریقی شده که دیگر جزء بدن محسوب می شود مثل موضع اصلی است وشستن می
خواهد و وضوء جبیره در اینحال نیست واگر باین طریق نشده وقابل زوال است ۱
لکن بالفعل مانع است عمل جبیره نماید با تیمم احتیاطاً مسئلهٔ نهم بدانکه در
هرجائی که محل علیل واب مضر است واطراف انرا میتوان شست لکن خوف
سیلان اب بر موضع علیل هست تدبیر بجهة شسته شدن اطراف و سیلان
نکردن این است که با وصله کرباس اب برداشته بر موضع صحیح بکشد بطریقی که باب
خارج ازا واقل غسل حاصل بشود و بر زخم نرسد ومیشود هم که دست را تر نموده کم کم بران
موضع بکشد تا جریان حاصل شود مسئلهٔ دهم مادامیکه خوف دارد از برداشتن جبیره
از بابت شک جایز است گذاشتن ان تا اطمینان هم برسد واگر بعد از برداشتن معلوم شد که
از سابق بر این خوب بوده است اعاده اعمال لازم نیست مسئلهٔ یازدهم هرگاه بر ماسح
جبیره باشد یا بر ممسوح بهمان تری جبیره که بر ماسح است مسح کند محل مسح را یا جبیره که بر او
هست مسئلهٔ دوازدهم محل فصد داخل جروح است که گاهی حکم جبیره بر پنبه یا
دستمالی که بر او گذاشته میشود جاری میشود مسئلهٔ سیزدهم هرگاه ظاهر جبیره
مغصوب باشد دست کشیدن بران جایز نیست وگذاشتن چیزی بران دلیل ندارد و در

۱ ترک نشود ظلّه

۲ اگرچه اقوی کفایت عمل جبیره است ظلّه

صورت امکان تبدیل ان لازم است ولکن هرگاه تبدیل مضر باشد بیکن میتوان از کفت با
وجود معصیت در ابتداء گذاشتن حال که ضرر جانی دارد برداشتن ان لازم نیست و
عوض ان بمالک هم لازم است لکن باز هم نمیتوان گفت که جایز است مسح بران هرچند که
بدل انرا داده باشد مگر آنکه برضا مالک انرا بخود منتقل کند این دادن بدل باعث انتقال
حقیقی عین نیست بناء علی ذلک حکم در مسئله تیمم است واحوط ان است که وضوء
اقتصار هم عمل نماید مسئلهٔ چهاردهم هرگاه باطن جبیره مغصوب باشد ظاهر ان
مباح ظاهر جواز مسح بر جبیره است مسئلهٔ پانزدهم چشم درد هرگاه اصل استعمال اب
مضر باشد تیمم باید کرد وهرگاه همان اب رسیدن بخود چشم تنها مضر است بعد از شستن
بالای چشم چیزی بر چشم گذارده بنحو جبیره بران مسح کند یا برهمان دستمال که هنر که بر انست مسح
کند بعد پائین ترانرا بشوید وبعد از اتمام وضو تیمم هم بجا اورد مسئلهٔ شانزدهم بعض اوقات
خون جراحت با دوائی که بران بریزند امیخته شده جوش میخورد وسخت میشود بر ظاهر بدن
میماند پس هرگاه ممکن است ازالهٔ ان بحمام یا اب گرم واجب است چنین کند وهرگاه ضرر دارد
یا مشقت وباعث زخم شدن بدن میشود ازاله ان لازم نیست وچون تطهیر ان هم ممکن نیست
باید چیزی بران گذارده ومسح باب بران نماید وتیمم نیز بجا بیاورد مسئلهٔ هفدهم هرگاه
گشودن جبیره یا برداشتن دواء و گهنه زخم واب رسانیدن بان ممکن باشد وضرری نداشته
باشد لکن وقت وسعت نداشته باشد ایا مسح بر جبیره کافی است اقوی این است که تیمم ندارد
وباید تیمم نمود مسئلهٔ هیجدهم درهرجا که گفتیم چیزی بر جزء علیل بگذارد و بران
مسح کند اول اطراف سالم انرا بشوید که اگر انچیزی که میگذارد زیاده از موضع علت
فرا گیرد بی شستن نماند واما اگر جبیره گذاشته باشد بقدر متعارف از موضع سالم که
حکم ان حکم موضع زخم است اما هرگاه برخلاف متعارف گرفته احوط جمع است مابین
عمل جبیره وتیمم مسئلهٔ نوزدهم هرگاه جبیره همهٔ یک عضو وضوء را فرا گرفته باشد
حکم همان است که مذکور شد واما اگر همهٔ یک عضو را فرا گرفته احوط جمع است مابین جبیره
وتیمم واگر در یک عضو دو جا جبیره دارد صحیح مابین انها را بشوید وبر هر دو مسح کند
مسئلهٔ بیستم گاهی بسبب علتی مسح بر چکمه وموزه باید نمود واین داخل جبیره نیست

۱ مگر آنکه تالف محسوب شود ظلّه

۲ ترک نشود ظلّه

۳ محل اشکال است ظلّه

۴ علی الاحوط واقوی کفایت اوّل است ظلّه

۵ اگرچه اکتفا بکفایت جبیره بعید نیست ظلّه

ومثل وضوء تقیه است که گفته خواهد شد **فصل دویم** در وضوء تقیه است
هرگاه شخص در بلاد مخالفان ومحل سطوت ایشان باشد میتواند که وضو بگیرد بطریق ایشان
از شستن دست از پایین ببالا حتی شستن پا و مسح بر موزه و وضو بان نحو صحیح ومجزی است کلامی که هست
دراین مقام این است که مخالفین قائلند باینکه اگر پا برهنه است باید شست ومسح بران
جایز نیست واگر در موزه و چکمه است مسح بر چکمه جایز است اما مسح بر خود پا جایز نیست
حال چون تقیه بهر دو عمل مینماید کدام مقدم است اقوی این است که شستن پا مقدم است
بر مسح بر چکمه وموزه **مسئله** هرگاه شخص در موضع تقیه است لکن میتواند بجای دیگر
برود که وضوء اصلی را بگیرد ظاهر این است که لزومی ندارد ودر همان موضع وضوء تقیه
بگیرد صحیح است **مسئله** هرگاه مخالفین میدانند که این شخص از شیعه است وچنین باشد
که این عمل باعث خیال ایشان در موافقت بشود ظاهر این است که باز مجزی باشد
لکن چون در ان تاملی هست احوط اینست که بعد از ان عمل اعاده یا قضا در حالت امکان
نماید **مسئله سویم** در وضوء ناقص العضو است بدانکه هرگاه عضوی از اعضاء وضو
عمق یا عرض ان نقصی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را دارد وهر چند پرده نازکی از ان
مانده باشد وحکم جبیره ان هم حکم اصلی علیل است واما هرگاه از اعضاء طولاً چیزی
بریده باشد هر قدر از ان اگر هست میشوید واگر دست را از مرفق بریده اند سر مرفق را
هم باید بشوید ومستحب است شستن بازو واگر از قدم چیزی بریده باشد مسح کند بر باقی
مانده از ان وبر کعب واگر از کعب یا بالاتر بریده مسح بر قدم ساقط ووجوب وضو برقرار است وجای
تیمم نیست واگر کعب تنها مانده احوط واقوی مسح انست **مسئله** هرگاه عضو جدا شده باشد
هنوز در محل خود اویخته باشد ظاهرا حکم ان برقرار است واگر افتاده باشد دفن بشود
وقبل از افتادن اگر محدث شده بحدث اکبر یا اصغر دیگر حکم ان ساقط است وبعضی گفته
اند که اگر اراده وصل ان باشد حکم ان برقرار است وظاهرا راهی ندارد **مسئله** هرگاه
پوست از محل وضو برخواسته وبر محل دیگر افتاده اقوی لزوم شستن انست یا جبیره ان
مسئله هرگاه در جای عضو جدا شده عضو دیگر را وصل نموده باشد اگر فته باشد ایا حکم
وجوب غسل یا مسح عود میکند یا نه بعضی از مشایخ ما حکم میفرمودند باینکه همین قدر که اسم

اقوی تخییر است ظم

عضو او بران گفته شد حکم ان حکم عضو اصلی است وحقیر در حکم مسئله تامل دارم
مسئله هرگاه پوست از مرفق جدا شده وتا بالای مرفق رفته در انجا اویخته مانده شستن
جای ان لازم است نخود ان واگر در همان پایین مرفق اویخته مانده است شستن خود ان و
جای ان لازم واگر از بالای مرفق خراشیده ودر پایین مرفق اویخته مانده ظاهر لزوم شستن
ان است **فصل چهارم** در وضوء تولیه کلیه هرگاه شخص قدرت ندارد بر
اینکه افعال وضو را خود بخود بجا بیاورد لازم است که کسی او را وضو بدهد باین طریق
که خود او نیت بکند که طهارت بعمل میاورم یا اینکه اثر طهارت را حاصل میکنم قربة الی
الله وبعضی گفته اند که نیت بکند که وضو داده می شوم قربة الی الله واین مشکل است
وحق این است که تعیین نایب وتمکین او از شستن ومسح گویا مثل خود شخص است
پس میشود مثل متعارف نیت کند که وضو میگیرم قربة الی الله بعد از ان نایب روی ودستهای
او را بشوید بدست او ویا بدست خودش بعد از ان مسح کند بکف خود ان شخص یا بکف نایب
بهمان تری که در دست نایب است یا بتری که در دست منوب عنه است هرگاه شستن بدست
او نباشد **فصل پنجم** در وضوء تولیه بعضیه است یعنی هرگاه شخص قدرت بر بعض
افعال دارد وبر بعض ندارد دران بعض که قدرت ندارد نایب بگیرد ودر اینجا مسئله
هست که هرگاه این قدر را که میتواند میشود در اول بجا بیاورد ومی شود در اخر اما ابتدا
بمقدور بکند ووقتی که عاجز شد نایب او را وضو بدهد یا میشود اول افعال را نایب بجا
بیاورد وبعد بقدر مقدور در اخر خود بجا بیاورد اقوی اول است **فصل ششم** در وضوء
دائم الحدث بدانکه هرگاه شخص را ناخوشی عارض شده که حدث متوالی عارض او می شود
مثل مسلس البول ومبطون وغالب النوم ومانند انها پس حالت او بچند قسم متصور میشود
اول اینکه یک وقتی برای هست که سالم از حدث میشود ووضو واقل واجب نماز در ان
حاصل میشود پس اگر اول وقت است تاخیر نماز از ان جایز نیست واگر اخر وقت
است انتظار ان لازم است واگر همان اقل واجب را تنها متمکن است رخصت در بجا
اوردن مستحب بدا ندارد حتی یک تکبیر مستحب هم نباید بگوید واگر مستحبی بجا اورد نماز
باطل است **مسئله** هرگاه انوقت فرصت در اول وقت بود ونکرد معصیت کرده بعد از ان

خالی از قوة نیست ظم

با امکان بدست منوب عنه متعین است اگر چه شستن بدست او نباشد چنانکه در مسئله تصریح فرموده اند ظم

نماز را بنحو متعارف بجا بیاورد و هرگاه انوقت فرصت در اخر وقت است و در اول بطریق اولی
تکلیف اضطرار بجا اورد ظاهر بطلان است مسئله دیگر ایا بجهة مسح بتری اب وضو
دست نایب باید مسح کند یا بتری دست خود که نایب او را بر ممسوح بکشد اگر ممکن است
باید بتری دست خود باشد والا بتری دست نایب از ان شستن هم کفایت میکند دوم
فرصت بقدر طهارت و اقل نمازهای اضطراری دارد مثل اقل نمازهای اضطراری
حال مطارده و نماز غریق که اکتفا میشود دران بایماء و گاهی بعوض هر رکعتی یک تسبیح هم
چنانکه در باب صلوات اضطراریه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پس در اینجا میگوئیم
انتظار لازم است که طهارت را بعمل بیاورد با ان نماز اضطراری لکن احوط بعد از ان نماز
دیگر است بنحوی که بیان خواهد شد سیم انکه فرصت بقدر طهارت و قدری از نماز
باشد و بطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت قدری دیگر نماز بدهد در اینجا انتظار وقت
لازم و بعد از طهارت و قدری از نماز همینکه حدث امد بنشیند در همان اثنا نماز وضو بگیرد
و نماز را تمام کند خصوصا در نا خوشی اسهال که بیقین این طریقه متعین است چهارم
انکه حدث متوالی میاید در این فترات اندازه در اینجا اگرچه بعضی گفته اند که این بولی که بنا خوشی
سلس میاید مثلا داخل حدث نیست و مثل صحیح وضو و نماز بجا بیاورد لکن اقوی این است
که باید برای هر یک نماز یک وضو بگیرد پس بجهة نافله ظهر و نماز ظهر پنج وضو و بجهة نافله
عصر و نماز عصر پنج وضو و هم چنین هر نمازی از واجب و مستحب و اما اجزای فراموش شده
نماز که بعد بجا میاورد و سجود سهو اینها وضوی مستقل نمیخواهند و اما مثل نماز احتیاط
که فی الجمله تابع است پس اقوی دران هم کفایت وضوء نماز اصلی است برای او اگرچه احوط
وضوء جدید است و این فاصله مضر نیست و بدانکه از جمله اقسام دائم الحدث مستحاضه
قلیله است و حکم ان بلا شبهه همین است که برای هر نمازی وضوئی بگیرد فرقی که ما بین
ان و باقی اقسام است اینست که در مستحاضه عقب هر نمازی تغیر پنبه و تطهیر ضرور است
لکن در مثل سلس البول لازم است گذاشتن حفیظه یعنی چیزی که منع تعدی کند مثل کیسه
که دران پنبه بگذارد و دیگر تغیر یا تطهیر ان برای هر نمازی لازم نیست اگرچه احوط است
فصل هفتم در وضوء متعذر الموالاة است یعنی هرگاه بسبب شدت حرارت هوا یا

عه ۱ این مسئله متعلق بفصل سابق است ظم

عه ۲ اقوی عدم لزوم است ظم

عه ۳ و احوط در مسلوس اتیان بیک نماز دیگر است بیک وضوء ظم

عه ۴ اگر نشود قدری از نماز با طهارت اورده شود اقوی قول ان بعض است ظم

بدن موالات بمعنی سوم حاصل نشده اگر باستیناف میتوان تحصیل کرد احوط استیناف
است والا ساقط است و خشک شدن همه اعضا در حین شروع بعضو در این صورت
عیب ندارد و اما بجهة مسح باب وضو هرگاه تری ابدا نمیماند نه در دست و نه در اعضا
وضو که از انها بردارد احوط مسح است بدست خشک بعد مسح باب تازه بعد از ان تیمم است
و اما هرگاه از بابت این که اب کم کم بدست میاید و جمع نمیشود موالات بمعنی اول حاصل
نمیشود مثل اینکه در عرض دو ساعت مثلا اب بدست میاید هر نیم ساعت بجهة عضوی
یا از بابت دیگر ممکن نمیشود مگر اینکه هر نیم ساعت عضوی بشوید در اینجا احوط بعد
از این وضو تیمم است **خاتمه کلام** در بیان مشترکات وضوءات اضطراریه است
و انها چند امر اند **اول** هرگاه عذری که باعث این وضوها بوده رفع شد یا حکم وضوء باقی
است و حدث مرتفع است یا لازم است وضوء اصلی بجهة اعمال مشروطه بوضو و تفصیل
کلام اینست که رفع عذر یا در اثناء وضو است یا بعد از فراغ از ان قبل از انعمل که وضو برای او بود
یا در اثناء ان عمل است یا بعد از عمل بجهة اعمال دیگر پس در اینجا چند مسئله است **مسئله**
اول انکه در اثناء وضو که قدری از ان بنحو جبیره یا تقیه عمل امده رفع عذر شد یا اتمام وضو
بموافق اصلی کفایت میکند یا اینکه باید از سر گرفت وضوء اصلی را اگرچه اول خالی از وجه
نیست لکن اقوی و احوط ثانی است **مسئله دویم** بعد از فراغ از وضو رفع عذر بشود
هنوز مشغول نماز نشده در اینجا صحت وضو خالی از قوت نیست لکن اقوی و احوط اعاده است
مسئله سوم انکه در اثناء نماز رفع عذر شد یا اینکه بعد از نماز شد یا برای نمازهای
دیگر کفایت میکند یا نه اقوی کفایت و عدم لزوم اعاده است در بعض اقسام وضو که
وضوء تقیه و وضوء جبیره و وضوء اقتصار و وضوء ناقص العضو است و اما وضوء دائم
الحدث هرگاه رفع عذر شد اکتفا بان نمیشود حتی اینکه اگر در اثناء عمل هم بداند که رفع عذر
شده باید از سر بگیرد و در وضوء تولیه تامل هست احتیاط شدید در اعاده است **امر دوم**
در این وضوءات اضطراریه فرقی ما بین واجب و مستحب نیست پس همه وضوءات مستحبه را
همه اقسام اضطرار میتوان بجا اورد حتی اینکه وضوء تجدید بنحو تقیه هم خوب است
امر سوم هرگاه بداند که قدری که از وقت گذشت عذری حاصل می شود که باید

عه ۱ لکن واجب نیست چونکه با موالات عرفی خشک شدن اعضا ضرر ندارد ظم

عه ۲ اگرچه کفایت احوط اولی و این است از ثالثه علی التغییر خالی از قوه نیست ظم

عه ۳ اقوی عدم وجوب اعاده است ظم

وضوء اضطراری بکیرد آیا واجبست تعجیل در وقت در وضوء اختیاری بنابر قول بلزوم
تعجیل خالی از قوة نیست امر چهارم آیا واجبست تاخیر هرگاه بداند که در آخر وقت
رفع عذر میشود یا مظنه داشته باشد حکم بوجوب خالی از وجه نیست لکن اقوی عدم
است واحوط تاخیر است امر پنجم هرگاه احتمال زوال عذر باشد آیا واجبست انتظار
یا جایز است تعجیل و بدار اقوی ثانی است واحوط انتظار است

در بیان شکیات و سهویات وضوء است

بدانکه سهو از وضو مبطل عمل مشروط باوست و در افعال وضو
مبطل او نمیباشد مطلقا مکر آنکه بخاطرش بیاید در حالتی که موالات برقرار باشد و مبطل
دیکر بعمل نیامده باشد که آنوقت بر میکردد آنچه را سهو کرده با ما بعد آن بجا می آورد و اما
شک در وضو یا شک در خود آنست یا در اثناء آن یا بعد از فراغ از آن پس اینها سه موضع اند
که باید بیان بشوند موضع اول در شک در وضو داشتن است پس هرگاه این شک در حالتی
است که یقین داشته است بوضوء سابق والآن شک کرده که آن وضو باقی مانده یا نه اینجا
این شک اعتبار ندارد و حکم ببقاء طهارت می شود و هرگاه در حالتی است که یقین داشته
است بحدث و شک دارد که وضو کرفته یا نه در اینجا حکم ببقاء حدث میشود و لازم است
وضو بکیرد و هرگاه یقین بهر دو دارد و نمیداند کدام مقدم بوده و کدام مؤخر باز هم حکم بحدث
میشود مسئله دقیقه هرگاه با این حالت شک در دو صورت اخیره بی وضوء نماز
کرد عمدا نماز باطل است واکر غفلت کرد از اینکه این شک را کرده و نماز کرد باز هم باطل است
واکر نماز کرد و بعد از نماز یقین کرد که قبل از نماز محدث بوده ولکن شک دارد که طهارت
بجهت این نماز عمل آورده یا نه نماز او محکوم بصحت است لکن نمیکوئیم وضوء دارد بلکه باید
برای نمازهای بعد وضو بکیرد موضع دویم در شک در افعال وضوء است در حال
وضو ساختن حکم کلی آن اینست مادامیکه فارغ از وضو نشده در هر چه شک بکند واجبست
که بر کردد و آنرا بجا بیاورد حتی اینکه در وقت مسح پای چپ اکر شک کرد که نیت کرد یا نه
یا جزء مخصوصی از روی را شسته یا نه لازم است بر کشتن و هم چنین اکر در اثناء شک بکند
در شرطی از شرائط وضو لازم است ملاحظه و تحصیل علم بثبوت آن شرط موضع سوم
در شک در افعال و شرائط وضو است بعد از فراغ از وضو و معنی فراغ از وضو این است که

م‍ بلکه در صورت علم اقوی است چنانچه در دائم الحدث فرمودند و در صورت مظنه و احتمال ترک احتیاط نشود ظلم

خود را

خود را مشغول بکار دیکر یا در جای دیکر ببیند یا فاصله زیاد بشود پس در این مقام هرگاه
شک کند که آیا فلان جزء را بجا آورده ام یا نه اعتنائی باین شک نیست و وضوء او تمام است
لکن اکر این شک در مسح پای چپ باشد و هنوز در جای خود نشسته است و طول زیاد
نکشیده احوط اعاده است و اما هرگاه شک کند بعد از فراغ در شرطی از شروط حکم
بصحت وضوء میشود لکن حکم نمیشود که آن شرط بعمل آمده و متفرع است بر این مسئله عجیبه و
آن این است که هرگاه ظرف آب یا دست یا عضو دیکر نجس بود و بعد از فراغ از وضو ملتفت
شد که آیا در وقت وضو تطهیر نموده بودم یا نه میکوئیم وضوء صحیح است لکن آن ظرف و دست و
اعضاء وضو که آب بآنها رسیده همه نجس اند باید بجهة نماز تطهیر بشوند

مقصد دویم در غسل است

بدانکه اصل غسل شستن تمام ظاهر بدن است بملاحظه امر خداوند
عالم که معنی نیت قربت است و امر خداوند باین بر دو نوع است واجبی و استحبابی و امر وجوبی
بآن پنج سبب دارد که باعث امر اند و هر یک از آن اسباب که موجود شد غسل آن سبب
از برای کارهای چند مطلوب می شود هر یک بامر خاصی مثلا هرگاه جنب شد امر بغسل جنابت
میشود از برای نماز علیحده و از برای طواف علیحده و هکذا و استحبابی نیز در مقام خاطر
لهذا لازم است اول معرفت اسباب خاصه که موجب غسل اند و غایاتی که غسل را بجهة
آنها میخواهند تا آنکه در وقت غسل ملاحظه بشود که فرمان برداری کدام امر میشود که عبادت
بعمل بیاید پس در اینجا چند فصل است

فصل اول

در بیان اسباب و حالاتی است که باعث
وجوب غسل میشوند و آنها پنج سببند سبب اول جنابت است و آن حالتی است که عارض
شخص میشود و شارع آنرا مانع قرار داده از عبادات و اعمال خاصه و آن حالت بیکی از دو
چیز حاصل میشود اول بانزال منی و آن چیزیست معروف و اکر محل اشتباه شد بعلامات
چند شناخته میشود از جهندکی و خروج بشهوة و حصول سستی و انکسار شهوت بعد از
آن و کاهی ببوی شناخته میشود که بوی آن مثل بوی شکوفه خرما یا خمیر باشد بعد از معلوم
خروج آن باعث جنابت است در هر حالتی خواب یا بیداری و اختیار و اضطرار چه مرد باشد
و چه زن چون از زن نیز منی خارج میشود لکن همه علامات سابقه را ندارد و بیرون آمدن
منی مرد از فرج زن باعث جنابت نمیشود دوم دخول مقدار حشفه در قبل زن یا دبر مطلقا

م‍ علاوه بر علامات ... با عدم حصول علم از این بجنابت حکم ... نمیشود اول در مرد و در زن با ... صحیح و احتیاط ... مطلقا ... ظلم

وتفاوتی نیست در حصول جنابت ما بین انکه انزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول یا نعوظ
وبدون ان لذت حاصل بشود یا نشود باختیار یا بی اختیار با شعور یا با غفلت وتفاوتی
ما بین کبیر وصغیر نیست حتی اینکه اگر مقدار حشفه طفل صغیر را داخل نمود هر دو جنب
میشوند بلکه بعضی نسبت بفرج حیوان میت هم گفته اند که علاوه بر معصیت وحرمت
وحد وتعزیر جنابت حاصل میشود بمحض دخول حشفه هرچند انزال نشود بلی اگر
ادخال نمود در زن مطلقا یا پسر یا مرد یا خنثی جنابت حاصل نمیشود برای هیچ کدام
همچنین اگر مرد ادخال نمود در قبل خنثی **سبب دوم** مس میت است یعنی رسیدن
عضوی از اعضاء چه دست وچه پا وچه صورت بر عضوی از اعضاء میت انسانی
که روح از او مفارقت نموده وبدن او تمام سرد شده باشد وهنوز او را غسل شرعی
نداده باشند پس رسیدن عضوی از اعضاء شخص باو در حال مذکور غسل بر ان
شخص واجب میشود وفرقی نیست در مس عضو ما بین اینکه ان دو عضو که بهم رسیده
اند هر دو از اعضاء ظاهر باشند یا باطنه یا مختلف وما بین اینکه روح دار باشند یا
بی روح حتی ناخن بناخن بلی مس موی میت یا مس کردن او بموی باعث غسل نمی
شود واگر عضوی از زنده بریده شد ومشتمل بر استخوان باشد مس او مثل مس میت
است هرچند سرد نشده باشد **مسئله** اگر خود شخص ان عضو بریده شده خود را مس
نمود نیز غسل بر او واجب است **مسئله** سقط اگر چهار ماه بر او گذشته مس او غسل
دارد واگر از چهار ماه کمتر است مس او باعث غسل نیست هرچند نجس است
مسئله اگر طفل مرده متولد شد ایا بر مادر او غسل مس لازم میشود یا نه اقوی این است
که لازم نیست هرچند احوط غسل است **مسئله** وصله گوشت خالی که از ادم زنده
بریده میشود نجس است لکن بمس او غسل لازم نمیشود واما استخوان خالی احتیاط
شدید در غسل است وهمچنین اگر از میت باشد پس استخوانها که در مقابر بیرون
می ایند اگر معلوم نباشد که از میت غسل داده اند غسل بمس انها لازم است وبعید
نیست که در مقابر مسلمین حمل بر غسل داده شود **مسئله** اگر گفتیم استخوان خالی
غسل دارد که دندان افتاده این حکم را ندارد ومس ان غسلی نمیخواهد **مسئله** بدانکه

مراعات احتیاط ترك نشود ظلم

[illegible]

مس میت گاهی غسل وشستن هر دو میخواهد وگاهی نه غسل ونه شستن وگاهی غسل
نه شستن وگاهی شستن نه غسل پس هرگاه میت سرد شده را با رطوبت مس کرد جای
هر دو است وهرگاه قبل از سرد شدن بخشکی مس کرد هیچ کدام نمیخواهد وهرگاه بعد از
سرد شدن بخشکی مس کرد غسل میخواهد نه شستن وهرگاه قبل از سرد شدن برطوبت
مس کرد شستن میخواهد نه غسل وبعضی از علماء حکم فرموده اند باینکه در مس میت با وجود
خشك بودن هم باعث وجوب شستن میشود واقوی خلاف این است **مسئله** مس شهید
غسل نمیخواهد وخود شهید هم غسل نمیخواهد وهمچنین کسیکه بحکم حق باید کشته شود
بعد از کشته شدن غسل میت نمیخواهد ومس کردن عضو او هم غسل ندارد لکن باید قبل از کشته
شدن غسل میت بکند وتکفین بشود **سبب سوم** حیض است در حالت انقطاع او
ان خونی است که بحسب طبیعت خداوند عالم در زنها خلق نموده از جهة حکمتهای بسیار
که یکی حفظ ولد در رحم ویکی غذاء او شدن ویکی تبدل بشیر بعد از تولد واوقات مقرره از
برای خروج ان قرار داده وشارع برای ان تشخیصات خاصه معین فرموده که در باب علیحده
بیان میشود انشاء الله تعالی **سبب چهارم** نفاس است در حالت انقطاع ان وان
خونی است که در حین تولد یا بعد از ان بیرون میاید وشارع هم بجهة تشخیص ان حدود
قرار داده است **سبب پنجم** استحاضه متوسطه وکثیره در حالت باقی بودن ان خون و
استمرار ان یقینا وبرای انقطاع ان بنا بر بعض اقوال وتفصیل انها بیان خواهد شد انشاء
الله تعالی **فصل دویم** مذکور شد که این پنج سبب که باعث غسل میشوند از چند باب
امر بغسل از برای هر یك هست بعضی واجبی وبعضی مستحبی پس باید تشخیص انها بشود
که مکلف در وقت غسل بداند که کدام امر وفرمان میبرد تا اطاعت حاصل شود و
توضیح اقسام اینها در چند مطلب بیان میشود انشاء الله تعالی **مطلب اول** در
غسل جنابت وبیان اقسام وانواع امرهائی که از شارع بان شده وکیفیت نیت هر یك و
هر یك وانها چند امرند اول امر بغسل جنابت بجهة خود رفع ان حالت با قطع نظر از
چیزی که بعد از ان بعمل بیاورد واین امر موافق مشهور بنحو استحباب است پس غسل جنابت
مستحب نفسی است وبعضی گفته اند که بنحو وجوبست وکیفیت نیت ان اینست که غسل

میکنم بجهة رفع ایضالت قربة الی الله یعنی بجهة انکه خدا رفع ایضالت را از من خواسته است
دیگر ملاحظه اینکه واجب است یا مستحب است ضرور نیست و وقت غسل با این نیت تعیین
ندارد در همه اوقات این نیت را میتوان کرد چه قبل از وقت نماز واجب چه بعد از ان چه
در وقت مرکب از هر دو و چه حالت شك در وقت چه در شبهای ماه مبارك رمضان
چه غیر ان‌ها چه نماز قضا بذمه باشد چه نباشد چه بنا نماز داشته باشد چه نداشته باشد
و بعد از انکه غسل با این نیت شد انچه موقوف است بران همه صحیح اند با این غسل از نماز و روزه
و طواف و دخول مسجد و غیر اینها **دویم** امر بغسل جنابت بجهة نماز واجب و کیفیت
نیت ان این است که غسل میکنم بجهة رفع جنابت برای بجا اوردن نماز قربة الی الله و
قصد قربت تنها نیز کافی است که در ان ملاحظه کند فرمان برداری ان امر را اگر بغسل جنابت
شده است بجهة نماز و وقت این نیت در نماز ادا و قضا مختلف است پس وقت ان بعد از
دخول وقت نماز است در نماز ادائی و میشود انرا از برای نماز ادائی بجا اورد قبل از دخول
وقت قریب بان بقصد تهیؤ لکن در نیت ان در اینوقت باید ملاحظه امر مستحب
باشد پس نیت میکند که غسل جنابت میکنم بجهة مهیا شدن از برای نماز واجب ندبا
قربة الی الله و قربة تنها هم کافی است که ملاحظه معنای ان که فرمان برداری این امر مخصوص
است نماید **مسئله** هرگاه شك داشته باشد که وقت داخل شده یا نه بقصد وجوب
از برای نماز نمیتواند وضو بگیرد یا غسل کند و اما بقصد تهیؤ میتواند ظاهر جواز است و
احوط ملاحظه قسم اول است که گفته شد **مسئله** هرگاه در حین شروع بغسل یا وضو
میداند که وقت داخل نشده و لکن در اثناء ان خواهد شد نیت مهیا شدن و نیت وجوب
هر دو محل اشکال است و احوط نیت با طهارت بودن است **مسئله** هرگاه بر ذمه شخص نماز
قضا باشد در همه اوقات بقصد وجوب میتواند غسل یا وضو بجا بیاورد هرگاه اراده
نماز قضا دارد و همچنین هرگاه احتمال بدهد که شاید نماز قضا بکند و اما اگر بداند ارکه
که نماز قضا نکند و وقت نماز ادا هم نشده بعضی گفته اند که باز هم به نیت وجوب میتواند
بعضی گفته نیت وجوب نمی تواند و نیت استحباب هم اشکال دارد لکن اقوی این است
که بقصد رفع حدث و با طهارت بودن قربة الی الله وضو بگیرد عیبی ندارد و بعد از ان

بر نیت استحباب شروع کند بعد از دخول وقت بقصد وجوب تمام کند ضرر ندارد قطب

بان نماز میتواند کرد **مسئله** هرگاه بخیال انکه وقت نشده غسل یا وضو را بقصد با طهارت
بودن بعمل اورد بعد مشخص شد که وقت نماز واجب بوده عیب ندارد **مسئله** هرگاه
بخیال نزدیك بودن وقت وضو بقصد تهیؤ گرفت بعد معلوم شد که وقت بوده ظاهر
این است که عیب ندارد **مسئله** هرگاه بخیال اینکه وقت نماز داخل شده بقصد وجوب
غسل یا وضو بجا اورده بعد معلوم شد که وقت نبوده پس هرگاه نماز قضا بذمه او بوده
غسل و وضوء او صحیح است اگرچه قصد نماز قضا نداشته است و بقصد نماز ادائی که
وقت ان نشده بود بجا اورده باشد و اما هرگاه نماز قضا بذمه او نباشد و بقصد وجوب
بعمل اورده برای نمازی که بعد معلوم شد که وقت ان نماز نبوده احوط اعاده است **سوم**
امر بغسل جنابت بجهة روزه واجب هرگاه ان جنابت در شب حاصل باشد و وقت وسعت
غسل را داشته باشد و کیفیت نیت این قسم قصد وجوب است بجهة صحت صوم پس هرگاه
قریب بطلوع فجر است اشکالی نیست و هرگاه در اوقات دیگر شب باشد اقوی نیز صحت نیت
وجوب است و هرچند اول شب باشد و هرگاه نماز قضا بذمه او باشد که بجهة ان غسل
کند بقصد وجوب نیز بی اشکال است و هرگاه نیت دفع حدث جنابت قربة الی الله غسل کند
بی ملاحظه روزه روزه او نیز صحیح است **چهارم** امر بغسل جنابت در شب بجهة روزه
مستحب و وقت این نیت در همه شب است و کیفیت ان قصد استحباب است بجهة روزه
قربة الی الله لکن این کیفیت نیت کردن بنا بر این است که بقاء بر جنابت عمداً مبطل روزه
مستحب باشد و اما هرگاه قائل شدیم باینکه بقاء بر جنابت مبطل روزه مستحب نیست و
اینکه شرط بودن غسل مختص روزه واجب است پس قصد استحباب بجهة روزه نمیتوان
کرد بلکه نیت ان بیکی از دو قسم باید کرد یا بقصد با طهارت بودن و رفع جنابت قربة الی الله
یا بقصد روزه احتیاطا قربة الی الله و اول اسلم است **پنجم** امر بغسل جنابت بجهة طواف
خانه کعبه پس اگر جزء حج یا عمره است چه مستحب باشد و چه واجب باشد قصد وجوب
میکند در غسل بجهة ان و اگر طواف مستحب باشد قصد استحباب میکند بجهة ان **ششم**
امر بغسل جنابت بجهة مباح شدن چیزهائی که حرام اند در حالت جنابت مثل مس کتابت
قران و اسم الله و دخول مساجد مگر بجهة مرور و در غیر مسجدین شریفین و مکث در مطلق

اقوی در این نیز صحت است ط

اقوی عدم وجوب غسل جنابت است از برای ... در روزه رمضان و قضای ان اگرچه واجب باشد قطب

مساجد و کذاشتن چیزی در انها و قراءة سورهائی که سجده واجب در انها هست پس اکر
یکی از انها واجب شد غسل را بجهة اباحه ان بقصد وجوب میکند و اکر واجب نشد
پس قصد استحباب در بعض انها که یقینا مستحب اند میکند و اما بعض انها مثل کذاشتن
چیزی در مسجد یا مس کتابت قران پس چون در اصل استحباب انها تاملی هست [۱] قصد
استحباب در غسل بجهة انها مشکلست هفتم امر بغسل جنابت بجهة رفع کراهت چیزهائی
که در حالت جنابت مکروهند مثل چیز خوردن و خوابیدن و نحو انها و این غسل مستحب است [۲]
قصد استحباب در ان باید نمود هشتم امر بغسل جنابت بجهة هر امر سنتی که مشروط باشد
صحت ان بطهارت مثل نماز سنت و طواف مستحب یا کمال ان مشروط باشد مثل تلاوت
قران و دخول مساجد و غیر اینها از انچه در وضو کذشت مطلب دویم در غسل
حیض و نفاس است و بیان انکه از چند بابت بان امر شده که لازم است در وقت نیت
ملاحظه یکی از انها نماید اول امر بان بجهة محض رفع اینحالت بی اینکه منظور بجا اوردن
نماز یا غیر ان باشد امر باین طریق استحباب است پس هر کاه وقت نماز یا روزه نباشد و زن
بخواهد غسل حیض کند و نماز قضا بر او نباشد یا نخواهد بکند در غسل حیض قصد
استحباب نماید بجهة رفع اینحالت قربة الی الله بلی کلامیکه هست در اینست که ایا این قسم غسل
احتیاج بوضوء دارد یا اینکه وضو بجهة نماز است در وقت نماز پس غسل را الحال بجا میاورد
و در وقت نماز وضوئی بجهة ان بعمل میاورد و بنا بر اینکه وضو بخواهد کیفیت نیت ان
بچه نحو است احوط این است که وضوء قبل از ان بکیرد بقصد قربت از این بابت که قبل
از هر غسل وضوء مطلوب است دویم بجهة نماز واجب سویم بجهة طواف واجب
چهارم بجهة صوم واجب پنجم بجهة مس کتابت قران ششم بجهة دخول مسجد هفتم
بجهة خواندن سور عزائم یعنی این سه که واجب شدند غسل حیض و نفاس بجهة اینها
واجب میشود مطلب سوم در غسل استحاضه است و امر بان از یک بابت شده
که همان بجهة نماز است بتفصیلی که بیان خواهد شد دیکر هر چه موقوف علیه
انست موقوف است بر غسل نمازی و انچه مباح می شود [۳] بغسل نمازی مباح میشود
مطلب چهارم در غسل مس میت است و امر وجوبی بان بجهة نماز واجب

[۱] بعضی در استحباب اصلی انها بلی اکر بالعرض متعلق شوند مستحب میشود غسل بجهة انها ظله

[۲] بشرط انکه ان چیز خوردن یا خوابیدن مستحب یا واجب باشد ظله

[۳] محل تامل است ظله

وطواف واجب معلوم است لکن بجهة مس کتابت قران تاملی هست [۱] و بجهة دخول مسجد
و قرائت عزائم ظاهر این است که واجب نمیشود و بجهة روزه هم واجب نمیشود قطعا
مطلب پنجم در غسلهائی است که مستحب اند و انها چهار نوع اند زمانیه و مکانیه
و فعلیه قبل و فعلیه بعد یعنی بعضی بجهة زمان مخصوص اند بعضی بجهة مکان
مخصوص اند بعضی بجهة کاریست که بعد از ان بکند بعضی بجهة کاریست که قبل از ان
شده است و مجموع اقسام این چهار نوع چهل و هفت [۲] غسل اند اما زمانیه غسل جمعه
است و بسیار تاکید دارد و وقت ان از طلوع صبح است تا ظهر و غسل عیدین و وقت ان
از طلوع صبح است تا وقتیکه مشغول نماز عید بشود ظاهرا تا اخر روز هم میتوان کرد و غسل
شب عید فطر و غسل عرفه و غسل ترویه که هشتم ذی الحجه است و غسل عید غدیر
و روز مباهله که بیست و چهارم انست و غسل عید مولود و دحو الارض که بیست و پنجم
ذیقعده است و روز مبعث که روز بیست و هفتم رجب است و شب نیمه ان و روز نوروز
و شب نیمه شعبان و شبهای طاق ماه رمضان و همه شبهای دهه اخر ان و زمانیه
چند حکم مشترک دارند یکی اینکه همین که جا امد حدث رافع حکم ان نیست و یکی انکه
در مطلق ان زمان خوبست لکن اول ان بهتر است و همچنین تا جزء اخر ان هم مستحب است
لکن شب بیست و سیم ماه رمضان بخصوص دو غسل دارد یکی اول شب و یکی اخر
شب و بجهة غسل جمعه چند خصوصیت هست اول انکه تقدیم ان بر وقتش مشروع است
پس هر کاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنج شنبه میتواند غسل جمعه بکند
بنیت تقدیم و بعضی شب جمعه را هم ملحق کرده اند و اکر بعد از این تقدیم اتفاق شد که
روز جمعه میسر شد اعاده مستحب است و اکر بعد از میسر شدن نکرد قضا هم مستحب میشود
ولکن با عدم تیسر ادا قضا ندارد دویم انکه قضا ان مستحب است از بعد از ظهر [۳]
جمعه تا مغرب روز شنبه و روز شنبه بهتر از شب ان است بلکه در مشروعیة قضا در
شب شنبه تاملی هست لکن در روز ان تاملی نیست سویم انکه هر چه در وقت اداء
ان بظهر نزدیکتر است افضل است و بعید نیست که در وقت قضا نیز چنین باشد و اما
مکانیه غسل دخول حرم مکه دخول مکه دخول مسجد الحرام دخول کعبه دخول حرم مدینه دخول

[۱] وجوب ان از برای مس واجب خالی از قوة نیست ظله

[۲] بلکه بیشتر ند ظله

[۳] در ما بعد ظهر تا شب بهتر این که قصد اداء و قضاء نکنند بلکه بقصد قربة بجا اورد ظله

مدینه دخول مسجد پیغمبر صلی الله علیه واله دخول مشاهد شریفه و بعضی گفته‌اند
دخول هر مکان شریفی و این غسلها باید قبل از دخول باشند واما فعلیه که غسل پیش
از فعل باید بجا بیاید غسل احرام است غسل طواف است غسل وقوف بعرفات غسل وقوف
مشعر غسل هدی در منی غسل حلق در منی غسل زیارت پیغمبر وائمه صلوات الله علیهم
غسل برداشتن تربت سید الشهداء علیه السلام از محل خود غسل مباهله با کسیکه
ادعا باطل میکند بجهت ان کیفیت مخصوصه هست غسل عمل استدعاء انتقام از ظالم وکیفیت
ان این است که بعد از غسل در زیر اسمان دو رکعت نماز میکند بعد از نماز دست بدعا
برمیدارد وعرض میکند اللهم ان فلان بن فلان قد ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه
غیرک فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلک به المضطر
اجبته فکشفت ما به من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتک علی خلقک فاسئلک
ان تصلی علی محمد وال محمد وان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة غسل عمل استفتاح که
است بعمل ام داود بجهت گشایش کارهای مشکله وکیفیت ان در زاد المعاد در اعمال ماه
رجب مسطور است غسل توجه بسفر غسل توجه بسفر زیارت سید الشهداء علیه السلام
غسل زیارت انحضرت از دور غسل استسقاء بکیفیت خاصه غسل استخاره بنحو خاصی که
در محل خود مسطور است واین اغسال را مسائل چند هست مسئله اولی وقت بجا
اوردن اغسال مکانیه واغسال فعلیه که اول غسل باید نمود قبل از ان فعل است مقدمی
که قصد بکند بجهت ان غسل نموده وظاهر این است که هرگاه غسل اول روز بشود وان عمل
اخر روز کافی باشد وهمچنین در شب غسل اول شب وعمل اخر ان بلکه غسل شب
برای روز ان یا بعکس هم خوبست مسئله دویم هرگاه ما بین غسل وعملی که
غسل برای ان است خواب برود عیب ندارد وغسل منتقض نمیشود سویم هرگاه در بین
انها حدث اصغر دیگر حاصل شد عدم نقض بان خالی از وجه نیست لکن اعاده غسل مستحب
است چهارم اغسالی که بعد از بعض افعال مستحب اند وانها چهار غسل اند بعد از حصول
سبب هر وقت بکند خوبست غسل توبه که بعد از توبه بلا فاصله غسل کند غسل کشتن
وزغ که چلپاسه باشد غسل مس میت غسل که داده غسل نگاه کردن بدار کشیده بعد از

انتقاض بخواب مثل بسیار احداث خالی از قوة نیست ظلمه

سه روز

سه روز **فصل سویم** در کیفیت غسل است بدانکه غسل شستن کل بشره وظاهر بدن است
که باید اب بجمیع بدن برسد حتی بیخ موهای سر وابرو وهر جا که موی دارد وبیخ گوش وناف
وزیر پستانهای زنان وزیر بغلها وچین‌ها که در بدن ادمهای چاق میباشند وانچه دیده
میشود از گوش وپیچیدگی ان وزیر ناخن ولکن بواطن مثل میان بینی ودهن وچشم لازم
نیست شستن وهمچنین سوراخ اصل گوش وبینی که بجهت حلقه وگوشواره میکنند اگر
چیزی در انها هست باید حرکت بدهند تا اب بسوراخ برسد واگر در انها چیزی نیست
پس اگر سوراخ بهم امده است که اندرون ان پیدا نیست شستن اندرون ان واجب نیست
واگر نمایان است باید بشوید وباید دانست که شستن زیر موها باید بابی باشد که بعد از نیت
بان برسد چون بعضی تسامح میکنند از این بابت که قبل از غسل که در حوض اند زیر موها
تر شده است خیال میکنند که این کفایت میکند وحال انکه باید علم بهم برسانند که بعد از نیت
اب تازه بر عضو اول وبعد از عضو اول اب تازه بر دوم وبعد از عضو دویم اب بر سوم جاری
شده وبن موها هر یک باید در محل خود بترتیب اب برسد بدانکه غسل را دو کیفیت
هست وهر یک از این دو کیفیت را حقیقتی هست وچند طریقه پس در اینجا چند مقصد
هست **مقصد اول** بدانکه حقیقت غسل ترتیبی شسته شدن مجموع بدن است بنحو
ترتیب که ابتدا بسر وگردن شود بعد از ان بجانب راست وبعد از ان بجانب چپ پس اول
ان اول شروع است بشستن از سر وگردن هر جزء که ابتداء بان نمود اگرچه پائین ان باشد
واخر ان شستن جزئیست که بشستن ان جانب چپ تمام میشود اگرچه بالای ان
باشد **مقصد دویم** در طریقهای غسل ترتیبی است وانها بسیارند طریقه اول
انکه با ظرف اب بریزد بنحوی که جاری بر عضو شود بی دست مالیدن دویم انکه اب بریزد
ودست بمالد سویم انکه با دست خود ابرا بر بدن بمالد مثل روغن مالیدن لکن
بطریقی که اقل شستن حاصل بشود چهارم انکه فرو برد در اب اولا سر وگردن را وثانیا
جانب راست را وثالثا جانب چپ را پنجم انکه سه مرتبه همه بدن را در اب فرو برد
هر مرتبه بقصد شستن عضوی ششم انکه بعضی از اعضا را تماما بیرون بشوید
وبعضی را در اب فرو برد هفتم انکه یک عضو را بعض انرا بیرون بشوید وبعض انرا

دراب فرو برد **هشتم** انکه درزیراب نیت غسل ترتیبی کند که حرکت بدهد سررا
درزیراب بقصد شستن ان بعد از ان جانب راست را حرکت داده بعد از ان جانب
چپ را **نهم** انکه درزیراب جاری که اب میکذرد بی انکه خود حرکت کند در کذشتن
سه طبقه از اب قصد سر عضو نماید **دهم** انکه در بیرون اوردن هر یک از سر عضو
از اب بترتیب قصد شستن او کند **یازدهم** انکه در فرو رفتن قصد یک عضو و در اب
قصد یک عضو و در بیرون امدن قصد ان یکی اخیری **دوازدهم** انکه سر و کردن را
بیرون اب شسته و برای جانب راست فرو رود و بقصد جانب چپ بیرون اید
سیزدهم انکه بر بدن از قطرات مجتمع باشد در وقتی که از اب بیرون امده بعد در
بیرون بنیت غسل استعمال ان قطرات بطریق ترتیب نماید بنحو یکه اقل شستن حاصل
شود **چهاردهم** مرکب از یزکیفیت با کیفیات سابقه **مقصد سوم** در حقیقت
غسل ارتماسی است و دران چند قول است **اول** انکه عبارتست از فعلی که فرو بردن
همه بدن است دراب بعد از نیت پس اول غسل اول شروع است در فرو بردن هر عضو
که بعد از نیت اول دراب داخل شود و اخر ان شسته شدن جزو اخر بیست بعد از فرو رفتن
و بنا بر این باید نیت مقارن شروع بفرو رفتن باشد **دوم** انکه عبارتست از صفتی که
حاصل شدن شسته شدن همه اعضا است دفعة که حاصل میشود بعد از فرو رفتن
دراب و تخلیل انچه اب بان نمیرسد و در یک زمان حاصل میشود پس اول و اخر ندارد
و فرو رفتن از مقدمات انست و نیت باید مقارن ان صفت حاصله دفعیة الحصول
باشد **سوم** انکه عبارتست از انفعالی که پنهان شدن بدن درزیراب است یا فعلی
که پنهان نمودن بدن است درزیراب و رسانیدن اب بر جمیع بشره پس اول ان اول پنهان
شدن و اخر ان اخر رسانیدن اب است دران حالت بجائی که نرسیده باشد و ثمرات
هر یک از این سه قول بعد از این بیان خواهد شد انشاء الله تعالی **مقصد چهارم**
در طریق غسل ارتماسی است و ان بچند کیفیت میشود **اول** اینکه همه بدن بیرون
باشد و خود را دراب بیندازد دیگر هر جزء از بدن که اول ملاقات اب نماید تفاوت
نمیکند و در این قسم اشکالی نیست **دوم** انکه در میان اب باشد تا زانو یا بالاتر و فرو

ع مقتضای قول ... قول دوم و سیم ... دفعی بودن غسل است و فرق اول و سیم علاوه بر اختلاف مفهومی اینکه بنا بر اول بعد از صدق ارتماس خروج جزء از بدن که فرو رفتن است بعد از فرو رفتن نقیض ... خلاف سیم که در ان پنهان شدن تمام بدن معتبر است و اقوی صحت غسل است بهر یک از تدریج و دفعه و ظاهر ... است که تدریج بمعنای اقل باشد منه سلمه

رود دفعة دراب این هم عیبی ندارد و لکن بعضی دران احتیاط کرده اند خصوصا هرگاه
اب تا سینه یا کردن باشد **سوم** انکه در میان اب باشد و کم کم دراب فرو برود که در
عرف کفته نشود که یک مرتبه دراب فرو رفت و در این قسم موافق بعض اقوال در
تحقق ارتماس اشکال هست **چهارم** اینکه درزیراب نیت غسل ارتماسی کند بهمان
باقی ماندن دران **پنجم** انکه درزیراب نیت غسل کند بحرکت دادن بدن بقصد ارتماس
ششم انکه درزیراب نیت غسل کند با اختلاف طبقات اب که بر او جاری میشوند
و سطوح ان مختلف میشوند و ظاهر صحت این سه قسم است کلامیکه هست این است
که ایا میشود درزیراب که ماندن او طول بکشد چند غسل نیت کند که هر لحظه ماندن برای
یک غسل باشد محل اشکال است در صورتی که بمحض ماندن باشد لکن هرگاه
با اختلاف طبقات اب بشود چه بتحریک و چه بجریان اب شاید خالی از وجه نباشد **هفتم**
انکه درزیراب نیت غسل کند به بیرون امدن یعنی بفرا کرفتن اب بدن را در وقت
بیرون امدن **هشتم** انکه قصد ارتماس کند درزیر نهری که از بلندی می ریخته میشود یا
میزاب بزرکی که جاری باشد یا باران شدیدی یا ریختن ظرف بزرکی بنحو یکه یکمرتبه اب همه
بدن را احاطه کند و در صحت این دو قسم تامل هست **مقصد پنجم** در احکام غسل
ارتماسی و ترتیبی است و انها بر دو قسم اند مشترکه و مختصه بهر یک و در ضمن چند مطلب
بیان میشوند **مطلب اول** بدانکه شرط نیست در غسل ترتیبی اینکه هر عضوی یا هر
جزئی از عضو که شسته شد بر حالت و شرائط خود باقی باشد تا اخر پس هرگاه عضوی را
شست و بعد از ان نجس شد یا حائلی در او پیدا شد یا خشک نمود انرا بلاشک و لا
شبهه عیب ندارد و اما غسل ارتماسی پس میتوان گفت که لازم است در او اینکه در
وقتی که جزء اخری دران درزیراب شسته میشود باید مجموع اجزاء دیگر هم بر همان
حالت باقی باشند از طهارت و عدم حائل و بیرون نیامدن انها از اب پس اگر در
حین تخلیل موی یا مثلا خون از دماغ بیرون اید یا اینکه در حین سعی در رسانیدن
اب بزیر مویهای صورت در حالتیکه درزیراب است پای او بر زمین کذاشته شود که
زمین مانع از اتصال اب بان باشد یا انکه بعد از شسته شدن ان کل الوده شود یا

ع یا بیرون ان
ظم

ع همه اقسام مذکوره ماعدای سیم صحیح است اگرچه بعضی از انها خلاف احتیاط است خصوص چهارم و هشتم
ظم

انکه بعد از فرو رفتن در حین اشتغال برسانیدن اب به بعض جاهای بدن اب قدری از
بدن او ابیرون بیندازد که همه محل اشکال می شوند پس از چند بابت دقت در غسل
ارتماسی حاصل میشود اوّل از بابت نجس نشدن هیچیک از اعضاء سابقه مادامیکه
مشغول است بلاحقه دوّیم حایل عمل نیامدن برسابقه مادامیکه مشغول است
حتیّ متصل بزمین بودن و بگل الوده شدن قبل از اتمام سوّیم بیرون نیامدن اجزا سابقه
از اب تا تمام فراغ باین نحو که اگر جزئی بیرون امد دیگر شستن انچه سابق بران است بی
ثمر میشود لکن تحقیق این است که همینکه شخص نیّت غسل را نمود و در اب فرو رفت طوریکه
که پنهان بشود و در حال پنهان بودن قدری از اعضا را خود بخود اب فرا بگیرد و قدری را در زیر اب
تخلیل کند کفایت میکند بسه شرط اوّل اینکه در یک وقتی همه بدن پنهان بشود پس اگر قدری
از بدن که داخل اب شود قدری دیگر بیرون بیاید کافی نیست بلی بعد از پنهان شدن همه
اگر حین شروع بتخلیل عضوی را اب بالا بیاورد باعث از سر گرفتن نمیشود دوّیم انکه بعد از
پنهان شدن یک انی پای متصل بزمین نباشد و اگر بعد از این متصل شود که هنوز
مشغول تخلیل است عیب ندارد سوّیم اینکه در وقت فرو رفتن پای او در گل نباشد یا
اینکه در گل فرو نرود قبل از پنهان شدن همه بدن ولکن هر گاه پنهان شدن حاصل شد
در اب بعد پای او بگل الوده شد عیب ندارد اگرچه هنوز مشغول بتخلیل و رسانیدن اب
ببعض اعضا باشد **مطلب دوّیم** بدانکه هر یک از غسل ترتیبی و ارتماسی باعتبار اب
انها بر پنج قسم اند چونکه غسل یا باب قلیل است یا در اب کر یا در اب زیاده بر کر یا اب جاری
در چاه و از برای هر یک ازین پنج قسم حکم خاصی هست پس در اینجا ده صورت هست
صورت اوّل غسل ارتماسی در اب قلیل و ان در صورت پاک بودن بدن و حصول
شرایط ارتماس عیبی ندارد لکن ثانیًا بان غسل نمودن محل اشکال **صورت دوّیم**
غسل ترتیبی باب قلیل و انهم حرفی در ان نیست و مقدار ان بقدریست که اقل شستن
بان حاصل شود هرچند بطریق روغن مالیدن باشد **صورت سوّیم** غسل ارتماس
در چاه و در این چند قول است بطلان غسل و نجاست اب و صحت غسل با نجاست اب
چاه تنها و صحت غسل با نجس شدن اب چاه و همه بدن بعد از غسل و صحت غسل با وجوب

(حاشیه:) ۱۲ حال تخلیل و غیر ان فرق ندارد و بنا بر ... بودن همه بدن شرط معتبر نیست ولو در حال تخلیل و بنا بر ... با فرض حصول ... ضرر ندارد و لو در حال غیر تخلیل اگرچه احوط بنا بر این قول نیز اعتبار انغماس است خصوص در شرط اوّل ظم

بودن کشیدن هفت دلو و این قول خالی از قوّة نیست **صورت چهارم** غسل ترتیب
در چاه و قول بصحّت ان و لزوم کشیدن هفت دلو بعد از ان خالی از وجه نیست
لکن بعضی در ان احتمال داده اند که بشستن جزو اوّل اب چاه نجس میشود و طهارت ان
بکشیدن هفت دلو است و امّا غسل در یک کر یا زیاد از ان یا جاری پس اختلاف احکام
انها در صورت نجس بودن بدن قبل از غسل یا نجس شدن ان است در حین غسل و
تحقیق ان در مسئلهٔ سوّیم است **مطلب سوّیم** هر گاه بدن نجس باشد قبل از شروع
در اصل غسل انرا تطهیر نمود شبهه در ان نیست و اوفق باحتیاط است و هر گاه در
اثناء غسل نجس شد پس اگر از اعضائی است که اب غسل بر انها جاری شده و بعد از ان
نجس شده ظاهر این است که اشکالی در ان نیست هرچند که نجس بماند تا بعد از غسل
و اگر از اعضائی است که هنوز شسته نشده و ان را قبل از شروع در اتمام غسل تطهیر نمود نیز
اشکالی ندارد و هرچند که در اثناء غسل است کلامیکه هست در چند مسئله دیگر است
مسئلهٔ اولی هر گاه عضوی نجس باشد قبل از شروع در غسل و انرا تطهیر نکرده و
شروع در غسل نمود تا وقت شستن ان در غسل انرا تطهیر کرده بعد اجراء اب غسل بران نمود
ظاهر اینست که عیبی ندارد لکن بعضی قائل شده اند بلزوم تطهیر قبل از شروع در غسل
پس تطهیر کف پای چپ را مثلًا قبل از شستن سر لازم میدانند **مسئلهٔ دوّیم**
هر گاه غسل ارتماسی نماید با نجاست عضوی از بدن پس اگر در اب قلیل است غسل
باطل و اب و بدن هر دو نجس میشوند و اگر در ابی است که یک کر است لکن بطریقی است
که فرو رفتن در ان باعث ریخته شدن از اطراف ان است پس هر گاه رسیدن ان عضو
باب بعد از ریخته شدن است حکم ان در بطلان و نجاست اب و بدن مثل سابق است
و اگر مقارن باشد صحّت محل اشکال است و امّا اگر اوّل ان عضو نجس باب میرسد و بعد
از فرو رفتن باقی اعضا ریخته می شود حکم ان مثل کر بیست که از او چیزی ریخته نشده
باشد **مسئلهٔ سوّیم** هر گاه غسل ارتماسی کند در زاید بر کر یا در کری که بر قرار خود
است یا در اب جاری و ان عضو برسد باب قبل از پنهان شدن جمیع بدن و نیّت
غسل را حین پنهان شدن نماید اشکالی ندارد اگر در شستن ان نجاست یک مرتبه

(حاشیه:) ۱۲ صحّت غسل و عدم نجاست چاه و عدم وجوب کشیدن هفت دلو اقوی است و همچنین در صورت چهارم ظم

(حاشیه:) ۱۲ اظهر صحّت است ظم

کافی باشد و عین ان زایل شده باشد و هم چنین هرگاه دو مرتبه بخواهد انرا حرکت دهد در اب کر یا در جاری بقسمیکه دو سطح از اب براو بگذرد **مسئلهٔ چهارم** هرگاه بدن نجس باشد بنجاستی که عین ان زایل شده و یک مرتبه شستن در تطهیر ان کافی باشد و غسل کند در اب کثیر یا جاری که قصد غسل در اول فرو رفتن باشد مثلاً و بهمان یک شسته شدن که مطهر است قصد شستن غسلی نیز نماید اقوی کفایت ان است **مسئلهٔ پنجم** هرگاه تطهیر محل نجاستی که عین ان رفته باشد بدو مرتبه شستن باشد و در اب کثیر یا جاری غسل کند و در شسته شدن اولی قصد غسل نماید صحت غسل خالی از قوة نیست پس غسل او صحیح و بدن هنوز نجس است و یکمرتبهٔ دیگر تطهیر احتیاج دارد و احتیاط سبیل نجات است **مطلب چهارم** در مسائل وقت نیت و کیفیت ان و احکام نیت در غسل ترتیب و ارتماسی است و در ان چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** بدانکه وقت نیت غسل وقت شروع در شستن جزء اول است و جزء اول در غسل ترتیبی و ارتماسی مختلف است جزء اول ترتیبی اول جزئی است که از سر و کردن شروع بان میکند و جزء اول ارتماسی اول جزئی است که با نیت در اب فرو میبرد یا اول جزئی که در اب فرو میرود در وقت انداختن خود در اب و اول پنهان شدن است بنا بر قول دیگر که نیت باید قریب بان باشد قبل از ان و اول رسیدن ابست بهمه اعضا بعد از پنهان شدن که بعد از ان قریب برسیدن بهمه اعضا باید نیت کند **مسئلهٔ دویم** بدانکه اگر نیت قدری پیشتر باشد مستمر باشد تا اول عمل عیبی ندارد باین معنی که بعد از تشخیص اول عمل هرگاه بزمان طویلی قبل از ان عزم نموده که انرا امتثالاً بجا بیاورد و مشغول بمقدمات ان شد و در حین بجا اوردن بطریقی غافل نشده باشد که اگر بپرسند چه میکنی محتاج بیاد امدن نباشد بلکه بداند که چه می خواهد بکند و در نظر او باشد همین کفایت میکند پس در اول شروع در فرو رفتن که نیت کند و برقرار باشد تا اخر تخلیل در زیر اب کفایت میکند اگرچه غسل در تخلیل اخر بعمل بیاید لکن از اصل تشخیص اول را باید نموده باشد **مسئلهٔ سویم** هرگاه از خانه بقصد غسل بیرون امد که بحمام برود و همان قصد در نظر او مانده که در حین شروع در غسل برقرار

حصول تعدد بنا بر اعتبار ان باین مشکل است ظم

احوط عدم کفایت است و هم چنین در مسئلهٔ پنجم ظم طبا

بنا بر این قول چونکه دفعی است اول و اخر ندارد ظم

وجوب تشخیص اول معلوم نیست و اگر مراد تعیین تدریجی و دفعی بودن باشد [illegible]

باشد بطریقی که گفته شد غسل او صحیح است اگرچه التفات تفصیلی نداشته باشد و اما اگر در حمام غفلتی از برای او حاصل شد که در وقت شروع بطریقی باشد که از خواطر او رفته و با این غفلت غسل حاصل شد باطل است **مسئلهٔ چهارم** بدانکه تعیین نیت ترتیب یا ارتماس لازم نیست پس هرگاه نیت غسل جنابت مثلاً نموده با غفلت از ترتیب یا ارتماس و یکی از انها را بعمل اورد کافی است بلکه میگوئیم هرگاه نیت را مترددکرده ما بین ترتیب و ارتماس هم عیب ندارد بلکه میگوئیم هرگاه نیت ترتیب نمود و قصد انرا داشت بعد ارتماس نمود یا بعکس هم عیب ندارد هرگاه از نیت اصل غسل غافل نشده باشد لکن در اینجا مسئلهٔ دیگر هست که هرگاه نیت یکی را کرده و قدری از بدن هم شسته شد ایا میتواند باقی را بقصد یکی دیگر تمام کند یا نه مثلاً هرگاه بنیت ترتیب سر و گردن را فرو برده بعد از غسل انها قرار بر اتمام داده بطریق ارتماس یا اینکه بنیت ارتماس در اب فرو رفت هنوز تمام نشده قرار داد که سر که شسته شده از بابت ترتیب باشد و بعد جانب راست را بشوید و بعد جانب چپ و التحقیق کلام اینست که اگر بقصد ارتماس فرو رفته و هنوز تمام بدن او پوشیده نشده یا اینکه تخلیل تمام ننموده عدول بترتیب ثمر ندارد و از شسته شدن داخل غسل نبوده و مثل این است که بدن قبل از نیت شسته شود پس بنای ترتیب را که گذاشت باید از سر بگیرد و اما اگر بقصد ترتیب فرو رفته عدول بار تماس نمودن صحیح است و انقدر که شسته شده مجزی خواهد بود **مسئلهٔ پنجم** هرگاه بعد از فارغ شدن از غسل معلوم شد که جزئی مانده که اب بان نرسیده از بابت حایل یا غفلت و نحو ان پس حکم ان در ترتیب اینست که اگر در جانب چپ است همان را می شوید هرچند مدتی طول کشیده باشد و اگر در جانب راست یا سر بوده انرا میشوید انچه بعد از او بوده باید اعاده کند که ترتیب بعمل بیاید لکن بشرط اینکه تخلل حدثی در این بین نشده باشد و اما ارتماس پس اگر بعد از بیرون امدن از اب طول کشیدن است غسل باطل است و اگر طول نکشیده باشد لکن از اب بیرون امده نیز اقوی بطلان است و اگر هنوز از اب تمام بیرون نیامده باشد بلکه بعض انکه قدری از بدن را بیرون اورده معلوم شد که جزئی مانده پس شستن ان فوراً بیرون اب ظاهر این است که کفایت نکند و اما هرگاه فوراً در اب رفته و همانرا شست ایا کفایت میکند یا اینکه باید

عدم اجزاء احوط است ظم

[illegible]

غسل را از سر کیرد هر چند اول خالی از وجه نیست لکن احتیاط شدید در اعاده غسل است
مطلب ششم بدانکه در غسل ترتیبی موالات شرط نیست قطعاً نه ما بین اعضا و نه ما بین
اجزاء اعضا نه موالات بمعنی پی در پی و نه بمعنی خشك نشدن سابقه هیچکدام ضرور نیست
و فاصله که ماحی صورت باشد در ان عیب ندارد پس هر گاه سر را بشوید یا قدری از ان را
و بعد رخت خود را بپوشد و برود مشغول کاری بشود و بعد از مدتی مثلا باقی را بشوید
یکمرتبه یا بهمین طریق تدریجاً عیب ندارد و شاید در بعض صور که سلب اسم شود احتیاط لازم
باشد و اما در غسل ارتماسی آیا موالات بمعنی اول شرط است یا نه محل کلام است پس اگر
اصل فرو رفتن بتأمل و تأنی باشد مثل اینکه پای خود را در اب بگذارد و بقدر نیم ساعت
مثلا بتدریج در اب پنهان شود یا اینکه بعد از پنهان شدن تخلیل نکند قدر زیادی تأمل
کند خالی از احتیاط نیست لکن اشکال در دویم کمتر است مطلب هفتم بدانکه در
غسل ترتیبی رفع حایل از هر جزئی در وقت شستن ان لازم است نه قبل از ان و اما غسل
ارتماسی پس احوط در ان اینست که حائل خارجی که بر بدنست قبل از پنهان شدن
بلکه قبل از شروع در فرو رفتن رفع شود پس هر گاه لنك مثلا بطریقی بسته باشد که مانع
باشد سست نمودن یا برداشتن ان قبل از فرو رفتن احوط است و همچنین انکشتر که حائل
باشد یا نخواهد و اما رفع حایل بدنی که محتاج بتخلیل است پس البته در زیر اب حاصل
میشود مطلب هشتم بدانکه مکلف مخیر است ما بین این دو طریق مکر در چند موضع
که معین میشود یکی از انها بتفصیلی که بیان میشود اول در صورت تنکی وقت از چیزی
که غسل بجهت او مطلوب است مثل نماز و روزه که معین است ارتماس و هر گاه ترتیب را
بعمل آورد صحت ان محل اشکال است و همچنین در اغسال مندوبه که وقت انها تنك
شده باشد دویم بجهت صائم بصوم واجب الاتمام مثل ماه رمضان و قضاء ان بعد
از ظهر و قضاء ان در صورت نزدیك شدن ماه رمضان دیکر و نذر معین و مانند
اینها که در اینها لازم است غسل ترتیبی بعمل آورد و اکر ارتماس نمود حرام است و غسل
و روزه او هر دو باطل اند سیم در صورتیکه اب در موضعی باشد که فرو رفتن در ان
باعث این است که یك جزء از بدن کل الود بشود پیش از انکه تمام اجزاء را اب فرا کیرد

بلکه اقوی عدم صحت است ظم

بنابر تدریجی در هر دو صورت باطل است ظم

دفع در حالی که باید شستن شود کفایت میکند [illegible] ظم

اکر عالم باشد به تنکی وقت ظم

باعمد و علم ظم

که غسل ارتماسی در این صورت صحیح نیست و لازم است که ترتیب بعمل آورد چهارم
اینکه اب در موضعی باشد که هر گاه در ان فرو برود یقین بپوشانیدن اب همه بدن را
بجهة او حاصل نشود که ارتماس در این صورت نیز صحیح نیست پنجم هر گاه کسی جبیره داشته باشد
که اب رسیدن بزیر ان مضر باشد غسل ارتماسی او صحیح نخواهد بود و ترتیب لازم است تا اینکه
بر جبیره مسح کند ششم هر گاه اب کمتر از کر باشد و بدن او نجس باشد معین است غسل
ترتیب و اما هر گاه بدن پاك باشد عیب ندارد که در اب کمتر از کر او ارتماسی کند لکن بعد
از انکه یکغسل بر او کرد غسل دیکر در ان محل احتیاط است و سابقا مذکور شد فصل
سوم در شرائط غسل است و تفصیل انها همان شرائط وضو است مکر موالات که
هیچ یك از ان سه معنی که در وضو کفته شد در غسل ترتیبی لازم نیست همچنانکه
بیان شد و اما در غسل ارتماسی پس همه ان سه معنی و علاوه بر انها نیز معتبر است
مسئله ظاهر این است که در غسل استحاضه موالات شرط است و در ضیق وقت
در همه اغسال موالات واجب میشود فصل چهارم در مسائل چند متعلقه بغسل
و شکیات و سهویات ان مسئله اولی سبب جنابت که مذکور شد انزال منی یا ادخال
حشفه است و فقط باعث وجوب غسل میشود که علم بان حاصل شود پس مظنه بانزال
یا دخول باعث وجوب غسل نمیشود و اکر در خواب دید که انزال شده و بیدار که شد اثری
ندید حکمی ندارد و اکر رطوبتی دید که علم بمنی بودن ان ندارد و علامات منی را هم ندارد انهم
اعتبار ندارد مسئله دویم هر گاه بانزال جنب شد و بول نکرده غسل کرد و بعد
اب مشتبهی از او بیرون آمد در اینجا حکم میشود باینکه او جنب است هر چند علم نداشته به
انکه ان اب مشتبه منی بوده و غسل سابق او بجهة خالی اثر ندارد بلکه باید ثانیا غسل کند
و اما اکر جنابت او بسبب دخال بوده بی انزال و بول نکرده غسل کرد و بعد رطوبت مشتبهی
بیرون آمد حکمی ندارد و همان غسل کافی است مسئله هر گاه بعد از انزال بول نکرده غسل
کرد و بعد بول کرد ایا محض بول کردن باعث حکم بجنابت ثانیا میشود بعضی حکم بان فرموده اند
از این بابت که اجزائی از منی که در قصبه ذکر مانده با بول بیرون می اید و لهذا میکویند
که اکر در ماه مبارك رمضان چنین اتفاق بشود جایز نیست اختیارا در روز بول بکند

ولکن ... که اقوی جواز است ظم

چون این داخل در تعمّد جنابت است لکن در اصل جنابت بمحض خروج بول تامّل هست و این غیر از
اب مشتبه است که سابقاً حکم شد که خروج ان حکم جنابت دارد **مسئلهٔ سوّیم** هرگاه
بعد از انزال بول کرد و بعد از ان اب مشتبهی بیرون امد باعث غسل نیست و امّا هرگاه بول
نمی اید ایا استبراء از بول ثمرهٔ بول کردن را دارد یا اینکه حکم بول نکردن باقی ست تا خود
بول بیاید اگرچه اوّل خالی از قوة نیست لکن احوط[١] ثانی است وحاصل اینمسائل اینکه بعد
از انزال اگر هم بول و هم استبراء بول کرد و غسل کرد اب مشتبهی که بعد از غسل بیاید نه غسل
میخواهد و نه وضو و نه شستن و اگر بول کرد و استبراء بول نکرد و غسل کرد و اب مشتبه[٢] بیرون
امد وضو میخواهد و شستن و اگر نه بول و نه استبراء کرد و غسل کرد تا چیزی بیرون نیامده غسل
صحیح و نماز بان صحیح و اگر بیرون امد حکم بجنابت[٣] ثانیاً میشود و شستن هم میخواهد و اگر بول اینا مد
استبراء کرده و اب مشتبه امد اقوی[٤] انست که مثل اوّل است **مسئلهٔ چهارم** هرگاه
رطوبتی دید ابتدا مشتبه ما بین سه چیز منی و بول و یکی از ودی و مذی و وذی چیزی براو لازم
نیست و اگر مشتبه ما بین منی و بول باشد واجب است براو هم غسل و هم وضو اگرچه اکتفا
بوضو تنها خالی از وجه نیست **مسئلهٔ پنجم** هرگاه در اثناء غسلهای واجب همان سبب که
باعث غسل شده باز اتفاق افتاد بی شبهه ان غسل باطل است و اگر حدث دیگر اتفاق شد
مثل اینکه در اثنای غسل حیض یا استحاضه مسّ میّت اتفاق شد باطل نمیشود لکن اگر در
اثناء اینها جنابت اتفاق شد باطل میشوند و اگر در اثناء غسل جنابت اینها واقع شدند
از این بابت بطلان ان معلوم[٥] نیست و امّا اگر در اثناء غسل جنابت حدث اصغر واقع
شد اگرچه قول باینکه باطل نمیشود و اینکه بعد از اتمام لازم است که وضو بگیرد بجهت ان
چیزها نیکه وضو میخواهند خالی از قوة نیست لکن احوط باحتیاط شدید اینست که اتمام کند و بعد
اعادهٔ غسل کند بعد از نقض ان بحدث اصغر و وضو بگیرد و بدون نقض اگر وضو بگیرد احتیاط
هم خوبست و اگر در اثنا غسلهای مستحبّه حدث اکبر یا اصغر اتفاق شود دلیلی بر بطلان انها[٦] نیست
مسئلهٔ ششم هرگاه چند غسل واجب بذمّهٔ او ثابت شده باشد امتثال بچند طریق تصویر
میشود اوّل اینکه بهنیت علیحده برای هر یک غسلی علیحده بجا بیاورد لکن در اینصورت باید غسل
جنابت را اخری[٧] قرار بدهد و وضو قبل از هر غسلی از ان اغسال که مقدّم اند بران بگیرد

[١] بلکه اقوی است ظم
[٢] یعنی مشتبه به بول ظم
[٣] با احتمال منی بودن ظم طبا
[٤] بلکه مثل سیم است چنانکه مذکور شد ظم طبا
[٥] معلوم نیست ظم
[٦] در اغسالی که بجهت افعال بعدی مستحبند اقوی بطلان است مثل حدث بعد از انها ظم

بقصد فرمان برداری امر بوضو قبل از غسل **طریق دوّیم** انکه در وقت نیت هر یک را
علیحده نیت نموده و بتفصیل ملاحظه نماید و لکن یکغسل بجهة همه بجا بیاورد و این را
تداخل اغسال میگویند و اقوی صحت این است و اگر غسل جنابت با انها باشد وضو نمی
خواهد و امّا اگر غسلهای دیگر باشند بی جنابت میخواهد بی شبهه و ایا در صورت
تداخل یکوضو هم کافی است یا اینکه تداخل در همان غسل است و وضوها باید بعدد
غسلها باشند ظاهر اوّل است **طریق سوّیم** اینکه یکغسل کند به نیت رفع حدث هر چند
بتفصیل ملاحظه ننماید **طریق چهارم** اینکه یکغسل کند بنیت مباح بودن نماز و ظاهر
این است که این دو طریق هم باعث سقوط همه میشوند و وضو هم ضرور نیست هرگاه جنابت
با انها باشد **طریق پنجم** اینکه نیت قربت کند بی تعیین یکی و بی تفصیل و بی ملاحظه رفع
یا حدث در صحت این تامّل[١] هست **طریق ششم** اینکه نیت جنابت کند تنها اقوی اینست که
صحیح است و باعث سقوط باقی دیگر هم می شود **طریق هفتم** اینکه نیت یکی دیگر غیر از جنابت
کند و در این دو اشکال[٢] هست یکی از بابت صحت خود این غسل که ایا تاثیر در رفع ان منوی
میکند یا نه و یکی در اینکه باعث سقوط باقی میشود یا نه و چون در اوّل تامّل هست پس
دوّیم بطریق اولی محل اشکال و تامّل است **طریق هشتم** جمع میان جمع و متفرق بجا اوردن
یعنی بعضی را با هم و بعضی را علیحده و حکم این از سابق معلوم میشود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه
خطاب چند غسل مستحب باو متوجه شود مثل انکه یکروز روز جمعه و عرفه و نوروز باشد
و بنای زیارت و دخول مشهد شریف داشته باشد و توبه هم نموده و همچنین در اینجا هم
چند طریق متصوّر است اوّل بجا اوردن غسلی از برای هر یک علیحده و این بی اشکال است
دوّیم یکغسل بنیّت همه مفصلاً این هم خوبست و اگر نیت کند انچه براو مستحب است
هر چند بتفصیل هم نداند کفایت ان بعید[٣] نیست سوّیم یک غسل بقصد قربت بی تعیین یکی
از انها و این ثمری ندارد چهارم قصد یکی غیر معیّن این هم بی ثمر است پنجم قصد یکی یا دوتا
معیّن این برای هر چه تعیین کرده خوبست و برای باقی ثمر ندارد حتی اینکه اگر ان یکی غسل
جمعه باشد **مسئلهٔ هشتم** هرگاه چند غسل که براو جمع شده بعضی واجب بعضی
مستحب باشند در این هم چند قسم تصویر میشود اوّل بجهة هر یک علیحده بجا اوردن که محل

[١] صحت خالی از قوة نیست لکن احتیاط ترک نشود ظم
[٢] اقوی صحت ان واجزاء از بقیه است ظم
[٣] بلکه اقوی است ظم

تامل نیست دوم یکغسل بنیت همه مفصلاً و بسیاری از علماء در این مقام تامل دارند
لکن اقوی این است که صحیح است و کافی از همه میشود سیم اینکه قصد جنابت تنها کند و در
صحت آن کلامی نیست لکن کفایت آن از غسل جمعه هم چنانکه بعضی گفته اند مشکل است (اقوی کفایت است ظم)
چهارم آنکه قصد جمعه تنها کند ظاهر این است که خود غسل جمعه صحیح است هرچند جنابت
برقرار باشد و رفع آن بغسل جمعه نمیشود هم چنانکه بعضی گفته اند تتمه در بیان بعض اقسام (بنا بر احوط ظم)
مخصوصه غسل است و در آن سه قسم از غسل بیان میشود اول قسم مخصوصی از غسل
واجب هست که محض صورت غسل است و صحت حقیقی ندارد و آن غسل حیضی است که
زن یهودیه یا نصرانیه حائض بعد از حیض بالزام شوهرش که مسلم است میکند و خود زن
اعتقاد باو ندارد و مثل این است غسل حیض کردن زنی که از مخالفان شیعه باشد هرگاه
قائل شویم که غسل ایشان باطل است و تفصیل و بیان این مطلب این است که ما بین علما
خلاف است در اینکه تزویج زن یهودیه یا نصرانیه جایز است یا نه و اقوی این است که بعقد
انقطاع جایز است بلکه قول بجواز تزویج مطلقا خالی از قوة نیست پس هرگاه مسلم
زن یهودیه یا نصرانیه گرفت یا کنیزی که یهودیه یا نصرانیه است دارد چون از حیض پاک شد و خونش
قطع شد و قائل شدیم که تا غسل حیض نکند مقاربت حلال نمیشود کار مشکل میشود از این
بابت که غسل حیض از عبادات است پس از کافره صحیح نیست خصوصاً بعد از آنکه اعتقاد بآن
نداشته باشد و هم چنین زن مخالف شیعه بنا بر اینکه غسلش را باطل بدانیم پس بنا بر این
بغسل پاک نمیشود و با وجود این مقاربتش جایز نیست لکن در اینجا میگوئیم که این زن یا کنیز را
الزام میکنند بصورت غسل حیض بطریق زنهای مسلمه آنوقت مقاربت او حلال
میشود هرچند غسلش صحیح نباشد و این غسلی است صوری که حقیقتی ندارد بلی اشکال
دیگر لازم می آید بنسبت زنهای مسلمان که غسل حیض را بطریق صحیح نمیدانند بجهة آنکه مسائل
او را نمیدانند پس بآن غسلی که میکنند پاک نمیشوند و غسل الزامی که در حق زنهای کافره
گفتیم بحال ایشان ثمر ندارد پس شوهر ایشان در مقاربت ایشان بعد از حیض بسیار صعب
و مشکل است لکن چیزیکه کار را آسان میکند حمل بصحت است هرگاه شک داشته
باشیم که میدانند یا نه بلی هرگاه یقین داشته باشیم که مسائل غسل را نمیدانند کار بسیار

مشکل میشود زیرا که دیگر حمل بصحت نمیشود کرد لکن از جای دیگر کار آسان میشود که میگوئیم
که بمحض پاک شدن از حیض وطی حلال میشود هرچند غسل نکند بنا بر این هر وقت شوهرش
دانست که از حیض پاک شده مقاربت از برایش جایز است و قول زن هم در این که از
حیض پاک شده ام مسموع است بلی اشکال در خصوص زنی است که مستمرة الدم باشد و
تشخیص نمودن او خون حیض را از خون دیگر موقوف بر دانستن مسائل و علامات تمیز
باشد و هرگاه مسائل را نمیداند اعتقادی بر قول او نیست پس جواز وطی در اوقات استمرار خون
بسیار مشکل است هرچند حیض او در هر ماه یکمرتبه بیشتر نمیشود قسم دوم در غسلهائی است
که باید بغیر خودش بدهند و آن در دو موضع است غسل تولد و غسل اموات اما اول پس
بدانکه مستحب است که بعد از تولد مولود او را بعد از شستن غسل بدهند که نیت کنند غسل
میدهم این مولود را ندباً قربة الی الله و چون بعضی از علماء قائل بوجوب شده اند قصد قربت
احوط است و بعد از نیت او را غسل ترتیبی بدهند و کفایت ارتماسی خالی از قوة نیست و آیا
حکم مختص همان زمان ولادت است یا در همه آن روز یا از شب خوابیدن یا تا دو سه روز
یا تا هفت روز این حکم باقی است اقوی احتمال دوم است و غسل مولود با ولی است یا باذن
ولی و ظاهراً باذن مادر هم اکتفا میشود در صورت نبودن پدر و اما غسل اموات بدانکه از
جمله واجبات غسل دادن میت است و کلام در این است که چه میتی را باید غسل داد
وکی باید غسل بدهد و بچه طریق باید غسل بدهند و بیان این در ضمن چند امر میشود امر اول
بدانکه واجب است غسل دادن هر میتی که اظهار شهادتین نموده و علم نداشته باشی که او
خلاف آنها را اعتقاد دارد چه شیعه و چه سنی چه اثنا عشری از شیعه و چه غیر اثنا
عشری و هم چنین اطفال ایشان که تابع ایشانند و هم چنین است سقط از ایشان که چهار
ماهه باشد هم غسل میخواهد هم کفن بنحو متعارف لکن از چهار ماه کمتر غسل ندارد و کفن
متعارف نمیخواهد بلکه در پارچه پیچیده میشود و دفن میشود بدانکه چهار صفت از کسانیکه شهادتین
میگویند از این حکم وجوب تغسیل خارجند نواصب که با اهل بیت اطهار عداوت دارند و خوارج که
ناسزا بحضرت امیر المؤمنین ع میگویند و غلاة که بخدائی آنحضرت قائلند و مجسمه که خدا را جسم
میدانند با بمعنی که اصل تدین اینها باین است نه کسانیکه تابع دین حق اند و از روی نادانی

چنین تخیل میکنند بلکه تغسیل اینها واجب است مسئلهٔ چیزیکه از میّت جدا شده
قبل از غسل دادن از میّت یا یك قطعه است یا چند قطعه پس اگر یك قطعه بیشتر
نیست پس اگر سینه در انست یا خود سینه است یا بعض سینه است که دل در میان انست
واجب است غسل دادن و کفن کردن او یا همان دو وصله یا سه وصله و حنوط و نماز و دفن
کردن و اگر ان قطعه بعض سینه است که دل در او نیست یا عضوی دیگر است که دخل بسینه ندارد
پس اگر استخوان دارد همان غسل دادن واجب است تنها یا پیچیدن در پارچه و دفن کردن
و همچنین اگر استخوان خالی است امّا غیر از دندان و نماز بر این دو قسم موافق احتیاط است
و اگر چند قطعه است از یك میّت انها را جمع نموده بترتیبی که در غسل میّت مقرّر است انها را
غسل دهند و از چند میّت هر یك حکم خود را دارد مسئلهٔ قطعهٔ استخوان دار که از ادم
زنده جدا شود غسل دادن او واجب است و پیچیدن در خرقه و دفن مطلقا و همچنین استخوان
خالی غیر از دندان امّا قطعهٔ گوشت که از میّت یا زنده جدا شود همین قدر در کهنه می
پیچند و دفن میکنند امر دوّیم در بیان تعیین غاسل بدانکه غسل دهنده باید بالغ عاقل
باشد و عارف بمسائل غسل باشد و مماثل میّت باشد در ذکوریّت و انوثیت پس هرگاه
مردی در جائی بمیرد که غیر از زن اجنبیّه نباشد یا زنی در جائی بمیرد که غیر از مرد اجنبی
نباشد غسل او ساقط است و بی غسل او را کفن کرده و نماز گذارده دفن کنند و تفاوتی
در این حکم ما بین بالغ و نابالغ نیست پس دختری که از سه سال بالاتر است مرد اجنبی
غسل نمیتواند بدهد و پسر که از سه سال بالاتر است زن اجنبیّه غسل نمیتواند بدهد و
تفاوتی در این نیست ما بین اینکه بی نگاه و بی لمس غسل بدهد یا با انها بر هنه یا از روی
پیراهن و لباس بلی در سه ساله و کمتر این حکم لازم نیست پس از برای هر یك از مرد و زن
جایز است غسل دادن سه ساله و کمتر چه دختر و چه پسر اگر چه مراعات مماثلة در این
دو هم مادام الامکان احوط است و باید دانست که استثنا شده است از لزوم مماثلة
و منع از مخالفت سه موضع اوّل زن و شوهر که جایز است هر یك دیگری را غسل بدهد
در حالت اختیار و تفاوتی ما بین عقد دائم و منقطع نیست بلکه مطلّقه بطلاق
رجعی نیز چنانست لکن احوط اینست که همین در حال اضطرار در این موضع چنین کنند

اگر دادن قطعه چیزی از موضع لنگ نباشد دروصله والا سروصله ظم

دوّیم مالك میتواند کنیز خود را غسل بدهد و امّا کنیز پس ظاهر این است که جایز است
اقای خود را غسل بدهد اگر چه بمجرّد موت از ملکیت او بیرون میرود سوّیم
محرم میتواند محرم خود را غسل دهد پس برادر خواهر و خواهر برادر خود را میتواند
غسل بدهد لکن انرا شرطی است و کیفیتی شرط ان این است که مماثل پیدا نشود و کیفیت
ان این است که باید از روی پیراهن و لباس اب بریزد و بدن را برهنه نکند
بهمین طریق که اب ریخت و غسل داد هم بدن میّت پاك میشود و هم ان لباس بی فشار
دادن هم پاك می شود و این حکم لنگ و فوطه است که در وقت غسل باید بر عورت
میّت باشد نسبت به غسل دهنده مسئلهٔ مشکله در خنثی که مشکل است غسل
مشکل میشود چونکه مرد بودن و زن بودن او مشخص نیست اقوی انست که اگر کنیزی
دارد کنیز او غسل بدهد و اگر ندارد یکی از محارم او او را غسل بدهد و اگر ندارد بقرعه
تعیین شود که مرد است یا زن و احوط این است که یك غسل مرد باو بدهد و یك غسل
زن مسئلهٔ هرگاه عضوی از میّتی باشد که غسل دادن او واجبست و معلوم
نباشد زن است یا مرد یکی از ایشان غسل بدهد خوبست و احوط غسل از هر یك است
تتمه کلام در صورتیکه مماثل میّت حاضر باشد لکن مخالف مذهب باشد مثل
اینکه زنی در جائی فوت شده که زن مسلمه نیست لکن نصرانیه هست صورت
غسل باید عمل بیاید باین نحو که ان زن نصرانیه را میگویند که غسل بکند بعد از ان امر
میکنند او را بغسل دادن و نیت و اعمال را باو یاد میدهند که صورت انها را به
عمل بیاورد و انست که مسلمان نیّت کند و ان زن نصرانیه غسل دهد
و اگر ممکن است دست باب و میّت نرساند بهتر است و اگر
نشود همین صورت در این مقام کافی است هر چند بدست زدن
او هم نجس بشود امر سوّیم در کیفیت این غسل است واجبست که قبل از شروع در غسل
اوّل میّت را از نجاسات عارضه تطهیر کند تماماً که همان نجاست موت تنها
بماند بعد از ان نیّت غسل دادن میّت نماید باین نحو که هر سه غسل را یك عمل قرار
داده به نیّت مجموع سه غسل بدهد که غسل میدهم این میّت را باب سدر و کافور و

احوط ترك انیست ظم

اگر چه احوط شستن انست و همچنین لنگ و فوطه ظم

احوط جمع ما بین غسل کنیز و محارم است ظم

و محارم نیستند ظم

کفایت تطهیر هر عضو پیش از شروع در غسل ان خالی از قوة نیست

اب خالص وجوباً قربة الی الله وبعد ازان نیّت خصوص غسل باب سدر نماید
وبابی کہ قدری سدر دران داخل نموده باشد کہ اسم اب سدر براو گفته شود و
از اطلاق بیرون نرود میّت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد ازان نیّت
خصوص غسل باب کافور نماید وبابی کہ قدری کافور دران مالیده باشد بقدری
کہ اب کافور اوراکبویند واز اطلاق بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد ازان
نیّت غسل باب خالص نموده وباب مطلق خالص از سدر و کافور بلکه خالص از کل
وغیران باشد بترتیب غسل بدهد بمجرّد شستن جزء اخر از جانب چپ همه بدن میّت
پاك میشود وبعد ازان اکر کسی مس او نموده غسل مس میّت براو واجب نمیشود
مسئلة هرکاه کسی درحال احرام بمیرد غسل کافور ازاو ساقط است وهمان دو غسل
سدر واب خالص کافی است واحوط سه غسل است باین معنی کہ یك غسل
دیکر باب خالص بدهد بعوض کافور **مسئلة** درغسل میّت کہ یك نفر اب می
ریزد و درهمان حال یك نفر میکرداند ایا نیّت را کدام یك باید بکند تحقیق این است
کہ هرکدام کہ قصد جاری نمودن اب میکند او غاسل است و باید نیّت کند پس ان
کسی کہ اب را میریزد اکر باین قصد است کہ کرداننده میّت از او اب فرا کرفته و
بان کرداندن اجراء کند غاسل کرداننده است واکر قصد او بریختن اجراء است
وکرداننده محل او را برای او مهیا میکند غاسل ریزنده اب است واکر هردو قصد
اجراء دارند هردو غاسل اند وهردو باید نیّت کنند **مسئلة** بدانکه شرط صحت غسل
میّت قصد قربة است پس اکر غاسل بی قصد قربة غسل بدهد غسل باطل است
واجرت کرفتن بر غسل حرام است پس کار غسل دادن غسالها کہ کسب ایشان
غسل اموات است بسیار مشکل میشود وحکم دراین مثل عبادت اجیری نیست
چون اجیر عبادت بقصد نیابت عمل را میکند واجرت بر نیابت از اموات حلال است
وعقد اجاره ان مشروع است وقصد قربت در حین نماز کردن با اجرت کرفتن
منافات ندارد زیرا کہ اجرت را بجهت نایب شدن کرفته لکن غسل دادن بر
خودش واجب نمیشود نایب از کسی بشود تا اجرت برای نایب شدن بکیرد و

هذا

لهذا حرام است اجماعاً وازاین اشکال لازم می اید کہ اکثر اموات دراین زمان بی غسل
بمانند چون غسل را غسال بنیّت اجرت میدهند نه بنیّت قربت چون عبادت
است بی نیّت قربت فعل باطل وعبث میشود وچون غسل باطل شد نماز براو هم
باطل میشود بلی هرکاه غسل دادن را بهمان کیفیت مخصوص بقصد اطاعت خداوند
بجا اورد نه بجهة اجرت غسل صحیح میشود لکن انچه درمقابل میکیرد از اجرت حرام است
وبودن داعی بر بنای او اجرت کرفتن منافات با قصد فرمان برداری ندارد بعد از
انکه بنای او بشود واکر اجرت را درمقابل اب یا سدر یا اجرت مغسل یا امر مستحبی
کہ عبادت ومقدمه ان نباشد قرار بدهد اشکال بالمرّة رفع میشود **مسئلة**
درغسل میّت اذن ولیّ شرط است مثل نماز پس اکر غسالی بدون رضای اولیاء
غسل بدهد باطل است **مسئلة** هرکاه ولی مجبور نمود کسی را بر غسل دادن
غسل صحیح است اکر با وجود اجبار نیّت قربت بکند وحرمت این اجبار هم معلوم نیست
اکرچه برخود جبر کننده هم واجب باشد **امر چهارم** در صورت عدم تمکن است
ازاین کیفیت کہ کفته شد یا ازجهة اینکہ اب نیست ابداً یا اینکه اب دو غسل هست
تنها یا اب یکغسل یا اب هست وسدر وکافور هردو را نیست یا یکی را نیست وهم
کدام را حکمی است درضمن مسائلی بیان میشود **مسئلة اولی** هرکاه اب
نباشد یا استعمال ان شرعاً ممکن نباشد دراینجا حکم تیمّم است وکیفیت تیمّم میّت
این است کہ نیّت کند تیمّم میدهم این میّت را قربة الی الله وخود شخص زنده باطن
کفهای دست خود را بر خاك زند وپیشانی وظاهر کفهای میّت را مسح کند یکضرب
برای پیشانی یکی برای کفها وهمان نحو کہ خود تیمّم میکند ملاحظه شرائط بکند **مسئلة
دویم** هرکاه اب را نمیشود استعمال کرد ازاین بابت کہ باعث پاشیده شدن بدن
میّت می شود مثل سوخته دراین جا هم باید او را تیمّم داد **مسئلة سیّم** اما یك تیمّم
بدل هرسه غسل میشود یا سه تیمّم بدل سه غسل بترتیب باید باشد محل خلاف
است واقوی این است کہ علاوه برسه تیمّم تیمّم چهارمی هم او را بدهد بنیّت بدلیّة
ازمجموع مقدّم بران سه یا موخر **مسئلة چهارم** هرکاه اب یك غسل هست

اقوی کفایت یکضربت است برای هردو ظ

بلکه احوط است واکر تیمّم سیم را بقصد ما فی الذمه کند مستغنی از چهارم است در حصول

آیا لازم است کذاشتن آن برای غسل باب خالص یا اینکه بآن غسل سدر بدهند
و بعد دو تیمم بدهند عوض کافور و خالص اقوی این است که غسل سدر بآن بدهند
و دو تیمم عوض آن دو غسل دیکر قرار بدهند و اکر اب بقدر دو غسل هست
غسل سدر و کافور بآن بدهند و یک تیمم عوض غسل اب خالص قرار دهند
مسئلهٔ پنجم اکر اب هست و سدر و کافور نیست آیا همان غسل باب خالص
کافی است یا سه غسل باید باب خالص داد دو تا عوض دو غسل سدر و کافور
و یکی بجای خودش اقوی اول و احوط ثانی است و احوط از این ضم دو تیمم عوض دو
غسل بادن است **مسئلهٔ ششم** هر کاه اب بقدر کفایت یک غسل هست و
سدر بقدر کفایت یک عضو و کافور بقدر یک عضو یعنی از این دو تا بقدری
هست که بقدر یک عضو از ابرا اب سدر و کافور میکند در این جا میتوان کفت
که یک غسل بدهند باین طریق که سر را باب سدر و جانب راست را باب
کافور و چپ را باب خالص و احتمالات دیکر هم در مسئله هست اقوی آنهمه صرف
اب است در غسل باب خالص و اینکه وجود قلیل این دو مثل عدم است پس عوض دو
غسل دو تیمم داده و غسل باب خالص دهد **مسئلهٔ هفتم** هر کاه کافور تنها
هست ابرا صرف غسل عوض سدر نماید و عوض کافور و قراح تیمم بدهد یا اینکه تیمم
بدهند عوض اب سدر و غسل کافور را باب کافور دهند تیمم دیکر عوض اب خالص
دهند اقوی دویم است **مسئلهٔ هشتم** بدانکه در هر جا کفتیم غسل باب خالص
عوض سدر و کافور میشود اکر قبل از دفن عمل امدند باید اعادهٔ غسل نمود و هم
چنین تیمم در صورت اب نبودن **مسئلهٔ نهم** میتی که بسبب عدم تمکن از غسل
تام غسل ناقص بدلی باو داده شد چه غسل باب خالص عوض سدر و کافور و
چه تیمم ظاهر این است که هر کس او را مس نمود غسل از او ساقط نمیشود اکرچه
سقوط غسل از کسیکه مس میتی کرده که او را بدل غسل بدهند یا کافور باب خالص
غسل داده باشند خالی از قوة نیست **امر پنجم** در شرائط این غسل است و
آن چهار است اول مباح بودن ده چیز است اول مکان غسل دادن دویم محل

بلکه اقوی است ظلّه

محلّ تأمّل است ظلّه

محلّ تأمّل است ظلّه

اقوی سقوط است ظلّه

کذاشتن میت مثل تخته که میت را بران میکذارند سیم محل غسل دهنده چهارم
فضائی که جسم میت در او است پنجم اب ششم سدر هفتم کافور هشتم ظرف
اب ریختن نهم مصب اب دهم مجرای اب غساله **مسئله** هر کاه بعد از
غسل مشخص شد که یکی از اینها یا بیشتر مباح نبوده است غسل صحیح است و ضامن اجرت
یا مثل یا قیمت است و هر کاه میت در مکان غصبی باشد و نکذارند که او را
بیرون بیاورند غسل دادن او در انجا یا تیمم دادن او خالی از وجه نیست **شرط
دویم** پاک بودن اب است و اکر بعد از غسل نجاست او معلوم شود غسل باطل است
شرط سویم پاک بودن بدن میت است از همهٔ نجاسات خارجیه که باید
بطریق تطهیر شرعی از انها پاک شود هر چند نجاست موت بماند انوقت شروع در
غسل نماید و باید همهٔ بدن قبل از شروع در غسل تطهیر شود اکرچه در غسل
این شرط نیست و کافی است پاک کردن هر عضوی قبل از شروع در ان **شرط چهارم**
ازاله نمودن مانع است از رسیدن اب ببشرهٔ بدن میت و تخلیل موهای سر و ریش
و ابرو و غیر انها و اکر شک کند در چیزی که حائل هست یا نه رفع ان لازم است
مسئله بودن جامه و لباس در بدن حائل حساب نمیشود چه یک لا باشد و
چه بیشتر همین که اب از ان نفوذ میکند و ببدن میرسد کافی است و در همهٔ
غسلها نسبت بعورت حکم این است و در بعض غسلها نسبت بهمهٔ بدن و بعضی
کفته اند که افضل در همهٔ غسلهای اموات در همه حالات این است که ابرا بر روی
پیرهن بریزند و بدن را مکشوف نکنند و بعضی میکویند که اجراء اب بر اصل بدن
افضل است مکر در جائی که لابد باشد از ستر مثل عورت یا بخصوص وارد شده باشد
مثل غسل مرد محرم زن را یا زن مرد برا اکر محرم او باشد و در همه صور فشردن در اینجا ضرور
نیست **مسئله** وضو دادن در غسل میت لازم نیست بلکه مستحب است و بهتر
ان است که پیش از غسل باشد بنیت قربت **مسئله** میت اکر جنب از دنیا رفته
باشد یا حائض باشد یا غسل واجب دیکر براو باشد همه از او ساقط اند و ضرور نیست
که غیر از غسل میت غسل جنابت یا حیض باو بدهند یا قصد انها بکنند بلکه مشروع

کذشت که تطهیر هر عضوی پیش از شروع در ان کافی است مثل احیاء ظلّه

هم نیست **مسئلة** ایا غسل ارتماسی در غسل میّت جایز است یا نه بعضی از علماء
حکم بجواز فرموده باین طریق که در اب کر یا جاری قدری سدر و کافور بریزد که
صدق اب سدر کند ولکن مضاف نشود و میّت را دران غسل ارتماس بدهد لکن
دراین حکم تامّل واشکال هست بلکه اقوی این است که ارتماس در غسل میّت
جاری نیست واحوط هم همین است بلی ارتماس در عضو در هریك از اغسال در
اب کثیر یا جاری خوبست بلکه بهتر است **خاتمة** ودران دو مطلب است **مطلب
اوّل** بدانکه نوعی هست از غسل میّت که در حال حیات بعمل می اید وان برای کسی
است که از بابت قصاص باید قتل شود یا از بابت حدّ شرعی پس هرگاه بنای قتل یکی
ازاین دو بابت شد اورا امام یا نایب وامر میکند بغسل کردن باب سدر وبعد ازان
باب کافور وبعد ازان باب خالص وبعد ازان حنوط کند ودو وصله از کفن را
می پوشد ووصلهٔ سوّیم که لفافه است میماند تا بعد از قتل براو بپوشانند بعد ازان
براو نماز میکنند ودفن میکنند دیگر شستن خون بدن نمیخواهد وغسل هم نمیخواهد
واگر فاصله ما بین غسل وقتل شد ودراین بین محدث شد باطل نمیشود وباید که
موت او باین سبب باشد پس اگر دراین بین خود بخود فوت شد یا بسبب دیگری
کشته شد غسل میّت میخواهد وبدانکه نیت این غسل بامر کردن امام یا نایب امام
است که بقتل او کرده است یعنی امر او نیّت است پس اگر خودش نیّت نکند
وکاره باشد وابداً قصد نکند عیب ندارد بلکه اگر بدون امر خود نیّت کند غسل
کند صحت محلّ اشکال است **مطلب دوّیم** کسی که در میدان جهاد کشته شد یعنی
روح همانجا از او مفارقت نمود یا بمجرد اوردن جان داد در بیرون میدان وهنوز
حرب برقرار باشد غسل نمیخواهد وکفن هم نمیخواهد بلکه درهمان رختهای خود
باخون پیچیده میشود وبراو نماز کرده دفن میشود هم چنانکه حضرت پیغمبر صلی الله
علیه واله در شهداء احد فرمود زمّلوهم بدمائهم بلی مثل شهداء کربلا را کفن لازم
بود چونکه لباس برایشان نگذاشتند که دران مزمّل شوند فزمّلوهم بدمائهم ومراد
از جهاد این است که در رکاب امام یا نایب خاص او کشته شود وملحق است باو هرکس

بلی اگر ممکن نباشد ترتیب متعین است ارتماسی ظلم

اشکال است ظلم

کہ در

که در حفظ بیضهٔ اسلام کشته شود هرچند که در غیبت امام باشد ونایب خاص هم
نباشد وبدانکه بسیاری از اموات هست که در شریعت شهید برایشان اطلاق شده
لکن این حکم را ندارند بلکه هم غسل وهم کفن برایشان واجبست از جمله مطعون ومبطون
وزیر عمارت مانده وغرق شده وزن در وقت ولادت مرده وکسیکه بجهت حمایت اهل
ومال خود دفع از ایشان کشته شد براینها هم شهید گفته شده لکن دراین مسئله
حکم شهید را ندارند همین قدر در ثواب ومرتبه بشهداء ملحق میشوند **مقصد سوّیم**
در تیمم است وان طهارتیست اضطراریه نایب غسل ووضو هردو میشود در مواضع
مخصوصه وامر بان تابع امر بانها است وباید بدل بودن دران ملاحظه بشود ودران
چند مطلب است **مطلب اوّل** بدانکه اصل باعث امر بتیمم یکچیز است که عدم امکان
استعمال اب است لکن هشت سبب برای عدم امکان هست اوّل یافت نشدن اب و
معنی ان این است که دران مکان که میخواهد وضو بگیرد ابی که مباح باشد وجود نداشته
باشد پس اگر علم دارد باینکه بدست او نخواهد امد لازم است تیمم واگر احتمال بدهد که
اب در اطراف باشد لازم است در صحرای هموار مقدار دو تیر پرتاب تفحص کند از چهار
جانب یعنی این مقدار را بطریق دایره تفحص کند ودر صحرای سنگلاخ مقدار یك تیر بنحو
مسطور پس بالاتر از انرا بمحض احتمال تفحص لازم نیست امّا با یقین لازم است تحصیل
اب کند مادامیکه وقت تنك نشده باشد **مسئلة** اگر تیمم کرد بی تفحص باطل است
مسئلة اگر کسی را فرستاد که تفحص کند وعلم از قول او حاصل نشده تکلیف ساقط
نیست **مسئلة** اگر عمداً تاخیر کرد تا وقت نماز تنك شد معصیت کرده وتیمم صحیح
واحوط اعادهٔ ان نماز نیست که با این تیمم بجا امده **دوّیم** ضرور داشتن استعمال اب
است بطریق یقین بمزاج شخص بجهة شدت ناخوشی یا حدوث ناخوشی یا زیادتی
یا طول او وضرر رسیدن بجهة الم شدید که حاصل میشود وقت استعمال هرچند
عاقبت ان ایمن باشد نیز داخل است وحکم در او تیمم است لکن باید الم بنحوی باشد
که عادةً متحمل ان نتوان شد یعنی صعوبت داشته باشد از جمله ضرر است ترکیدن
دست بسبب استعمال اب سرد واز انجمله است هم زبر شدن وخشونت که بالای بشره

ظاهر میشود و انزا آبله نما میکند و اما ضرر داشتن بعضو خاص که جبیره دارد بالفعل یا
میتوان جبیره براو قرار داد پس حکم در او وضو یا غسل جبیره است مثلا درد چشم بر — ۱ با مشقت تحمل آن ظ‍
دو نوع است گاه میشود که اصل استعمال آب در درد و ماده او را زیاد میکند یا باعث طول
او میشود در اینجا حکم تیمم است و گاه هست که رسیدن آب بخود عضو چشم مضر است
نه باقی صورت و آب زدن براو کم کم بطریق روغن مالیدن ضرر ندارد در اینجا محل
جبیره است باین نحو که از رستنگاه مو گرفته کم کم بشوید تا بچشم و وصله بر بالای چشم
گذاشته بالای آن مسح کند و از پائین چشم باز شروع در شستن نماید شاید احوط در — ۲ ترک نشود ظ‍
این صورت علاوه بر این کیفیت تیمم باشد **مسئلة** هرگاه بر خود قرار بدهد که
متحمل این ضرر میشوم و وضو میگیرم ظاهر بطلانست حتی در تحمل ضرر بر شدن دست
بلی بعضی گفته اند که متحمل وجع و الم شد و وضو یا غسل نمود صحیح است و در آن
تاملی هست **مسئلة** هرگاه در جائیکه آب نیست یا اینکه علم دارد بضرر آب بخود — ۳ صحت خالی از قوة نیست ظ‍
عمدا جنب نمود اقوی این است که معصیت نکرده و تیمم او صحیح و عباداتی که با آن تیمم
بجا میاورد اعاده ندارد لکن احوط اعاده آنها است بعد از تمکن از آب و تطهیر باو
سیم از اسباب تیمم خوف تحصیل آب است بسبب قطاع طریق و دزد یا جانور موذی
پس با وجود آب تحصیل آن لازم نیست چه خوف بر جان باشد یا عرض یا مال و ظاهر
اینست که تفاوتی نیست ما بین اینکه مال بسیار باشد یا کم حتی اینکه می شود که در
قیمت آب وضو مکلف بدادن صد تومان بشود و لکن بسبب اینکه اگر برود بجهت آب
کلاه او را میبرند تکلیف ساقط میشود **مسئلة** هرگاه خوف از تنهائی باشد
هر چند از بابت واهمه و جبن زیاد باشد باز هم ساقط است **مسئلة** در صورت
خوف هرگاه رفت و آب آورد وضو براو واجب میشود چهارم عدم تمکن از قیمت آبست
یعنی هرگاه شخص بی آب بحسب حال خود قدرت بر دادن قیمت آب ندارد تیمم براو لازم است
و اگر متحمل ضرر شد و خرید باید آبرا استعمال کند و معلوم نیست که معصیت باشد
پنجم احتیاج بآبست بجهت خوف هلاک از تشنگی از بابت انحصار در آن چه احتیاج فعلی
باشد و چه بداند که بعد از این محتاج می شود پس هرگاه آب دارد و الآن احتیاج

باو ندارد لکن میداند که بعد از سه روز دیگر بجهت انحصار محتاج باو خواهد شد لازم
است نگاه داشتن آن و از حالا تیمم کردن و همچنین هرگاه مظنه داشته باشد باین اما
اگر شک دارد که آیا بعد از این متمکن از آب خواهد شد یا نه در جواز صرف آب الآن
بجهت وضو اشکال است اقوی اینست که تا مظنه بتمکن حاصل نشود و خوف هلاک
حاصل است صرف آب در طهارت جایز نیست و بدانکه فرقی نیست در خوف هلاک
ما بین آنکه خوف هلاک خود داشته باشد یا متعلق خود یا نفس محترمه دیگر که باو
دخل ندارد مثل آنکه در میان قافله هست و میداند که هرگاه این آب را مصرف طهارت
رسانید یکی از اهل قافله هلاک خواهد شد از تشنگی هر چند که دخلی و ربطی باو
نداشته باشد و احتیاجی باو اصلا نداشته باشد و هرگاه کافری در معرض تلف
باشد پس هرگاه تلف او مضر بحال است مثل آنکه دستیار قافله باشد یا دلیل یا سرکرده
باز هم لازم است دادن آب باو و تیمم گرفتن و هرگاه تلف او مضر نباشد پس اگر از
اهل ذمه است باز هم دادن آب باو جایز است و اگر حربی باشد پس اگر رفیق سفر انسان
است باز هم جواز دادن آب باو و تیمم گرفتن خالی از وجه نیست **مسئلة** هرگاه
آب بجهت حیوان ضرور باشد که اگر آب را بمصرف وضو یا غسل رسانید حیوان
تلف میشود پس اگر تلف شدن حیوان باعث ضرر و ماندن در راه هست بلاشبهه
باید آب را باو داد و اگر باعث ضرری نیست و لکن ملک صاحب آبست باز لازم
است که آبرا باو بدهد و اگر حیوان از کسی دیگر است بعضی گفته اند که آب را مصرف
طهارت رساند هر چند آن حیوان تلف شود لکن باز اقوی آن است که باید آن آب را
بآن حیوان بدهد اگر چه بصاحبش بفروشد **مسئلة** هرگاه ممکن باشد که بآب
وضو یا غسل نماید و آن را جمع کند بجهت خوردن لازم است که چنین کند **مسئلة**
هرگاه آب نجس برای خوردن هست باز جایز نیست که آب پاک را مصرف غسل یا
وضو برساند بلکه تیمم میگیرد و آب پاک را برای خوردن نگاه میدارد **مسئلة**
هرگاه در مقام بی آبی بدون اذن صاحب یا با غائب بودن مالک از بابت لابدی
بمصرف رسانید آیا بذمه او مثل آن آب ثابت است یا قیمت آن در آن مکان بی آب

مقتضای قاعده اوّل است لکن ثانی خالی از وجه نیست **ششم** احتیاج باب بجهة
ازالهٔ نجاست یعنی هرگاه اب بقدر کفایت تطهیر از نجاست ووضو یا غسل که واجب
شده نباشد ابرا بمصرف تطهیر رساند وعوض وضو یا غسل تیمّم بکیرد و امّا اگر اب
بقدر تطهیر تمام متنجّس نیست بلکه بقدر تطهیر بعض است یا وضو تنها یا غسل کم
کفایت تطهیر بعض و وضو یا تطهیر بعض و غسل نمیکند ظاهر اینست که وضو یا غسل مقدّم
است بر تطهیر بعض امّا اگر بقدر تطهیر بدن است لکن کفایت تطهیر رخت نمیکند
بعید نیست تقدیم ان بر وضو یا غسل **هفتم** انکه در استعمال اب خوف ضرر بر جان
یا خوف ناخوشی یا ضایع شدن عضو یا زخم شدن ان یا طول کشیدن زخم یا زیاد شدن
ان یا ناسور شدن حتّی انکه اگر بسبب سرما خوف ترکیدن دست و زبر شدن ان یا خوف
طول کشیدن ماندن ترک یا زبری باشد در همهٔ اینها تیمّم باید کرفت و در هر یک از
اینها همینکه خوف حاصل شد هرچند از قول کافری باشد کفایت میکند **مسئله**
هرگاه در محل خوف استعمال اب عمدًا خود را جنب کرد باز هم تیمم مجزی است واعادهٔ نماز
ضرر نیست **هشتم** انکه وقت وسعت وضو یا غسل نداشته باشد برای همان
نماز که وقت ان تنگ شده تیمم بکیرد و دیگر این تیمّم بکار نماز دیگر که وقت او تنگ نیست نمی اید
در صورت بقاء و تمکّن از اب و امّا اگر عدم تمکن حادث شد بعید نیست که مجزی
باشد **مسئله** هرگاه امر دایر شود ما بین ادراک تمام نماز با تیمم و ادراک یک رکعت از
اخر وقت با وضو اقوی در نظر اختیار اوّل است **مسئله** هرگاه عمدًا تاخیر انداخت
تا وقت تنگ شد معصیت نموده و تیمّم لازم است و نماز بان صحیح است و احوط قضا
انست بعد از تمکن از اب **مطلب دوم** بدانکه در سه موضع در شریعت تیمم مجوّز
شده با وجود امکان استعمال اب اوّل در نماز میّت که جایز است با وجود اب و عدم
خوف فوت فضیلت نماز میّت با طهارت اینکه تیمّم بکیرد و نماز با تیمم بکند بجهة ادراک
ان فضیلت هم چنانکه جایز است این در صورت عدم وجود اب یا خوف فوت فضیلت
دوم بجهة خوابیدن بر طهارت همچنانکه در صورت عدم تمکّن از اب مستحب است در
صورت تمکّن از ان نیز مستحب است بلکه با تمکّن از خاک تیمّم بر رخت خواب که اندک

غباری داشته باشد هم مستحب است لکن این در وقتی است که در رخت خواب که رفت
بخاطرش امد یا بنای او شد که با تیمم باشد و امّا هرگاه قبل از ارادهٔ خواب
بخاطرش بوده و عمدًا ترک کرد که در وقت خواب بر رخت خواب تیمّم بکیرد در ان تامّلی
هست **سوم** هرگاه کسی در احد مسجدین خوابیده و محتلم شد بعضی گفته اند که با وجود
امکان غسل و طول نداشتن ان زیاده از تیمّم باز هم باید تیمّم بکیرد برای خروج و برود
بیرون غسل کند و این حکم خالی از شبهه نیست **مطلب سوم** در بیان این است
که در این جاهائی که اب هست ولکن بسببهای دیگر تیمم لازم است هرگاه مخالفت نمود
وضو یا غسل بجا اورد در بعض صورتها باطل است و در بعضی صحیح است پس در
صورتیکه واجب است بر او صرف اب در چیز دیگر مثل حفظ نفس محترمه و غسل نجاست
هرگاه مخالفت کرد و استعمال اب در وضو و غسل نمود باطل است و در صورتیکه شارع
از بابت تخفیف و مراعات تجویز تیمّم کرده مثل اینکه لازم نکرده قیمت زیاد از برای اب
بدهد یا تحمل درک رفتن بجهة اب اوردن یا متحمل منّت بجهة تحصیل ان بشود و شخص
تحمل این ضرر را نموده اب را بقیمت زیاد کرفت یا متحمل این درک و منّت شد در انجا وضو و
غسل صحیح است و همچنین هرگاه از استعمال وجع اعضا حاصل می شد و ضرر بدن
و متحمل شد لکن احتیاط شدید در این صورت ترک وضو و غسل است و اعمال تیمّم
و اگر بسبب تنگی وقت تکلیف او تیمّم شد و مخالفت نموده وضو کرفت یا غسل کرده پس اگر
بجهة عبادت بوده که وقت او تنگ شده باطل است و اگر وضو یا غسل در این وقت بجهة
ثمرهٔ دیگر کرفت صحت خالی از وجه نیست و احتیاط بهتر است **مطلب چهارم** در
بیان انچه بان تیمّم میشود و انرا ده مرتبه هست مترتّب که سابقی ان ممکن است
عمل بما بعد ان جایز نیست اوّل خاک که مطلق باشد یعنی عرفًا خاک بان گفته شود
بی احتیاج بقیدی چه سفید باشد و چه سرخ و چه زرد و خالص باشد یعنی ممزوج
نباشد بچیزی دیگر بطریقی که از خلوص بیرون رفته باشد پس اجزاء قلیله از غیر که مضمحل
باشد عیب ندارد دوم مطلق انچه زمین باشد از رمل و سنک و کلوخ و کل سخت
و خشت خام و زمین کچ قبل از پوختن و نحو انها سوم در صورت عدم خاک و زمین

بلکه وجوب غسل در این صورت اقوی است و هم چنین اگر زمان خروج با جنابت زیادتر نباشد از زمان تیمم کردن در این صورت هم اقوی وجوب خروج است بدون تیمّم ظله

از جزء بدن مشکل است ترک احتیاط نشود ظله

بلکه خالی از قوة نیست ظله

اقوی این است که اول مرتبه است اول مطلق زمین از خاک و کلوخ و سنگ و رمل و نحو اینها

غباری که بسبب زدن بر چیز غباردار جمع بشود و روی آن را بکیرد بعد دست بران
بزنند واکر زیاد جمع شد که خاك صدق کند داخل قسم اول میشود مسئله هرکاه
دست بر مغصوب زد غبار ان جمع شد بر چیز دیکر و بان غبار تیمم کرفت ظاهر
صحت است چهارم سفال واجر واهك وکچ پوخته پنجم چیزی که غبار دارد
از خاك بنحویکه بزدن دست براو غبار ان بدست برخورد هر چند جمع نشود که
بعد از جمع دست باو بزنند مثل نمد وقالی ولحاف وجل حیوان نمد زین و یال اسب
وهمین قدر که بزدن دستها غباری ازان بلند میشود کفایت میکند ششم غبار
کچ واهك وخاك اجر ونحو اینها هفتم کل ترکه از خاك بوده باین طریق که دست را بان
بزنند وبعد انرا تکانند که اثری ازان بماند هشتم کچ تر واهك که هنوز بسته
نشده نهم مرکب از اینها در وقتیکه هر یك بقدر تمام هر دو کف نباشد پس هر
قدر از قسم سابق هر یك ممکن نشود تتمه انرا از قسم بعد ازان قرار بدهد واین مرکب
اقسامی دارد که واضح اند دهم برف و یخ بنا قول بعضی لکن اقوی این است که اکر
ممکن است انها را بر بدن بمالد بطریق مسح ووضو بکیرد باین نحو هر چند اقل
غسل حاصل نشود زیرا که با حصول ان بر همه مقدم است وبعد ازان تیمم بان نماید
واحوط بعد از اینها همه قضاء نماز است **مطلب پنجم** در بیان کیفیت تیمم
در حالت امکان وصورت ان این است که باطن کف هر دو دست را چه متصل
بهم وچه منفصل از هم باهم بخاك میزنند بعد انها را بر میدارد اندکی تکان میدهد
که اکر از خاك بران حایل باشد بیفتد بعد ازان انها را بهم دیکر متصل میکند
باین طریق که از سمت انکشت کوچك هر دو کف را بهم متصل کند وبهمین طریق
که بهم متصل اند سینه باطن هر دو کف کذاشته شوند بر قدری بالاتر از رستنکاه
موی سر و بهمان حالت مسح بکشد انها را از بالا بپائین تا ابروها و بالای بینی
بنحویکه همه پیشانی وانچه از جبینین فرا کرفته مسح بشود وبعضی از علماء فرموده اند
که احتیاطا بر کرداند دستها را که همه انها مسح بشود وبعضی فرموده اند که مقابل
خط فاصله میان دو کف دست چون بی مسح میماند قدری دستها را این طرف نموده

عه واحوط مسح ابروها است نیز ظمه

وانرا

وانرا مسح کند واین احتیاطات چندان تاکیدی ندارند همان مسح بنحویکه کفته
شد کافی است بعد ازان مسح کند همه طول پشت ظاهر کف دست راست را از
بند دست که مچ باشد تا سر انکشتان بهمه عرض باطن کف دست چپ بعد ازان مسح
کند تمام طول ظاهر کف دست چپ را بتمام عرض دست راست ودر این مسحها
چند ملاحظه باید بشود اول انکه در وقت مسح کفهای دست مسح کننده را خوب
بخواباند ومتصل کند بر ممسوح که سر موئی از محل ممسوح بی مسح نماند دویم
انکه ان مسح شده برقرار باشد مسح کننده براو بکذرد واکر هر دو را حرکت داد محل اشکال است
سیم خود سر انکشتان ومابین انکشتان وحاشیه بیرون ابهام وحاشیه بیرون
انکشت کوچك داخل در ظاهر در مسح تیمم نیستند وهمچنین مابین چروك بند
انکشتانرا ظاهر ان است که رسیدن ماسح بانها ضرور نیست چهارم لازم است
انکه ماسح را از بند دست بالاتر بکذارد واحوط اینست که یکمرتبه کشیده شود واکر
قدری مسح نمود ودست برداشت یا تامل کرده وبعد انرا باتمام رسانید هم عیب ندارد
اکر فورا باشد پنجم انکه حایلی بر ممسوح نباشد پس انکشتر را باید بیرون اورد
بلکه ماسح هم باید بی حایل باشد واهم مسائل در این مقام این است که ایا یك
ضربه یعنی یکمرتبه دستها را بر خاك زدن برای مسح روی ودستها کافی است
یا یك ضربت دیکر بجهة دستها علیحده ضرور است بعضی قائلند بکفایت یکی
مطلقا وبعضی قائلند بلزوم دو ضربه مطلقا وبعضی در بدل وضو یکی را کافی ودر بدل
غسل دو تا را لازم میدانند واین قول خالی از قوة نیست لکن احوط در هر دو قسم
اینست که یك ضربه که زد فورا مسح روی ودستها نماید بعد یك ضربه بجهة
مسح دستها ثانیا بعمل اورد ونهایت احتیاط این است که بعد از دو ضربه دست راست
را تنها بر زمین بزند برای مسح دست چپ تنها وبدانکه لازم است در تیمم مباشرت
افعال وموالات یعنی فاصله مابین افعال ان نشود هر چند بدل غسل باشد وترتیب
بنحویکه کفته شد مسئله اکر شك در افعال تیمم شد مادامیکه مشغول است
بان لازم است عود **مطلب ششم** در اقسام تیمم اضطراریست بدانکه این کیفیتی که

عه اقوی قول اول است ظمه

علاج حوط واقوی جبران است از تیمم بدل از وضو عدم ان است ظمه

بیان صورت تیمم شد در حالت امکان است وهرکاه ممکن نباشد بچند قسم دیکر
میتوان تیمم نمود که انها را تیمم اضطراری میکویند که اکر تیمم اختیاری نشد انها لازم اند
واکر انها هم نشد ند شخص فاقد طهورین می شود پس حاصل حالات متصوره نسبت
بطهارت شخص پنج است اول تکلیف بوضو یا غسل اختیاری دوم بعد از ان تکلیف
بوضو یا غسل اضطراری سیم بعد از ان تکلیف بر تیمم اختیاری چهارم بعد از این
تکلیف بر تیمم اضطراری پنجم بعد از عدم امکان همه فاقد الطهورین که اداء نماز از او
ساقط است وقضاء ان[1] ولکن احوط اداء انست در حالت بی طهارتی وقضاء ان است
بعد از تمکن از احد طهورین ومقصود الان بیان تیمم اضطراری است وان پنج قسم
است اول تیمم تولیه وان نسبت بعجز خود شخص است از افعال تیمم پس دیکری را
متولی قرار میدهد باین نحو که خود نیت کند وان شخص دستهای همین شخص را که
تیمم تکلیف اوست بر میدارد و بر زمین میزند و بانها مسح پیشانی ودستهای
او را میکند واکر ممکن نشود متولی دستهای خود را بزمین بزند بهمان قسم که بر خود
شخص لازم بود و روو دستهای انشخص مکلف بر تیمم را مسح کند و لازم است تحصیل
متولی هرچند باجرت باشد وهرچند باجرت زیاد باشد مکر زیادتی که باعث ضرر
کلی بحال او باشد دوم تیمم تقیه است وان نسبته بکیفیة است هرکاه شرط تقیه
بعمل امد لازم است تیمم کرفتن بنحویکه مخالفین تیمم میکیرند وصحیح است لکن باید
درجائیکه حکم نزد انها زیادتر مسح نمودن است در نیت همان ملاحظه قدر واجب
کند پس در مسح همه صورت نیت بهمان مسح پیشانی باشد سیم اضطرار نسبت بانچه
باو تیمم کرفته می شود بعد از ترتیب انها که سابقا کفته شد هرکاه انچه براو دست را
میزند وسعت همه کف دست را ندارد مکرر میکند زدن دست را تا اینکه همه کف
براو زده شود وهرکاه ممکن نباشد هر قدر از کف که میرسد کفایت میکند اکرچه قدری
از او بماند که بر نخورد وهرکاه بغیر از خاک مغصوب خاکی دیکر نباشد تیمم ساقط
است لکن هرکاه شخص محبوس باشد در مکان غصبی تیمم بر زمین ان مکان جایز است[2]
چهارم اضطرار نسبت بماسح هرکاه قدری از کف بریده باشد بر تتمه ان مسح کند

[1] قضاء ان واجب است علی الاقوی ظم

[2] مشکل است ظم

وهرکاه

وهرکاه یک کف او تمام بریده باشد بهمان یکی مسح روی کند وبذراع ان دست
کف بریده مسح ظاهر کف این دست نماید واحتیاطا ظاهر این کف را بر زمین بمالد و
احتیاطا نایب کرفته وان نایب بباطن کف خود مسح ظاهر همین کف موجود او هم نماید
واکر زخمی یا شکستکی در کف باشد که نتوان بان مسح نمود چیزی بران ببندد وبان
مسح کند واکر بر زمین زدن ممکن نباشد بر زمین بکذارد واکر زدن بباطن کف ممکن
نباشد ظاهر کف را بزمین میزند وبظاهر کف مسح میکند واکر باطن نجس باشد وازاله
نتوان نمود بهمان طریق[3] مسح میکند پنجم اضطرار نسبت بممسوح پس هرکاه چیزی
از ان قطع شده باشد اکتفا بمسح انچه باقی مانده می شود واکر جبیره بران باشد بر جبیره مسح
کند واکر بر ماسح وممسوح هردو جبیره باشد جبیره بر جبیره مسح کند وباید
بر جبیره حکم اصل را جاری کند در ابتداء یا علی وغیر ان ششم اضطرار نسبت بشرائط
در مقامی که ساقط میشوند بتفصیلی که در محل خود کفته شده وبعد از عدم تمکن از
اب واز این مراتب طهارت اضطراریه شخص فاقد الطهورین می شود وحکم ان بیان
شد **مطلب هفتم** در مسائل متعلق بر تیمم است **مسئلة** تیمم پیش از دخول
وقت جایز نیست هرچند بنیت مهیا شدن یا بر طهارت بودن باشد و اما هرکاه تیمم
کرفت در اخر وقت بجهة نمازی وهنوز نقض نشده ووقت نماز دیکر داخل شد ظاهر
این است که بان تیمم میتواند نماز در اول وقت بکند **مسئلة** هرکاه وقت نماز
شد ایا میتواند در اول وقت بتیمم نماز کند مطلقا یا لازم است تاخیر تا اخر وقت
مطلقا یا اینکه تفصیلی هست که اکر امید دفع عذر هست لازم است تاخیر تا اخر وقت
واکر امیدی نیست جایز است تقدیم قول اول خالی از قوة نیست واحوط ثانی است
واقوی ثالث[4] است **مسئلة** هرکاه نماز قضا بذمه شخص باشد میتواند نماز قضا
را با تیمم بکند در همان حالی که یکی از اسباب تیمم هست هرچند یقین داشته باشد
که اکر تامل بکند تا وقت دیکر عذر رفع می شود حتی اینکه اکر بداند تا ساعتی دیکر رفع
میشود انتظار ان لازم نیست هرچند احوط است در صورت سعه وقت قضا
مسئلة نماز نذر مطلق بوده همین حکم را دارد **مسئلة** نماز اجیری

[3] اکر با رطوبت مسح نبرد بر خاک تیمم نباشد و الا مسح کند بظاهر کف ظم

[4] بلکه اقوی اول است ظم

باوجود تیمم در سعۀ وقت خالی از احتیاط نیست و اقوی صحت است مسئله نماز
مستحبی مطلقا باوجود سبب تیمم جایز است وانتظار رفع عذر ضرور نیست مسئله
تیمم در محل خود جانشین وضو و غسل میشود بجهة هرچیزی که مباح میکند انرا وضو یا
غسل حتی دخول مسجد برای جنب و حائض مسئله تیمم بدل از غسل جنابت
بحدث اصغر هم میخورد و ایا بعد از ان همیشه باید تیمم بدل از غسل جنابت کند تا متمکن
از غسل شود یا انکه همان تیمم اول بدل ان است بعد از ان وضو میکیرد یا تیمم بدل
از وضو تا اینکه متمکن از غسل شود اقوی اول است واحوط اینست که بعد از ان تیمم اول
که باز تیمم بدل از غسل میکند وضوئی هم بکیرد یا تیمم بدل از وضو مسئله در
جائی که هم غسل ضرور است و هم وضو مثل حدث حیض و مس میت دو تیمم باید بعمل
بیاورد واحوط این است که اول یک تیمم بجهة رفع حکم ان حدث بجا بیاورد و بعد دو
تیمم بدل وضو و غسل را و اکر اب برای یکی باشد غسل را مقدم بدارد و اکر بقدر وضو
باشد وضوئی بکیرد و تیممی بدل غسل واحوط در اینصورت تیمم دیکر است نیز بدل
وضو یا غسلی که بجا اورده است ووجه این احتیاط بتامل ظاهر میشود مسئله
تیمم بمحض متمکن شدن از اب باطل میشود اکر داخل نماز نشده وهرکاه داخل نماز
شده و هنوز درکوع نرفته است نماز را بهم زند و وضو بکیرد وهرکاه بعد از رکوع است
نماز را تمام کند مسئله نماز مستحبی باطل میشود بتمکن اب در هرجا که باشد
مسئله تیمم بدل غسل میت هم میشود اکر اب نباشد لکن تا دفن نشده است اکر
متمکن از اب شد باید غسل داد هرچند نماز او را کرده باشد احوط بلکه اقوی لزوم
اعادۀ نماز است مسئله بنیت بدلیت هر غسلی از اغسال میت یک تیمم بجا
اوردن و بعد از ان عوض مجموع یکی که چهار تیمم بشود احوط مسئله هرکاه چند سبب
برای غسل حاصل شد ظاهر این است که تداخل در تیمم مثل خود اغسال مجزیست
واحوط تعدد است یا تاخیر تیمم بدل از غسل جنابت و وضو هر غسلی را قبل از تیمم
ان بجا اوردن هرکاه اب وضو ممکن است نهایت احتیاط است **مقدمه دوم**
از مقدمات نماز طهارت از خبث است یعنی پاک نمودن بدن و لباس از نجاسات و

(۱) مشکل است ظم

(۲) اقوی دو تیمم است ظم

(۳) حال او حال فریضه است علی الاقوی ظم

(۴) کذشت که ممکن است احراز احتیاط ظم

باید دانست اولا که نجاسات چه چیزند و ثانیا که بچه طریق نجس میکنند و ثالثا احکام
انها در شریعت چه چیز است و رابعا تطهیر از انها بچه طریق است وخامسا که تنجس
و تطهر بچه ثابت میشود و هریک از این مطالب علیحده بیان میشود **مطلب اول**
در بیان نجاسات است بدانکه ده چیزند که شارع مقدس انها را نجس قرار داده است
یعنی اجتناب از انها در بعض مقامات خاصه که بیان میشوند مقرر فرموده اول
و دویم بول و غذره از انسان و هرحیوان حرام کوشت که بسبب بریدن رک او خون به
قوت و جستن بیرون می اید پس حیوانات حلال کوشت همه و حیوانات حرام کوشت
که خون جهنده ندارند بول و فضلۀ ایشان پاک است و تفاوتی نیست در این حکم
ما بین طیور و غیر انها و ما بین بری و بحری و ما بین انچه بالذات کوشت او حرام است
یا بالعرض حرام شده باشد مثل جلال و حیوان حلال کوشتی که انسان او را وطی نموده
باشد که کوشت او و کوشت نسل او حرام میشود و نجاست اینها بعد از خروج است پس
اکر در محل خود که هستند چیزی با اینها برخورد برطوبت و بیرون اید بی انکه بعین نجاست
الوده باشد پاک است پس هسته و دیک که بیرون اید و ملوث نباشد پاک است و سر
شیشۀ اماله هرچند که در باطن بنجاست برخورده باشد لکن حال الوده نباشد پاک
است سویم خون از هرحیوانی که رک جهنده دارد و هرچند حلال کوشت باشد
واستثناء می شود از این حکم خونی که میان کوشت و میان دل میباشد و خونی که در
شکم حیوان میماند بعد از تذکیه و بیرون رفتن خونی که بیرون امدن ان متعارف
است همین که بقدر معتاد خون از حیوان بیرون امد بعد از ذبح انچه میماند پاک است
و خون پاک بعضی از افراد ان حلال است مثل خون لای کوشت و بعضی از ان حرام است
اکرچه پاک باشد مسئله خون حیوانات تذکیه شده بغیر ذبح مثل شکار شده
تیر کمان یا سک شکاری نیز پاک است مکر ان خونی که از موضع تیر یا کرفتن سک باشد
بلکه میتوان کفت همۀ خون برۀ میان شکم که بتذکیه مادر حلال شده هم پاک
است مسئله خون میان شکم حیوان اکر علم هست که بسبب نفس کشیدن از
خون کردن کشیده یا بسبب بلندی جای سر از خون کردن یا سر امده نجس است

(۱) و اقوی طهارت بول و خرء طیور است هرچند حرام کوشت باشند اکرچه احوط اجتناب است خصوص از بول خفاش ظم

(۲) احوط اجتناب از مثل شپشه است از انچه مثل اماله از چیزهائی که داخل میشود بانچه خارج میشود ... نجسه

(۳) واما خونی که در اجزاء محرم است مثل طحال پس احوط اجتناب از ان است ظم

وباقی خون راهم نجس میکند واکر بدانیم خون ماندهٔ میان شکم است پاک است واکر
شک بشود درخون میان شکم که آیا بعد از خون تذکیه مانده یا از خون تذکیه
دران داخل شده بسبب نفس کشیدن ونحوان اقوی این است که حکم
بنجاست ملاقی آن نمیشود اما حکم بطهارت آن خون هم مشکل است مسئله
خون که میان شیر پیدا میشود وقت دوشیدن نجس است مسئله خون میان
تخم مرغ اکر خون علقه است یعنی مبدء جوجه است نجس است واکر رک خونی است
که علقه نیست حکم بنجاست آن مشکل است واحوط اجتناب است چهارم منی از
هرحیوانی که خون جهنده دارد پنجم میته هرحیوان که خون جهنده دارد اکرچه
حلال کوشت باشد ومراد از میته حیوانی است که بی تذکیهٔ شرعیه روح ازاو
رفته یا اینکه هنوز داخل او نشد پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است چه
انسان وچه حیوان وچه جوجهٔ طیور که هنوز روح دران ندمیده است لکن
آنچه حیوة دران حلول کرده بمردن نجس میشود پس اجزائی که حیوة وحس ندارند
از میته مثل شاخ واستخوان ودندان ومنقار وسم وچنکال وناخن وپشم وموی
وکرک اینها همه پاک اند وتخم مرغ مرده که درمیان شکم اوست هرکاه پوست بالای
آن سخت شده باشد پاکست وحلال است وشیردان بره وبزغالهٔ مرده یا پنیرمایه
که دران است پاک است لکن ظاهر تخم مرغ وشیردان که بارطوبت ملاقات میته کرده
باید تطهیر شود وبعضی از علماء اعلام حکم فرموده اند بطهارت شیر که از پستان
میته بیرون میاید واحوط خلاف این است وبدانکه درحکم میته است هرجزوی
که از زنده جدا شود از اجزائی که حیوة درانها حلول کرده مکر بعض اجزاء ریزه
از پوست بدن انسان که دمل وزخم وثالول وکاهی از لبها وکاهی بسبب خاریدن
بدن وکاهی بسبب کندن موجدا می شوند اینها پاک اند ونافهٔ مشک که از آهوی زنده
جدا میشود پاک است لکن خالی از اشکال نیست اما از دست مسلمان که کرفته
شود بی اشکال است وبدانکه درشریعت هرحیوانی که روح ازاو برود بی تذکیه
میته است وکل اقسام میته حرام میباشد لکن نجس از او آنحیوانی است که خون

ترک شود ظم

جهنده داشته باشد پس میتهٔ ماهی حرام است لکن نجس نیست وتذکیه درشریعت
نسبت بحیواناتی که قابل تذکیه اند هشت قسم است اول تذکیه بصید کردن بسبب
شکاری دویم تذکیه بصید کردن بآلات آهن ومعنی تذکیه بصید آنست که حیوان
وحشی هرکاه شکار بشود بکیفیتی که بیان میشود حلال میشود که دیکر محتاج بسر
بریدن نباشد سویم تذکیه بعقر چهارم تذکیه بذبح پنجم تذکیه بنحر ششم تذکیه
بالتبع هفتم تذکیه به بیرون آوردن هشتم تذکیه باخذ وبجهة هریک از این
هشت قسم کیفیتی است اما اول پس هرکاه سک را تعلیم بدهد مسلم یا کافر باین نحو
که هرکاه صاحبش اورا بفرستد برود واکر اشاره بکند برای برکشتن برکردد وعادت
بخوردن از آن شکار نداشته باشد وچنین سکی را مسلمی بقصد شکار روانه کند
ووقت روانه کردن اسم خدا را ببرد وسک برود وآنحیوان را بکیرد وصاحب آن
بزودی متعارف برسر او برسد ومرده باشد بزخم سک یا نمرده لکن استقرار در حیوة
او نباشد وبعد فوراً بمیرد یا استقرار داشته باشد لکن بقدر زمان تذکیه
فرصت نشده بمیرد آن حیوان حلال است دیکر سر بریدن او ضرور نیست
مسئله هرکاه حیوان برقرار می بود وزمان هم وسعت داشت لکن بسبب
آنکه درجائی افتاده بود بدست آوردن او طولی کشید تا اینکه مرد ظاهر اینست
که حلال است مسئله هرکاه بسبب کارد همراه نبودن طول کشید تا اینکه
حیوان مرد حلیت آن محل اشکال است وقول بحرمة خالی از قوة نیست مسئله
هرکاه زیاد از متعارف طول داد در رفتن بر سر صید براکه کلب او را کرفته ووقتی که
رفت مرده بود حلیت آن محل اشکال است مسئله هرکاه سک معلم خود بخود
بقصد شکار رفت بی اطلاع صاحبش وصید را کرفت وکشت حرام است وهرکاه
دراثناء رفتن او را دید ومنع کرد او را از رفتن پس ایستاد بعد او را روانه کرد
واسم خدا را برد صید او حلال می شود واکر او را دراثناء رفتن تحریص کرد پس
تند رفت وصاحب آن قصد کرد نیز حلال میشود ولکن خالی از احتیاط نیست و
اکر بصدا کردن باو تغیری بحال او هم نرسید وهم چنانکه میرفت رفت کشته

محل اشکال است ظم

اوحلال نیست **مسئلة** قصد صید که شرط است آیا معنی او این است که همین که
قصد کرد که سک را بفرستد بجهة شکار کافی است هرچند شکار یرا بچشم ندیده باشد
یا اینکه باید به بیند و قصد یکی معین کند یا قصد یکی از چند اهو که دیده است مثلاً
هم کفایت میکند قسم اول محل اشکال است و دویم بی شبهه است حلیتش و در سیم
اظهر کفایت است قسم دویم از تذکیه بصید این است که حیوان وحشی را شکار
کند به تیر کمان یا بالات اهن مثل شمشیر و نیزه و حربه و قمه و غیر انها از انچه حیوان را
زخم کند بشرط انکه در وقت انداختن تیر یا زدن حربه اسم خدا ابرد قسم سیم از
اقسام تذکیه تذکیه بعقر است وان زخم زدن حیوان غیر وحشی است در غیر مذبح
هرکاه بسبب طغیان یا افتادن او درجای تنکی بریدن مذبح او ممکن نباشد وبیان
ان این است که بعض حیوانات که از اصل وحشی نیستند کاهی میشود که حلال میشوند
بهمین طریق که بعد از تسمیه هرجای انرا زخم بزنند حکم تذکیه بران جاری است دیکر
نه احتیاج بکلو بریدن ونه استقبال قبله است واین در مثل کوسفند وکاو وشتر و
کاومیش در چند حالت میشود یکی انکه در کودالی بیفتد که نتوان زنده بیرون اورد
یا در چاهی بیفتد ودیکر انکه هرکاه یاغی شد که بدست نیاید واما اکر در میان
رودخانه باشد یا در میان کل باشد که خوف تلف ان باشد اجراء حکم هم بران
بعید نیست قسم چهارم تذکیه بذبح است در جمیع حیوانات قابل تذکیه وکلام در
شروط ذابح والت ذبح وکیفیت ذبح وشروط واحکام ان است پس در اینجا چهار مطلب
است **مطلب اول** در شروط ذابح شرط است در او اسلام پس ذبیحهٔ کافر حرام
است هرچند ذبح را بقاعدهٔ اسلام بجا بیاورد وفرقی در کافر ما بین بت پرست
وهندو واهل کتاب وغیر ایشان نیست ومرتد هم کافر است وهمچنین حرام است
ذبیحهٔ خوارج ونواصب لکن ذبیحهٔ سایر مخالفان مذهب حلال است ونابالغ
از اولاد مسلمین در حکم مسلم است هرکاه ممیز باشد وتفاوتی نیست ما بین ذبیحهٔ
مرد وزن وخنثی وغلام وکنیز وبینا ونابینا وکامل وسفیه وجنب وحائض بعد
از تحقق اسلام **مطلب دویم** در الت ذبح شرط ان این است که از اهن باشد

ودیدن هم لازم نیست بلکه ظن باعلم بودن کفایت میکند واکر باظن بر وجود ان قصد محقق شود دور نیست که کافی باشد ظم

پس ذبح بکارد مس وبرنج وطلا ونقره مجزی نیست مکر در صورت اضطرار که الت
اهنی حاضر نباشد وخوف این باشد که حیوان از دست برود که در ان حال هرچه
ببرد حتی بشیشه وسنک تیز و نی کفایت می کند **مسئلة** ایا در صورت لابدی
با دندان وناخن هم میتوان ذبح کرد یا نه محل اشکال است **مطلب سویم** در کیفیت
ذبح است ودر ان هفت شرط است اول انکه چهار رک از کلوی حیوان بریده شود
حلقوم که محل نفس است ومری که محل فرو رفتن اب وعلف است وودجان که دو
رکند در دو طرف انها دویم انکه این چهار رک باید از طرف پیش بریده شوند پس اکر
از قفا بریده شده حلال نمی شود سیم باید بریده بشوند از طول [illegible] بعرض
نه از عرض واکر منحرف بریده شود بنحویکه از طول نه از عرض بریده شده عیب ندارد
چهارم باید بموالات قطع شود پس اکر اندک اندک ببرد وقبل از تمام انحیوان بمیرد
حرام است بی شبهه واکر حیوة او در حین اتمام غیر مستقر باشد هم محل اشکال است
بخلاف اینکه اکر پی در پی ببرد وقبل از اتمام حیوة غیر مستقر شود که عیب ندارد
پنجم باید محل بریدن زیر حلقوم متصل بسر باشد پس اکر از پائین که در متصل
بسینه ببرد محل اشکال است اکرچه چهار رک را ببرد ششم انکه تمام سر را جدا
نکند پس هرکاه عمداً تمام سر را جدا نمود بعضی کفته اند انحیوان حرام است وبعضی کفته
اند ان فعل حرام است لکن اکر بی اختیار بسبب تیزی کارد سر جدا شد عیب ندارد
هفتم اینکه تمام چهار رک قطع شوند پس اکر پوست نازکی از یکی از انها بماند حلال
نمی شود **مسئلة** حکایت مهره که در لسان مردم مشهور است که باید در طرف سر
بماند در شرع بهیچ وارد نشده لکن اهل خبره شهادت میدهند که تا ان در طرف سر
نماند چهار رک بریده نمیشوند بلکه جدا می شوند پس از این بابت ملاحظه ان لازم
است واکر قدری از ان در سر بماند شاید کافی باشد لکن خالی از اشکال نیست
مطلب چهارم در شروط ذبح اول این است که باید ذبیحه روی بقبله باشد
یعنی کلوی او وشکم ومقادیم بدن او روی بقبله باشد وایا لازم است که ذابح روی
بقبله باشد یا نه احوط این است اکرچه اظهر عدم لزوم است دویم انکه در وقت

اظهر کفایت است ظم

واظهر کراهت است ظم

با معلومیت اینکه چهار رک بریده شده است والا کافی نیست ظم

ذبح یعنی مقارن شروع ببریدن اسم خداوند عالم را بزبان جاری نماید بگفتن
بسم الله یا الله اکبر یا الله تنها واما ذکر صفات خدا مثل خالق و رازق و واجب یا
اسم فارسی او را پس اکتفا بان مشکل است **مسئلة** این دو شرط که گفته شد
برای ذبح در صورت تذکر و علم است پس هرگاه فراموش نمود توجیه بقبله را
عیب ندارد و همچنین اگر طرف قبله مشتبه باشد ساقط میشود و اگر فراموش
نمود اسم خدا را نیز عیب ندارد و ذبیحه حلال است و مستحب است که وقتیکه خاطرش
آمد بعد از ذبح بگوید بسم الله علی اوله و آخره **مطلب پنجم** در شروط ذبیحه
و آنها پنج شرط اند اول اینکه قبل از ذبح حیوة مستقره داشته باشد و معنی آن این
است که قدری از روح او بیرون نرفته باشد مثل محتضر اگر چه مرهنی باشد در همان
ساعت بسبب شدت زخم یا صدمه دیگر دوم آنکه بعد از ذبح[1] خون معتدل بیاید
یعنی خون بجستن روان شود نه بسنگینی و قطره قطره مثل خون میت و روان
شدن خون هر حیوانی بسبب حال اوست سیم آنکه بعد از ذبح حرکتی داشته
باشد هر چند بچشم یا دست یا پا یا دم باشد چهارم آنکه مردن او باین جهة باشد
پس اگر بعد از سر بریدن در آب افتاد و باین جهت مرد محل اشکال است[2] و همچنین
هرگاه شکم او را پاره نمودند و بجهة هر دو بمیرد پنجم آنکه روح از بدن او برود پس
اگر عضوی از او جدا نمودند بعد از ذبح و قبل از خروج روح حکم بحلیت[3] آن مشکل
است **قسم پنجم** در تذکیه نحر است و آن در شتر است تنها و کیفیت آن زدن
حربه یا کارد است در گودی گلوی او با همه شرایط که در ذبح گفته شد و اگر شتر را
ذبح کنند حلال نمیشود **قسم ششم** تذکیه تبعیه است و آن در بچه حیوانست که
در شکم او باشد در وقت تذکیه آن و تفصیل کلام در این مقام اینست که بچه حیوان
یا خلقت او تمام نشده یعنی هنوز موی و کرک آن تمام بیرون نیامده یا خلقت او به
روئیدن مو و کرک آن تمام شده پس اگر خلقت او تمام نشده بتمام روئیدن موی او
حرام است چه از زنده جدا شود و چه از مرده چه از کشته تذکیه شده و اگر خلقت او
تمام است یا از زنده جدا می شود از زنده یا از مرده یا از کشته یا مرده جدا میشود از زنده

[1] اعتبار این شرط و شرط سیم در صورت اشتباه حیوة و موت است نه با علم بحیوة ظم
[2] اقوی حلیت است ظم
[3] اقوی حلیت است ظم

یا از مرده

یا از مرده یا از کشته پس اگر زنده جدا شد از زنده یا از مرده یا از کشته و زمان حیوة او
بقدر تذکیه او باشد بی تذکیه حلال نمی شود و اگر مرده جدا شد از مرده یا از زنده
حرام است بی اشکال و اگر مرده جدا شد از کشته تذکیه شده حلال است به تبعیت
مادر او و احتیاج بتذکیه دیگر ندارد و اگر زنده باشد و زمان وسعت تذکیه آن را
نداشت فوراً مرد قول بحلیت وجهی دارد لکن احوط بلکه اقوی لزوم اجتناب است
بدانکه آن بچه که تام الخلقه جدا شده از تذکیه شده اگر معلوم باشد که از اصل در
شکم روح در آن ندمیده بود حلیت او بی اشکال است و اگر یقین شد که روح داشته
و مرده است باز اقوی حلیت اوست و لکن بعضی از علماء قایل بعدم حلیت این
قسم شده اند **قسم هفتم** تذکیه ماهی است بگرفتن یا نگاه داشتن در آنچه بجهة
شکار آن قرار داده بشرط آنکه در آب نمیرد پس اگر ماهی را بدست گرفت یا بدام آمد
یا در چیزی که بجهة نگاه داشتن آن قرار داده افتاد هر چند آنشخص که جا را قرار
داده حاضر نباشد کفایت میکند و اما اگر خود ماهی در آب مرد یا بیرون افتاد و مرد
حرام است **مسئلة** هرگاه کافری از آب بیرون بیاورد حلال است بشرط آنکه
مسلم او را نگاه کرده باشد که زنده[1] او را از آب بیرون آورده **مسئلة** هرگاه
ماهی خود را از آب بیرون انداخت در جائی که بجهة شکار کسی او را قرار نداده است
و شخصی بان نگاه کرد تا مرد محل اشکال است و اگر بر سر آن رفت و آنرا اخذ نمود و
گذاشت تا مرد حلال است بی شبهه **مسئلة** اگر ماهی بعد از گرفتن در آب بمیرد
هر چند میان دام باشد حرام است **مسئلة** ماهی که در اصل حلال است هرگاه مرده
بی صید پاک است و حرام و ماهی که از اصل حرام است هم پاک است و روغن آنها پاک
است لکن جریان جمیع احکام تذکیه در این ماهی حرام هر چند مثل ماهی حلال صید
شود مشکل است و پاکی او ملازمه با مذکی بودن ندارد و ثمره این مسئله در
بعض احکام خاصه بمیته غیر از نجاست ظاهر میشود **مسئلة** اگر ماهی را گرفت
و یک وصله از او برید و باقی او در آب رفت آن وصله حلال است و اما اگر
در الحالت که در آب است یک وصله از او جدا نمود و باقی او رفت حلال نمی شود

[1] با علم با خراج او از آب حیا هم دور نیست حلیت اگرچه نگاه نکرده باشد ظم

مسئلة اگر معلوم شد که قدری ماهی مرده در محل مقرر برای صید هم
داخل شده و مشتبه شده اند احوط اجتناب است از همه مسئلة اگر در شکم ماهی
ماهی دیگر پیدا شد پس اگر معلوم شد که در وقت بیرون آوردن از آب زنده
بوده بعد مرده حلال است و اگر محل اشتباه باشد احوط اجتنابست مسئلة
حیوانات دریا همه حرام گوشتند مگر ماهی فلس دار و طیوران و آیا همهٔ این حیوانات
حرام گوشت قابل تذکیه هستند بجهت پوست و استخوان و بعض اعضای آنها یا
اینکه هر چیزی که شبیه او از صحرائی قابل تذکیه است مثل گاو و اسب آن هم قابل
است و هر چیز که شبیه او قابل نیست او هم قابل نیست و اگر قائل شدیم که قابل اند
آیا کیفیت تذکیه در آنچه خون جهنده دارد ذبح است و آنچه ندارد اخراج از آب
مثل ماهی حلال یا همه باخراج تذکیه میشوند و احتیاج بذبح ندارند یا همه محتاج
بذبح اند مسئله محل اشکال است بعضی قائل شده اند که مطلق حیوان دریا که خون
جهنده دارد قابل تذکیه است حتی مثل سگ دریائی و خوک دریائی و در سگ دریائی
بخصوص تذکیه وارد شده و چون جریان تذکیه در آنها بخصوص دلیل خاص ندارد
و اتمام دلیل عام مشکل است لهذا در حکم تامل هست مگر بعض حیوانات بخصوصه
که تذکیه آنها وارد شده است قسم هشتم تذکیه ملخ که بمحض گرفتن حلال
میشود هر چند که بعد بمیرد یا هنوز زنده باشد و اگر در صحرای آتش گرفته ملخ افتاد و
پخته شد حلال نمیشوند مگر اینکه آتش را بقصد شکار و اخذ آنها قرار داده باشند
هر گاه ملخ قبل از اخذ بمیرد حرام است و اگر مرده قبل از اخذ با مرده بعد از اخذ مخلوط
شد باید از همه اجتناب نمود ششم و هفتم سگ و خوک بری است که مجموع آنها حتی
موهای آنها نجس عینی است و اما سگ و خوک بحری پاکست هشتم خمر است یعنی هر مایع
مست میکند از هر چه که باشد نجس است و اما جامد یعنی خشک مثل بنگ و بنوان
نجس نیست و بدانکه چند چیزند که ملحق میشوند بخمر در حرمت و نجاست هر چند که
مست کننده نباشند بعضی از آنها بحسب احتیاط و بعضی بحسب فتوی اول آب انگور
که بفشار دادن آن بیرون آمده همین که جوش با آتش یا بگرمی هوا یا بماندن یعنی بهم

خورد بنحوی که بالای آن بپائین رفت هر چند مست نکند و همچنین هرگاه انگور در
آب جوش خورد طعم آن در آب تاثیر نمود یا اینکه بماندن میان آب طعم آن در آب تاثیر
نمود بعد از آن جوش خورد در این صورت بمحض جوش خوردن حرام میشود قطعاً و نجس
میشود بنا بر قول مشهور و حلال و پاک شدن آن موقوف است بر اینکه دو ثلث او برود
بعد از جوش آمدن هر چند رفتن هر دو ثلث بجهت جوش نباشد پس هرگاه
قبل از جوش بسبب گرمی هوا یا آفتاب دو ثلث آن برود ثمر ندارد یعنی باز اگر جوش
آمد حرام و نجس میشود و هرگاه بعد از اندکی جوش خوردن بسبب گرمی هوا
یا آفتاب دو ثلث او برود پاک میشود و دیگر بعد هر چه جوش بخورد عیب ندارد
مسئلة هرگاه دو سه دانه انگور در میان دیگ بزرگی که آب زیاد دارد باشد و
جوش بخورند لکن صدق آب انگور و عصیر بر آن نشود عیب ندارد اما اگر یک قطره
آب انگور جوش خورده در آن افتاد نجس میشود البته دوم آبی که انگور یا مویز یا خرما
در آن گذاشته شود و قدری بماند که هم بخورد و کف بالا بیاورد حرام و نجس میشود
هر چند هنوز مسکر نشده باشد سوم فقاع که از آب جو بعمل میآورند و هر چند که
مسکر نیست او ظاهر نباشد حرام و نجس است چهارم آب مویز یا کشمش هرگاه جوش بخورد و دو ثلث
او کم نشده باشد بعضی از علما حرام میدانند و بعضی علاوه بر این نجس هم میدانند اقوی
طهارتست لکن احتیاط شدید دارد و هرگاه مویز یا کشمش از ابتداء در آب مضاف یا در مثل شیرهٔ
انار دانه یا عسل جوش بخورد احتیاط آن کمتر است مسئلة کشمش هرگاه میان روغن
سرخ نموده بعد در میان طعام یا کله پاچه یا دلمه بگذارند که بسبب سرخ شدن آب از او جدا
نشود که جوش بخورد دیگر اشکال ندارد و اگر شک داشته باشد نیز بی اشکال است
مسئلة کشمش که میان پلو میگذارند عیبی ندارد هر چند سرخ کرده نباشد و اما
سرخ نکرده در دلمه و کله پاچه که آب از آن جدا میشود و جوش میخورد خالی از احتیاط
نیست پنجم آب خرما و شیرهٔ دمعه خرما هرگاه جوش بیاید و دو ثلث او نرود بعضی
قائل بحرمت آن شده اند و قول بنجاست هم هست لکن اقوی حلیت و طهارت است و همان
وجوهی که در مویز گفته شد که باعث قلت اشکال اند در این هم میایند نهم از نجاسات

واقوی عدم نجاست است بلی حرمت قطعی است ظمه

[illegible] ظمه

یا جوش آمدن خود دانهٔ انگور حرام میشود ظمه

[illegible] ظمه

کافر است یعنی کسیکه مذهب او انکار وحدت صانع یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل و زبان یا بزبان تنها و اما کسانیکه مذهب ایشان بحسب ظاهر اسلام است پس چند صنف از ایشان محکوم بنجاست است اول مرتدین که بمحض ارتداد از اصول اسلام نجس میشوند اگرچه بتوبه پاک بشوند در بعض مقامات و از جملهٔ ارتداد است انکار ضروری دین مثل انکار وجوب نماز و حرام بودن ظلم بر مردم و نحو اینها دویم مجسمه یعنی کسانیکه مذهب ایشان این است که خدا جسم است مثل اجسام یا جسم است نه مثل اجسام و قول بنجاست ایشان خالی از قوة نیست لکن در مثل بسیاری از عوام و زنها که بحسب تصور خود خداوند عالم را جسمی بزرگ خیال میکنند در آسمان اما بعد از تنبیه ایشان باینکه جسمیه و مکان بر خدا جاری نمیشود این اعتقاد از ایشان میرود حکم بنجاست ایشان مثل مجسمه بطریق اول مشکل است سیم قائلین بوحدت وجود یا وحدت موجود که از طوایف صوفیه اند هرگاه معلوم شد که حقیقةً قائل بحلول و اتحاد و عینیة خالق و مخلوقند حکم بنجاست ایشان میشود و اگر بعض تأویلات بجهة این تعبیرات و کلمات می کنند حکم بنجاست ایشان نمی شود چهارم مجبره یعنی کسانیکه معتقدند باینکه مردم در افعال خود مجبورند و اینکه خداوند ایشانرا بر این فعل جبر نموده است که مستلزم این است که ثواب و عقاب باطل شود حکم بطهارت اینها مشکل پنجم خوارج یعنی کسانیکه متدین هستند ببغض و دشمنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام علی بن ابیطالب علیه السلام و اینها نجس اند و هم چنین یک قسم از نواصب که بخصوص عداوت با نحضرت دارند هرچند متدین باز نیستند ششم غلاة که قائل بخدائی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستند و اینها داخل اقسام کفارند و نجس اند و اما هرگاه معتقد باشند بخداوند عالم لکن بگویند که تفویض خلق کردن و رزق دادن بآن حضرت نموده باعث کفر نمیشود اگرچه اعتقاد بآن محل اشکال است هفتم منافقین یعنی کسانیکه بدانیم قلباً اعتقاد ندارند بشهادتین ولکن بحسب ظاهر آنها را می گویند و حرفی از ایشان که دلالت بر بی اعتقادی ایشان باشد از ایشان بروز نکرده باشد بعضی قائل شده اند بنجاست ایشان بجهة آنکه

انکار کتاب

عـ۱ گذشت در اول ضروری همه جا موجب ارتداد نیست ظم

شهادتین

شهادتین وقتی دلیل اسلام اند که شک داشته باشیم قلب موافق است یا نه اما با علم بمخالفت دل با زبان دلیل نیستند و بعضی قائلند بطهارت بمحض این اظهار و عدم اظهار خلاف بزبان هرچند ظهور خلاف در دل باشد و این قول خالی از قوة نیست و سیره و طریقهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحابه کبار او این بود که از منافقین اجتناب نمیکردند و در ملاقات با رطوبت با ایشان تطهیر نمیکردند **قسم دهم** از نجاسات عرق جنب از حرام است یعنی هرگاه کسی جنب شد بزنا یا لواطه چه فاعل و چه مفعول و عرق کرد در وقت جنابت یا بعد از آن مادامیکه غسل نکرده هرچند جنابت طول بکشد و هرچند تکلیف او تیمم باشد و تیمم هم بجا آورده باشد آن عرق تازه که عمل می آید نجس است عـ۱ و اگر پیش از جنابت عرق کرده و مخلوط شد بعرق جنابت باز نجس میشود و ظاهر این است که جنابت حاصله از وطی زوجه در حیض و نفاس و در ایام روزهٔ واجب معین و در حالت احرام همین حکم دارد و جنابت از استمناء نیز همین حکم را دارد و بعضی احتمال داده اند که نابالغ اگر با و وطی حرام شد عرق او نجس است تا بعد از بلوغ غسل کند **مسئله** عرق جنب از حرام در حال غسل هم نجس است مادامیکه از غسل فارغ نشده **مسئله** هرگاه می خواهد غسل کند و بدن او از عرق خالی نمیشود خود را در آب کثیر برای تطهیر فرو برد و فوراً غسل ارتماسی بکند یا غسل ترتیبی در میان آب کثیر کند **مسئله** هرگاه بهیچ قسم ممکن نشود که از عرق سالم بماند که غسل نماید تیمم بدل از غسل نماید و احوط این است که غسل کند بهمان کیفیت و تطهیر بدن نموده اگر ممکن باشد بعد تیمم بدل از غسل نماید تا ممکن شود که بی عرق غسل کند **مسئله** اگر بعد از جنابت از حرام غسل نکرده جنب از حلال شد و عرق کرد باز هم نجس است **مسئله** اگر بعد از جنابت از حلال غسل نکرده جنب از حرام شد و عرق از هر دو حاصل شد هم نجس است و اگر مستند بجنابت حلال شد عـ۲ پاک است و مشکوک فیه هم پاک است **مطلب دویم** در کیفیت نجس شدن چیزها است هرگاه عین نجس بچیزی بر خورد در حالتی که هر دو خشک باشد یا اندک رطوبتی در آنها باشد که جزئی از آن

عـ۱ نجاست بعد از پنجم محل اشکال است ظم

عـ۲ یعنی پیش از جنابت دیم عرق کرده ظم طبا

سرایت نکند نجس نمیشود لکن در میّت بخصوص احتیاطی هست که هرکاه در حالت
خشکی نیز قبل از غسل ملاقات چیزی نمود حکم نجاست بران جاری شود لکن اکر
قبل تطهیر بچیزی ملاقات نمود با رطوبت انچیز نجس نمیشود واحتیاطا ندارد دوم هرکاه
عین نجس بچیزی برخورد با رطوبت سرایت کننده در یکی از انها یا هر دو ان چیز متنجس
میشود وبعد از ان بان متنجّس هرچه برخورد برطوبت مسریه هم متنجّس می شود
وتفاوتی نیست دراین حکم ما بین اینکه از عین نجاست چیزی بان متصّل
باشد یانه ودراین جا چند مسئله هست اوّل هرکاه از برای تطهیر متنجّسی طریق
خاصی از شرع رسیده باشد وچیز دیکر ملاقات وکرده متنجّس از او شد بطریقیکه از
عین نجاست با او چیزی نباشد یا در تطهیر ثانی مثل اوّل ان طریقهٔ خاصه را باید مراعات
کرد یا مطلق شستن کافی است مثلا نجس شدن ظرف بولوغ سک تطهیر مخصوصی
از شارع دارد پس هرکاه ظرف دیکر بان ظرف برخورد ونجس شد تطهیر ان مثل
تطهیر ان ظرف اوّل است یا مثل غالب چیزها وهمچنین اکر ببول چیزی نجس شد و
از ان چیز دیکر نجس شد حکم ان دو دفعه شستن است یا یکدفعه کافی است احوط
باحتیاط شدید اوّل است لکن دویّم خالی از قوة نیست مسئلهٔ دویّم اکر نجاست
دیکر بمتنجس برخورد ثانیاً نجس نمیشود ویا حکم نجاست ثانی جاری میشود یانه مثلا
چیزی بخون نجس بود که یکمرتبه شستن در او کافی است بعد بول باو رسید نمیتوان
کفت که این نجس باز نجس شده لکن حکم دومرتبه شستن در او میاید یانه یا ظرفی اب
نجس داشت بعد سک از ان خورد حکم باینکه این ظرف ثانیاً نجس شده مشکل است
لکن حکم ولوغ که احتیاج بخاک مالیدن باشد در ان میاید یانه بعید نیست که در
مثال اوّل حکم جاری نشود ودر مثال دویّم جاری بشود واحوط در هر دو جریان
اسث مسئلهٔ سویّم اکر نجاست ملاقات چیزی کرد وشک داشته باشی که رطوبتی
داشت یانه یا اینکه رطوبت موثره بوده یانه حکم بنجاست نمی شود واکر رطوبت موثره
داشته وشک داری که باقی مانده یانه باز هم حکم بنجاست ملاقی نمیشود ودر اینجا مسئلهٔ
مهمه هست که هرکاه مکس از روی نجاست با رطوبت برخیزد وفوراً بر بدن یا رخت

بلکه اقوی است ظم

بنشیند وچیزی از عین نجاست معلوم نباشد پاکست وهمچنین اکر از روی بول بر
خواسته بر بدن نشست وعین بول بر بدن معلوم نباشد باز هم پاک است هرچند مکس ببول
الوده باشد در وقت نشستن بر بدن مسئلهٔ چهارم بدانکه نجس یا متنجس بهرچه
برخورد همان جا را نجس میکند وسرایت نمیکند بچیزی که باو متصّل بود قبل از نجس
شدن هرچند که برطوبت موثره باو متصّل باشد پس اکر بعد از نجس شدن چیز دیکر
بان متصّل کنی با رطوبت نجس میشود امّا متصّل سابق نجس نمیشود چه با او در یک
سطح باشد وچه بالا و پائین باشد چه بالا نجس شود وچه پائین هیچ کدام سرایت
ندارند مکر در سه موضع اوّل اب قلیل که اکر نجاستی باو رسید نجس میشود وانچه
باو متصّل است ومساوی است با ان موضع وانچه پائین تر او است وامّا انچه بالاتر
است با جریان نجس نمیشود قطعاً پس هرکاه با افتابه اب بر نجاست ریخته شود انچه بالا
تر از موضع ملاقات باوجود اتصال پاکست مسئله هرکاه افتابه که در ته ان
سوراخی باشد بر زمین نجس کذاشته شود که از ان سوراخ باب سرایت کند ایا
همان موضع ومساوی ان نجس است یا اب افتابه کلا نجس میشود محل تامّل است
مسئله هرکاه زمینی را باران کرفته یا زیر اب بوده واز اب بیرون امده ودر
کودیهای ان اب متفرق مانده وهمه روی هم یک کر نیستند بهرکدام که نجاست رسید
باعث نجاست دیکر نمیشود اکرچه کل ما بین همه تر ومتصّل هم باشد بلکه میتوان
کفت که اکر ما بین انها فی الجمله اب باشد که بهم وصل باشند لکن یک اب کفته نشوند
باز هم نجاست یکی باعث نجاست باقی نیست اکرچه در سطح مساوی باشند دویّم
اب مضاف که بمجرد ملاقات یک موضع ان بنجاست همهٔ او نجس میشود واین در
مساوی و پائین تر معلوم است کلامی که هست این است که ایا بالای ان هم نجس
میشود یانه مثلا هرکاه از کلاب پاش کلاب در دست کافر ریخته بنحویکه متصّل شد
یا در زمین نجس اب برنج را ریخت بنحوی که متصّل باشد بعضی قائل شده اند که
ان اب بالا وکلاب میان کلاب پاش هم نجس میشوند واحوط ملاحظهٔ این قول
است لکن اقوی این است که همان جزء ملاقی تنها نجس میشود و بالای ان پاکست

یعنی تاثیر بدن و معلوم نباشد و همچنین تر باشد لکن بقاء عین بول در پای مکس معلوم نباشد ظم

با متصّل بودن افهام نجس میشوند ظم

سوم مایعات ذائبه یعنی چیزهای آبکی که بسیار رقیق باشند مثل روغن بذر
و روغن کرم شده و شیرهٔ روان ونحو اینها که نجاست یك جزو از اینها باعث نجاست
کل است و همان مسئله که در آب مضاف مذکور شد در اینجاهم جاری است و
احتیاط هم باید مراعات بشود و در غیر این سه موضع در هرجا که نجاست برخورد مختص
همان موضع است و دیگر آنچه متصل است بان حتی برطوبت مسریه نجس نمیشود پس
روغن و شیرهٔ سخت و خربزه و خیار و مغز هندوانه اگر جزء آنها نجاست ملاقات
نمود در غیر آن جزء سرایت نمیکند اگرچه هرگاه بان جزء نجس چیزی از خارج
متصل بکنی مثل این اتصال آن چیز نجس میشود و ظاهر این است که گل بسیار نازك
نیز چنین است پس هرگاه سك راه برود در زمینی که گل باشد همان جای پای او تنها
نجس میشود و ظاهر این است که همین قدر که آنچیز بطریقی است که اگر از او برداری اثری
ظاهر نماند اگرچه فوراً هم بیاید کافی است در نجس نشدن غیر موضع ملاقات و
همچنین هرگاه اتصال آن ضعیف باشد مثل دست که قطرات عرق بر آن باشد
و همه متصل باشند باز نجاست سرایت نمیکند و هرگاه در چیزی شك بشود که از
کدام قبیل است حکم بنجاست نمیشود مطلب سوم در احکام نجاسات و متنجسات
است و آنها چند حکم اند اول اینکه باید بدن و لباس در حال نماز متنجس نباشد چه
نماز واجب و چه مستحب از اول تکبیرة الاحرام تا سلامیکه از نماز بیرون میرود پس
بجهة مقدمات نماز و سلام بعد از خروج و تعقیبات شرط نیست و نماز احتیاط
و اجزاء فراموش شده که بعد از نماز قضا میشوند حکم نماز دارند اما سجده سهو پس
مشروط بودن او باین معلوم نیست مسئله آیا گرد و غبار نجس یا خاك نجس بر
بدن و لباس بودن بی آنکه رطوبت متنجسه در آنها باشد حکم نجس را دارد یا نه
اقوی اینست که عیب ندارد مسئله بالای فرش نجس نماز کردن عیب ندارد اگر نجاست
او مسریه نباشد و آیا لحاف یا روی انداز نجسی که بر روی مریض یا غیر او است در وقتی
که نماز خوابیده میکند در حکم لباس او است محل تأمل است دوم در طواف چه
واجب و چه مندوب ازالهٔ نجاسات از رخت و بدن لازم است سیم واجب است

لکن احوط است ظمه

هرگاه ستر عورت بان نکرده باشد در حکم لباس نیست ظمه

ازالهٔ نجاست از زمین مسجد و دیوار او هرگاه نجس شده باشند و ظاهر این است
که فرش آن در هنگامی که فرش کرده باشد حکم آنرا دارد و اگر عین نجاست خشك باشد
و سرایت بمسجد نکرده لکن بر زمین و دیوار آن گذاشته باشد باز رفع آن لازم است و
اگر متنجس خشك را داخل مسجد کند مثل اینکه عبای او نجس است و داخل مسجد
شود بی سرایت بمسجد اقوی این است که عیب ندارد و احوط اجتناب است مسئله
آیا آن سمت دیوار مسجد که در کوچه است حکم این سمت را که در مسجد است دارد
پس اگر نجاست بان برخورد ازالهٔ آن لازم است یا نه محل تأمل است و احتیاط اولی
است مسئله وجوب ازالهٔ نجاست از مسجد فوری است پس اگر وقت نماز موسع
است باید اول ازالهٔ نجاست کرد و اگر وقت نماز تنك است نماز را مقدم بدارد
مسئله هرگاه در وسعت وقت نماز نجاستی در مسجد دید و آنرا ازاله نکرد و
مشغول نماز شد معصیت کرده است و آیا نماز او باطل است یا نه اگرچه قول بصحت
خالی از قوة نیست لکن احتیاط در اعاده و قضا بسیار شدید است مسئله
هرگاه بعد از نماز معلوم او شد که مسجد نجس بوده نماز او عیب ندارد و هرگاه در اثناء
نماز معلوم شد نماز را تمام کند مسئله هرگاه در مسجد نجاست باشد و قدرت
بر ازالهٔ آن ندارد نماز او صحیح است مسئله هرگاه ازاله نجاست از مسجد نکرد
نماز او در سعهٔ وقت اشکال دارد چه در اینجا و چه در جای دیگر چهارم لازم است
پاك نمودن محل سجود یعنی جای پیشانی تنها پس اگر مواضع ایستادن و رکوع و باقی
مواضع سجود نجس باشد بنجاست غیر مسریه عیب ندارد و اگر زیر مهری که پیشانی
بر آنست نجس باشد هم عیب ندارد و اگر قدری از محل پیشانی نجس باشد بنجاست
غیر مسریه لکن بقدر مسمای سجود پاك باشد هم عیب ندارد لکن خالی از احتیاط
نیست پنجم واجب است ازالهٔ نجاست از قرآن هرچند در حواشی و جلد آن
باشد و بعضی در قولق و بقچه او هم گفته اند مادامیکه قرآن در آن نباشد و اگر
تطهیر ممکن نیست محو آن کلمات نماید در آب جاری یا کر و اگر نجاست خشك بر
روی آن باشد رفع آن واجب است و قرآن را بدست کافر دادن حرام است و ظاهر

اگر موجب هتك حرمت باشد ظمه

این است که کتب ادعیه واحادیث این حکم را دارد ودر کتب فقهیه جریان حکم بعید نیست ودر هر کتابی که ایهٔ قران یا اسم خدا باشد جریان این حکم محل تامل است ششم لازم است ازالهٔ نجاست از ضرایح معظمه ومشاهد مشرفه بنحویکه در مسجد کفته شد وهمچنین انچه را از انها بجهة تبرک برداشته اند مثل تربت سید الشهداء ووصلهائی که از جامهٔ کعبه می اورند واما مثل کوزه ولولیئی که از کربلا می اورند در بلاد دیکر واز اول بقصد تبرک برنداشته اند پس در حرمت نجس کردن انها ولزوم ازالهٔ نجاست از انها تاملی هست هفتم حرام است خوردن واشامیدن انچه نجس شده است مادامیکه نجس است اکرچه قابل تطهیر باشد وجایز نیست که انرا بدهند بکسی که نمیداند وایا جایز است که باطفال بدهند محل اشکال است اما اکر غذائی از اصل پاک باشد وطفل دروقت خوردن ان بمباشرت دست ودهان خود انرا نجس کند لزوم منع او از ان معلوم نیست واکر از ان نجس شده چیزی بماند ثانیا باو بدهند خالی از احتیاط نیست واما انتفاع دیکر بنجاسات پس انچه طریقه بان جاریست مثل کوت دادن زمینها عیب ندارد واما مثل رنک نمودن بخون محل اشکال است واما معامله با نها پس حرام است وحکم متنجسات که قابل تطهیر نیستند نیز همین است مکر روغن متنجس که معاملهٔ او بجهة سوختن جایز است واحوط انست که در زیر اسمان بسوزانند واما انتفاع دیکر بمتنجس مثل انکه با حنای نجس خضاب کند ظاهرا عیب ندارد وبدانکه بعض نجاسات معفوّ اند یعنی بعض احکام انها را شارع مقدس در موضع خاصی عفو فرموده هرچند نجاست انها برقرار باشد واین عفو مختص چند چیز است اول خون زخمها ودملها مادامیکه خوب نشده اند وخون از انها جاری میشود که در نماز معفو اند وشستن بدن ولباسی که با نها الوده شده چه متصل با نها یا نزدیک انها باشد لازم نیست وداخل شدن مسجد با ان لباس جایز است هرچند بانجاست دیکر جایز نباشد مسئله خون بواسیر ونواسیر داخل در حکم عفو هستند هرچند اصل دانه بواسیر در باطن وخون ان بظاهر سرایت کند مسئله عرقی که بان خون نجس شود در اطراف انهم معفو است دویم خون کمتر

مشکل است ظم

اقوی جواز است ظم

اقوی جواز است ظم

بتفصیلی که در مجلس مذکور است ظم

از درهم که بمقدار کودی کف دست باشد معفو است مکر خون نجس العین وخون حیض ونفاس واستحاضه واکر شک نمود که خون از انها است یا نه اظهر عفو است سویم هرکاه زنی لباس او منحصر باشد بانچه در بر دارد وبیرون اوردن انها برای او مشقت دارد وتربیت پسری میکند بشیر دادن یا متوجه شدن در هر روز وشب یکمرتبه بشوید کافی است دیکر هرچه رخت او نجس بشود ببول ان طفل عیب ندارد وان نجاست معفو است وبعضی معفوات دیکر هست که در لباس مصلی بیان خواهند شد انشاء الله تعالی مطلب چهارم در کیفیت تطهیر انچه نجس شده است بدانکه عمدهٔ مطهرات ابست که همه چیز را تطهیر میکند اما مطهرات دیکو هرکدام چیز مخصوصی را پاک میکند ودر بیان انها چند مقام است مقام اول در شروط ابی که بان تطهیر میشود وان چند چیز است اول پاک بودن انست دویم مطلق بودن انست پس باب مضاف تطهیر حاصل نمیشود وهمچنین بابی که از اول مشتبه ما بین مطلق ومضاف بوده واما ابی که اول مطلق بوده بعد نمیدانی که باطلاق مانده یا مضاف شده تطهیر بان جایز است واما هرکاه اب مضافی ومطلق بهمدیکر مشتبه شدند بقسمیکه تعیین هیچیک معلوم نیست پس هیچیک از اینها مطهر نیست شرعا لکن اکر بهر دو تطهیر کرد یکی بعد از یکی ان متنجس پاک میشود مسئله ابی که بوقت ریختن مطلق است وبمجرد رسیدن بنجس مضاف میشود پاک نمیکند مسئله هرکاه اب بمجرد ریختن مضاف نشد بلکه بعد از قدری شستن مضاف شده هر قدر قبل از مضاف شدن شسته شده پاک است وهر قدر که بعد از اضافه شسته شده نجس است مسئله هرکاه اب در وقت فشردن مضاف بیرون اید جزو اخر ان شیئی که اب از او جدا میشود نجس است یقینا واما بالاتر از ان که شک داریم در اینکه اب قبل از مضاف شدن باو رسیده یا بعد میتوان کفت که ان پاک شده لکن اقوی حکم بنجاست است تا علم برسد که اب در وقت جاری شدن بر ان مطلق بوده سیم انکه متغیر بنجاست نشود یعنی رنک یا طعم یا بوی نجاست نکیرد پس هرکاه اب غساله که جدا می شود متغیر باشد اصلا تاثیر در طهارت نمیکند وتا متغیر است محتاج بطهارت باو حاصل نمیشود ودر این دو شرط تفاوتی ما بین قلیل وکثیر نیست

وهم چنین خون میته وغیر ماکول اللحم ظم

اقوی عدم اختصاص به پسر است ظم

پس هرگاه چیزی که خون بسیار دارد در آب جاری گذاشتند و آب اطراف و مضاف
یا متغیر شد برنگ خون پاک نمیشود تا آنکه آن آب رنگ دار برود و آب غیر متغیر و غیر
مضاف باو برسد **مسئله** اگر بدانیم که این آب غساله متغیر شده بعد از اصل شستن
متغیر شده و بیرون آمده آیا حکم بطهارت می شود چنانچه در آب مضاف گفتیم یا نه اقوی
اینست که همین که آب متغیر بنجاست بیرون آمد هم بعد ایضا برسد یا نه از شستنهای
تطهیر حساب نمیشود هم چنانکه مرحوم شیخ استاد حجة الاسلام اعلی الله مقامه صریح
میفرمودند پس تفاوت نیست مابین اینکه تغییر در اول ملاقات شده باشد یا بعد یا شك
در این باشد در همهٔ اینها این غسله تاثیر در طهارت ندارد و حساب نیست **چهارم**
اینکه آب بعد از ازالهٔ عین نجاست وارد شود پس آبی که بآن ازالهٔ عین نجاست می شود
مطهر نیست و از غسلات تطهیر حساب نمیشود بلکه شستنی که پاك میکند چه یکی باشد یا
دو یا بیشتر باید بعد از ازالهٔ عین باشد و این قول جمعی از علماء است و بعضی دیگر قائلند
بآنکه شستن برای ازاله هم محسوب از غسلات است پس در آنچه یك شستن بخواهد
اگر بهمان یکی ازاله هم بشود خوب است و آنچه دو غسله بخواهد اگر بهر دو ازاله شود
خوب است و بعضی میگویند در آنچه دو تا بخواهد بیك غساله ازاله شود و بعد از
آن یك دیگر کافی است **فایده** بعد از آنکه قرار شد که غسل ازاله هم مؤثر در تطهیر باشد
پس اگر در آب غساله اجزاء محسوسه پیدا شود عیب ندارد و از غسلات حساب است و هم
چنین در استنجاء **پنجم** بعضی گفته اند که باید آب مطهر استعمال در تطهیر متنجس دیگر
نشده باشد پس آب غساله را با وجود حکم بطهارتش نمیتوان در تطهیر متنجس دیگر استعمال
کرد و همچنین آب استنجا اگر پاکست دیگر پاك کننده نیست و این قول خالی
از قوة نیست[عه] **ششم** اینکه آب اگر قلیل باشد وارد بشود بر نجاست اگر چه لزوم این معلوم
نیست لکن مقتضای احتیاط شدید است **هفتم** اینکه قدری از آن آب جدا بشود
یعنی آب از مقدار رسیدن بمتنجس زیادتر باشد تا چیزی از او جدا بشود و کلیت این حکم
معلوم نیست و تفصیل آن در کیفیت تطهیرات خاصه بیان خواهد شد انشاء الله تع
و بعد از جمع شدن این شروط در آب دیگر شرطی ندارد و اباحهٔ آب و مکان و ظرف

و دست

عه
اقوی جواز تطهیر متنجس است بآن بنا بر طهارت و همچنین آب استنجا
ظه

و دست هیچ کدام شرط نیست پس با وجود غصبیت اینها تطهیر حاصل می شود هر چند
معصیت کرده باشد **مقام دویم** در کیفیت تطهیر بآب گفتیم آب هر چیزی را تطهیر می
کند لکن تطهیر هر چیزی بکیفیت مخصوصی است پس تطهیر آب نجس بآب کیفیات مخصوصه
دارد و تطهیر آب مضاف و مایعات و آب یخ شده و برف کیفیات دیگر دارد و تطهیر
جسم صلب و بدن را کیفیتی است و تطهیر لباس را کیفیتی است و تطهیر میوه و امثال
خربزه و هندوانه را کیفیتی است و تطهیر حبوب را کیفیتی و تطهیر گوشت را کیفیتی و تطهیر ظروف
را کیفیتی و تطهیر حوض و دیوار را کیفیتی و تطهیر خمیر و نان و تطهیر زمین و گل را کیفیتی
و تطهیر آرد و خاك را کیفیتی و همچنین غیر اینها و خود اینها هم در کیفیت مختلفند و هم
چنین کیفیت هر یك نسبت بآب تفاوت دارد پس تطهیر بآب قلیل را کیفیتی است و بآب
جاری یا بکثیر یا بباران یا بچاه و چشمه کیفیتی دیگر است و تفصیل اینها هر یك بیان می
شود بعون الله **کیفیت تطهیر آب نجس** بدانکه نجس شدن آب اگر بسبب تغیر بنجاست
است که در آن تفاوتی مابین انواع آبها نیست پس هرگاه جاری است مثل رودخانهها و
نهرها اگر قدری از آنها تغیر بشود یا متصل بجاری است بمجرد زائل شدن تغییر پاك میشود[عه]
و هرگاه چشمهٔ ایستاده است باید که بعد از زوال تغیر قدری از آب بیرون آورد که
عوض او از ماده بجوشد و طهارت بآن حاصل میشود و هرگاه چاه باشد باید از آن کشید
تا اینکه بسبب کشیدن تغییر آن برطرف شود و هرگاه آب ایستاده کثیر باشد که
قدری از آن تغیر شده اگر تغیر نشدهٔ او مقدار کر متصل هم باشد آن را حرکت داده که
تغیر آن مقدار نجس را بطریق موج زدن یا مزج بر دارد اگر خود بخود نرفته باشد[عه] و اگر همهٔ
تغیر را بر نداشت هر قدر را بر داشته پاك میشود آن وقت آن پاك شدهٔ تازه مثل کر غیر
متغیر میشود که اگر مزج شد با متغیر باقی و تغیر او را بر داشت او را پاك میکند و هرگاه
همهٔ آن آب کثیر متغیر شده یا باید آن قدر کر ریخت یا کر آبی بر آن ریخت یا باید جاری بآن
متصل شود که ممزوج یا متموج شود یا باید باران او را بگیرد هر چند از سوراخی یا میزابی
بیاید در حال آمدن باران و کیفیت تطهیر آب چاه و آب حمام تفصیلی دارد که در باب
میاه گفته می شود انشاء الله تعالی **کیفیت تطهیر آب** که یخ شده باشد بدانکه آب که پاك

عه
علی الاحوط و اقوی کفایت مجرد زوال تغییر است و همچنین در چاه
ظه

عه
واگر تغییر او خود بخود رفته باشد مزج نمی خواهد بمجرد اتصال بکر غیر متغیر پاك میشود و همچنین در سایر مقامات
ظه

بوده و بستر شده تفاوتی در حکم ما بین قلیل و کثیر و جاری و غیر اینها از او نیست که
بمجرد ملاقات نجاست همان موضع ملاقی تنها نجس میشود و کیفیت تطهیر آن
بعد از ازاله عین نجاست ببرداشتن آن می شود و باب قلیل میشود که ابرا بر آن بریزند که
از آن بگذرد و باب کثیر هم میشود که ملاقی آن بشود و بیارا زهم میشود امّا کره
آب شد بعد از نجس شدن پس اگر ماده دارد پاک میشود و اگر قلیل بوده
پاک نمیشود مگر بطهارت آب قلیل و اگر یک کر تمام بوده بی زیاده و همه آن آب شده
همه آن نجس است هر چند که بقدر کر است و اگر زیاده از یک کر بوده و آب شد موضعی
از آن پس اگر موضع آب شده همان موضعی است که نجس بوده و بعد کم کم باقی آب شده
همه آن نجس است اگر چه هزار کر باشد و اگر غیر از آن موضع اول بقدر یک کر آب شد
بعد آن موضع نجس آب شد و ممزوج بآن شد همه آن پاک است و اگر همه آن یخ زیاده از کر را
آب شده دید و ندانست که چه قسم آب شده حکم بنجاست آن نمیکنیم لکن تطهیر چیزی ع۱
در آن آب مشکل است امّا تطهیر بآن آب جایز است و فی الحقیقة اصل مسئله محل
تامّل است و احتیاط شدید در اجتناب از همه آبست و اگر آب نجس شد و یخ شد
در اینجا همه آن نجس است بلا شبهه و لکن سطح ظاهر آن پاک میشود باب قلیل
بآن ریختن و بملاقات جاری و کثیر و لکن باطن آن پاک نمیشود مگر اینکه آب شود و به
مطهر آب تطهیر شود کیفیت تطهیر آب مضاف مثل گلاب نجس شده یا سرکه نجس
شده اینست که انرا در آب مطلق کثیر بریزند پاک میشود هر گاه آب سالم بماند از اضافه
و تغییر و اگر تغییر شد بصفت نجاستی که در اوست همه آن نجس میشود و اگر
بسبب غلبهٔ مضاف آب کر قبل از استهلاک مضاف خود مضاف شد همه نجس می
شوند و اگر استهلاک نمودن و مضاف شدن دفعةً باهم شد حکم بطهارت خالی از
قوة نیست لکن محل اشکال است کیفیت تطهیر مایعات مثل شیره و روغن متنجس و نحو
اینها بعضی از علماء فرموده اند که روغن نجس را اگر داغ نمائی و در آب کثیر بریزی
پاک میشود پس اگر از بالای آب گرفته شود پاکست و بعضی اینرا در شیرهٔ نجس هم
گفته اند و در حصول تطهیر باین نوع تامّل هست بلکه اینها پاک نمیشوند کیفیت

تطهیر مخرج بول این است که آب را دو قدر آنچه بر حشفه میماند از بول یا رطوبت بر آن بریزند
پاک میشود بآن هر چند یک مرتبه باشد و گاهی بقدر دو قطره کفایت میکند گاهی بیشتر
لازم است و احوط دو مرتبه است باین مقدار و آب غسالهٔ بول پاکست و اگر آب
غلیظی بیرون آمده قبل از بول کردن یا بعد از بول کردن ازالهٔ آن موقوف بر دست
مالیدن باشد لازم است و اگر علم ندارد تفحص ضرور نیست و در صورت علم احتیاط
در دو مرتبه شستن شدید است و اگر بول خشک شده باشد همین جریان آب
بر آن محل کافی است کیفیت تطهیر آنچه ببول انسان نجس شده این است که دو مرتبه
آب بر آن جاری بشود چه بریختن آب و قطع آن باشد و چه بگذاشتن چیزی که مانع
از وصول آب بر او باشد بعد او را بردارد و یا ماندن او در آب بقدر زمان دو دفعه
شستن کافی است یا نه ظاهر این است که در جاری اختلاف جریان و در کثیر تحریک و
اختلاف سطوح کفایت میکند و احوط تعدد حقیقی است اگر قائل شدیم که در جاری
و کثیر هم تعدد ضرور است لکن این محض احتیاط است کیفیت تطهیر مخرج غائط
اگر بطریقی بیرون آمده که اصلا باطراف ظاهره نرسیده شستن نمیخواهد اگرچه
محدث شده و آن خارج نجس میباشد و در صورت رسیدن بظاهر اطراف گاهی
همان دایره رسیده بی تعدی و گاهی فی الجمله تعدی کرده و گاهی تعدی زیاد
فاحش نموده در صورت اول مخیر است ما بین مالیدن مخرج به سنگ و شستن
باب و همچنان که آب پاک میکند سه سنگ که مخرج را بآن مسح مینماید هم پاک
میکند بعد از آنکه عین بآنها ازاله شد هر چند که اثری از آن بماند که محسوس
نشود پس بعد از استعمال سه سنگ نماز جایز است و اگر لباس برطوبت بآن ملاقات
کرد نجس نمیشود و در صورت دوم شستن باب متعین است لکن آن
آب مستعمل پاکست و بهر جا برخورد نجس نمیکند و در صورت سیم هم آب متعین
است و آب آن آب غساله حساب میشود که طهارت آن محل اشکال است کیفیت
تطهیر لباس که بفشردن آب غساله آن بیرون میاید بسه قسم است
اول باب قلیل که بر آن ریخته شود بعد از ازاله عین همینکه آب بر آن ریخته شد

۱ـه بلکه اقوی دو مرتبه است علمه

بحدیکه فی الجمله خود بخود از او جدا شود و بقیه که در او مانده بفشردن بیرون بیاورد
کفایت میکند و فشار دادن بطریق متعارف کافی است و بقوت زیاد ضرور نیست
واگر دو مرتبه شستن میخواهد بعد از فشار مرتبه دیگر آب بران بریزد و
احوط فشار دادن ثانی است لکن لزوم آن معلوم نیست بلکه دو شستن که ترك نشود ظم
مابین اینها یك فشار دادن باشد کافی است دویم باب قلیل باین طریق که میان
ظرف لباس را بگذارد و آبرا بران بریزد و بشوید تا ازاله عین شود و بیفشرد و غساله را
بریزد پس مرتبه دیگر جامه را در ظرف گذاشته و بشوید و بیفشرد و غساله را بریزد پاك میشود
و دست شوینده ظرف هم پاك میشوند لکن احتیاط اینست که بعد از شستن اول فشردن دست
خود را بجائی دیگر از جامه و اب ظرف و پشت ظرف نگذارد سویم باب کثیر و ظاهر این است که در
جاری همین که عین نجاست زایل شد آب بان رسید بی فشار پاکست لکن احوط فشار دادن است
و فشار در میان آب هم خوبست و حکم کر حکم جاری است لکن احتیاط شدید در ان
بفشار دادن است و تعدد غسلات **کیفیت** تطهیر لباسی که بنجس مثل خون رنگ
شده این است که باید اولا شسته شود بحدی که آب رنگ دار از او جدا نشود پس
مادامیکه آب متغیر از او جدا میشود یا اجزاء ریزه از ان نجس در ان هست پاك
نمیشود و بعد از موقوف شدن ان دو بقلیل و کثیر هر دو پاك می میشود **کیفیت**
تطهیر لباس که بمتنجس رنگ شده مثل نیل نجس اقوی اینست که هم بکثیر پاك میشود
و هم بقلیل اما **کیفیت** تطهیر ان بقلیل باین طریق است که آب بر او میریزند تا آب
مطلق غیر متغیر بنجاست و متنجس از او در بیاید آنوقت پاکست و اندك تغیر که بسر
حد اضافه نرسد عیب ندارد **کیفیت** تطهیر لباس رنگ دار که نجس بشود در وقت
شستن رنگ پس بدهد این است که شسته بشود بنحویکه آب در وقت شستن مضاف
بیرون نیاید و اگر فی الجمله تغیری داشته باشد عیب ندارد **کیفیت** تطهیر خمیر
نجس شده بعضی گفته اند بنان پوختن پاك میشود و حکم باین مشکل است لکن هرگاه وهم چنین اگر
از ان نان کردند و بطریقی خشك شود که در میان آب کثیر که گذاشتند آب باعماق او برسد تر باشد لکن آب باعماق آن
پاك میشود **کیفیت** تطهیر تنور نجس این است که آب را بر همه ان جاری کنند برسد ظم

سه مرتبه پاك میشود و غساله که در ته تنور میریزد اگر بخواهند که ته ان هم پاك بشود وجوب سه
باید هر چه در او هست از آب غساله و خاك تر بیرون بیاورند بقسمی که بتنور برنخورد مرتبه معلوم
والا همان ته تنور نجس است و تنور پاك شده و عیب ندارد **کیفیت** تطهیر نان نیست چون
نجس شده اگر همان ظاهر نان نجس شده باشد چه نرم باشد و چه خشك بمحض ظرف بودن
رسیدن آب کثیر باو یا ریختن آب قلیل باو پاك میشود و اگر نجاست بمغز او تاثیر کرده تنور واضح
برسیدن آب بمغز او هم پاك می شود چه کثیر باشد و چه قلیل لیکن طرح باین قلیل نیست
براو **کیفیت** تطهیر گوشت خام اگر ظاهر ان نجس شد باب ریختن بر ان پاك میشود ظم
هر چند چربی داشته باشد **کیفیت** تطهیر گوشت پوخته شده در آب نجس همین قدر
که آب بر او بریزند پاك میشود مگر اینکه علم داشته باشد که آب نجس در اعماق آن
سرایت کرده که اکتفا بان قدر محل اشکال است **کیفیت** تطهیر طلا و نقره و باقی فلزات
هرگاه در وقتیکه آب شده نجس بشوند و طریقه آن اینست که همین که آب بر آنها جاری
نمود ظاهر آنها پاك میشود چه هنوز آب باشند چه بسته شده باشند و اما
باطن آنها پاك نمیشود و اگر بعد از بسته شدن آب کنند و تطهیر کنند باز همان
ظاهر حالا نی او پاك می شود و باطن او پاك نمیشود **مسئله** آلات طلا و نقره و
مس که کفار میسازند هرگاه علم نداشته باشی که برطوبت ملاقات آنها نموده پاکند
و اگر علم داری که ظاهر آنها نجس است بمحض آب ریختن بر آنها پاك میشوند و اگر
بداند که ظاهر و باطن هر دو نجس شده اند ظاهر باب ریختن بر او پاك میشود و
باطن قابل پاك شدن نیست لکن هرگاه با شخص در نماز باشند عیب ندارد پس
نماز کردن با انگشتر و زیوری که باطن ان نجس باشد باطل نیست **مسئله**
بعد از انکه گفته شد که نقره و طلای آب شده که نجس شد ظاهر او تنها پاك میشود
نه باطنش پس هرگاه باستعمال علم رساند که ظاهر او ساییده شده و سطح
دیگر از ان ظاهر شده ان سطح دیگر نجس است یا نه ظاهر اینست که حکم بنجاست
ان نمیشود بسبب انکه وقت نجس شدن بعض سطوح ان نجس میشود والا معلوم
نیست که این همان سطح نجس است و حکم شبهه محصوره در اینجا جاری نیست

کیفیت تطهیر فرش از نمد و قالی و کلیم و نالین و لحاف و نحو انها اگر روی
ظاهر انها تنها نجس شده اب کر بران بریزند و اب بگذرد و بیرون ریخته شود
کفایت میکند اگرچه قدری از غساله هم جذب بشود و هرچه از ان بیرون برود
بقوت نمودن کافی است و اگر ظاهر و باطن هر دو نجس شده در کثیر بگذارد که اب
خوب دران نفوذ کند پاک میشود و اگر اب قلیل بران بریزد تا از جانب دیگر بیرون
بیاید و اندک قوتی بدست یا بپا بدو کنند پاک می شود و هرگاه چیز سنگینی بر او بگذارند
تا قدری اب از او بیرون اید عوض فشردن او بدست و پا می شود کیفیت تطهیر
حبوب مثل گندم و جو و برنج و نخود و نحو اینها هرگاه ظاهر اینها نجس شده بمحض اب ریختن
بر انها که بظاهر انها برسد پاک میشوند و هرگاه شک دارد که نجاست بباطن رسیده
یا نه نیز همان قدر کافی است و اگر علم دارد که بباطن رسیده اگر اب مطلق بباطن
ان میرسد در اب کثیر بگذارد پاک میشود و الا لازم است که بخشکانند بعد در اب
کثیر بگذارند تا اب بباطن ان برخورد کیفیت تطهیر ارد و خاک و امثال ان
و ان در اب جاری و کر میشود هرگاه علم برسد برسیدن اب بهمه اجزای ان و
ازاله شدن نجاست از ان و لکن باب قلیل تطهیر نمیشود کیفیت تطهیر
زمین پس اگر فرش باشد باجر یا سنگ یا تخته یا انکه بسیار صلب باشد بقسمی
که هرگاه اب بران بریزی اب جدا میشود و بکناری جمع میشود ان موضع که اب
بران جاری شده پاکست هرچند ان موضع که اب جمع شده نجس باشد و اما
اگر زمین سست باشد بعض احادیث دلالت دارند بر اینکه ریختن اب بر او که
غالب و قاهر باشد انرا پاک میکند هرچند فرو برود و قول بان خالی از قوة
نیست هرچند احوط خلاف انست کیفیت تطهیر دیوار نجس بهمین نحو است
که در زمین گفته شد لکن افتاب مطهر هر دو میشود بنحوی که گفته خواهد شد
کیفیت تطهیر گل تر اگر باران یا اب جاری یا کر بران وارد شد ظاهرا پاک
میشود و هرگاه ان اب با بقاء بر اطلاق باعماق ان رسید هم پاک می شود و الا
همان ظاهر تنها پاکست کیفیت تطهیر گل خشک هرگاه ظاهر ان نجس شده

عه
با بقاء اطلاق
ان
ظم

عه
ترک نشود بلی
اگر اب بزودی
گذشته در اعماق
ان فرو رود
مثل زمین ریگ
دور نیست
که انقدر بکه
اب از ان
گذشته باشد
پاک شود ظم

باب کثیر طاهر میشود و اب قلیل هرگاه بران جاری شد ظاهر این است که هم ظاهر
او را پاک میکند لکن اشکال در باطن او است هرگاه اب غساله در او سرایت کرده
کیفیت تطهیر گل که نه کفش یا افتابه یا لولهین چسبیده اما انکه کفش پس هرگاه
راه رفتن بان و اندک گل متنجسی در ته ان باشد و چنان نباشد که راه رفتن بکفش
صدق نکند ان اجزاء گل متنجس پاک می شوند و اما انکه افتابه و لولهین که گل دارند
اگر انرا میان جاری یا کر گذاشت بنحوی که یقین شد که اب باعماق ان گل رسید
پاکست و الا همان روی گل پاک میشود و شاید که باب قلیل که بران بریزی هم روی
او پاک بشود کیفیت تطهیر خمره که شراب داشته هرگاه یکمرتبه شراب در ان سرکه
شد پاک میشود حتی از نجاستی که از شرابهای سابق داشته و اما کیفیت تطهیر
هر ظرفی که در او شراب بوده بعضی از علماء گفته اند که ظرف شراب هرگاه چوب
یا کدو باشد دیگر پاک نمیشود لکن ظاهر این است که به مرتبه شستن پاک میشود
هرچه باشد و احوط هفت مرتبه است و اما اگر مدتی شراب در ان مانده که در
او نفوذ کرده تطهیر اعماق ان موقوف است باینکه این قدر در اب کثیر بماند تا در اعماق
ان نفوذ کند کیفیت تطهیر ظرفی که بمردن موش در ان نجس شده اینست که هفت
مرتبه شسته شود احتیاطا کیفیت تطهیر ظرفی که خوک از ان اب خورده یا بان برخورده
این است که هفت مرتبه شسته شود بعد از خاک مالیدن کیفیت تطهیر ظرف که
بولوغ سگ نجس شده یعنی بزبان خود اب یا مایع دیگر از ان خورده این است که
خاک خشک در ان گذاشته و انرا بخاک مالیده بعد از ان خاک را بریزد و دو مرتبه
باب بشوید و اگر مالیدن بسبب تنگی سر ظرف ممکن نباشد خاک را در ان گذاشته
و حرکت داده که بان برخورد و احتیاطا خاک با اب ممزوج نموده که باجزاء ان برسد
و اگر بهیچ طریق رسیدن خاک ممکن نشود مثل بعضی از جاهای لوله کتلی و افتابه تطهیر
ان مشکل است و بر حالت نجاست میماند مگر انکه پاشیده و وا کرده و خاک بمالد
مسئله لیسیدن سگ ظرف را حکم ولوغ دارد مسئله هرگاه اب ولوغ بظرف
دیگر برخورد یا اب دیگر در ان ظرف گذاشته شده قبل از تطهیر و ان اب بظرف دیگر ریخته

عه
محل اشکال است
بلی اجزاء صغار
از گل بعید نیست
پاک شدن انها
ظم

عه
محل تامل است
ظم طبا

عه
بلکه بنابر اقوی در
خصوص خنزیر و
در غیر او از سایر
افراد سه دفعه
کافی است
ظم طبا

عه
خاک مالیدن
واجب نیست
اگرچه احوط
است
ظم طبا

برخورد این حکم را ندارد لکن احوط اجزاء انست **مسئله** انچه بدهان سگ نجس
شود از غیر ظروف این حکم را ندارد **مسئله** جریان این حکم در مثل مطاره و
دلو و خیک اب محل تامل است **مسئله** اگر عضوی از اعضای سگ غیر از
زبان او باب برخورد این حکم ندارد **مسئله** تکرر ولوغ باعث تکرار
غسل نمیشود همان کیفیت مذکور یک مرتبه کافی است **کیفیت** تطهیر انچه نجس
شده ببول پسر شیرخوار که غذا نخورده است این است که اب بران ریخته شود دیگر
فشار دادن و اب غساله جدا شدن وانرا بیرون اوردن و تعدد ضرور نیست
چنانچه در کیفیت تطهیر انچه ببول انسان غیر او نجس شده گفته شد **مقام دوم**
در باقی مطهرات خاصه است غیر از اب که گفتیم مطهر عام است وانها بیست چیزند که
هر یک در مقام مخصوصی مطهرند اول افتاب وان مطهر زمین و دیوارها و درها
و درختان و میوه‌ها و گیاه‌ها وانچه مثل اینها است از چیزهائی که نقل مکان نمیشوند
یا نشده اند باین طریق که بعد از انکه عین نجاست از انها زایل شد و افتاب بران تابید
بقدری که رطوبت ان نجاست با افتاب خشک شود پاک میشود و اگر خشکانیدن
باعانت باد و هوا باشد هم خوبست اگر گفته شود که با افتاب خشک شده و بدانکه مراد
از خشک نمودن افتاب زمین و دیوار را خشکی حقیقی است و اما درختان و گیاه‌ها
پس زوال رطوبت محسوسه نجس از انها کافی است اگرچه برگ بر تری و طراوت خود
قرار باشد **مسئله** هرگاه زمین یا دیوار خشک شده بغیر افتاب قدری اب بران
بپاشند تا افتاب انرا خشک کند پاک میشود **مسئله** هرگاه ظاهر و باطن دیوار
یا زمین نجس باشد افتاب که بر ظاهر تابید و باطن را هم خشک نمود هر دو پاک میشوند
و اگر باطن ان تنها نجس است و افتاب بر ظاهر تابید و باطن را خشک نمود طهارت محل
تامل است **مسئله** دیگ و سنگ افتاده در صحرا تا بر حال خود افتاده است
افتاب مطهر ان است و اگر انرا برداشتند و نجس شد با افتاب پاک نمیشود و برگ درخت
و میوه هم همین طریق است **مسئله** زمین اصلی واجر فرش کرده و سنگ فرش کرده و ساروج یا گچ یا
قیر مالیده همه در این حکم مساویند **مسئله** حصیر و بوریا را ملحق بزمین در این

باصدق ولوغ اقوی جریان است ظم طبا

وهم چنین دختر علی الاقوی ظم طبا

حکم نموده اند و در ان تامل هست **مسئله** هرگاه شک شود که خشک شدن از
افتاب است یا غیر ان حکم بپاکی نمیشود **مسئله** باید عین افتاب انرا خشک کند
نه حرارت ان تنها پس خشک شدن بحرارت او بی تابیدن بر او بسبب حائل از ابر و
غیر ان کافی نیست **دوم** از مطهرات زمین است وان پاک میکند زیر پا و کفش
و چکمه و نعلین و نحو انها را از انچه بان راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب
و چه از ریسمان لکن جوراب که راه رفتن بان متعارف نیست این حکم را ندارد
و ته عصا و سر زانو و کف دستها از برای کسیکه بر انها راه میرود این حکم را ندارد
مسئله پی حواشی قدم که متصل اند بباطن ان در صورت گرفتن انها بزمین
بعضی حکم بطهارت نموده اند و باید دانست که حد تطهیر زمین پای نجس شده
را اینست که عین محسوس نجاست را ببرد و اگر اجزاء قلیله که بچشم نیایند به
ماند عیب ندارد بلکه ان اجزاء هرگاه از زمین باشند پاک میشوند و همین قدر که
عین رفت رطوبت ان بماند هم عیب ندارد کلامی که هست این است که ایا باید زمین
خشک باشد یا اینکه اگر فی الجمله رطوبتی دارد عیب ندارد یا اینکه هر قدر تر باشد
باز پاک میکند احوط اول است و ثانی خالی از قوة نیست و ثالث خالی از وجه نیست
والاحرج عظیم لازم می اید در وقت باران و گل داشتن کوچه و باید زمین پاک
باشد پس اگر نجس باشد مطهر نیست اگرچه بهمان راه رفتن نجس بشود **مسئله**
هرگاه رطوبت نجس از ته کفش در اعماق و تاثیر نمود بعد از زوال عین از ته ان و خشک
شدن براه رفتن همان ظاهر او پاک میشود و بعضی حکم بطهارت اعماق او بهمین نموده
اند و این محل تامل است **مسئله** مالیدن ته کفش بر زمین یا ته پا بی راه رفتن
نیز مطهر انها است **مسئله** هرگاه در وقت نماز ته پاها نجس باشد واب نباشد
واجب است قدری راه برود یا بزمین بمالد تا پاک شود و نماز کند و اگر اب هست مخیر است
ما بین این و شستن با اب **سیم از مطهرات** استحاله است و این مطهر خصوصیتی
دارد که در مطهرات دیگر نیست وان این است که اعیان نجسه را پاک میکند و
معنی استحاله تبدیل شدن حقیقت ان چیز است بحقیقت دیگر وان بر چند قسم است

اقوی الحاق است ظم

احوط فصل است [illegible] ظم طبا

وان بعید نیست ظم

محل اشکال است ظم طبا

اوّل اینکه خود بخود استحاله شود مثل نجاسات که در مزرعه خاک میشوند وخمر که خود بخود سرکه شود وبهتر با نجاست که کرم یا حیوان دیکر شود ونطفه که حیوان شود و اب نجس وبول وفضله که حیوان حلال کوشت بخورد وعرق یالعاب یابول یافضلهٔ او بشوند وسک که در نمک زار بیفتد ونمک شود **مسئلة** اب نجس هرکاه بستهٔ شد ویخ شد یا نمک شد پاک نمیشود بجهت اینکه محض بسته شدن استحاله نیست دوّیم انکه بواسطهٔ موثری تبدیل شود مثل انکه نجس یا متنجّس باتش خاکستر یا دود شود وامّا زغال شدن وسفال شدن واجر شدن کل نجس باعث طهارت نمیشود **مسئلة** ایا بخار بول یا اب نجس پاکست یانه ظاهر این است که بخاریکه از بول بر میخیزد در زمستان وبخاری که بسقف حمام بالا میرود بعد تقاطر میکند هر دو پاکند امّا مثل کلاب کل نجس یا عرق اشیاء نجس پس اظهر نجاست انها است بجهت انکه حقیقتاً دیکر نشستند بلکه بسبب شدت حرارت از خود اجزاء ان هم متصاعد می شود با تلطیف واکتساب بعض صفات سیّم انکه بعمل مستحیل شود مثل انکه بتحریک قوی وبخوان شراب را سرکه نماید وامّا ارد کردن کندم نجس وخمیر کردن ارد نجس باعث تطهیر انها نمی شود بجهت انکه این در اوّل محض تفرق اجزا است ودر ثانی محض جمع کردن انها نه استحاله است چهارم بجهت امتزاج استحاله شود مثل انکه در شراب سرکه بریزند بخوبیکه اورا منقلب بسرکه نماید ولکن اکر قطرهٔ از شراب در خم بزرکی از سرکه افتاد همه ان نجس میشود اکرچه مستهلک شود **چهارم** از مطهرات سنک وکهنهٔ مستعمل در استنجا بدل اب که مطهر مخرج غائط در وقتیکه تعدی زیاد نکرده به تفصیلی که بیان شد **پنجم** از مطهرات اسلام است وان مطهر کافر اصلی ومرتد ملی ومرتده است مطلقا وهمچنین است مرد مرتد فطری بنا بر اینکه توبه او مقبول میشود ومراد از اسلام که مطهر است تلفظ است بشهادتین که بمجرد اتمام های رسول الله بدن پاک میشود هرچند کفر او بانکار ضروریات دین یا سب یا فعل باشد و هرچند با ظهار شهادتین علم هم نرسد بموافقت دل با زبان بلی هرکاه علم داشته باشیم بعدم موافقت ایا ثمرهٔ طهارت ظاهریه بران مترتب میشود یانه اکرچه سابقا در باب

منافق

منافق کفته شد که حکم بطهارت خالی از قوة نیست لکن در طهارت مرتد فطری بمحض اظهار شهادتین با علم بعدم اعتقاد تامّل است بلکه قول بعدم ثمرهٔ خالی از قوة نیست **ششم از مطهرات** تابع بودن در اسلام است در اطفال کفار که نجس اند پس هرکاه پدر یا مادر یا جد ایشان مسلمان شد از طفل پاک میشود به تبعیت وهمچنین هرکاه مسلمی ان نابالغ را اسیر نمود بی پدر ومادر که پاک میشود به تبعیت اسیر کننده **هفتم** تبدل نسبت است وان در عرق کافر واب دهن وتوابع بدن اوست که در هر حال کفر نجس بوده اند بعد از اسلام پاک می شوند بسبب اینکه الان نسبت بمسلم داده میشوند **هشتم** انفصال است وان در اب غساله است در شستن باب قلیل بنا بر اینکه نجس میشود لکن همینکه جدا شد انمقدار یکه بحسب متعارف فوراً جدا میشود یا مشرف است بجدا شدن تتمهٔ ان که در رخت میماند پاک میشود دیکر محتاج بتامّل زیاد وتکان دادن نیست **نهم** زوال عین است وان مطهر دو چیز است اوّل جسد حیوانات است پس هرکاه بدن حیوانی نجس شد بزوال عین ان پاک میشود واحتیاج بتطهیر باب ندارد چه خود بخود برود یا بدست یا بچاقو یا غیر ان پس دهان که به مثلاً بخون الوده باشد یا جای حیوانی که مجروح باشد بمحض انکه عین خون رفت پاکست وایا زوال رطوبت عین هم شرط است یانه اظهر اوّل است وامّا زوال رنک بعد از زوال عین پس ان محل تامّل است احوط رفتن رنکی است که برداشتن ان سهل باشد هرچند در شستن باب بقاء رنک عیب ندارد **مسئلة** مرغ که بخوردن اب نجس منقار او تر بشود احوط این است که ملاحظه خشک شدن او بشود **دوّیم** بواطن انسان یعنی مواضعی از بدن که در وقت نظر بشخص مرئی نیستند پس هرکاه نجاستی یا متنجسی بانها رسید بمحض زوال عین از انها پاک می شوند بنا بر این هرکاه میان دهن خون الوده شد وبعد ان خون را فرو برد یا بیرون انداخت دهن پاک است بی شستن باب لکن ظاهر لب اکر خونی شد بی اب پاک نمیشود ومناط در باطن دهان محل انطباق لب است پس بیرون ان از ظاهر ومیان ان از باطن است واکر در میان دندانها چیزی باشد

ونجس باشد بزوال عین ازان پاک نمیشود **دهم** تبعیت یعنی بعض متنجسات پاک
می شوند بسبب پاک شدن چیز دیکر وان در چند موضع است موضع اول اب چاه
که نجس شد وتطهیر شد انچه اب نجس بان رسیده از دلو وریسمان ومحل ریسمان و
کناره ودیوار چاه همه بالتبع پاک میشوند ودست اب کش ورختهای او که نجس باب
چاه شده اند همه پاک میشوند موضع دویم هرکاه غساله میت تمام شد وبدن او
پاک شد بدن غسل دهنده ورختهای او وظروف غسل وتخته وفوطه که بر میت
انداخته هم پاک میشوند موضع سیم هرکاه عصیر نجس شد بجوش وبذهاب ثلثین
پاک شد بدن شیره پز ورختهای او ودیک وروی ان والات طبخ که ازان عصیر نجس
بانها رسیده هم پاک میشوند بالتبع **مسئله** هرکاه این شخص که مشغول بطبخ است
بدن ولباس او بعصیر برخورده قبل از اتمام عمل نماز کند ظاهر این است که بی تطهیر اینها
نماز او صحیح است **مسئله** هرکاه انشخص طباخ از طبخ دست برداشت قبل از ذهاب ثلثین
وکسی دیکر انرا جوش داد تا ذهاب شد رخت اولی پاک نمی شود وبعضی کفته اند که عصیر
هرجا برخورد بعد از خشکی پاک میشود بجهة انکه دو ثلث لامحاله کم میشود بخشکی موضع
چهارم انچه بجهة سرکه کذاشته می شود از مویز وخرما ونحو ان بعضی میکویند اول شراب
میشود بعد سرکه میشود واین حرف اکرچه مشخص نیست لکن بسبب بهم خوردن و
کف کردن که انرا نشیش میکویند نجس میشود بعد از انکه ترش شد پاک میشود وپاک
می شود ظرف ان ظاهر وباطن ان وچیزی که روی ان بسته است یا کذاشته
است وچوب ریزه مویز وخرما که غالبا با انها هست همه بالتبع پاک میشوند موضع
پنجم الات تطهیر در ازاله نجاست چه دست وچه غیر ان که اب غساله بانها رسیده بد
تبعیت پاک می شوند **یازدهم** انتقال مثل اینکه خون حیوانی که خون ان نجس است جزء
حیوانی شود که خون ان پاک است مثل پشه که جذب خون انسان کند پس هرکاه فورا
انرا بکشد همان خون که جذب نموده بیرون بیاید پاکست واما زالو پس خونی که
جذب میکند پاک نمیشود بسبب انکه چنین نیست که در بدن او مستقر شود وجزء
او باشد پس او مثل شیشه حجام است **دوازدهم** نقص یعنی کم شدن ان متنجس

جریان تبعیت در بدن ما عدمی دستها و در رختهای غسال مشکلست ظم طبا

وبنا براینکه نجس بدانیم اقوی همین است ظم طبا

وان در مثل عصیر است که برفتن دو ثلث پاک میشود ومراد از رفتن دو ثلث اینست
که بجوش دو ثلث بحسب وزن یا مساحت از او کم شود واکر در بعضی اطراف دیک
ان مقدار کم شده ودر طرف دیکر نشده ثمر ندارد واکر در افتاب کذاشتند بعد از جوش
ودو ثلث ان رفت هم کافی است واکر بسبب هوا کم شد محل اشکال است
اکرچه بعضی کفته اند کفایت میکند بنا براین اکر عصیر نجس برختی برخورد وخشک شد
پاک میشود چون دو ثلث او بهوا میرود **مسئله** هرکاه عصیر غلیظ باشد هر قدر
اب در او بکذارند وجوش دهند تا دو ثلث برود کفایت میکند **مسئله** هرکاه
عصیر انکور یا خرما در افتاب بکذارند یا باتش هموار تا دو ثلث ان برود بی جوش ثمر
ندارد وهر وقت که جوش خورد باز نجس میشود **سیزدهم** غائب شدن وان مطهر
است در انسان باین معنی که هرکاه معلوم شد که بدن یا لباس یا ظرف یا فرش کسی
نجس شده وان شخص از نظر تو غایب شد در مدتی که احتمال تطهیر باشد حکم
بطهارت انها میشود دیکر ضرور نیست جویا شدن وتفحص نمودن ولکن احتیاط
شدید در این است که دو شرط در این ملاحظه شود یکی انکه انشخص بداند که ان چیز
او نجس است ودیکر انکه بعد از ان خودش استعمال او بکند مثل استعمال طاهر **چهاردهم**
استبراء وان مطهر فضله حیوان جلال است یعنی حیوان حلال کوشت که
غالب خوراک او نجاست شد نجس میشوند فضلات او وهمین که استبراء شد فضلات
بعد از استبراء او پاک می شوند ومعنی استبراء این است که او را انکاه بدارند که ترک
خوردن نجاست کند بحدی که از اسم نجاست خوار بیرون برود واحوط این است که مدت مخصوص
منصوص در هر حیوان بکذرد واین مدت بدین تفصیل است شتر چهل روز کاو سی روز
کوسفند ده روز مرغ ابی هفت روز مرغ خانکی سه روز یا پنج روز احتیاطا **پانزدهم**
بیرون امدن خون است بنحو متعارف از ذبیحه پس باقی مانده خون در شکم ودل
او پاک میشود **شانزدهم** استعمال ابست پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن است
با وجود مقتضی ان وان نسبت بکسی است که باذن امام غسل کند قبل از موت همچنان
که سابقا کذشت **هفدهم** زوال تغیر است از اب نجس در جاری که بتفصیلی که

کذشت کرنهما ثلثین مطلقا کافی است اکرچه قبل از جوش امدن باشد ظم طبا

خواهد آمد هیجدهم خشکیدن آب چاهی که نجس شده پس آب تازه او که جوشیده احتیاج بمطهر ندارد نوزدهم کم کردن آب چاه بتفصیلی که خواهد آمد بیستم تیمم دادن میت بنا بر قول بعضی **مطلب پنجم** در بیان آنچه ثابت میشود باو نجس شدن و پاک شدن و در آن دو مقصد است **مقصد اول** بدانکه غیر از اعیان نجاسات که گفته شدند هر چیز در شریعت محکوم بطهارت است تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود که نجس شده است و مراد از علم شخصی است که معینا بداند این شیء خاص نجس شده و اما اگر در نوع آن چیز علم باشد لکن در خصوص این فرد مخصوص احتمالی برود محکوم است بطهارت مثلا نوع قند روسی یا جوهرهایی که از بلاد کفر میآورند معلوم است که بمباشرت کفار عمل میآیند لکن در این سر قند خاص یا این شیشه جوهر مخصوص اگر احتمال بدهی که شاید طریقی شده که دست کافر برطوبت بان بر نخورده پاکست و اگر در این مخصوص هم یقین داشته باشی البته هم نجس است و در اینجا چند مسئله هست اول هرگاه مظنه حاصل بشود بنجاست چیزی پس اعتباری بان نیست هر چند مظنه قوی باشد مثل روغن و ماست و پنیر اهل صحرا و ایلیات که اجتناب از نجاسات ندارند بحسب حکم شارع همه پاکند بلکه احتیاط در آنها رجحان شرعی هم ندارد بلکه گاهی احتیاط مکروه میشود هرگاه بوسواس بکشاند بلکه گاهی احتیاط حرام است هرگاه بحد وسواس برسد بلکه میگوئیم که وسواسی اگر یقین بنجاست کرد از بابت مرض وسواس اعتبار ندارد و بدانکه تفاوتی نیست در حکم بطهارت ما بین اینکه شک داشته باشد باینکه این چیز خاص نجس شده یا اینکه این چیز از نجاسات است یا نه مثلا چیزی در جائی ریخته نمیدانی بول است یا آب یا سرگین مجهولی نمیدانی فضله انسان است یا نه اینها همه محکوم بطهارتند بلی کلامی هست در خون که هرگاه خونی در جائی باشد ندانی خون نجس است یا خون پاک مثل خون پشه و ماهی و حکم آن سابقا گفته شد **مسئله دویم** هرگاه یقین حاصل شد که نجاست بیکی از چند چیز رسیده و ندانند که بکدام رسیده اگر آن چیزها حد حصر ندارند همه محکوم بطهارتند و اگر محدود و محصورند و همه دخل بخود شخص دارند مثل آنکه بداند که ترشحی از نجس رسیده یا بعبای

عه۱ آب چاه بتغییر نجس نمیشود و با آن خشکیدن ثمر ندارد بلی جوشیدن بعد مطهر است از جهت ماده داشتن ظم طها

عه۲ و آن اقوی است (ظم)

عه اولیا

او یا پیراهن او و در اینجا اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که ترشحی بیکی از دو ظرف آب رسیده اجتناب از هر دو لازم است یا اینکه بداند که موشی در میان یکی از دو ظرف شیره یا روغن افتاده و نداند کدام است اجتناب نیز از هر دو لازم است لکن اگر چیزی بیکی از آنها برخورد نجس نمیشود و اگر دو چیز از هر دو نفر باشند مثل آنکه قطره نجسی افتاده و یقین باشد که یا بعبای خودش برخورده یا برفیقش هر یک میگوید عبای من پاکست و در او نماز میتواند کند و نظیر این مسئله است هرگاه فرشی یا لباسی در میان دو نفر مشترک باشد و در او منی باشد که یقین کنند که از یکی از ایشان است لکن نمیدانند از کدام است بر هیچ یک غسل واجب نیست و از این مسئله است که مخرج منی بر هیچ یک از ایشان شستن واجب نیست و حال آنکه یقینا عضو یکی از ایشان نجس شده است **مسئله سویم** هرگاه دو عادل شهادت دادند بر نجاست چیزی اقوی قبول است و هر چند یقین حاصل نشود **مسئله چهارم** هرگاه یک عادل خبر داد و یقین از خبر او حاصل نشد حکم بنجاست نمیشود خصوصا هرگاه سبب آن را نگوید **مسئله پنجم** هرگاه صاحب ید یعنی کسیکه آن چیز در تصرف او ست بگوید نجس است قبول میشود لکن اگر بعد از استعمال بگوید که آن چیز را که استعمال کرده نجس بوده و آنچه بان برخورده همه نجس شده اند حکم بقبول مشکل است **مسئله ششم** مذکور شد که همه چیز در شریعت محکوم بطهارتست لکن استثنا شده است از این یک چیز و آن رطوبت مشکوکه است که بعد از بول بیرون آید و نداند بول است یا نه و استبرا نکرده باشد در اینجا حکم میشود بنجاست **مسئله هفتم** هرگاه خبر دو عادل یا دو صاحب ید تعارض کنند در طهارت و نجاست حکم بطهارت میشود **مسئله هشتم** در بعض چیزها که شک در نجاست آنها یا مظنه کلی هست شارع فرموده که آب بر آنها بپاشند و استعمال کنند مثل معبد یهود و کلیساها و خانهای مجوس و لباس ایشان که شارع فرموده اند که آب بر آنها بپاشند و در آنها نماز کنند بجهة دفع وسواس و توسعه در شریعت **مقصد دویم** در ثبوت پاک شدن است بدانکه بعد از آنکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند باینکه تطهیر شده یعنی

عه۱ اگر چه احوط اجتناب از آنست ظم

عه۲ مراعات احتیاط کنند ظم

عه۳ ظاهر قبول است ظم

در جائیکه محسوس بچشم شد شبهه نیست واما هر کاه بسبب تاریکی احساس بصر ممکن
نباشد احساس آن عضو نجس وصول آب را کافی است واکر عضوی حسی نجس شده یا مثل
ظرف ولباس پس باید یقین حاصل شود که بهمه جای آن آب رسیده وظاهر این است
که صدق شستن همه آن عرفاً کفایت میکند در جائیکه اکر بنا بر تدقیق وعلم خاص شد
عسر وحرج ووسواس لازم اید مثل اینکه در شب تاریك بخواهد چیزی تطهیر کنند
یا انکه جائی نجس شد که بچشم دیده نمیشود واحساس نمیشود که بهر جزء جزء آن آب میرسد
یا نه همینکه صادق امد که شسته شد کفایت می کند **مسئلة** هر کاه دو عادل شهادت
بدهند بتطهیر کفایت میکند ظاهر اینست که اخبار یکعادل در اینجاهم کافی است
مسئلة هر کاه صاحب ید اخبار کرد بتطهیر کفایت میکند بلکه سابقاً کفته شد که
اکر غائب شد احتمال تطهیر برود واستعمال کرد آن را در چیزیکه طهارت در انها
شرط است نیز کافی است وضرور نیست که بکوید انرا پاك کرده ام **مسئلة** هر کاه شخصی را
وکیل در تطهیر نموده واخبار نمود اظهر قبول است **مسئلة** هر کاه رخت نجس باشد
ورخت شوی انرا ببرد وبشوید پس اکر باو کفته باشی که این نجس است تطهیر بکن بعد
بکوید تطهیر کردم قبول میشود واما اکر باو نکفتی وشست واورد پس اکر علم داری به
اینکه در اب کثیر بحسب قاعده تطهیر شسته هر چند بی قصد بوده خوب است واکر
این علم را نباشد حکم بپاکی آن نمیتوان نمود **مسئلة** هر کاه از عضوی خون بیاید و
بخواهی انرا تطهیر کنی باید بعد از قطع خون آب بران جاری شود ودر صورت تاریکی یا
نابینائی باید خاطر جمع بشود بازالهٔ عین خون وجریان آب بران بعد از ان دیکر
احتمال خون تازه امدن اکر بدهد عیب ندارد **مسئلة** هر کاه مادر طفل یا تربیت
کنندهٔ او اخبار کنند بطاهر شدن بدن ورخت او قبول میشود **مسئلة** هر کاه
دو عادل یا دو صاحب ید در یك چیز تعارض کنند در پاك شدن ونشدن حکم میشود
بنجاستان **خاتمه** در بیان احکام آبست که عمده طهارت بان حاصل میشود
بدانکه ابی که طهارت از حدث وتطهیر از نجاست بان حاصل میشود آب مطلق
است یعنی انچه را آب توان کفت بی اضافه چیزی اکر چه مضاف هم استعمال بشود

مراعات احتیاط کنند ظم

پس اب

پس آب شور مثلاً مطلق است چونکه آب خالی هم او را میکویند لکن آب کوشت و
آب غوره مضاف است چون آب بتنهائی نمیشود کفت **مسئلة** هر کاه شك
بشود در آبی که آیا مطلق است یا مضاف مثل اینکه در چیزی شك بشود که آیا عرق
بید است یا آب استعمال آن در طهارت جایز نیست وهر کاه بحدی کل آلوده
باشد که شك بشود در اطلاق واضافه آن اکر کثیر است حکم بنجاستان نمیشود اما
وضو وغسل بان جایز نیست ودر صورت انحصار احوط وضو یا غسل و بعد تیمم است
بدانکه آب مطلق را در شریعت احکامی هست اول اینکه خود آب مطلق پاك است
وپاك کنندهٔ از حدث وخبث **دویم** اینکه اکر نجاستی باو رسیده وخود نجاست تغییر
داد یکی از رنك وطعم وبوی انرا نجس میشود ودر این حکم همهٔ اقسام آب شریکند و
فرقی میان جاری وقلیل وکثیر نیست حتی اینکه اکر قدری از آب دریا متغیر شد
همان قدر نجس است وپاك نمیشود مکر بزوال تغیر وبهم خوردن آن **مسئلة**
در حوضهائیکه در خانها متعارف است باید از بابت تغیر ملاحظه کرد از چند جهة
اول از بابت اینکه متنجس بسیار در او تطهیر میشود وغالباً از نجاست طعم او متغیر میشود
اکر چه بو ورنك او متغیر نشده لکن همین قدر که از آن جهت بد طعم شده کفایت در نجاست
میکند هر چند کر یا زیاده باشد **جهة دویم** از بابت اینکه در وقت شستن چیزی
که ملوث بنجاست عینیه است هر کاه قدری از آب حوض را تغییر داد باید ملاحظه
نمود که مقدار کری متصل الاجزاء غیر متغیر از او باقی باشد مثلاً هر کاه لباسی آلوده
بخون یا غائط را در حوض شست که قدری از آب آن رنك برداشت یا بد بو یا بد طعم
شد باید بر بیند که بقدر یك کر آب غیر متغیر متصل هم از او باقی مانده یا نه اکر
نمانده یا منقطع الاجزاء است مطهر نیست بلکه نجس است پس اکر جمیع آب حوض یك
کر و نیم باشد وثلث بیشتر آن متغیر شده یا متغیر در وسط اتفاق شده بقسمی که هیچ یك
از دو طرف او کر از هم منقطع شده کری نیست آن حوض نجس میشود **جهة سویم**
هر کاه حوضی یك کر آب بیشتر ندارد بجهة تطهیر بدن وظرف خوبست اما اکر
لباس نجس در آن بکذارند آن آب نجس میشود هر چند تغیر در آن حاصل نشود

زوال التغیر براست ظم

مسئلة هرگاه بوی یا طعم یا رنگ آب تغیر شد لکن مشخص نشد که بجهة طول ماندن آبست یا بجهة نجاست است که در آن شسته شده یا بجهة خود متنجس است اقوی حکم بطهارت است مسئلة هرگاه معلوم بشود که تغیر بو یا طعم یا رنگ مستند بهمه آنها هم طول ماندن و هم نجاست و هم متنجس احوط اجتناب است مسئلة هرگاه آب بجهة مجاورت نجاست بد بوی شد نجس نمیشود مسئلة هرگاه متنجس در آب نجس شد و تغیر آب را اگر بصفة نجاستی که در آن هست تغیر داد نجس است و اگر بصفت خود متنجس باشد نجس نیست مثلاً زعفران نجس ببول موش هرگاه آب حوض را زرد کرد عیب ندارد اما هرگاه طعم آب حوض بجهة بول تغیر شد نجس میشود مسئلة تغیر باید حسی باشد یعنی رنگ را چشم و بو را دماغ و طعم را زبان احساس بکند پس تقدیراً اینها که بگوئی اگر این نجاست رنگ یا طعم داشت تغیر میداد معتبر نیست و اما اگر بدانیم که این نجاست تغیر فعلی داده لکن مانعی هست از احساس اگر آن مانع از خارج است آن آب نجس است و اگر آن مانع در خود آبست احوط حکم بنجاست است

حکم سوم از احکام آب مطلق تفصیل نجس شدن آبست بملاقات نجاست بی آنکه تغیر بشود بدانکه آب مطلق هرگاه بسته باشد مثل یخ و برف تفاوتی در اقسام آن نیست که هر جای او که ملاقات نجس کرده همان جا نجس میشود و قابل تطهیر هست و اما هرگاه بحال خود باشد پس آن پانزده قسم است که هر قسمی از آن حکمی دارد اول نابع جاری دوم نابع فورانی واقف سوم نابع ترشحی چهارم نابع متقاطر از بالا پنجم آب باران ششم آب حمام هفتم آب چاه هشتم آب ایستاده کثیر نهم آب قلیل مستقر در یک مکان دهم آب قلیل عالی و سافل یازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست مخرج دوازدهم آب مستعمل در ازاله نجاست غیر مخرج سیزدهم در رفع حدث اصغر چهاردهم آب مستعمل در رفع حدث اکبر پانزدهم آب سؤر قسم اول که نابع جاریست بملاقات نجاست نجس نمیشود هر چند کمتر از کر باشد و اگر قدری از آن تغیر شد آنچه طرف ماده است پاکست و متغیر نجس است و آنچه پائین آن است اگر تمام رشته آب تغیر نشده هم پاک است و اگر تمام رشته آن متغیر شده ملاحظه آن

لکن واجب نیست ظلم

و اقوی طهارت اینست ظلم

میشود اگر کر است پاکست و اگر نه نجس است و آن متغیر بمحض زوال تغیر هم پاک میشود و آنچه مساوی جاریست از اطراف او هم حکم جاری دارد و هر چند جریان حسی نداشته باشد مسئلة در تطهیر متنجس در آب جاری تعدد ضرور نیست و فشردن در لباس ضرور نیست بلکه محض احتیاط است مسئلة غسل ترتیبی در آب جاری بمحض بودن در آن و قصد ترتیب اعضا کافی است و بیرون آمدن و تحریک اعضا ضرور نیست قسم دوم نابع غیر جاریست مثل چشمهائی که ایستاده اند احوط در آنها اینست که اگر بقدر کر نیستند بمجرد ملاقات نجس میشوند لکن بمجرد آنکه قدری از آن ها بیرون آورند بقسمی که در ماده حرکتی پیدا شود پاک میشود قسم سوم نابع ترشحی است و بودن آن مثل قسم دوم خالی از قوت نیست لکن محل احتیاط است قسم چهارم نابع متقاطر از بالا است که در کوهها بسیار اتفاق میشود و حکم آن اینست که این قطرات که در بالا هستند متصل در تقاطر اند بملاقات نجاست نجس نمیشوند و تطهیر نجس هم میکنند و اما آنچه در پائین جمع شده باید ملاحظه حکم کر در آن بشود قسم پنجم آب باران است در حین تقاطر خود آن آب و آبی که بر زمین آمده و تقاطر بر آن میشود بحکم جاریست پس اگر نجاستی بر او برخورد یا بر نجاست فرود آمد و از آنجا ترشح کرد نیز پاکست و علاوه بر این هرگاه باران وارد شد بر آب قلیلی که در ظرفی باشد آن هم همین حکم دارد و تطهیر متنجس در آن میتوان کرد مسئلة هرگاه در پشت بام عین نجاست باشد و ظرفی در زیر ناودان بگذارند مادامیکه باران است آنچه آب در آن ظرف بیاید پاکست اگرچه از روی نجاست بیاید پس اگر آن ظرف آب را یا آب را قبل از انقطاع باران برداشت اصلا اشکالی ندارد و اگر باران ایستاد و بعد از آن دیگر آب در آن نیامد نیز بی اشکال است و اما اگر بعد از ایستادن باران هم آب میان این ظرف آمد هرگاه یقین شد که این آب از روی نجاست گذشته مثل اینکه نجاست دم میزاب بوده نجس میشود و اگر یقین باین نبوده باز هم پاکست مسئلة هرگاه آب از پشت بام تقاطر کند حکم آب باران را ندارد مسئلة هرگاه پشت بام نجس

ع اقوی نجس نشدن است و هم چنین در قسم سیم ظلم

باشد واب باران از سقف ان تقاطر کند اکر عین نجاست در پشت بام نیست
انرا پاك نموده وسرایت در سقف نموده وبعد تقاطر کرده پس هرجا برخورده عیب
ندارد اکر در پشت بام عین نجاست هست واب باران براو فرود امده وازانجا سرایت
در سقف نموده پس اکر مادامیکه باران است سرایت کرده بازهم پاکست واکر بعد
از انقطاع باران ابی بوده بعد سرایت در سقف کرده نجس است واکر علم نداشته
باشد که این ابی که سرایت کرده چه وقت بوده بازهم حکم بطهارت ان میشود **مسئلة**
هرکاه باد قطرات باران را در زیر سقف ببرد ظاهر ان است که همان حکم اب باران در
ان ثابت است قسم هشتم اب حمام است بدانکه اب حمام چهار قسم است اول و دویم
اب کمتر از کر که در حوضهای کوچك است که در حمام متعارفند وشیر پیچ دارند یا اینکه
در حوضهائی که کمتر از کر در انها اب مانده است وراهی دارند بحوض بزرك اینها باوجود
انکه کمتر از کر باشند بملاقات نجاست نجس نمیشوند وتطهیر نجس در انها می
توان کرد مادامیکه ان شیر پیچ یا راه کشوده است واکر بسته شد بملاقات نجاست
نجس میشود وبمحض کشودن ان پیچ یا راه ان پاك می شوند سویم اب غساله حمام است
که در منجلاب ان جمع میشود اظهر در ان حکم بنجاست است اکرچه علم بان هم حاصل
نشود چهارم اب غساله ایست که در صحن حمام بترشح میرسد بدانکه اصل زمین حمام
واب شست وشوی که بران هست پاك است واما هرکاه علم باشد که مکرر نجس میشود
بسبب پاهای مترددین که برجای نجس میکذارند وانجا میکذرند وبسبب نجاست عینیه
که کاهی بران هست وعلم هم باشد که بسبب اب ریختن کاهی پاك میشود و ندانیم که
این حالت مخصوصه از حالات طهارت است یا نجاست ان اکرچه حکم بطهارت
ان نمیتوان نمود پس سجده بران مشکل است لکن حکم بنجاست ملاقی ان هم نمیشود
وطریق احتیاط واضح است قسم هفتم اب چاه است که بجهت ان احکام مخصوصه
در شریعت هست ومراد از چاه انست که اب ان از زمین بجوشد وانرا چاه کویند
پس قناة وقنش که اب در انها از سرچشمه یا از رود خانه جاری نموده اند داخل چاه
نیستند واز اقسام جاری میباشند واکر اب باران در ان جمع شده داخل اب

اظهر با عدم علم طهارت است ظلم

محکوم بطهارت است ظلم

ایستاده است وبجهت چاه چند حکم مخصوص هست اول اینکه اکر نجاستی باو رسید
هرچند که او را تغییر ندهد وکری اب هم داشته باشد بسیاری از علما
حکم بنجاست او کرده اند دویم انکه بعد از حکم بنجاست تطهیر میشود باب کشیدن از
ان وبرای هر نجاستی مقدار مخصوصی هست که باید ان کشیده بشود سیم انکه
هرکاه نجس شد دلو وریسمان واطراف چاه ودستهای اب کش که همه نجس میشوند
بعد از کشیدن ان مقدار همه انها پاك میشوند بالتبع چهارم انکه هرکاه اب چاه
متغیر شد بنجاست کیفیت تطهیر ان این است که انقدر بکشد که ان تغیر زایل شود
پنجم هرکاه تغیر شد واب نکشیدند تا تغیر خود بخود رفت محل اشکال می شود پس اکر
بتوان معلوم کرد که اکر میکشیدند چه قدر رفع تغیر میکرد همان قدر را بکشند
واکر معلوم نمیشود احتیاط شدید در کشیدن همه اب چاه هست اکرچه پاك بودن
ان بمحض زوال تغیر خالی از وجه نیست ششم انکه هرکاه اب چاه متغیر شد وان را
باب کشیدن تطهیر نمودند طهارت دلو وریسمان بخودی خود قدری محل تامل است
هفتم این است که اب چاه بمجرد ملاقات نجاست نجس نمیشود مکر هرکاه تغیر احد
اوصاف ثلثه او شده باشد لکن احوط این است که باوجود طهارت مقدارهای مخصوص
بجهة افتادن بعض نجاسات کشیده بشود وانها ده مقدار است اول همه اب
وان در شراب است ومنی وخون حیض ونفاس واستحاضه هرچند یکقطره از انها باشد
دویم یك کر برای مردن است واستر والاغ در ان سیم هفتاد دلو برای مردن انسان
در ان چهارم چهل دلو برای مردن سك وخوك وروباه وخرکوش وکربه وکوسفند
وریختن بول مرد در ان پنجم سی دلو برای داخل شدن اب بارانی که بول وعذره
ونجاست سك در ان باشد ششم ده دلو برای غائط انسان وخون
بسیار که در چاه بیفتد هفتم هفت دلو برای مردن طیر از کبوتر تا شتر مرغ و
برای غسل کردن جنب در چاه افتادن سك هرکاه زنده بیرون بیاید و
مردن موش در ان هرکاه پاشیده یا ورم کرده باشد هشتم پنج دلو است برای
فضله مرغ نجاست خوار نهم سه دلو است برای موش که نپاشیده ونه ورم

بلکه اقوی است ظلم

بلکه مشکل است ظلم

مشهور در خون بسیار پنجاه دلو کفته اند وخون قلیل ده دلو ظلم

کرده و مردن مار و چلپاسه دهم یک دلو است برای گنجشک و مانند آن
که در چاه بمیرد و برای بول طفل شیرخواره و تازه از شیر گرفته قسم هشتم آب کثیر
ایستاده است و مراد از آب کثیر آبی است که یک کر یا بیشتر باشد و مراد از کر
مقداری از آب است که بقدر پر کردن حوضی یا ظرفی است که هر یک از طول
و عرض و عمق آن سه وجب و نیم باشد بطریق تحقیق پس اگر خود مکان آب باین
صفت است همان آب کر است و اگر اختلاف در طول و عرض و عمق دارد مجموع
آنها را در همدیگر ضرب میزنند اگر حاصل آن چهل و سه وجب الا ثمن میشود
کر است مثلا هرگاه عرض آب یکوجب باشد و عمقش یکوجب و طول آن چهل
و سه وجب الا ثمن باشد کر است و اگر عمقش ده وجب و عرض آن دو وجب و طول
چهار وجب قریب بدو کر است زیرا که حاصل ضرب هشتاد میشود و مراد
از وجب وجب متعارف است و باید این مقدار در یکجا مجتمع باشد که بگویند یک آب است
پس اگر در دو حوض باشد که از بالا بهم متصل اند خوب است و اگر ما بین آنها سوراخ
کوچکی باشد محل تامل[1] است و حکم آبی که باین مقدار رسید این است که نجس نمیشود
کافی است ظم
بملاقات مگر با تغیر و تطهیر متنجس در آن میشود و غساله نجس در آن معتبر نیست قسم
نهم آب قلیل است یعنی آب بی ماده کمتر از کر چه در ظرفها باشد یا حوضها یا گودالها
چه راه برود یا ایستاده باشد و حکم این این است که بملاقات نجاست نجس میشود
هرچند تغیر نشود لکن در وقتی نجس میشود که نجس بر او وارد بشود چه از بالا و چه
از پائین اما اگر وارد شود بر نجس پس جزء ملاقی نجس است یقینا و اما جزء بالا
جزء ملاقی پاک است اگر بلندی آن محسوس باشد قسم دهم آب قلیل که قدری
از آن رفته است و قدری از آن در پائین پس اگر علو ظاهر و محسوس است بلاشبهه نجاست
پائین باعث نجاست بالا نمی شود و اگر همین قدر است که چون آب ریخته شود بیک
سمت میل کند آیا بنجاست پائین همه آن نجس میشود یا اینکه سمت بالای آن که آب
از آن جاری شده نجس نمیشود ثانی اقوی و اول احوط است مسئلة هرگاه
آفتابه سوراخ باشد آنرا بر زمین نجس بگذارند بنحوی که بر زمین نجس یا آب نجس

متصل

متصل بشود یا آب آفتابه نجس میشود یا نه اگر ته آن آفتابه را در میان آب نجس بگذارند
ظاهر این است که اگر بعد زیر آفتابه قدری آب نجس جمع شد که از آن سوراخ که آب می آید
آب هم داخل بشود یا اینکه سوراخ بنحوی باشد که از کل نجس داخل در آن بشود همه آب
آفتابه نجس میشود و اگر علم حاصل نشود مگر بهمین اتصال آب مدن بر زمین غیر
ظاهر حکم بطهارت است مسئلة هرگاه کوزه که نشر میکند بر زمین نجس گذاشته
شود آب آن اشکالی ندارد قسم یازدهم و دوازدهم آب قلیل که تطهیر متنجس بآن
شد اگر تطهیر مخرج بآن شده آنرا استنجا گویند و اگر نجس دیگر باشد آنرا غساله گویند
و حکم آب استنجا غیر از آب غساله است لهذا در دو مطلب بیان میشوند مطلب
اول بدانکه آب استنجا چه از بول و چه از غائط باشد پاک است پس اگر برخت یا
لباس برسد یا از ترشح آن بچیزی برسد نجس نمیشود و خلافی در اصل مسئله نیست
لکن سه شرط دارد باید متغیر بنجاست نباشد و باید نجاست از مخرج تعدی زیاد ننموده باشد[1]
بحیثیتی که صدق استنجا بکند ظم
و باید در وقت ریخته شدن بر نجاست بیرونی ریخته نشود پس هرگاه شخص در صحرا
و غیر آن از آن مکان که بول و غائط در آن هست برخواست و مکان دیگر نشست و
تطهیر نمود اگر رخت در آن آب بیفتد نجس نیست و آن زمین که بر آن آب ریخته شده
نجس نیست و بعضی سه شرط دیگر علاوه کرده اند که باید اجزاء ریزه در آن محسوس
نشود و باید اول آب بریزد بعد با دست استعمال نماید و باید با غائط خون یا چیز
دیگر نباید و احتیاط[2] شدید در ملاحظه شرط اول است و ملاحظه باقی خوب است دویم
بلکه ترک نشود ظم
بدانکه در آب غساله خلاف هست بعضی قائلند بنجاست آن مطلقا و بعضی بطهارتند
مطلقا و بعضی میگویند که آبی که طهارت باو حاصل میشود پاک است و آبی که
پیش از حصول طهارت است نجس است پس در آن چیزی که دو دفعه شستن میخواهد
آب غساله دفعه اولی نجس است و دویمی پاک است و تحقیق کلام در مسئله غساله
این است که هرگاه چیزی با آب قلیل تطهیر شود هفت نوع آب در آن متصور میشود
اول آبی که از آن متغیر جدا میشود و آن نجس است بی شبهه دویم آن آبیکه بآن زوال
عین میشود و اظهر نجاست است سویم آن آبیکه بجهة تطهیر بر آن اولا جاری شود و از

ان جدا میشود فوراً یا بفشار دادن و بعد محتاج باب دیگر نباشد قول مشهور در
این نجاست است و اوفق باحتیاط می باشد[ع۱] اگرچه قول بطهارت خالی از قوة نیست
چهارم انکه بجهة تطهیر جاری شود و بعد از ان هم محتاج باب دیگر باشد مشهور
در این نجاست است و مقتضی احتیاط هم هست اگرچه طهارت خالی از وجه نیست پنجم
ابی که بعد از اجراء اب تطهیر متصل میماند بمحل لکن بعد از مکث یا اندک فشردن زیاد از
متعارف بیرون می افتد اقوی در این طهارت است ششم آبی که میماند و بعد از مکث
یا اندک زیاد فشردن هم بیرون نمیاید این بی شبهه پاک است هفتم ابی که ریخته شود بناخن
از مقدار حاجت لازم بر ان اب قول بی انکه تمام تقاطر کند الشیخ الاستاد حجة الاسلام
اعلی الله مقامه میفرمودند که اگر چنانچه یکساعت بران آب بریزد همه ان ابها نجاست
غساله که تمام جدا نشده نجس میشوند در اخر تطهیر موقوف بر جدا شدن قطرها است اگر
چه این قول خالی از تامل نیست لکن[ع۲] موافق احتیاط است و از اینجا مسئله معلوم میشود
که هرگاه عضو نجس را اگر باب ریختن تطهیر کنی قبل از جدا شدن قطرهائی که خود
جدا میشوند انرا بادستمال یا لنگ خشک کنی ان دستمال یا لنگ نجس[ع۳] میشوند شاید
ثانیاً پا را نجس کنند که محتاج بتطهیر ثانی باشد و جدا شدن قطرها در ان کفایت نکند
و وجه ان بتامل معلوم میشود قسم سیزدهم اب قلیل مستعمل در رفع حدث اصغر
و ان پاک است و پاک کننده است از حدث و خبث بی اشکال قسم چهاردهم اب قلیل
مستعمل در رفع حدث اکبر مثل اب غسل جنابت و غسل حیض و مس میت و حکم در ان
این است که پاک است و ازاله نجاست بان جایز است و غسل مستحب بان جایز است
و وضوء مستحب بان جایز است لکن صحت وضوء واجب و غسل جنابت ثانیاً بان محل
خلاف و اشکال است و احوط باحتیاط شدید ترک[ع۴] انست مسئله هرگاه در وقت
غسل که اب بر بدن میریزد از قطرات ان در ظرف ان بچکد بعضی اشکال کرده اند
در غسل بان از این بابت که اب مستعمل در رفع حدث اکبر در ان داخل شده و این
کلام راهی ندارد هرچند قائل باشیم که باب مستعمل غسل نمیتوان کرد قسم پانزدهم
اب قلیل سؤر یعنی ابیکه نیم خورده حیوان یا عضو دیگر او بان برخورده باشد و

ع۱ این احتیاط ترک نشود و همچنین در چهارم ظله

ع۲ بلکه اقوی خلاف انست ظله

ع۳ بنا بر احتیاط مذکور ظله

ع۴ فرق نیست در احتیاط مابین واجب و مستحب از غسل و وضوء و اقوی صحت است مطلقا ظله

حکم

حکم ان تابع حکم انحیوان است پس سؤر نجس العین نجس و سؤر طاهر العین طاهر
است لکن سؤر غیر ماکول اللحم مکروه است مگر سؤر مسلم که علاوه بر انکه مکروه
نیست استعمال ان مستحب است بلکه از بعض احادیث ظاهر میشود ابی که بیشتر اند
استعمال مسلمین است بهتر است از ابی محافظت شده دست نخورده بجهة وضو
و تطهیر و در حدیثی هست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله خواستند وضو بگیرند یا
مشغول وضو بودند گربه در انجا بود نگاه باب کرد معلوم شد تشنه است انحضرت
اب را نزد گربه گذاشت و ان گربه از ان خورد و حضرت باب پس مانده گربه وضو گرفت
مسئله مکروه است استعمال سؤر زن حائض که چندان تقوائی ندارد بلکه هر کس
خاطر جمعی از او حاصل نیست و هرچند که شرعاً همه اینها پاک کننده مطلب دویم از
خاتمه در بیان احکام ظرفها است بدانکه ظرف یا از معدنیات است یا از جلود است
یا از غیر اینها و بجهة بعضی از انها احکام خاصه هست که در چند مطلب بیان
میشوند مطلب اول بدانکه ظرف طلا و نقره را در شریعت مطهره چند حکم
هست اول حرام است ساختن انها دویم حرام و باطل است اجیر شدن بر ساختن
انها سیم حرام است زینت با انها بمحض گذاشتن چهارم حرام است نگاه داشتن
انها و در هر ان شکستن انها واجب است بر صاحب انها و بر هر کس که قدرت بر شکستن
انها دارد و اگر انها را شکست ضامن قیمة ساختن انها نیست لکن اگر اتلاف اصل
انها بشود ضامن است پنجم حرام است چیز خوردن از انها بدست گرفتن و بلکه
گذاشتن و فرو بردن انچیز ششم حرام است استعمال انها در ان هرچند باین طریق باشد که
غذا در ظرف دیگر باشد که در مجمعه نقره یا طلا گذاشته است هفتم حرام است اکل
و شرب از انها اگرچه باین طریق باشد که از ان خالی کنند در ظرفی دیگر پس استعمال
غوری نقره و سماور نقره حرام است مسئله هرگاه خادم کسی مثلاً از ان ظرف
نقره در فنجان غیر نقره بریزد و بدیگری بدهد بی شبهه ان ریزنده معصیت نموده
و اقوی این است که صاحب انها که بامر او در انها ریخته شده نیز معصیت استعمال نموده
برای او هست هشتم حرام و باطل است وضوء و غسل از ان ظرف چه با ان بریزد بر اعضا

یا درمیان دست خالی کند بعنوان استعمال یا عضو از اعضا ان بزند بعنوان اسراف تمام
هشتم اکر محل ریخته شدن اب وضو یا غسل ظرف طلا یا نقره باشد پس اکر ان ظرف را
بجهت همین قرار داده که محل اب وضو یا غسل او باشد اقوی بطلان ست و اکر اتفاقا چنین شده
که اب در ان ریخته شد عیبی ندارد دهم اکر ظرف منحصر باشد بطلا و نقره باید
تیمم نمود یازدهم حرام است بیع و شراء انها بنحوی که هیئت ظرف ملاحظه شود اما اکر
ماده را بفروشد بدون ملاحظه هیئت بقصد شکستن ان و بشرط ان بیعش عیب
ندارد دوازدهم تفاوتی نیست در احکام مذکوره مابین ظرف بزرک و کوچک
پس تریاک دان و قبله نمای طلا و نقره داخل این احکامند و هم چنین سر شطب و جای
او لکن سر قلیان و میان دان عیب ندارد و اما محل جوز قلیان هرکاه نقره یا طلا باشد
پس اکر بنحوی است که اکر ان جوز از او جدا شد خود تنها ظرف مستقلی است اقوی در ان
نیز حرمت است و اکر تنها ان را غیر از طلا و نقره قرار بدهند باقی ان طلا و نقره باشد عیب ندارد
سیزدهم بست تفنک و طپانچه و محل او لدعا مثل محل حرز جواد که از نقره یا طلا میسازند
و عصای نقره کرفته و غلاف شمشیر و قمه و کارد و عمامه شطب و زیور مجوفه زنانه داخل
در این حکم نیستند و در قاب قران احتیاط هست و لوح و صفحه که لب کرد ان ندارد
و قندیل و مشبک بقسمی که چیزی در ان قرار نکیرد عیب ندارد و نقره و طلا کوب و مطلا
و مفضض عیب ندارد و ظرفی که بمیل یا مفتول طلا و نقره بست زده باشند یا دور لب
ان را طلا یا نقره کرفته باشند عیب ندارد لکن اکر چیزی از ان بیاشامد باید لب را بر ان
کناره نکذارد چهاردهم استعمال مرکب از طلا و نقره بطریق مزج یا تبعیض نیز
حرام است پانزدهم مرکب از نقره و غیر طلا یا از طلا و غیر نقره اکر بطریق مزج باشد پس
اکر غالبا اسم ان غیر بر او کفته میشود حلال است و اکر اسم طلای مغشوش یا نقره بر
ان صادق است حرام است و اکر یک ظرفه و از طلا یا نقره و یکظرفه و از چیز دیکر
باشد ظاهرا عیب ندارد شانزدهم اکر ظرف منحصر باشد بمغصوب طلا و نقره و در
استعمال مضطر باشد هر یکی از ان دو مقدم است بر مغصوب مطلب دویم در
احکام ظروف مصنوعه از پوست است هرکاه ظرفی از پوست حیوان نجس العین یا

صدق انیه که موضوع حکم است بر مثل تریاک دان و قبله نمای و سر شطب معلوم نیست ظلم

میته غیر نجس العین مثل دلو یا خیک یا غیر ان درست کردند استعمال ان حرام است
حتی اکر چیز خشک در ان کذارند یا ترازو قرار بدهند و بعضی احادیث که دلالت دارند
بر جواز دلو یا خیک قرار دادن انها محمول اند بر معنی دیکر یا مطروح اند بجهت
مخالفت اخبار بسیار و اجماع علماء شیعه و اکر ان را محل ریخته شدن اب وضو و
غسل قرار بدهند ان وضو و غسل باطلند و لکن اکر اتفاق شد که جای ریخته
شدن اب وضو یا غسل شد عیب ندارد مسئلة هر چیز از پوست که از دست
مسلمان کرفته شد هر چند از بلاد کفر اورده باشد محکوم است بپاکی مکر اینکه یقین
باشد که ان پوست بخصوصه میته است مسئلة اکر ظرفی که جلد میته است
یک کر اب بکیرد پس اکر کم کم در ان یک کر جمع شده ان اب نجس است و اکر یکمرتبه کر
در ان ریخته شد اب نجس نمیشود لکن ظرف بنجاست خود باقی است پس اکر بقدر
یک کر است و چیزی از ان بیرون اوردی انچه بیرون اورده پاک و انچه باقی مانده
در ظرف نجس میشود مطلب سیم هر ظرفی که از چیز محترمی ساخته شده مثل خاک
تربت پیغمبر و ائمه علیهم السلام پس اکر بجهت احترام و تعظیم برداشته شده نجس نمودن
ان حرام است چه در خود ان مکان محترم یا در غیر ان مکان و ازاله نجاست از ان واجب
است و اکر بقصد احترام نباشد مثل لولهین و کوزه تربت کربلا پس نجس کردن ان در
خود ان محل محترم عیب ندارد و اما در غیر ان محل و در غیر کربلا نجس نمودن ان
اشکال کلی دارد والله العالم بحقایق احکامه این است تمام کلام در طهارت که
عمده مقدمات نماز است مقدمه سویم از مقدمات نماز ملاحظه وقت است
بدانکه لازم است بر مکلف اولا معرفت اوقات نماز کلیة و ثانیا کیفیت تشخیص وقت
در خارج که بچه طریق باید شناخته شود و احکام خطاء در ان پس در اینجا چند مقام است
مقام اول در شناختن اوقات بحسب حکم شرعی بدانکه اوقات نمازهای واجبه و
مستحبه یا حدی دارند از هر دو طرف مضبوط از بابت زمان مثل نمازهای یومیه
و نوافل انها و امثال انها را موقت کویند یا از بابت حالت مخصوصی مثل نماز خسوف و کسوف
یا حدی در اول دارند لکن اخر انها حدی ندارد مثل نماز زلزله و نذر مطلق

حرمت استعمال میته در غیر انچه مشروط بطهارت است معلوم نیست و اخبار انصراف دارند لکن ترک احتیاط نشود ظلم

و وقت در موقت کاهی وقت فضیلت است و کاهی وقت صحت تنها و کاهی وقت مطلق
است و کاهی وقت است برای مضطر و کاهی اصلی است و کاهی نازل منزله وقت است
پس برای هر نمازی چند قسم از وقت تصویر میشود و تفصیل اینها در چند مقصد بیان
میشود مقصد اول در وقت نماز ظهر و عصر است بدانکه نماز ظهر و عصر را دوازده
حالت است تحدید اصلی برای هر دو و سه وقت فضیلت از برای ظهر و یک وقت صحت
بعد از ان و دو وقت تنزیلی برای انها و یک وقت فضیلت برای نماز عصر و
دو وقت صحت یکی مقدم بر فضیلت و یکی موخر و دو وقت تنزیلی برای ان و بیان
انها در ضمن چند امر میشود امر اول در بیان وقت اصلی محدود برای ظهر و عصر و
کیفیت تحدید ان بدانکه از زوال تا مغرب وقت اصلی هر دو نماز است و زوال
اول میل افتاب است از دایرهٔ نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص این ملاحظه زیاد
شدن سایه یا پیدا شدن انست و بیان ان این است که وقت طلوع افتاب هر
جسمی که در روی زمین است سایهٔ طولانی دارد بطرف مغرب هر چه افتاب بالا
میاید انسایه کوتاه میشود تا بحدی میرسد که دیگر سایه از ان کوتاه تر نمیشود و
در بعض بلاد سایه نابود میشود پس همین که سایه شروع کرد بزیاد شدن یا اینکه باز
هم رسید بعد از نابود شدن و بطرف مشرق میل کرد پس ان اول ظهر است و اگر
زمین هموار باشد و شاخص خراطی کرده که سر ان تیز باشد کذاشته شود بهتر
مشخص میشود و اگر بطریق دایرهٔ هندیه اعمال بشود اول ظهر حقیقی مشخص میشود و
منتهی میشود وقت هر دو بمغرب بمعنی غروب قرص افتاب بر طرف شدن شعاع
ان از دیوارهای بسیار بلند در افق شخص و اما کیفیت وقت بودن برای هر دو این است
که میکوئیم از تحقق زوال تا مغرب وقت ظهر و عصر است کاهی بطریق شراکت که هر دو
در همه ان صحیح اند و کاهی بطریق اختصاص ظهر از اول وقت بقدر خود و اختصاص
عصر از اخر وقت بقدر خود و کاهی محض اختصاص ظهر بوجوب تقدیم در همه وقت
پس هر یک از احکام مختلفه نسبت بحالات بر یکی از انها متفرع میشود و تفصیل اینها
ببیان چند مسئله است اول هر کاه بخیال اینکه نماز ظهر را کرده عصر را کرد در

م‌ـ
بلکه بمعنی ذهاب
حمره مشرقیه از
سمت الراس
علی الاقوی اگر
چه اگر در بین
قصد اداء و
قضاء نکند
بهتر است
ظله

وقتی که بمقدار نماز ظهر زیاد تر نکذشته عصر باطل است دوم هر کاه بخیال دخول
وقت مشغول نماز ظهر شد و بعد معلوم شد که وقت نبوده لکن قبل از تمام نماز
وقت داخل شده نماز ظهر صحیح است و در اینجا اول وقت
نماز ظهر نماز عصر را بجا می اورد و مجزی است سوم هر کاه در اثنای نماز معلوم شد
که وقت نبود و لکن قبل از تمام وقت داخل خواهد شد صحت محل اشکال است
چهارم هر کاه عمداً عصر را بر ظهر مقدم داشت هر چند در وقت مشترک باشد باطل
پنجم هر کاه بخیال انکه ظهر را کرده یا غفلة نماز عصر را کرد اکر در وقتی بوده که بقدر
نماز ظهر از وقت کذشته عصر صحیح است و بعد از ان ظهر را بکند ششم هر کاه در اثنای
نماز بخاطرش امد که نماز ظهر را نکرده عدول کند بظهر یعنی الان نیت کند که این را
ظهر قرار دادم صحیح است و بعد عصر را بکند و ظاهر این است که در صحت عدول
هم تفاوتی نیست ما بین اینکه در وقت مختص اتفاق بشود یا مشترک هفتم هر کاه وقت
وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید نماز عصر را بکند هشتم انکه هر کاه بخیال
اینکه وقت وسعت ندارد نماز عصر را کرد بعد معلوم شد که وسعت چهار رکعت
دیگر را دارد نماز ظهر را بکند و این را بعضی قضا کفته اند لکن اقوی این است که
ادا است و احوط اینست که نیت قضا و ادا نکند بلکه نیت نماز ظهر را بکند جوبا
و احوط از این این است که چهار رکعت نماز بکند عما فی الذمه چونکه شاید ان عصر
ظهر حساب شود و این عصر باشد نهم هر کاه نماز قصر باشد همین که چهار رکعت ماند
هر دو نماز را میکند اداء مثل اینکه در حال تمام هشت بماند و اکر سه رکعت مانده باز
هر دو نماز را میکند مثل انکه در حال تمام پنج رکعت بماند و اکر دو رکعت مانده عصر را
تنها میکند مثل اینکه در حال تمام چهار رکعت بماند دهم و ان مسئلهٔ دقیقی است
ان است که هر کاه تبدیل حکم قصر بتمام شد تبدیل ظهر بعصر میشود مثلاً شخص مسافر
بعد از دخول در نماز قصر هر کاه عازم بر اقامه شد لازم است تمام کند پس اکر در اواخر
وقت بوده که چهار رکعت بمغرب مانده تکلیف از ابتداء بظهر قصر بوده حال که
تکلیف بتمام شده باید عصر را بکند و اکر قاصد اقامه بعد از شروع در نماز تمام رای

م‌ـ
اقوی صحت است
و اظهر چنانچه
مفاد نص
صحیح است این
است که از تمام
قرار دهد که بعد
عصر ما بین
ورد و احوط
این است که نماز
بعد را بقصد
ما فی الذمه
از ظهر و عصر
بیاورد
ظله

م‌ـ
از روی یا ظن
معتبر و اما اگر
از روی ظن
غیر معتبر باشد
این حکم جاری
نیست چنانچه
در نسیان و جهل
بحکم هم جاری
نیست
ظله

م‌ـ
اقوی عدم
صحت است
ظله

[illegible]

او برگشت لازم است قصر کند پس در این صورت که تکلیف بعصر تمام بوده تکلیف
بظهر قصر میشود و در خود این مسئله اشکالی نیست اشکالی که هست در کیفیت
عدول از ظهر بعصر و از عصر بظهر است در این صورت امر دویم ظهر را سه
وقت فضیلت هست و یک وقت صحت بعد از انها فضیلت اول از زوال است
تا اینکه سایه که حاصل شده دو هفت یک شاخص بشود و بعد از ان تا انکه
چهار هفت یک بشود و بعد از ان تا اینکه بقدر شاخص بشود و بعد از ان وقت
صحت تنها است تا وقتی که چهار رکعت بمغرب بماند امر سویم عصر را یک وقت
فضیلت هست و یک وقت صحت مقدم بر ان و یک وقت صحت مؤخر از ان اول
وقت فضیلت ان از وقتی است که سایهٔ حاصل بعد از زوال بقدر شاخص بشود
تا وقتی که دو قدر ان بشود و یک وقت صحت مقدم بر این از فراغ از ظهر است تا ان
وقت و وقت صحت دیگر بعد از دو قدر شدن سایه است تا مغرب امر چهارم
هر یک از ظهر و عصر را مثل همهٔ نمازها دو وقت تنزیلی هست که در احکام مشترکه
مذکور میشوند مقصد دویم در وقت نماز مغرب و عشا است بدانکه وقت نماز مغرب
و عشا را چند حالت است یک تحدید حالت اختیار و یک تحدید برای حالت
اضطرار و وقت فضیلت و وقت صحت مقدم بر فضیلت و وقت صحت مؤخر از ان
و تفصیل اینها در ضمن چند امر است امر اول بدانکه تحدید هر دو نماز در حالت
اختیار از مغرب است تا نصف شب و در مغرب دو قول است اول انکه مغرب
وقتی است که افتاب غروب کند و سرخی که بعد از غروب ان در همهٔ اسمان پیدا شده
از سمت مشرق زایل شود یا از تمام ربع مشرقی فلک زایل شود دویم انکه مغرب همان
غروب قرص افتاب است از دائرهٔ افق که شعاع ان از سر کوهها و عمارات بلند زایل
شود و این قول اقوی است پس تاخیر نماز ظهر و عصر بین الغروبین محل اشکال است
و هر گاه چنین کرد قصد ادا نکند لکن بجهت افطار و نماز مغرب ملاحظهٔ قول اول
نمودن اوفق باحتیاط است و تقدیم انها بر غروب سرخی نهایت اشکال را دارد
و تحدید انها در حالت اضطرار تا طلوع صبح است پس هر گاه بی عذر از نصف شب

عدول از ظهر بعصر صحیح نیست پس در فرض اول نماز را برهم زند و شروع بعصر کند اگر یک رکعت از وقت درک شود ظله

بودن فضیلت عصر بعد از فراغ از ظهر الی المثلین خالی از قوة نیست ظله

بلکه قول اول اقوی است ظله

تاخیر انداخت معصیت نموده و نماز قضا شده و هر گاه فراموش نمود یا خواب رفت
یا مانعی داشت و پیش از صبح رفع مانع شد قضا نمیشود و احوط این است که غیر از
مضطر هر گاه بعد از نصف شب قبل از فجر کرد قصد قضا و ادا نکند و همچنین مضطر
هم قصد قضا و ادا نکند امر دویم مغرب را سه وقت فضیلت است اول بر طرف
شدن سرخی مشرق که اول غروب است تا بر طرف شدن سرخی مغرب دویم
از بر طرف شدن سرخی مغرب تا ربع شب سیم از ان تا ثلث شب و این سه
وقت فضیلت هر سابقی از انها افضل از ما بعد ان است و بعد از ان وقت صحت
است تا چهار رکعت بنصف شب برای مختار و چهار رکعت بصبح مانده برای
مضطر امر چهارم عشا را یک وقت صحت هست پیش از وقت فضیلت و ان
بعد از فراغ از مغرب است قبل از زوال حمرهٔ مغرب و دو وقت فضیلت اول وقت
فضیلت ان بعد از زوال سرخی است از مغرب تا ربع شب و دویم از ربع شب است
تا ثلث شب و یک وقت صحت دارد بعد از این تا نصف شب در حال اختیار و تا صبح در
حال اضطرار مقصد سویم در وقت نماز صبح است اول وقت صحت ان که اول
وقت فضیلت ان هم میباشد طلوع فجر صادق است و کیفیت این است که افتاب
بعد از غروب اثری از ان در سمت مغرب هست کم کم ضعیف میشود تا نصف شب
و در ان وقت هر دو سمت مساوی میشوند و بعد که افتاب در تحت الارض از
دایرهٔ نصف اللیل میل بسمت مشرق کرد فی الجمله سفیدی در سمت مشرق پیدا
شود و کم کم قوت میگیرد تا فجر کاذب و ان سفیدی است که کشیده است طرف بالا
مثل عمود و لکن در پائین افق تاریکی هست و ما بین ان و زمین سیاهی شب حایل است
بعد از ان از پائین افق سفیدی پهن شده در افق و متصل بزمین
ظاهر شود مثل رودخانه که از دور دیده شود یا لباسهای
سفید پهن کرده و ان صبح صادق است و اول وقت صحت
است و اول وقت فضیلت است و طول میکشد فضیلت تا
ظهور سرخی واضح در مشرق بعد از ان وقت صحت است

ادا بودن ان خالی از قوة نیست اگرچه معصیت کرده است ظله

تنها تا ظاهر شدن جزو اول قرص آفتاب از مشرق مقصد چهارم در بیان احکام
مشترکه اوقات است در ضمن چند مسئله اول اینکه صحت نماز موقوفست بر علم
بدخول وقت حتی اینکه اعتماد بر محض شهادت دو عادل هم محل اشکال است چه جای
که یک عادل وهم چنین باذان یا مظنه از راه دیگر هم اعتماد نمیتوان کرد و اگر اعتماد
کرد و نماز کرد نماز باطل است هرچند بعد یقین شود که وقت بوده است مگر اینکه
در اصل مسئله یقین داشته باشد که جایز است وابداً تشکیک نداشته و قصد
قربت نموده باشد هرچند که مقصر هم باشد مسئله هرگاه شخص بی التفات باینکه
باید ملاحظه وقت کند نماز کرد بعد معلوم شد که تمام نماز در وقت بوده اقوی
صحت است وهرگاه معلوم شد که نبوده باطل است قطعاً وهرگاه بعد از نماز معلوم
شد که در اثناء نماز وقت داخل شده صحت محل اشکال است مسئله هرگاه در
اثناء نماز ملتفت شد که بی ملاحظه داخل نماز شده است و در این حالت هم نمی
داند که آیا وقت است یا نه باید نماز را بهم بزند و اگر تمام نماید بعد اعاده احوط است
دویم هرگاه در آسمان علتی باشد که تحصیل علم بوقت ممکن نباشد مثل ابر و غبار
ونحو آن اعتماد میکند بر مظنه ولازم نیست تاخیر بجهة حصول علم وهمچنین هرگاه
علت در شخص باشد بسبب نابینائی یا محبوس بودن مسئله هرگاه در این
صورت مظنه بدخول وقت شد کافی است وهرگاه مظنه بخروج وقت شد هم
حجت است لکن تفاوتی دارند در اینکه اگر مظنه بدخول وقت کرد و نماز کرد بعد
معلوم شد که همه نماز او قبل از وقت بوده باطل است اما اگر مظنه کرد که وقت
گذشته و نماز را به نیت قضا کرد بعد معلوم شد که وقت نگذشته بود عیب ندارد
مسئله هرگاه در اینصورت که عمل بمظنه مینماید معلوم شد که وقت شروع
بنماز هنوز وقت نشده بود لکن در اثناء نماز وقت داخل شده صحیح است هرچند
سلام واجب تنها یا بعض آن تنها در وقت اتفاق شده باشد پس این نماز نازل منزله
نماز وقت است بحکم شارع مسئله هرگاه در صورت تکلیف بتحصیل یقین
یقین بوقت نموده و نماز کرد بعد معلوم شد که وقت در اثنای نماز داخل شده است

آیا

عـ اقوی جواز اعتماد بر شهادت دو عادل وازان عدل عارف است ظله

عـ با عدم یقین هم اگر قصد قربت متمشی شده باشد صحیح است ظله

عـ احوط تاخیر است وهم چنین در نابینا و محبوس ظله

آیا حکم این حکم مظنه است در آن تاملی هست اگرچه اقوی این است سیم هرگاه
از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرد و مانع از تکلیف بهم رسید بسبب
بیهوشی یا حیض تکلیف بآن نماز براو ثابت وقضاء آن لازم است ومراد از تمکن
از نماز در آن وقت این است که حالت خود را ملاحظه کند که اگر نماز میکرد
در این مقدار بی مانع نماز تمام شده بود پس در بعض حالات شخص گذشتن یک
ربع ساعت بلکه کمتر و در بعض حالات گذشتن چهار ساعت باعث ثبوت حکم
میشود مثلاً هرگاه همه مقدمات نماز جمع بودند حتی طهارت و ظهر شد و تکلیف نماز
قصر بود که بچهار دقیقه مثلاً بجا میاید همان قدر که از ظهر گذشت بیهوش یا حائض
شد قضای نماز بذمه میاید واگر جمیع مقدمات نماز محتاج بدو سه
ساعت باشد وهمان مقدار تنها گذشت وبیهوش یا حائض شد بذمه او نمی
آید وبعضی گفته اند مقدمات دیگر دخل ندارند همین که از وقت مقدار طهارت
وخود نماز بگذرد تکلیف ثابت میشود واحوط ملاحظه این قول است چهارم
هرگاه در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یکرکعت از وقت درک
می شود مثل این است که تمام آنرا ادراک کرده که نماز براو واجب است و
ظاهر این است که قصد ادا هم میتواند بکند پس این نماز بعد از وقت نازل منزله
نماز وقت است بحکم شارع ومراد از یکرکعت رکعت بحسب حال آن نماز است پس
در بعض جاها رکعت عبارت است از تکبیر وقرائت و رکوع وسجده اول وثانی که
آخر آن فراغ از ذکر سجده دویم است و در بعض مقامات رکعت یک تسبیح وسه
چشم بهم زدن است و در بعض مقامات یک تسبیح تنها است همچنانکه تفصیل
هر یک در جای خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی پنجم اگر وقت بقدر همه
نماز و تیمم وسعت دارد لکن اگر وضو یا غسل بجا بیاورد ادراک یکرکعت میکند
ظاهر لزوم تیمم و ادراک کل وقت است ششم هر دو نماز که شریکند و ترتیب دارند
مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا هرگاه وقت بقدر آخر آنها تنها مانده آنرا بجا بیاورد
واولی را بعد از آن قضا کند پس اگر بقدر چهار رکعت تا مغرب بیشتر نمانده همان

نماز عصر را کند واکر در سفر است دو رکعت که ماند عصر را بکند هفتم اکر بقدر
یك نماز و یك رکعت بماند هر دو نماز را بکند که نماز اول قدری از وقت نماز دویم
تصرف میکند و نماز دویم که یك رکعت او در وقت خود است قدری از ان در ما بعد
وقت تصرف میکند و هر دو اداء هستند پس اکر پنج رکعت مانده بمغرب ظهر و عصر
ادا میباشند کلامی که هست این است که هر کاه بقدر چهار رکعت بنصف شب بماند
ایا نماز عشا را بکند یا مغرب و عشا هر دو را بطریقی که کفته شد چون تمام نماز مغرب
و یك رکعت از عشا در وقت میشود مشهور اول است و اقوی دویم لکن اکر
بجهة مضطر چهار رکعت بصبح مانده باشد اقوی این است که نماز عشا را بکند و بعد
ازان مغرب را قضا کند هشتم عدول از نمازی بنمازی دیکر در اثنای نماز
بر چند قسم تصویر میشود بعضی واجب اند و بعضی مستحب اند بعضی جایز نیستند
و مبطل اند تفصیل انها در باب نیت انشاء الله بیان خواهد شد و اما عدول
بعد از نماز از همان نماز ظهر و عصر بعضی کفته اند و محل ان بیان شد لکن محل
اشکال است نهم بدانکه تعجیل در جا اوردن نماز در وقت مطلقا افضل
است مکر در دوازده موضع که تاخیر افضل است یا مساوی است با تقدیم اول
برای نافله کذارکه تاخیر نماز واجب میکند تا نافله را تمام کند دویم تاخیر نماز
عشا تا سرخی مغرب برود سیم تاخیر نماز مغرب و عشا برای حاج که مغرب از
عرفات کوچ میکنند تا برسد بمشعر و هر چند ربع شب یا ثلث ان بکذرد چهارم
تاخیر نماز مغرب از برای کسی که رفقاء او بجهة افطار انتظار او را داشته باشند
یا اینکه خود از کرسنکی و تشنکی حالت توجه بنماز نداشته باشد پنجم کسی که نعم در صدد
بول و غائط نماید که مستحب است تاخیر تا رفع انها نماید ششم هر کاه خواهد که
نماز را بوجه اکمل در یابد مثل انتظار جماعت یا انتظار حضور قلب لکن اینقدر
تاخیر نشود که تمام تضییع وقت شود یا عادت بران بکند هفتم در شدت کرما
ظهر بجهة خنك شدن هوا قدری تاخیر کند هشتم کسیکه نماز قضا بذمه
او هست و مشغول است نماز ادا را تاخیر کند تا اخر وقت نهم هر کاه عذری

بلکه اول اقوی است ظم

کذشت که اقوی است ظم

دارد و بکیفیت معذور نماز تکلیف او باشد و احتمال زوال عذر میدهد
تاخیر بهتر است و بعضی تاخیر را واجب میدانند دهم در مسافری که شتاب
داشته باشد بجهة رسیدن بمنزل و اب و علف حیوانات یازدهم در زن
مستحاضه کبری و زنی که مربیه طفلی باشد و یك لباس بیشتر نداشته باشد
بتفصیلی که در محل خود بیان شد دوازدهم هر کاه مستحب مؤکد فوری در
وقت نماز حاصل شود مثل قضاء حوائج مسلمین یا تشییع جنازه و نحو ان مقدمه
چهارم از مقدمات نماز استقبال قبله است و در ان چند مقصد است
مقصد اول در بیان اصل قبله است بدانکه کعبه معظمه قبله است یعنی استقبال
ان در شریعت واجب شده در چند جا و مستحب است در چند جا و معنی
استقبال و کیفیت ان مختلف است باختلاف امکنه و حالات و تحقیق استقبال
و ثبوت ان و ظهور خطا در ان احکام مخصوصه هست پس در اینجا چند مقصد است
مقصد اول در معنی استقبال کعبه بدانکه استقبال جسمی که محسوس و نزدیك
باشد باینست که بطریقی مقابل ان باشی که هر کاه خطی از موقف تو باستقامت کشیده
شود بان برخورد پس جماعتی که کعبه را می بینند بقدر ان در مقابل ان می توانند
بایستند و همین که از مقدار ان اضافه شد باید بسمت دیکر بایستند و لهذا
در دور کعبه نماز جماعت باید بطریق استداره باشد که طول صف زیاده از طول
کعبه نباشد و هر کاه قدری از کعبه دورتر شد لکن محسوس است جهة استقبال و
زیادتر میشود و صدق استقبال میشود بر هر یك از صف که اکر خط مستقیم کشیده شود
از موضع هر یك بکعبه بر نمیخورد و لکن بحسب بصر چنان مینماید که همه انها مستقبل اند و هر کاه
دوری زیاد شد خصوصا مثل بلاد بعیده در کیفیت استقبال کلام بسیار است بعضی
کفته اند استقبال حقیقی حرم برای اهل بلاد خارج از حرم باید بشود و بعضی کفته اند
قبله انها خطی است که فرض بشود کشیده از مغرب تا مشرق و مرور بکند بر کعبه و
بعضی کفته اند که فضای بالای کعبه که حقیقة کعبه است تا اسمان در همه جا پیدا است
لکن معین نیست پس توجه بان مثل توجه بمحسوس است و بعضی کفته اند که سمت

و این خالی از قوت نیست مکر اینکه عذر بیشتر باشد کر ... اقوی ... ظم

کعبه طرفی است که ظن حاصل شود برای هر یکی که مستقبل عین کعبه است و
بعضی از مشایخ عظام بنای ایشان برین است که تکلیف بعید استقبال قبله است
بنحوی که اگر حجاب برداشته شود بکیفیت استقبال محسوس از دور روی باو باشد
هر چند خط مستقیم از موقف او بکعبه بر نخورد و در این کیفیات ترتیبی قرار داده اند
که اول علم و بعد علامات منصوصه از شارع و بعد تحصیل مظنه و بعد اعتماد بر
قبلهٔ مساجد و مقابر مسلمین و بعد اکتفا بجهت عرفیه بطریق علم یا ظن و بعد لزوم
چهار نماز بچهار طرف و بعضی بطریق دیگر ترتیب قائلند و اظهر در نظر این است که قبله
خود خانه کعبه است یعنی آن فضای کشیده از طبقهٔ اخری زمین تا عنان آسمان
برای قریب و بعید لکن از برای بعید اکتفا میشود در استقبال بجهت عرفیه کعبه دیگر
دقت و شدت ملاحظه ضرور نیست و علم باستقبال عین عادة تحصیل نمیشود حتی در
محراب پیغمبر صلی الله علیه و آله چون که از بنای طاق محراب باین وضع که الآن هست
یقین نمیشود که ایستادن آن حضرت بهمین نحو بوده که ابدا تیامن و تیاسر نشده
و همچنین در قبور مطهرهٔ ایشان بسبب وجود ضریح و صندوق و سرداب دفن و
بنای قبر بالاواصل کیفیت جسد شریف بطریق یقین تحصیل نمی شود بلی در
اینها یقین بجهت کعبه حاصل میشود و همچنین در علامات خاصه که از جانب
شارع نصب شده و عمدهٔ آنها ستاره جدی است که بنای قبله بر آن است و فی
الحقیقه آفتاب و ماه و هر ستاره را در حالت خاصه بیک طریقی میتوان نشانه قرار
داد لکن جدی بخصوصه بسبب ساکن بودن حتی آن شارع آنرا قرار داد علامت
برای اهل عراق بوضع خاصی که گذاشتن آن پشت سر باشد و استفادهٔ باقی
جاها بمقایسه بر آن می شود و عمدهٔ آن بدین طریق است که هر جائی که مگر در نقطهٔ
جنوب آن است تحقیق توجه بگذاشتن جدی است ما بین دو شانه و باختلاف
بلاد در انحراف مگر بسبب بانها از نقطهٔ جنوب بسمت مغرب منحرف میشود گذاشتن
جدی از اول شانه راست تا برسد انحراف بجائی که قبلهٔ آن نقطهٔ مغرب است
بگذاشتن جدی محاذی دست راست و بهمین طریق ملاحظهٔ شانه چپ میشود

[illegible]

دکر

و کم کم انحراف ملاحظه میکنند تا جائی که نقطهٔ مشرق قبله است جدی را محاذی
دست چپ مینهند و هر گاه جائی باشد که مگر در نقطهٔ شمال آن است جدی را
ما بین هر دو چشم قرار میدهند و بعد بملاحظهٔ انحراف غربی یا شرقی ملاحظه انحراف
در او میشود تا جائیکه نقطهٔ مغرب قبله است جدی محاذی دست چپ
می شود و جائی که بنقطهٔ مشرق میرسد جدی محاذی دست راست قرار میگیرد
و دیگر بمشرق و مغرب و ماه و ستارگان دیگر بحسب وضع بلاد و وضع شخص
تشخیص میشود و از قرار این علامات و کثرت احتیاج باستقبال در صحراها و
دریاها و عمارات مختلفه و در دفن اموات و توجیه محتضرین و ذبح ذبائح معلوم
میشود که دقت و شدت ملاحظه در امر قبله نیست باین معنی که منظور صدق
عرفی توجه بسمت کعبه است و بجهت این مطلب چند دلیل بیان میشود اول
ملاحظه طریق مسلمین از ساعت اول توجه بکعبه تا حال در همهٔ شهرها و صحراها
در نماز و دفن و ذبح و غیر اینها معلوم میشود که دقت و علم هیئت و ملاحظهٔ ارتفاع
و انخفاض و استقامت جدی که هنوز بر یکی از عوام و بسیاری از خواص مشخص نشده
ضرور نیست و تحصیل یقین باینکه بطریقی ایستاده که اگر خطی از موقف تو بکشند
بکعبه میخورد ضرور نیست دویم آنکه بدقت ملاحظه در علامات قبور مشاهد
ائمه مختلف بنظر میاید پس معلوم است که دقت از اصل ملحوظ نیست سیم آنکه
هر کس که دقت نسبت بقواعد هیئت کرده نظر او با مدقق دیگر مختلف میاید هم
چنانکه در مسجد کوفه و اختلاف محاریب و نشانهای آن مشاهده شده چهارم
آنکه یک صفحه مثلا دویست فرسخ است یک علامت دارد پس هر گاه یک صف باین
طول بایستند همه حقیقة روی بقبله اند و این بطریق تقابل کعبه حقیقة محال است
پنجم اینکه بعلامت که تشخیص شد اندکی انحراف از آن باز بنظر همان علامت است
و حال آنکه باندک انحراف دو چندین فرسخ در محل توجه تفاوت میشود ششم آنکه
علم هیئت که تشخیص طول بلد و عرض بلد باصطلاح اهل هیئت نسبت بمکه و آن
مکان ملاحظه می شود تشخیص طول و عرض نفس کعبه نمیکنند بلکه شهر مکه و قدری

محاذات با دست
راست و چپ
در اینجا نیز مثل
سابق است
و قبله نقطه جنوب
باشد کما لا
یخفی
ظلم

بلکه محاذی
دست راست
میشود و در
جائیکه نقطه
مشرق است
محاذی دست
چپ مثل
سابق
ظلم

از اطراف نزا ملاحظه میکند از اینها همه معلوم می شود که مناط صدق عرفی
اینکه روی بجانب مسجد الحرام است و از ابتداء مناط همین جهت عرفیه است و حقیقت
قبله بودن کعبه همین است نه اینکه در قبله تسامح هست و اینقدر هم وسعت در
ان نیست که بعض علماء عامه گفته اند که اگر مکه در سمت مشرق جائی است همه
جانب مشرق قبله است و اگر در سمت مغرب جائی است هم سمت مغرب قبله است و
اگر در شمال جائی است همه سمت شمال قبله است و اگر در جنوب جائی است همه
سمت جنوب قبله است بلکه ملاحظه ما بین ان تضییق و این توسعه است بلی با
تعذر ان مقدار هم کافی است و کیفیت تحصیل این توجه برای کسی که در مسجد الحرام یا مکه
است مقابله حقیقیه است بعین کعبه هر چند کعبه را نه بیند اگر بسبب دوری ممکن
نشود برای شخص تعیین خانه و مقابله حقیقیه ان پس معنی قبله او خانه کعبه است
این است که باید بطریقی بایستد که عرفا صدق بکند روی بکعبه است یا ملاحظه دوری
او چونکه در چیزی که بعید است کیفیت در محاذات ان هست که مانند نزدیک ملاحظه
مقابله حقیقیه در ان نمیشود و بجهت تحصیل این چند طریق است بترتیب اول تحصیل
علم با ان اگر ممکن باشد دویم ملاحظه علامات خاصه که از شارع رسیده از بابت
جدی و احوط این است که رجوع با نها و بعد از ممکن نبودن اول باشد سویم شهادت
دو عادل چهارم که بجد و جهد خود شخص حاصل شود و ظاهر این است که مظنه خود مقدم
است بر شهادت و اگر تعارض شد هم اقوی تقدیم مظنه خود است و احوط دو نماز است
هر یکی موافق یکی پنجم ملاحظه محراب مساجد مسلمین و محل توجه مذابح و مقابر
ایشان و ظاهر این است که بدون ملاحظه میتوان بران اعتماد کرد و اگر ملاحظه
کرد و مظنه او برخلاف ان شد اگر مخالفت کلیه است عمل بان مشکل است و اگر
اندک تیامنی و تیاسری است عمل بمظنه خود باید بکند و احوط جمع است ششم مظنه
که از قول اهل بصیرت حاصل شود هر چند که از قول کافری باشد که بصیرتی در تشخیص
داشته باشد هفتم مظنه که از الات مصنوعه مثل قطب نما و قبله نما حاصل شود
حاصل کلام در ترتیب اینها و در حکم تعارض اینها است و هم اقسام بر این دو مقدم اند

اقوی در ترتیب این است که وجوب تحصیل علم و یا اولا ... عدم امکان آن عمل میکند بظن متقدم الاقوی فالاقوی بدون ملاحظه تفاوت اسباب آن از معتبره و غیره ... علامات ... مبنا ... عمل به بینه با عدم معارضه آن با ظن خود ... احتیاط کند به تکرار نماز ظم

و اول

و اول این دو بر دویم مقدم است **مسئلة** هر گاه هیچیک از اینها بدست نیامد
مشهور حکم کرده اند بلزوم چهار نماز در چهار طرف مقابل هم دیگر و این احوط است
لکن قول باینکه در این صورت اکتفا بیک نماز میشود هر طرفی که میخواهد خالی از قوة
نیست و هر گاه وقت وسعت چهار نماز ندارد بنا بر قول بوجوب انها ایا یک نماز
کافی است یا انچه وسعت دارد اقوی اول و احوط دویم است **مسئلة** هر گاه
یقین دارد که قبله یکی از دو جهة یا سه جهة است واجب است بهمه انها نماز کند
و اما هر گاه مظنه دارد که یکی از دو جهة یا سه جهت است باید چهار نماز بکند و قول
باکتفا بهمان دو یا سه خالی از وجه نیست **مسئلة** در صورت وجوب چهار نماز
هر گاه از وقت بقدر هشت نماز بماند لازم است مشغول شود بظهر و عصر از چهار
جانب و اگر بقدر دو نماز بماند هر دو را بجا بیاورد بهر طرف که بخواهد و میشود که ظهر را
یکطرف بکند و عصر را یکطرف **مسئلة** همین که دو نماز مرتب بر او واجب است
مثل ظهر و عصر و چهار جانب بر او لازم شد احوط ان است که اول ظهر را چهار طرف
بکند بعد عصر را چهار طرف بکند و اگر هر طرفی ظهر و عصر کرد خالی از اشکال نیست
اگر چه صحت ان خالی از وجه نیست **مسئلة** هر گاه در صورت تکلیف بدو
نماز مرتب که هشت نماز واجب میشود وقت بقدر هفت نماز یا شش نماز یا پنج نماز
است ظاهر این است که چهار نماز بچهار طرف برای اولی باشد و باقی مانده هر چه
هست برای اخری یا اکتفا بیک نماز کند بهر طرف که بخواهد بنا بر انچه گذشته
اکتفا بیکی هر چند بقدر سه نماز وقت داشته باشد و اگر بقدر چهار نماز بیشتر
نمانده بعضی گفته اند همه برای نماز اخری است و اولی را بعد از وقت قضا کند و اقوی
این است که باید هر دو نماز را کند و ایا بیشتری برای اولی است یا اخری محل تامل
است و اگر سه نماز مانده باز هم هر دو را کند و همان مسئله هم میاید و کیفیت احتیاطی

مقصد دویم

در این مسائل هست بسبب صعوبت تصور اکثر مردم بیان نشد
در بیان احکام استقبال و کیفیت ان در موارد متعدده بدانکه استقبال قبله
در شریعت در بعض مقامات بدون ان عمل باطل است و در بعضی لازم است و

ع ۱ اقوی قول مشهور است ظم

ع ۲ بلکه اقوی دویم است ظم

ع ۳ بلکه خالی از قوة نیست ظم

ع ۴ مشکل است ظم

ع ۵ بلکه خالی از قوة نیست ظم

ع ۶ و اظهر اینست که برای اولی است ظم

در بعضی ترك ان لازم است و در بعضی مستحب است و در بعضی مکروه و در بعضی
حرام است و بیان اینها در چند مطلب است و بعد از بیان هر یك کیفیت استقبال
ان هم بیان میشود اما لزوم ان پس در پنج جا است اول نماز واجب اصلی یا عارضی
یا اعاده و قضا ان هر چند مستحب باشد که استقبال شرط صحت انها است و
ملحق است بنماز واجب نماز احتیاطی که در بعض صور شك لازم میشود و همچنین اجزا
نماز که فراموش شده و بعد از نماز قضا میشوند و ملحق کرده اند سجود سهو را و در
ان تاملی[۱] هست لکن در سجدهٔ قران و سجدهٔ شکر شرط نیست و در نماز میت اقوی لزوم
انست دویم نماز مستحب در حالت استقرار[۲] بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
که شرط نیست پس همچنانکه در حال راه رفتن اختیاراً قبله شرط ان نیست در
حال قرار نیز شرط نیست پس میتواند ایستاده یا نشسته نماز نافله بغیر قبله کند اما
کیفیت استقبال در نماز پس در نماز ایستاده باید مجموع پیش بدن از روی و شکم
و زانها مقابل قبله باشد و بعضی گفته اند باید انگشتان پاها هم مقابل قبله باشد
و این احوط است و اینکه گفته اند که مکروه است در نماز روی را باین طرف و ان طرف
نمودن در حالتی است که از روی بقبله بیرون نرود پس اگر روی را تمام بگرداند
حکم بصحت نماز مشکل است و کراهتی که گفته اند در التفات[۳] بچشم است و اما در
نماز نشسته دو زانو پس ملاحظهٔ سرهای زانو میشود و در نماز نشسته که ساقین
بر زمین باشند ملاحظهٔ وضع ساقین میشود و در نماز خوابیده کف پاها باید رو
بقبله باشند و در نماز حالت راه رفتن در سمت قبله انحراف زیاد از قبله ننماید
اگر بر غیر سمت قبله است این مراعات لازم نیست و در نماز بر پهلو خوابیده ظاهر
قدمین هم ملاحظه میشود سیم حالت احتضار و کیفیت استقبال در این است
که شخص بر قفا خوابیده و صورت و باطن قدمین او بقبله باشند چهارم میت در حال
نماز او و در حال دفن او و کیفیت اول انست که میت را بر پشت بخوابانند سر او بدست
راست نماز گذار باشد که روی بقبله ایستاده و کیفیت دویم این است که بر پهلو
بخوابانند که صورت و شکم و پیش بدن بجانب قبله باشند پنجم از مواضعی که

[۱] احوط است ظم
[۲] و اقوی ظم
[۳] با التفات غیر فاحش بسمت یسار و یمین بطلان معلوم نیست ظم

استقبال

استقبال شرط است ذبح و نحر است که شرط حلیت است و کیفیت ان این است که
محل ذبح و نحر و پیش بدن حیوان روی بقبله باشد و احوط این است که ذابح هم
روی بقبله باشد و اما جائی که ترك استقبال واجب است پس ان در حال طواف
است و اما جائی که استقبال مستحب است پس در چند حالت است اول حال دعا
دویم حال قران خواندن سیم حال ذکر چهارم حال تعقیب پنجم حال مرافعه
که حاکم شرع کند ششم حال سجدهٔ شکر هفتم حال نشستن هشتم در جمیع احوال
که مستحب است لنفسه قطع نظر از امور سابقه و اما جائیکه استقبال مکروه است
پس در حال جماع و در حال پوشیدن زیر جامه و در حال اب دهن و دماغ انداختن
و هر حالتی که منافات با تعظیم دارد و اما جائی که استقبال حرام است پس در
حالت تخلی است بجهة بول یا غائط که استقبال و استدبار هر دو حرام است در حالت
استبراء اقوی حرمت[۴] است و در حال استنجا احوط اجتناب است **مقصد سویم**
در حکم اخلال باستقبال است در مقام وجوب و شرطیت ان پس اگر عمداً با علم بحکم
اخلال نمود بان پس در نماز باعث بطلان و در ذبح باعث میته و حرام شدن و
اگر در احتضار ترك شد معصیت است تنها و اگر در نماز میت ترك شد صحت محل
اشکال است و اگر در دفن میت ترك شد هر چند بعد از خاك ریختن باشد هم باید
مراعات کند و ظاهر جواز نبش است بجهة تحصیل استقبال لکن مادامیکه نپاشیده است
و اگر جاهل مسئله باشد با تقصیر هم حکم همین است و اگر جاهل بقبله باشد پس حکم
ان نسبت بنماز گفته شد و در ذبح و دفن و احتضار حکم ساقط است هر طرفی
خواهد حیوان را بکشد و هر طرفی بخواهد میت را دفن کند و اگر علم رسانید بطرفی
یا مظنه کرد یا عمل بعلامتی کرد بعد ظاهر شد که منحرف بوده پس انحراف چند نوع
تصور میشود که هر نوع حکمی دارد پس اگر معلوم شد که قبله ما بین ان سمت نماز
و دست راست یا دست چپ او بوده که بحد دست راست و چپ نرسیده نماز او صحیح
است و اعاده نمیخواهد و اگر در اثناء باشد گذشته صحیح است و در باقی مانده روی
بقبله کند و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست راست یا دست چپ بوده اگر وقت

[۴] احوط است نیست لکن واجب مثل حال استنجا ظم

باقی است اعاده کند والّا قضا ضرور نیست و اگر معلوم شد که قبله از دست راست
یا چپ گذشته بطرف پشت سر یا بخود پشت سر بوده اگر وقت باقی است اعاده
کند و اگر گذشته است قضا کند و احوط در صورت وسطی هم قضا است[۱] مسئله
این حکم برای کسانی است که جهت کعبه قبله ایشان است و امّا مثل اهل مکّه که خود
کعبه قبله ایشان است در ظهور خطاء باندک انحراف اعاده و قضا ضرور است
مسئله این حکم کسانی است که علم باشتباه برسانند و اگر مظنّه بکنند اعتبار
ندارد اگرچه اصل تشخیص ایشان هم بمظنّه شده باشد خاتمه مسائل قبله بدانکه رو بقبله
در جاهائیکه بالذّات لازم است بسبب عارضی ساقط میشود و آن در دوازده جا
است اوّل در صورت اشتباه که چهار نماز باید کرد دوّم در حالت
نماز خوف سیّم در جائی که شیر یا جانور دیگر در طرفی باشد که اگر پشت باو بکند
ایمن نیست روی باو نماز میکند هرچند پشت بقبله باشد چهارم در نماز غریق
پنجم کسی که در گل فرو رفته ششم کسیکه مشغول شنا کردن است و بساحل نمیرسد
وقت نماز تنگ شده در آن حالت نماز میکند بسمتی که میرود هرچند پشت بقبله
باشد هفتم کسیکه سواره نماز میکند در حالت اضطرار هشتم در کشتی هرگاه گردیدن
بقبله ممکن نشود نهم ناخوشی که بر قفا خوابیده نماز میکند و احوط اینست که اگر
ممکن است مانند محتضر روی بقبله کند دهم اسیر بسته و احوط این است که هر
کدام بتوانند تکبیرة الاحرام را رو بقبله بگویند یازدهم هرگاه خوف موت ذبیحه
دارد دوازدهم گاومیش یاغی شده و شتر مست شده[۲] که او را بعقر تذکیه می کنند و
تفصیل اینها هرکدام در جای خود بیان شده مقصد پنجم از مقدّمات نماز
ملاحظه لباس است که در بر شخص است بجهت ستر یا حفظ یا زینت و در آن پنج مطلب
است اوّل در مقدار واجب آن بمقدار ستر عورت لازم در آنست دوّم در
ملاحظه صفات لباس بخودی خود چه ساتر باشد چه زیاده بر آن یعنی صفاتیکه
دخل در صحت و بطلان نماز دارند سیّم در بیان لباس مستحب چهارم در بیان
لباس مکروه پنجم در لباسی که حرام است لکن دخلی بصحت و بطلان نماز ندارد

[۱] علی الاحوط لکن واجب نیست ظم

[۲] بلکه مطلق حیوانیکه بعقر تذکیه میشود ظم

مگر

مگر از باب احتیاط مطلب اوّل از مقدّمات نماز که دخل بلباس دارند ملاحظه
ستر و پوشانیدن است بدانکه ستر در شریعت بحسب حکم شارع بر دو قسم است
قسم اوّل ستر لازم از نظر فی نفسه که دخلی بحالت نماز بخصوص ندارد و آن در پنج موضع است
اوّل لزوم ستر عورتین که بر همه مکلّفین لازم است از همدیگر بلکه از غیر مکلّفین هرگاه ممیّز باشند
ستر نماید چه مرد از مرد یا زن و چه زن از زن یا مرد چه محرم و چه نامحرم و استثنائی
ندارد مگر زن و شوهر و آقا و کنیز دیگر نظر بعورت هیچ کس جایز نیست و ستر بر
هم از همه لازم است و امّا نابالغ پس هرگاه ممیّز باشد نگاه بعورتین او محلّ اشکال است
و در مراهق قطعاً حرام است موضع دوّم ستر زن خود را از غیر شوهر هر ناظر که نگاه
کند بطریق خوش آمدن و التذاذ چه محرم و چه نامحرم چه بصورت و چه کفهای دست
و چه غیر آنها از بدن موضع سوّم ستر زن از ناف تا سر زانو را از نگاه کردن
غیر شوهر چه محرم[۱] و چه نامحرم هرچند بطریق التذاذ نباشد موضع چهارم ستر زن
صورت و کفین را از نگاه نامحرم و هرچند بطریق التذاذ نباشد بنا بر مشهور[۲] و
احوط موضع پنجم لزوم ستر زن زینت و زیور خود را که در محل خود باشد خالی از
وجه نیست پس بنا بر این نظر نامحرم بگلوبند طلا و پستان بند که در محل خود
بسته باشد و هرچند که بشره را هم نه بیند حرام است و بدانکه در این قسم از ستر
ساتر مخصوصی معتبر نیست بلکه بعضی اوقات بدست گذاشتن و بگل مالیدن اکتفا
میشود مسئله موی گیسو اگر که وصل از موی غیر شده چه از زن باشد یا از مرد
آیا ستر آن لازم است اقوی لزوم است و بند گیسو که از ابریشم یا پشم باشد ستر آن
احوط است مسئله آیا در آینه یا آب صاف نگاه بنامحرم کردن جایز است
یا نه اگر با التذاذ بلاشبهه جایز نیست و بدون آن هم قول بعدم جواز خالی از قوّة نیست
قسم دوّم در ستر عورت لازم در نماز است بدانکه در نماز بخصوص کیفیتی از
ستر عورت شرط صحت است که غیر از آن ستر است که بنفسه واجب است چون
آن اقسام ستر که بنفسه واجبند همه آنها در صورتی است که ناظر باشد پس در
صورت عدم ناظر یا وجود ناظر که جایز النظر باشد ستر واجب نیست لکن ستر نمازی

[۱] اقوی در محرم جواز نظر با عدم التذاذ [illegible] عورتین است ظم

[۲] اگرچه اقوی جواز است با عدم التذاذ و ریبه ظم

دخل باین ندارد ولازم است حتی اینکه هرگاه در مکان خلوتی نماز کند بحیثیتی که ابداً
احدی در انجا نباشد یا اینکه محرم تنها باشد باز ستر لازم است وبیان انجائی که
ستر ان لازم است وکیفیت ستر واحکام در چند مقصد میشود **مقصد اول** انچه ستر
او لازم است در نماز نسبت بمردها وزنها تفاوت دارد اما مرد پس براو لازم است
همان ستر ذکر و بیضتین ودبر وشاید مابین اینها هم[عه] داخل باشد واحوط ستر همهٔ
مابین ناف وسر زانو است واما زن پس براو لازم است ستر مجموع سر و بدن در
حالت نماز مگر روی و دستها از مفصل کف وقدمین از مفصل ساق که ستر انها لازم
نیست از بابت نماز بلی هرگاه ناظر نامحرمی باشد ستر انها از بابت نظر نامحرم واجب است
نه از بابت نماز واگر نکرد معصیت نموده و نماز او صحیح است وکیفیت ستر این است
که ظاهر ان پوشیده شود بطریقی که دیده نشود پس اگر دیده شود شبح ان بسبب نازکی
پارچه باز ستر نشده است واما اگر حجم وشکل ان بعد از ستر ان معلوم باشد عیب
ندارد **مسئله** هرگاه زیر ذنخ زن پیدا باشد بقدری که متعارف است عیب[عه] ندارد
اما گلو وگردن باید تمام مستور باشد واحوط ستر زیر ذنخ است **مقصد دویم**
لازم در ستر پوشیده شدن در جمیع حالات است از غیری که بشود ببیند هر چند
کسی حاضر نباشد واما پوشیده شدن از خود شخص اگر چه اظهر این است که ضرور
نیست پس هرگاه در پیراهن بلندی نماز کند در وقت رکوع عورت خود را می
بیند عیب ندارد لکن احوط ستر است واگر بطریقی است که گاهی برای غیر هم ظاهر
می شود باطل است وهر چند غیری نباشد واما در صورت پوشیدن چنین لباس
از اول نماز باطل است یا اینکه از همان حالت که اگر کسی باشد میشود ببیند اقوی
ثانی است پس هرگاه قبل از رسیدن باین حالت ساتر دیگر قرار داد نماز او صحیح است
ومناط در ستر از همه جوانب است غیر از سمت پائین که ستر لازم نیست مگر اینکه
بی زیر جامه در کناره بامی یا بر پنجرهٔ ایستاده باشد که عبور از پائین انها متعارف است
در این صورت نماز او باطل است هر چند کسی عبور نکند و نه ببیند واما اگر بر کنار
چاهی است پس نماز صحیح است وهر چند که اتفاق شود که در چاه کسی بوده و باو

عه اقوی عدم دخول است ظم

عه مشکل است واحتیاط ترک نشود ظم

نگاه

نگاه کرده **مسئله** هرگاه لباس ساتر عورت سوراخ باشد ولکن دست خود را
در وقت نماز بر ان گذارد برای نماز ثمر ندارد ولکن هرگاه با دست پیراهن را
جمع نمود که ستر با ان بشود خوبست **مقصد سویم** در ساتر است ستر
بلباس متعارف بی شبهه است و بریسمان نبافته وبگیاه و برگ درختان هم
اکتفا می شود هر چند لباس ممکن باشد واحوط تقدیم لباس است اما ستر بگل
چسبنده در صورت اختیار محل اشکال است لکن در صورت اضطرار احوط[عه۱] این
است که با ان نماز متعارف کند وحکم نماز عاری را هم جاری نماید واما ستر
بگل ابکی وباب گل الوده وبداخل شدن گودال ساتر نیست در حالت اختیار ثمر ندارد
قطعاً ودر حالت اضطرار با وجود ناظر ستر با نها لازم لکن احوط[عه۲] دو نماز است
یکی مثل نماز عاری و یکی نماز مختار و در ساتر چند شرط دیگر معتبر است لکن چون
شروط اصل لباس اند وهر چند زاید بر ستر باشد در شرائط لباس بیان میشوند
انشاء الله تعالی **مقصد چهارم** هرگاه عمداً ترک ستر کرد نماز باطل است وهرگاه بنادانست
وفراموش کرد اقوی[عه۳] بطلان است وهرگاه جاهل بمسئله بود نیز باطل است هر
چند مقصر نباشد وهرگاه غافل بود از اصل مکشوف بودن یا اینکه چنین دانست
که ستر نموده بعد از نماز معلوم شد که مستور نبوده نماز صحیح است و هرگاه در اثنا
معلوم شد فوراً ان را ستر نماید ومشغول بفعلی از افعال نماز در ان بین نشود وهرگاه
قدرت بر ستر در اثناء ندارد و وقت وسعت دارد نماز را بهم زند واگر وسعت
ندارد حکم او حکم عاری است وهرگاه در اثناء بسبب باد تنه مکشوف شد اگر
فوراً ستر نماید نماز صحیح است **مقصد پنجم** هرگاه ساتر نباشد نماز میکند برهنه
وکیفیت نماز کردن برهنه مختلف است پس اگر ناظری نیست از اصل نماز میکند
بطریق متعارف واحوط[عه۴] این است که نمازی بکند هم ایستاده بایماء واگر ناظری
هست پس اگر از ساتر غیر نمازی هم مثل گل مالیدن و نحو ان هم متمکن نیست نماز
میکند نشسته بایماء عوض رکوع و سجود واگر از ان متمکن است احوط[عه۵] این است
یک نماز متعارف بکند و یکی نماز ایستاده بایماء **مطلب دویم** در شرائط لباس

عه۱ لکن اقوی کفایت اول است ظم

عه۲ واقوی کفایت نماز مختار است ظم

عه۳ صحت در ناسی وجاهل خالی از قوة نیست ظم

عه۴ ترک نشود ظم

عه۵ گذشت که اقوی کفایت نماز متعارف است ظم

است بخودی خود چه ساتر و چه غیر ساتر و انها هفت صفت است اوّل اینکه
مباح باشد یعنی پوشیدن ان شرعًا جایز باشد پس انچه پوشیدن او بسبب
مدخلیت غیر جایز نیست در اینمقام انرا مغصوب کویند و نماز در ان باطل
است چه عین ان مال غیر باشد و چه حقّی از غیر تعلّق بان داشته باشد
مثل رهن بودن چه علم باشد که صاحب ان راضی نیست چه شك داشته
باشد راضی است یا نه چه تمام از غیر باشد چه جزء یك ان از غیر باشد چه غیر
در عین شریك باشد چه حقّی از او متعلّق بان باشد مثل اموال میّت که هنوز
قرض او را ادا نکرده باشد **مسئلة** هرکاه لباس مباح بحرام رنك شده جریانِ
حکم مغصوب نسبت بنماز در ان نمیشود و صحّت خالی از قوّت نیست **مسئلة**
هرکاه لباس تر باشد باب غصبی و هنوز خشك نشده ظاهر این است که نماز
در ان عیب ندارد **مسئلة** هرکاه کاذری لباس حرام باشد عیب ندارد
مسئلة هرکاه دوختن لباس بظلم باشد پس اکر خیاط ان را مالك است
نماز در ان شبهه ندارد و اکر خیاط ان غصبی باشد محلّ اشکال است اکر
چه خود لباس و خیاطی کردن او هر دو مباح باشد **مسئلة** مهمه هرکاه شخصی
لباسی را قرض کرفتند پس هرکاه در وقت کرفتن نیّت اداء قرض از حلال خود یا
مطلق داشته شبهه ندارد و اکر وقت قرض کرفتن نیّت پس ندادن کرده یا
نیّت اداء از حرام داشته بعضی از اعاظم علماء حکم بغصبیّت ان لباس نموده
اند و بعضی ملحق کرده اند که اکر وقت کرفتن ابدًا نیّت وفا ندارد نه از حلال
و نه از حرام نیز چنین است و این حکم اختصاص بلباس ندارد بلکه هرچه قرض
کند یا بخود باید نیّت وفا از غیر حرام داشته باشد و بدانکه حالات شخص نمازکذار
در غصب مختلف است بحالاتیکه حکم صحّت و بطلان بسبب انها تفاوت
میکند اوّل اینکه میداند که پوشیدن ان حرام است و باعث بطلان است
دویم انکه میداند حرام است و نمیداند که باعث بطلان است در این دو
صورت شبهه در بطلان نیست سیّم انکه نمیداند حرام است بسبب

نقصیر در تحصیل مسائل ابرهم مثل سابق است چهارم انکه نمیداند و هیچ ملتفت
نشده پنجم انکه این حکم را فراموش کرده در این دو جا حکم بصحّت
خالی از قوّة نیست ششم انکه غصبیّت را فراموش کرده و حکم در این این است
که هرکاه غیر از غاصب باشد که بعد از علم فراموش کرده که این لباس مغصوب
است و پوشید نماز صحیح است و هرکاه خود غاصب باشد که از بابت بی مبالاتی
در وقت نماز بخصوصه فراموش کرده غصبی بودن لباس خود را حکم ببطلان
میشود هفتم اینکه اصل غصب بودن این عبا را مثلًا نداند در اینجا حکم میشود
بصحّت نماز بی اشکال هشتم انکه مالك باو اذن داده بابقاء غصبیّت در نماز
کردن و این اذن هرکاه بغیر غاصب باشد خوب است و اکر بخود غاصب اذن
بدهد که در ان نماز کند بابقاء غصبیت و امتناع او از ردّ در صحّت ان تامّل
هست نهم انکه مامور باشد شرعًا بپوشیدن لباس غصبی بجهة حفظ ان
لباس از غارت یا از بید زدن و نحو ان در اینصورت نماز در ان صحیح است
دهم اینکه مضطر شده بپوشیدن ان بجهة حفظ جان خود از بابت سرما
مثلًا در این صورت هم حکم بصحّت نماز میشود یازدهم اینکه نمیدانست
که انرا در بردارد تا فارغ شد در اینجا هم نماز صحیح است دوازدهم انکه از
اوّل بخیال مباح بودن پوشید و در اثناء نماز ملتفت شد که مغصوب است
پس اکر بیرون اورد فورًا نماز صحیح است اکر مستلزم فعل کثیری نباشد والّا نماز
را قطع کند اکر وقت وسعت دارد و امّا اکر وقت وسعت ندارد پس اکر بعد از
بیرون اوردن ادراك یکرکعت از وقت میشود قطع کند و اکر نمیشود در همان
حالت بیرون اوردن مشغول نماز باشد و این فعل کثیر که از بیرون اوردن
ان لازم میاید در این حالت مبطل صلوة نیست صفت دویم از صفات لباس
اینکه اجزاء میته نباشد هرچند از حلال کوشت باشد چه از حیوانی که خون
جهنده داشته باشد مثل پوست کوسفند مردار یا خون جهنده نداشته باشد
مثل پوست ماهی که در اب مرده باشد و مراد اجزائی اند که از اصل جان دار

١/ بلکه مثل لاحق است ظم
٢/ معلوم نیست ظم
٣/ اظهر صحت است ظم
٤/ مکر اینکه صورت نماز را محو کند ظم

انها حلول کرده واما اجزائی که از اصل جان نداشته اند مثل پشم و مو و کرک
پس نماز در انها از حیوان حلال گوشت جایز است هرچند میته باشد و بدانکه
یقین بتذکیه شرط نیست بلکه در صورت شک گرفتن از ید مسلم کفایت میکند
پس هر پوستی که از دست مسلمان بگیری و یقین بمیته بودن آن نداری حکم
میشود در آن باینکه تذکیه شده است وانچه از کافر بگیری در صورت شک
حکم بمیته بودن آن میشود و حکم بنجاست آن هم از این باب است نه از باب
ملاقات بدن کافر با او پس انچه از دست کفار گرفته میشود از اجزاء غیر حیوان
مثل جواهرات و مربات و نحو انها پاک است هرچند که مایع باشد مگر هرگاه
یقین داشته باشی که بدن کافری با او یا بظرف او با رطوبت ملاقات کرده بلی اگر وصله
پوستی یا استخوانی در آن باشد محکوم بنجاست است بنابراین انچه از دست کفار
بگیری با عدم علم بملاقات برطوبت حتی روغن خوراک و شیر پاک است مگر گوشت
و پوست و استخوان و پیه لهذا در صورت شک پیه را از او نمیشود خرید و روغن
خوراک را میشود خرید و در اینجا چند مسئله محتاج الیها است اول انکه هرگاه
پوست از دست کافری بگیری لکن بدانی از مسلمان گرفته باز حکم بتذکیه او میشود
دویم انکه هرگاه او را از مسلمان بگیری و یقین داری از بلدی که اهل آن
کافراند گرفته مثل کفش و کمربندی که از مسلمان بخری و یقین داری که شغل
دوسیم است اگر همین قدر است که میدانی از بلاد کفار آورده ولکن این کفش بخصوص
را علم نداری که از کافر گرفته حکم بطهارت و تذکیه آن میشود و اما اگر علم داری
که این را بخصوص از کافر خریده ظاهر این است که همین قدر که احتمال بدهی که شاید
آن مشتری علم داشته بتذکیه یا باینکه آن کافر بایع از اول از مسلمی خریده کفایت
میکند و اما اگر بدانی که در وقت خریدن از کافر ملتفت باین احتمال نبوده یا
یقین داشته که آن کافر از مسلمی نخریده یا شک در این داشته و از کافر خریده
حکم بمیته بودن و نجاست آن میشود خلاصه ید و تصرف مسلمین بلکه جزء
حیوان حلال گوشت که اثر تصرف مسلم در او باشد محکوم است شرعا باینکه

تذکیه

وهمچنین دنبه و روغن آن ظم

اختصاص بحلال گوشت ندارد ظم

تذکیه شده **مسئله سوم** هرگاه در بازار بلاد اسلام پوستی بخرد از کسیکه
نداند کافر است یا مسلم باز محکوم است بتذکیه شدن **مسئله چهارم**
هرگاه تذکیه شدن در پوست بطریق شرعی محقق شد و در آن نماز کرد بعد
معلوم شد که میته است قضاء نماز لازم نیست **مسئله پنجم** همراه داشتن
جزئی از مردار هرچند ملبوس نباشد مبطل نماز است مثل چشم کرک و قطعه
از پوست کفتار و همچنین سریشم که از پوست میته بسازند و چوب غلاف شمشیر
و کارد بان بچسبانند و ساغری که از پوست مردار غلاف کارد و شمشیر کنند
وانچه از پوست یا استخوان باشد و از دست کفار گیرند و در بغل یا جیب باشد نماز
در همه اینها باطل است **صفت سویم** انکه از اجزاء حرام گوشت نباشد چه زنده
و چه میته چه تذکیه شده چه از اجزائیکه حیاتی داشته مثل پوست و چه غیر
ان مثل موی و پشم و کرک و چه همه لباس از آن باشد یا ممزوج باشد چه قلیل و چه
کثیر حتی اینکه اگر یک موی از غیر ماکول اللحم در لباس او بافته شده باشد نماز در
ان باطل است بلکه اگر موی بلباس چسبیده باشد مثل اینکه از گربه موئی بلباس
متصل شود نماز در آن باطل است بلکه اگر از اجزاء پاک آن در لباس باشد
مثل آب دهن گربه یا عرق او بلباس متصل شود نماز در آن نمیتوان کرد و
تفصیل مطلب ببیان چند مسئله است اول مراد از حیوان حرام گوشت
حیوانی است که گوشتی داشته باشد که قابل خوردن باشد و حرام باشد
پس اجزاء شپش و کیک و پشه عیب ندارد و اجزاء مگس عسل مثل خود عسل و موم
عیب ندارد و دوختن لباس با بریشم و ابریشم بودن که بحد حریر خالص نرسد عیب
ندارد و اجزاء صدف اگر حیوانی است هم عیب ندارد و در مروارید هیچ
اشکالی نیست چونکه از اجزاء آن حیوان نیست **دویم** اجزاء انسان اگر یا کسی دیگر
باشد عیب ندارد مثل آب دهن غیر یا موی غیر پس گیسو که از موی زن دیگر
باشد برای غیر خودش از زنها عیب ندارد **سویم** استثنا شده از این حکم خز
که حیوان حرام گوشت است که نماز در کرک و پوست و موی او عیب ندارد و هم

بلکه اعاده نیز ظم

اگر گوشت نداشته باشد ظم

چنین سنجاب بنا بر اقوی لکن در سمور و قاقم و فنک و حواصل نماز جایز نیست
چهارم هرگاه شک بشود در پوست یا موی یا کرک یا پشم که از حیوان حرام گوشت
است یا نه نماز در آن جایز نیست[1] پس در بعض اقسام ماهوت که معلوم نیست که
از پشم گوسفند یا از حیوان دیگر است نماز نمیتوان کرد پنجم هرگاه از اجزاء غیر
ماکول همراه دارد بی آنکه جزء لباس باشد مثل دسته چاقو و بعضی از انواع قاب
ساعت محل اشکال است و احتیاط شدید در ترک است[2] ششم هرگاه
نداسته در آن نماز کرد نماز باطل است[3] چه نداستن مسئله و چه نداستن اینکه
از غیر ماکول اللحم است هفتم آنکه هرگاه بفراموشی نماز در آن کرد حکم بصحت
نمیشود **صفت چهارم** آنکه لباس مرد طلا باف نباشد و طلا در آن بکار برفته
باشد هرچند دوخت عبا باشد که بگلابتون طلا دوخته شود و مطلا هم باید
نباشد و ممزوج بطلا هم نباشد حتی انگشتر و دور نگین انگشتر و دکمه طلا و کمربند
در همه اینها اظهر بطلان نماز است و حرام هم هست بلی زیور شمشیر و کارد و قمه
بست تفنگ و طپانچه که طلا باشد عیب ندارد و بستن دندانها بمفتول طلا عیب
ندارد و صحت نماز پسر نابالغ بنا بر قول بشرعیت عبادات ایشان در زرباف محل
اشکال است و اما در زنان مطلقا عیب ندارد صفت پنجم از صفات لباس
این است که لباس مرد حریر خالص نباشد پس هرگاه نماز در حریر کرد هم باطل است
و هم معصیت بلکه سه معصیت نموده است حرمت ذاتیه اصل پوشیدن
حرمت ذاتیه نماز در آن[4] حرمت تشریعیه نماز در آن و گاهی بسبب ابطال نماز
در اثناء چهار حرام جمع میشود و مراد از حریر خالص این است که تمام لباس از
ابریشم یا قز باشد یا اینکه چیزی کمی از غیر داخل داشته باشد که صدق اسم خالص
بیرون نرود و حرمت مختص صدق پوشیدن آنست پس هرگاه جزء لباس
باشد از قبیل دکمه و قیطان بافته و سجاف عیب ندارد لکن احوط در سجاف
این است که از چهار انگشت عرض آن بیشتر نباشد هرگاه لباس راه راه بافته شده
باشد یک راه ابریشم خالص و یک راه غیر آن عیب ندارد و اگر حریر و غیر آنرا وصله

[1] اقوی جواز است در همه مشکوله باشد ظم
[2] بلکه خالی از قوت نیست ظم
[3] اقوی صحت است و همچنین در فراموشی ظم
[4] حرمت ذاتیه نماز در آن معلوم نیست ظم

وصله دوخته باشند یا حریر و صله بغیر حریر زده باشد عیب ندارد لکن احوط
آنست که از چهار انگشت بیشتر نباشد و اگر آستر حریر باشد حرام است[1] و اگر کناره
لباس حریر بافته شده بنحوی که در آن تنها بتوان نماز کرد محل اشکال است
مسئله دستمال بر زخم بستن و کهنه جبیره حریر باشد عیب ندارد **مسئله**
هرگاه در ما بین رویه و آستر ابریشم یا الاس گذاشته باشد عوض پنبه عیب ندارد
مسئله بند زیر جامه و کلاه و عرقچین و یافته کمربند و جوراب حریر باشد محل
احتیاط[2] و اشکال است **مسئله** همراه داشتن حریر بی پوشیدن از عیب ندارد
پس اگر ده ذرع قناویز یا پیراهن دوخته از آن در بغل گذاشته باشد ضرر ندارد
مسئله بطلان نماز در حریر اختصاص بصورت علم ندارد پس اگر مسئله را
نمیدانست یا نمیدانست که این حریر است یا فراموش کرد در همه صور[3] نماز باطل
است بلی اگر مضطر شد و از بابت خوف هلاکت یا ناخوش شدن پوشید
عیب ندارد و نماز در آن صحیح است لکن احوط این است که ساتر غیر حریر هم
بپوشد اگر ممکن باشد **مسئله** در حال حرب پوشیدن حریر جایز است و نماز
در آن مادامیکه صدق حال حرب میشود صحیح است **مسئله** کسی که ناخوشی
قمل دارد یعنی در بدن او شپش خارق عادت عمل میاید پوشیدن حریر برای او
جایز است و بعید نیست که نماز هم در آن صحیح باشد **مسئله** فرش حریر و
بر زمین انداختن و روی انداختن و متکا و پرده از آن جایز است و بعضی احوط
برای مرد ترک را دانسته اند **صفت ششم** اینکه از نجس نباشد و متنجس نباشد و
تفصیل کلام در این و در آنچه عفو شده از این در باب طهارت گذشت و در اینجا
چند مسئله بیان میشود **مسئله** هرگاه بدن پاک باشد و لباس منحصر در نجس
باشد پس هرگاه بیرون آوردن آن ممکن نیست ضرر ببدن با همان لباس
نجس نماز کند و اگر ممکن است آنرا بیرون آورد و برهنه نماز کند بطریقیکه گذشت
و احوط این است که نماز با آن لباس هم بکند اگرچه قول بتخییر بودن خالی از قوة
نیست **مسئله** هرگاه بدن نجس باشد و لباس پاک و تطهیر بدن ممکن نباشد

[1] بلکه در زائد مقدار سجاف اشکال است ظم
[2] بلکه منع خالی از قوة نیست ظم
[3] اقوی صحت است خصوصا در اخیرتین ظم
[4] اقوی نماز کردن در آنست و احوط جمع است ظم

بهمان طریق نماز کند **مسئلة** هرگاه بدن و لباس هر دو نجس باشند و آب بجهة تطهیر یکی از اینها بیشتر نباشد تطهیر بدن کند و برهنه نماز کند و بعد از آن با آن لباس نجس احتیاطا نماز دیگر کند **مسئلة** هرگاه بقدر تطهیر بعضی از بدن یا لباس آب بیشتر نباشد تطهیر بعض لازم است یا ثمر ندارد قول بلزوم خالی از وجه نیست و موافق احتیاطاست **مسئلة** هرگاه چند لباس دارد که یکی از آنها نجس است یقینا لکن نداند کدام است پس اگر لباس پاک غیر از آنها هست لازم است در آن نماز کند و اگر منحصر است بآن دو و تطهیر بجهة او ممکن است واجب است تطهیر بقدر حصول ستر یک از ایشان یا هر دو و اگر ممکن نیست نماز کند در هر یک از آنها اگر وقت وسعت دارد و اگر وقت وسعت ندارد مگر برای یک نماز یکی را بپوشد و یک نماز کند و بعضی گفته اند برهنه یک نماز کند **مسئلة** هرگاه چند لباس باشند که دو یا سه مثلا از آنها نجس شده و معلوم نیست کدام است و لباس منحصر در آنها است در اینجا بعدد نجسها و یک نماز زیاده بجا بیاورد مثلا هرگاه سه جامه در ده جامه مشتبه شده چهار نماز در چهار جامه کند و اگر چهار باشد پنج نماز در پنج جامه کند و همچنین **مسئلة** هرگاه در اثنای نماز معلوم شد که لباس او از اول نماز نجس بوده پس اگر ممکن است بیرون بیاورد و نماز را تمام کند چنانکه کند و احوط اعاده است بعد از این اگر ممکن نیست نماز را بهم بزند و ازاله کند اگر وقت وسعت دارد و اگر وسعت ندارد بهمین طریق نماز را تمام کند **مسئلة** هرگاه در اثناء نماز معلوم شد که بدن یا لباس نجس است لکن نمیداند که حال شده یا از اول بوده مثل این است که بداند حالا عارض شده آنرا بشوید در اثناء نماز و نماز را تمام کند باین کیفیت که هرگاه آب حاضر باشد یا در جائی است که باشاره آنرا طلبد و رفتن مستلزم پشت بقبله نمودن نباشد و طول زیادی نکشد در اثناء نماز شستن عیب ندارد و اگر ممکن نباشد نماز را بهم زند و ازاله کند در صورت وسعت و اگر وقت وسعت ندارد بهمین کیفیت نماز کند **صفت هفتم** بعضی گفته اند که باید لباس از بابت زی شخص حرام نباشد و این در

اقوی کفایت نماز در آن است ظم

ترک نشود ظم

دو موضع است یکی لباس شهرت و یکی لباس زن از برای مرد یا مرد از برای زن پوشیدن و حق این است که پوشیدن اینها در نماز و خارج نماز حرام است لکن باعث بطلان نماز نمیشود بلکه مقارن نماز این معصیت پوشیدن را هست لکن احتیاط در ملاحظه آنها هست و لازم است که بیان معنی اینها بشود بجهة اصل اجتناب و احتیاط در نماز اما لباس شهرت پس آن لباسی است که پوشیدن آن باعث انکار مردم آن پوشیدن را بشود بحسب حال شخص یا از بابت نفاست و رنگ آن یا از بابت پستی آن یا از بابت وضع آن مثل آنکه شخص جلیل القدر بزرگ لباس اجلاف را بسبب جنس یا رنگ آن یا لباس اطفال بپوشد یا لباس بسیار پست بپوشد که مضحکه شود و از انظار عامه مردم ساقط شود و از احادیث بسیار مذمت بجهة لباس شهرت شده و این در ازمنه و اشخاص تفاوت دارد پس پوشیدن امام و مقتدای مردم قسم پست لباس را با وصله لیف خرما مستحسن است و مستحب است و گاه هست برای بعضی داخل لباس شهرت میشود و اما حکم لباس شهرت پس ظاهر بعض احادیث حرام بودن آنست و بعضی از علما هم فتوی بحرمت آن داده اند و بعضی دیگر آن احادیث را حمل بر کراهت نموده و بنا بر قول بحرمت و بعضی حکم ببطلان نماز در آن نموده و در اصل حرمت و بطلان نماز بنا بر آن تامل هست و اما تلبس زن بلباس مرد و تلبس مرد بلباس زن پس معنی او این است که مرد لباس مختص بزن مثل مقنعه و زن لباس مختص بمرد مثل عمامه بپوشد و ظاهر بسیاری از علماء حرام بودن آنست هرچند در آنی باشد و لهذا در شبیه در آوردن از این بابت هم اشکال میاید و بعضی گفته اند که آنچه وارد شده از تشبه رجال بنساء و نساء برجال معنی او این است که مرد خود را زن کند و زن خود را مرد که این را شیوه خود قرار بدهند و این وجه اقوی است پس اگر بطریق اتفاق یک آنی مرد لباس زن را بپوشد یا عکس عیب ندارد و بر فرض حرمت علی ای حال بطلان نماز معلوم نیست و راه احتیاط واضح است والله اعلم خاتمه مسائل لباس بدانکه این احکام و صفات که بجهة لباس بیان شد در لباسی است که عرفا در بر شخص

باشد چه متصل ببدن وچه منفصل چه با بدن مساوی باشد یا ازان بلند تر
باشد پس پیراهن بلند که بر زمین میکشند اگر انقدر زیادی او نجس باشد
هم محل اشکال است مگر اینکه عرفاً از لباسیت بیرون برود مثلاً هرگاه از پارچه
که بیست ذراع است طرفی نجس باشد یا از غیر ماکول دو ذرع از سمت دیگر انرا
بر سر یا کمر به پیچد وباقی را انداخته باشد بر زمین ظاهراً عیب ندارد **مسئله**
دیگر اینکه هرگاه شخص خوابیده نماز میکند روی اندازاو یا فرش متصل ببدن او
نجس یا حریر یا غیر ماکول باشد ظاهر این است که عیب ندارد بلی هرگاه ساتر او
اینها باشند فی الجمله اشکالی دارد **مطلب چهارم** در بیان لباس مکروه
در نماز بدانکه در بیست وهشت قسم از لباس نماز مکروه است اول لباس سیاه
مگر عمامه وعبا وهرچه سیاهی شدید تر است کراهت شدید تر میشود دویم
لباس قرمز سیم لباس کلی چهارم رنگ زعفران پنجم هر رنگ تندی ششم
عمامه بی تحت الحنک هفتم رخت شفاف که از انها بپوشد و بدن نما باشد
هشتم پیراهن تنها اگرچه بلند باشد نهم در سنجاب بنا بر قول بجواز دهم انچه
ابریشم دران بافته باشند یازدهم حریر محض برای زنها واما برای مرد گفته
شد که حرام است ومبطل دوازدهم در لباس کسی که اجتناب از نجاست
ندارد خصوص شارب الخمر اگرچه نماز دران بسبب عدم علم صحیح است سیزدهم
در لباس کسیکه اجتناب از حرام ندارد چهاردهم کلاه وبند زیر جامه وعرقچین و
انگشتر وزیور هرگاه نجس شده باشند پانزدهم خلخال صدادار برای زنها شانزدهم
انگشتری که صورتی دران باشد هفدهم نقاب برای زن هیجدهم لثام برای
مرد یعنی چیزی که دم دهان خود را بان بر بندد هرگاه مانع قراءت نشود والا باعث
بطلان است نوزدهم لباسی که در پوشیدن ان تبختری وتفوقی در نظر
لابس ان میاید بیستم لباس کفار ودشمنان دین بیست ویکم لباس زنان را
مرد ومردان را زن پوشیدن اگر حرام نباشد مکروه است جزماً بیست ودوم
پوشیدن پیران لباس جوانان را بحسب متعارف بیست وسوم

لباس شهرة که بحد تحریم نرسد بیست وچهارم اشتمال صماء ویک معنی ان انداختن
استین جانب راست عبا است بر دوش چپ باین روش که گاهی عرب می کنند
ویک معنی ان اینست که رداء بر دوش انداخته ویک طرف انرا از زیر بغل
گذرانیده بر دوش اندازد بیست وپنجم جوراب که ساق را نپوشاند که بعضی
دران حرام دانسته اند بیست وششم اهن ظاهر همراه داشتن هرچند در کیسه
که باشد بیست وهفتم لباس چرکن کثیف پس اگر لباس کهنه یا پاره باشد عیب
ندارد لکن چرکن بودن ان مکروه است بیست وهشتم در قبای بسته بدکمه
بسیار ومثل بعض اقسام البسه فرنگان **مطلب پنجم** در بیان لباس مستحب
در نماز وان چند چیز است اول عمامه با تحت الحنک وحصول تحت الحنک بدو طریق
است یکی انکه طرف عمامه را بگرداند بر چانه وانرا بسمت دیگر بیندازد دویم محض اینکه
انرا او بچانه بگذارد ومیل بانطرف دیگر دهد اگرچه فعلاً زیر چانه نباید دویم
رداء خصوصاً برای امام که ترک ان برای او مکروه است سیم زیر جامه در پا
بودن هرچند ستر کلی بغیر ان بشود چهارم تعدد لباس در نماز پنجم اینکه
جنس لباس پنبه باشد یا کتان ششم اینکه سفید باشد هفتم در انگشتر عقیق
نماز کند که در بعض احادیث است که هر نمازی هزار نماز محسوب میشود وغیر
اینها مستحبات دیگر هم هست **مقدمه ششم** از مقدمات نماز ملاحظه صفاتی
که شارع در مکان نماز مقرر فرموده است بعضی بنحو شرطیت وبعضی بنحو دیگر
وبعضی از انها بملاحظه مطلق مکان وبعضی بملاحظه محل سجده تنها وبعضی
بملاحظه ان با محل موقف است وبعضی بنحو استحباب پس در اینجا چند مطلب
است اول بدانکه شروط مکان بنحو اجمال دوازده است اول مباح بودن
دویم برقرار بودن سیم در معرض تزلزل نبودن چهارم ممکن بودن اداء افعال
دران نه جائی که کوتاه باشد یا تنگ باشد بحیثیتی که اداء تمام افعال دران
نشود پنجم انکه مخوف نباشد بنحوی که مکث دران حرام باشد ششم انکه
مساوی ومقدم بر قبر امام نباشد هفتم انکه مرد محاذی زن یا مؤخر از او در

مثل [illegible] [illegible] اتفاق [illegible] [illegible] [illegible]

در حال نماز او نباشد و زن مقدم بر مرد یا محاذی او نباشد هشتم آنکه نجاستی
که تعدی ببدن یا لباس کند در آن نباشد نهم آنکه ما بین محل سجده و موقف
او چهار انگشت زیادتر تفاوت نباشد دهم آنکه محل پیشانی پاک باشد یازدهم
آنکه محل پیشانی ما یصح السجود علیه باشد دوازدهم آنکه بی حاجب و مانع باشد
و توضیح کلام در اینها ببیان تفاصیل این صفات است اول در صفت اباحه
مکان است بدانکه مکانی که باید مباح باشد عبارتست از سه چیز فضائی که
همه بدن مصلی در آن است و جائی که اعتماد بران دارد و قرار گرفتن بی واسطه
و با واسطه پس تمام فضائی که بدن او در آنست و آنچه بر او قرار گرفته مثل فرش
و آنچه آن فرش بر اوست اینها همه مکان مصلی اند حتی اینکه اگر فرش بر سقفی باشد
آنچه زمین زیر سقف است باید مباح باشد و هرگاه سقف چند طبقه باشد مجموع
طبقات و تمام زمینی که سقف بر آنست باید مباح باشد پس هرگاه در زمینی که
نماز میکند کل غصبی در بیست ذراع پائین آن فرش شده باشد نماز باطل است
و اما هرگاه چیز غصبی دیگر در زیر آن دفن شده عیب ندارد مسئلة سقف
بالای سر و چادر و دیوارهای اطراف هرگاه غصبی باشد لکن زمین و فضا
همه مباح باشد آیا مثل غصب بودن مکان است یا نه مسئله محل خلافست
بعضی حکم ببطلان نموده اند حتی اگر طناب یا میخ چادر غصبی باشد و اقوی
صحت است اگر چه در حال نماز معصیت منتفع شدن بآن چادر حاصل است
و احوط حکم ببطلان است و بدانکه نماز در همه مکانها جائز است مگر مکان
مغصوب و غصب بودن از چند بابت حاصل میشود اول اینکه عین آن از
غیر باشد و رضا و اذن شرعی در تصرف در آن نباشد اگر چه بسبب شك
در رضا باشد دویم از بابت اینکه منفعت آن از کسی است که رضای او معلوم
نیست هر چند عین آن مملوك خود شخص باشد پس خانه که مالك باجاره داده
نماز مالك بدون اذن مستاجر صحیح نیست سیم از بابت اینکه در آن شریکی
باشد هر چند در هزار یك آن باشد پس بدون اذن شریك نماز نمیتوان کرد

عه اگر سقف اعتماد بر آن زمین داشته باشد ظم

عه وجه فرق معلوم نیست و مناط صدق تصرف در غصب است ظمه

واز این

و از این قبیل است منزلی که خریده شده بعین آنچه زکوه و خمس باو تعلق گرفته
که فقرا و سادات عه همه در آن شریکند و در همه مشترکات هرگاه شرکاء همه بهمدیگر
اذن یا اجازه بدهند نماز صحیح میشود لکن در اینجا چاره بجز اداء الحق و قطع اشتراك
ندارد چهارم آنکه خانه بارث منتقل شده لکن دین میت هنوز ادا نشده باشد
پس خانه پدر بمجرد موت منتقل بپسر میشود و لکن مادامیکه قرض پدر را
ادا ننموده نمیتواند در خانه پدر نماز کند بسبب تعلق حق غرما بخانه مگر اینکه
طلب خواهان اذن بدهند یا راضی بشوند که در ذمه پسر بماند مسئلة
این حکم منع از تصرف مختص جائی نیست که دین میت همه ترکه را فرا بگیرد بلکه
اعم است از این و از صورتی که ترکه زیادتر باشد مسئلة آیا این حکم منع
از تصرف در صورت زیادتی ترکه مختص قدر مقابل قرض است یا در همه
ترکه ممنوع است از تصرف جمعی از علماء حکم فرموده اند باینکه اگر ترکه بقیمت
دویست هزار تومان باشد مثلا و قرض میت یك پول سیاه تا آن پول ادا نشود
تصرف در هیچ چیز از ترکه جایز نیست و این قول خالی از وجه نیست و این مسئله
ایست بسیار محل احتیاج و امر بر همه مردم از این بابت بسیار مشکل میشود
از این بابت که بسیار کم است کسی بمیرد و قرضی در ذمه او نباشد و تصرف ورثه
در خانه و اثاث البیت در این صورت مشکل است و اذن ورثه هم ثمر ندارد و تحقیق
کلام در مقام این است که میگوئیم هرگاه وارث متدین باشد و معسر نباشد و در
مقام اداء دین و وصیت بر آمده باشد و مشغول بآنها باشد و بی پروا و کم محل
نباشد میتواند تصرف در خانه و اموال بکند خصوصا در صورتیکه قرض کم
باشد و ترکه زیاد و اما هرگاه ورثه در فکر نباشند و تسامح در این امور داشته
باشند چه قرض بسیار باشد و چه کم پس تصرف در اموال و نشستن ایشان در
خانه حرام و اذن دادن ایشان بکسان دیگر ثمر ندارد و خانه حکم خانه غصبی
دارد که نماز همه کس در آن باطل است مگر هرگاه وارث و قرض خواه هر دو اذن
بدهند و اما در تعویق وصیت کار مشکل تر است چونکه اذن از میت نمیتوان

عه شرکت فقراء و سادات معلوم نیست چرا که بیع نسبت به مقدار خود ایشان باطل است مگر اینکه حاکم شرع اجازه کند انرا علی وجه یا اینکه در آن بیع ربحی حاصل شده باشد که از جانب شارع ممضی است والا پس شرکت با بایع است نه با فقراء ظمه

تحصیل کرد مسئلة عام البلوی دیگر بدانکه اهل دیوان و عمال و ظلمه مادامیکه
در حیات اند خانه و اموالی که در دست ایشان است همین که علم بغصبیت آن
نیست حکم میشود باباحهٔ آن و همهٔ احکام ملکیت بران جاری میشود اگرچه
مداخل از حلال نداشته باشد بمحض احتمال حمل بر صحیح میشود ولکن بعد از
فوت او اگر قرض دار است حکم او مثل باقی مردم است و اگر قرض ندارد حکم در
بارهٔ ترکهٔ او مشکل میشود بسبب تعلق مظالم بانها بعد از فوت او و تقسیم ارث
و بین ورثه با وجود استغراق مظالم مشکل میشود و وصیتهای ایشان بهر چیزی
غیر از ردّ مظالم باطل میشود و معاملات ورثهٔ ایشان در ترکهٔ ایشان محل
اشکال اند پنجم از اقسام مغصوب اینکه وصیت میت یا حج او متعلق بترکه باشد
و هنوز بیرون نیامده و ادا نشده در اینصورت نماز و تصرف در اموال جایز
نیست ششم از اقسام اینکه حق رهن تعلق بعین گرفته باشد پس راهن و مرتهن
هیچ کدام نمیتوانند بدون اذن دیگری تصرف کنند چه نماز و چه غیر آن هفتم
اینکه حق سبق تعلق گرفته باشد مثل مساجد هرگاه کسی جائی گرفته و دیگری
او را از انجا بر دارد و جمعی از علماء قائل شده اند که نماز او باطل است و بعضی
گفته اند همان معصیت نموده لکن نماز او صحیح است و اقوی این است که هرگاه
آن شخص اول ایستاده و مطالبهٔ جای خود را میکند صحت نماز مشکل است
و اگر مایوس شده و رفت یا آنکه از تکدّر دیگر جای خود را نمیخواهد نماز دومی
صحیح است اگرچه معصیت کرده باشد مطلب دیگر بدانکه از این حکم که گفته
شد که بدون اذن مالک نماز صحیح نیست چند موضع استثناء شده اول صحراهای
واسعه که مملوک اند در آنها نماز بی اذن مالک صحیح است اگرچه صغیر در آنها
شریک باشد و بعضی میگویند که اگر صاحب آنها راضی نباشد بلکه منع صریح
کند باز هم صحیح است چونکه اذن از مالک الملک حقیقی است مسئلة هرگاه
آن صحرای وسیع مغصوب باشد حکم همان است لکن بجهة خود غاصب و مقویان
و محل اشکال است دوم کوچه که آخر آن بسته است ملک صاحبان خانهای آنهاست

لکن دخول در آن بدون اذن و نماز در آن بدون ضرر بر اهل آن عیب ندارد
سوم خانهای نُه صنف که خداوند عالم در قرآن اذن داده بغذا خوردن از
خانهای ایشان اگرچه اذن نداده باشند و آن خانه خانهٔ پدر و مادر و برادر
و عمو و خالو و عمه و خاله و خانه که کلید آن مفوض است بشخص از بابت وکیل
بودن و خانهٔ صدیق حقیقی که بمحض عدم علم بکراهت میتوانند از غذای ایشان بخورد
و دخول خانهٔ ایشان و نماز در آن همین حکم را دارد چهارم هرگاه در خانهٔ غصبی
کسی را حبس کرده باشند جایز است که در آن تصرف لازم بطریق متعارف در نشستن
و برخاستن و وضو و نماز بکند و اجرتی هم بر او نیست بلکه اجرت بر آنست که او را
حبس نموده و اما تصرفات دیگر مثل نمازهای مستحبه و نحو اینها صحت اینها مشکل است
مگر اینکه نماز مستحب را بطریقی بکند که زیاده بر اصل بودن نباشد پنجم
هرگاه مالک کسی را حبس کند در خانهٔ خود بباطل همهٔ تصرفات او در انجا جایز است
و نماز او صحیح است حتی اینکه اگر بگوید راضی نیستم در اینجا نماز بکنی ششم
هرگاه خوف جان داشته باشد و در خانه برود بی اذن مالک یا با منع او در انجا
مادامیکه خوف از بیرون آمدن دارد نماز واجب میتواند بکند هفتم هرگاه
مکان مملوک یا وقف یا مباح فرش غصبی از آجر یا گچ یا فرش دیگر شده و نماز
گذاردن ممکن نمی شود که او را بر دارد یا اینکه برداشتن زحمت بسیار دارد میتواند
در آن مکان بر آن فرش غصبی هرگاه خود آن فرش نکرده نماز کند و اجرت آن بر
غاصب است نه بر نماز گذار و همچنین هرگاه در آن مکان چادر غصبی زده یا سقف
غصبی نمود یا روشنائی غصبی قرار داد تصرف در آنها در اینصورت نه حرام است و
نه باعث بطلان هشتم هرگاه خود مالک فرش کند مکان مباح را بی اذن
مالک مکان و اذن ندهد که بر آن فرش نماز کند بی اذن او میتوان نماز کند
و همچنین هرگاه در مسجد فرش کرده و راضی نباشد خصوصاً هرگاه باعث
تعطیل مسجد شود حق او ساقط میشود و برداشتن آن هم لازم نیست
مسئلة گاهی بجهة غصبیت مکان نماز نشستن لازم میشود و گاهی نماز

م ۱ بدون اذن و لو بشاهد حال مشکل است ظم

م ۲ با استلزام تصرف زائد بر اصل بودن مشکل است ظم

م ۳ با عدم زیاده بر اصل بودن ظم

م ۴ مشکل است ظم

م ۵ مشکل است و همچنین در مسجد ظم

ایماء لازم میشود و گاهی نماز خوابیده لازم می شود مثلاً هرگاه محل وقوف تمامت
او تنها مباح است که اگر خم شد باین طرف محل قدم خود آمد داخل در فضاء
غصب میشود لازم است نماز کند ایستاده بایماء و ترک رکوع و سجود و اگر بقدر
نشستن مباح است و فضاء بالا غصب است لازم است نماز نشسته کند و همچنین
چنین و این در وقتی است که مکان منحصر باینجا باشد **مسئله** هرگاه غاصب بقصد
رد کردن خانه از خانه بیرون بیاید در حین بیرون آمدن و تنگی وقت نماز کند
بایماء عوض رکوع و سجود و هرگاه قصد رد بمالک ندارد و وقت نماز تنگ شده
جمعی از اعاظم علماء فرموده اند که مشغول بیرون آمدن شود و در آن حین نماز
کند بایماء و در صحت نماز در اینصورت تاملی هست بلکه میگوئیم مخاطب است
بنماز تمام و معاقب است بر ترک آن مثل اینکه از اول وقت تا آخر آن در خانه بماند
که اگر نماز کند باطل است ولکن خطاب حقیقی بآن دارد و عقاب بر ترک آن
ثابت است **صفت دویم** آنکه مکان نماز برقرار باشد و بطریقی نباشد
که بدن را متحرک کند پس نماز بر حیوان و در تخت روان و کاری و کالسکه در
حال راه رفتن جایز نیست و همچنین برکاه و نی و پنبه جمع شده و مانند اینها
که بدن بر آنها آرام نمیشود و اما هرگاه بدن ساکن باشد لکن مکان متحرک باشد
مثل کشتی در بعض اوقات که استیفاء همه افعال و شروط در آن حاصل میشود
پس در آن تاملی است و اما هرگاه بالعرض ساکن باشد مثل حیوان ایستاده
آرام و کشتی بهتر ظاهر این است که عیب ندارد **مسئله** هرگاه مکان
بطریقی است که در اول ایستادن و اول رکوع و سجود قدری متحرک میشود بعد قرار
میگیرد پس اگر حرکت و این مقدار نباشد که محو صورت نماز کند عیب ندارد
و باید در وقت حرکت مشغول قرائت یا ذکر نباشد و لزوم استقرار بدن و
مکان که گفته شد در حال اختیار است پس در هر حال اضطرار نماز میکند در
با اضطراب بدن و مکان هر دو یا یکی از اینها پس سواره نماز میکند و هر قدر که
از واجبات که ممکن است آنرا و هر قدر که ممکن نیست بدل آنرا لکن در استقبال

[حاشیه: بلکه اقوی بطلان است ظله]

[حاشیه: اقوی صحت است با حصول استقرار و طمانینه ظله]

قبله

قبله کیفیت خاصی هست که اگر حیوان رو بقبله نمرود همان تکبیر را رو
بقبله بگوید **صفت سویم** اینکه در معرض تزلزل نباشد پس هرگاه در جائی
بایستد که بالفعل برقرار است ولکن در معرض تحرک باشد مثل جائی که محل
ازدحام باشد بنحویکه مطمئن نیست که تا آخر نماز او را آرام میگذارند پس شروع
بنماز محل اشکال است اگر چه قول بجواز خالی از وجه نیست باین طریق که
مشغول میشود باین نحو که اگر برقرار ماند تمام کند و الا بهم بزند و بعضی از علماء قرار داده
اند که اگر محل نماز بنحویست که محل قال و قیل و آوازهای بلند است که بجهت شخص
اطمینان و وثوق بجا آوردن افعال نمیماند شروع بنماز در اینجا جایز نیست
صفت چهارم اینکه مکان محل خوف و خطری نباشد که قرار در آن حرام
باشد مثل مابین صفوف دعوای تیر و تفنگ در حال دعوا و زیر دیوار شکسته
و محل خطر از درندگان و جانوران پس هرگاه در اینجا ایستاد و نماز کرد باطل است
و هرگاه وقت نماز تنگ باشد و محل امنی که در آن قرار کرد پیدا نمیشود در حال
فرار نماز کند هر چند بدو بدن باشد یا سواره باشد و اگر همه امکنه خوف
باشند لازم است هر جا که خوف کمتر است نماز کند پس در اینصورت اگر در محل بیشتری خوف
نماز کرد باطل است **صفت پنجم** اینکه اداء افعال بحسب حال مصلی در آن
ممکن باشد پس اگر جائی است که سقف آن کوتاه هست و در قیام انتصاب حاصل
نمیشود یا عرض کم است که امتداد لازم در سجود عمل نمیاید نماز باطل است در
حالت اختیار و اما هرگاه مضطر باشد اختیار کند هر جائیکه تحصیل شرائط در آن
بیشتر میشود **مسئله** هرگاه امر دائر شد مابین دو مکان که در یکی میشود ایستاده
بایماء نماز کرد و در یکی نشسته با رکوع و سجود نشسته دویم مقدم است **صفت**
ششم اینکه مقدم و مساوی قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم و پیغمبرانی که منصب امامت را هم دارند نباشد پس باید قدری
از قبر موخر بایستد یا حایلی مابین باشد و در حایل شدن صندوق و ضریح تامل
هست **صفت هفتم** اینکه خانه کعبه و پشت بام از برای نماز واجب نباشد

[حاشیه: احوط ترک است ظله]

[حاشیه: احوط جمع است با امکان و با عدم آن دور نیست تخییر باشد ظله]

[حاشیه: بنا بر احوط ظله]

در حال اختیار ولکن اگر مضطر شد در انجا نماز کند لکن در میان خانه متصل
بدیوار بایستد و در پشت بام کناره بایستد که اکثر کعبه پیش روی او باشد
صفت هشتم اینکه در یک مکان مرد و زن نماز کذارد بطریق تساوی یا
مقدم بودن زن نباشد مکر با حایل یا ده ذراع دور بودن پس هرگاه حایل نباشد
و ده ذراع از همدیکر دور نباشد و مساوی هم بایستند یا زن پیش بایستد و نماز
کند اشهر این است که نماز هر دو باطل است در بعض اوقات و نماز یکی در بعض
اوقات و تفصیل این است که هرگاه هر دو با اطلاع بحال همدیکر یکمرتبه تکبیرة
الاحرام کفتند نماز هر دو باطل است و اگر یکی تکبیر کفت و دیکری بلا فاصله بعد
از او تکبیر کفت نماز دوّمی باطل است و اگر دوّمی نمیدانست که این یکی نماز میکند
و مشغول شد نماز او صحیح است و اوّلی که عالم شد نمازش باطل میشود و اگر یکی از
ایشان نمازش باطل باشد عیب ندارد لکن اگر بطلان از بابت دیکر باشد نه از
این بابت و احوط این است که بمجرد حصول این حالت چه اوّلی و چه دوّمی چه عالم
و چه جاهل نماز را اعاده کند و بعضی این را مکروه میدانند و مبطل نماز نمیدانند
و قول اوّل خالی از قوّت نیست و تحقیق کلام موقوف بر چند مسئله است
مسئله معنی لزوم پیش ایستادن مرد این است که محل قدمین او پیشتر از محل
قدمین زن باشد اگرچه بعضی از بدن ایشان مساوی هم باشد یا اینکه باید
محل قدمین مرد از محل سجدهٔ زن پیشتر باشد یا اینکه ملاحظهٔ حالات میشود پس
در حال قیام قدمین مناط است و در حال سجود محل پیشانی احوط این است که
تاخیر زن بنحوی باشد که هیچ جزوی از بدن او مقابل جزئی از بدن مرد نباشد
حتی اینکه سر زن در محاذی قدم مرد در حال قیام نباشد بلکه محل سر او از پاشنهٔ
پای مرد باید موخر باشد مسئله ذراع عبارتست از اوّل مرفق تا سر انکشت
وسطی مسئله در این حکم تفاوتی ما بین محرم و نامحرم حتی زوج و زوجه نیست
مسئله هرگاه نابالغی نماز کند پس در دختر اشکال برای مرد و در پسر اشکال برای
زن حاصل میشود هرگاه عبادات نابالغ را شرعی بدانیم کما هو الاقوی مسئله

۱ مه بنابر احوط ظمه

۲ مه علی الاحوط و اقوی کفایت بودن جزئی از کعبه است پیش روی او در هر دو فرض ظمه

۳ مه بنابر قول ببطلان اقوی بطلان هم است ظمه

۴ مه اقوی قول بکراهتست ظمه

تحدید ده ذراع از محل سجدهٔ مرد میشود تا پاشنهٔ پای زن مسئله هرگاه یکی
از ایشان در جای بلندی باشد که صدق محاذی بودن و مقدم بودن نشود
عیب ندارد و غالباً در اینصورت بلندی مکان ده ذراع میشود هرچند مناط
نباشد مسئله هرگاه وقت مضیق باشد و جائی دیکر نباشد هر دو نماز
کنند بهر نحو که ممکن است مسئله حایلی که باعث رفع این حکم است ضرور
نیست که مانع رؤیت باشد پس اکر دیوار کوتاهی ما بین است کفایت میکند اکر
چه همدیکر را ببینند و لکن تاریکی و نابینائی حایل نیست و اکر نهر ما بین باشد
مشکل که داخل حایل بشود اکر ده ذراع نباشد مسئله هرگاه زن پیش روی
مرد در نماز نشسته باشد یا خوابیده باشد چه محرم و چه نامحرم ضرری بنماز
ندارد اکرچه در نماز نکاه باو کند و نامحرم باشد و همان معصیت تنها نموده
است صفت نهم اینکه مکان نماز نجس نباشد بنجاستی متعدّیه ببدن یا
بدن مصلی و امّا اکر نجس باشد لکن سرایت نکند عیب ندارد مکر محل
پیشانی که حکم ان بیان میشود انشاء الله و لکن احوط اینست که مکان نماز
متنجس نباشد هرچند تعدّی نکند پس اکر متنجس خشک باشد باز هم محل
احتیاط است بلکه عین نجاست باشد در صحت تاملی هست هرچند خشک باشد
مثل اینکه محل سجدهٔ پاک لکن باقی اعضای ملاصق بستر یا غایط خشک باشند
مسئله اکر شروع بنماز کرد در جائی که اکر بسجود برود رخت یا بدن یا محل
سجود او نجس میشود پس اکر قصد دارد که انوقت از ان مکان منتقل شود عیب
ندارد و اکر قصد ندارد در صحت مشکل است اکرچه بعد منتقل شود مسئله هرگاه
از مکان نجاست عفو شده سرایت کند عیب ندارد لکن اکر از خون قروح و جروح
بزمین ریخت بعد سرایت کرد بلباس در ان اشکال عظیم هست صفت دهم
انکه احترام محل باعث حرمت ایستادن برروی ان نباشد صفت یازدهم
اینکه محل ایستادن با محل سجده مساوی باشد یا زیاده بر عرض چهار انکشت
تفاوت نداشته باشد در بلندی و پستی و بلندی و پستی بر دو نوع است

۱ مه اقوی صحت است ظمه

۲ مه بلکه اقوی بطلان است اکر بقدر درهم باشد ظمه

یکی اینکه اصل زمین کجی ندارد امّا بلند و پستی او از ثابت بنیان یا سنگ و گل درز
ان بعمل امده و یکی انکه اصل زمین کج است که یک سر ان با سمان نزدیک تر است
از دیگری امّا چیزی بر سطح ان نیفتاده است و این را سراشیب میگویند قسم اوّل
مضرّ است بی شبهه در صورتیکه چهار انکشت بلند یا پست باشد و ثانی ملاحظه
ان احوط است **مسئلة** اگر کسی نماز نشسته میکند ملاحظه حال قدمین
ایستاده بشود یا مقرّ زانوها براورد بشود دو وجه است **مسئلة** هرگاه محلّ ایستادن
در همان حال مساوی است بعد بالا میاید یا محلّ سجده خود بلند است و در
حال سجده مساوی میشود محلّ اشکال است **مسئلة** اگر محلّ قدمی با قدم دیگر
تفاوت داشته باشد عیب ندارد **مسئلة** بعضی اعتبار کرده اند در جای
دستها و زانوها که باید چهار انکشت از جای پاها بلندتر باشد و این احوط است
امّا مابین اینها بلندی یا پستی هر قدر باشد عیب ندارد **صفت دوازدهم**
اینکه مکان پیشانی در سجده جامع چند شرط باشد که در باب سجود انشاءالله
بتفصیل بیان میشوند **مطلب دویّم** در بیان مکان مکروه در نماز بدانکه
در سی و دو موضع نماز مکروه هست اوّل حمّام یعنی خانه دویمی و سویمی ان امّا
خانه اوّل که محلّ رخت بیرون اوردن است محلّ تامّل است و بعضی انرا هم
مکروه میدانند دویّم قبرستان سیّم بر قبر چهارم مابین دو قبر و رفع کراهت
بگذاشتن حایل در یک سمت است پنجم روی بقبر و رفع کراهت بگذاشتن
حایل پیش روی است و اگر در بین چهار قبر است در حایل رفع کراهت می کند
ششم در طویلها هفتم در جائی که محلّ بستن کاوها است هشتم محلّ خوابیدن
کوسفندان نهم در مزابل هر چند پاکی فرش کند دهم در محلّ ذبح حیوانات
یازدهم در زمینی که محلّ بول کردن باشد هر چند خشک باشد دوازدهم
در شارع هرگاه ضرر بماره نداشته باشد و اگر ضرر دارد نماز باطل است
سیزدهم هر مکانی که از کثافت ان طبع متنفّر باشد چهاردهم در محلّ جریان
اب اگرچه بالفعل نداشته باشد پانزدهم در زمین شوره زار شانزدهم

اظهر اوّل است ظلّه

اقوی صحت است ظلّه

اگرچه اقوی عدم اعتبار است ظلّه

در اتشکده

در اتشکده هفدهم در مطبخ و گلخن و محلّ اتش کوره هیجدهم در خانه کبران
نوزدهم بر روی یخ و برف ایستادن بیستم در جائی که در مقابل او
اتش روشن یا شمع روشن شده باشد بیست و یکم جائیکه در مقابل صورتی
یا تمثالی باشد بیست و دویّم جائیکه نقش مشغول کننده حواس باشد
بیست و سیّم جائی که در مقابل قران واکرده گذاشته باشد بیست و چهارم
در هر اطاقی که صورت و تمثال دران باشد هر چند مقابل نباشد
بیست و پنجم هر جا که دیواری در مقابل باشد که از بالوعه نشر بان دیوار
نموده بیست و ششم در خانه که شراب دران باشد بیست و هفتم مقابل
در کشوده بیست و هشتم مقابل انسانیکه روی او طرف مصلّی باشد
و چهار مکان دیگر مخصوص معیّن است وادی ضجنان و بیداء و ذات
الصلاصل و وادی الشقره و بعضی ملحق نموده اند هر زمینی را که یک وقتی عذاب
بران نازل شده باشد و بعضی گفته اند که نماز در جائی که گل شقایق در ان
باشد مکروه هست و دلیل درستی ندارد **مطلب سویّم** در بیان مکانهائی
که نماز در انها مستحبّ است اوّل مسجد الحرام که یک نماز در ان هزار هزار نماز محسوب
میشود **دویّم** مسجد پیغمبر صلّی الله علیه و اله که نماز ان ده هزار نماز است سویّم
روضات مشرّفه که مقدّم بر همه حرم حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و اله بعد از ان حرم
حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام و در حدیث هست که نماز در ان بدویست
هزار نماز حساب می شود بعد از ان حرم حسنین علیهما السّلام و در خصوص
حضرت امام حسین علیه السّلام فضایل خاصه بجهة نماز وارد شده است
چهارم مساجد معیّنه مشخّصه که ثوابهای مخصوص دارند و انها چند مسجد اند
مسجد کوفه و مسجد اقصی که نماز در انها هزار نماز است و مسجد سهله که فضایل
بسیار در نماز در ان هست و مسجد خیف که در منی است و غیر اینها پنجم مساجدی
که صفت خاصه دارند اوّل مسجد همسایه که حق مخصوصی دارد و ترک ان باعث
نقص ثواب نماز است دویّم مسجد مهجور خراب شده که شکوه میکند بسوی خداوند

از کسانیکه اورا معطل وضایع کذاشتند سوّیم مسجد جامع هر بلدی که بنمای دران
بقصد نماز است ومراد از مسجد جامع مسجد نیست که در بلد از ان بزرکتر نباشد یا مسجدی
که همه اهل محلات شهر دران جمع میشوند چهارم مطلق مساجدی بجهت هر یك از
مسجد محله وبازار هم بعض ثوابهای خاص وارد شده پنجم روضات باقی پیغمبران
ومقام ایشان ومقام اولیاء وصلحاء وعلماء وعبّاد احیاء واموات که خصوصیّتی
درانها حاصل میشود ششم مسجد خانه که شخص بکجائی را در خانه خود قرار بدهد
نماز خانه ومسجد خود اکرچه احکام مسجد دران جاری نمیشود ولکن فضیلت خاصه
دران حاصل میشود واکر در وقت احتضار قرار بدهد که در انجا باشد ثمرات خاصه
دارد یکی از انها اسانی جان بیرون رفتن است ودر اینجا چند مطلب است که
تعلق بمساجد دارند **مطلب اوّل** در کیفیت وقف نمودن مسجد لازم است در
ان صیغه وقف را جاری نمودن با قصد قربت بجهت نماز یا با غیر ان از عبادات و
اکر برای غیر ان از عبادات تنها وقف کردند نه مسجد است وباید قصد قربت دران
بکند وصیغه ان این است وقفته مسجدًا قربةً الی الله وبعد از صیغه اقباض دران
شرط است وحاصل میشود بنماز کردن یك مسلمان دران **مسئلة** بعد از تحقق
صیغه وقف تمام ان زمین وبنیان از هوای بالای ان تا طبقه پائین زمین همه
مسجد ندوامّا اکر از اوّل قرار بدهد غرفه بالا را مثلًا تنها یا بنیان روی زمین را
تنها نه شبستان وزیر زمینی را باز هم صحیح است وهمان مقدار مسجد است **مسئلة**
هرکاه طبقه بالا را قرار داد مسجد بعد خراب شد واثر ان رفت ایا ان مقدار از
هوا که بوده حکم مسجد باز دارد یا نه محل اشکال است **مسئلة** هرکاه مسجد مشرف
بخرابی شد خراب نمودن ان عیب ندارد **مسئلة** هرکاه مسجد خرابی ندارد و
محکم است بخواهند او را خراب کنند که بهتر بسازند جایز نیست واکر بخواهند خراب
کنند که بزرکتر کنند در بعض صور محل اشکال است وعلی ای حال در صورت جواز
انچه سنك واجر ومصالح ان است مادام الامکان عین انها را در خود ان باید بکار برند
مطلب دوّیم در احکام مسجد است وانها چند حکم اند اوّل حرام است

ع با بنا و بعنوان مسجدیت ونماز دران باذن بانی احتیاط ترك نشود در اجراء احکام مسجد اکرچه صیغه خوانده نشود ظم

ع با خاجه مرحوم یا اصلحیت ان مانعی ندارد ظم

نقش نمودن مسجد بطلا وحرام است صورت کشیدن دران علی الاحوط دوّیم
حرام است نجس نمودن ان واما داخل شدن دران با بدن نجس یا لباس
نجس که تعدّی بمسجد نکند عیب ندارد سیّم واجب است ازاله نجاست از ان
فورًا **مسئلة** هرکاه جنب نجاست در مسجد دید پس اکر ازاله ان موقوف
بمکث نیست فورًا واجب است واکر موقوف بمکث است ایا لازم است فورًا
ازاله کند یا اینکه باید اوّل اوقات امکان غسل کند بعد ازاله کند دو مسئلة
تامّلی هست اکرچه لزوم ازاله فورًا بی غسل خالی از وجه نیست **مسئلة** هرکاه
بعد از علم باینکه مسجد نجس است مشغول نماز شد صحت نماز مشکل است اکر وقت
وسعت دارد واما در تنکی وقت نماز مقدّم است **مسئلة** اکر رفت در جای
دیکر نماز کرد باز همان اشکال باقی است **مسئلة** هرکاه خود قدرت بر ازاله
ندارد وکسی دیکر او را اعانت نمیکند تکلیف او ساقط است ونماز صحیح است **مسئلة**
هرکاه در اثنای نماز مطلع شد که مسجد نجس است نماز را تمام کند هرچند در وسعت
وقت باشد **مسئلة** مهمه هرکاه زمینی باشد که دران بالوعه مجمع نجاسات
بوده ایا میتوان انرا مسجد نمود یا نه ظاهر این است که همین که خاك بران ریختند
وانرا بالا اوردند که قطع بوی وکثافت از شد میتوان مسجد نمود اکرچه باطن ان
نجس بماند وحکم ازاله نجاست از ان در غیر ان نجاست باطن برقرار است
چهارم بعضی از محرّمات بر جنب نسبت بمساجد در کتاب طهارت بیان
شده اند **مطلب سوّیم** در ثواب مسجد ساختن است واکتفا میشود دران
بدو حدیث اوّل حدیثی که روایت شد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله مَن بَنی مَسجِدًا فِی الدُّنیا اَعطاهُ اللهُ بِکُلِّ شِبرٍ مِنهُ مَسیرَةَ اَربَعینَ اَلفَ عامٍ
مَدینَةً مِن ذَهَبٍ وَفِضَّةٍ وَلُؤلُؤٍ وَیاقوتٍ وَزَبَرجَدٍ یعنی هرکس مسجدی
بسازد بهر یك وجب از ان شهری در بهشت که مسافت ان چهل هزار سال
است خداوند عالم باو عطا میفرماید که بنیان ان از طلا ونقره ومروارید و
یاقوت وزمرد است دوّیم حدیثی که از امام بحق ناطق امام جعفر

ع اظهر ازاله کردن بعد از غسل است ظم

ع اقوی صحت است اکرچه معصیت کرده است ظم

صادق علیه السلام روایت شده من بنی مسجداً بنی الله له بیتاً فی الجنة یعنی بنیان مسجدی در مقابل او بناء خانه ایست در بهشت راوی حدیث میگوید بعد از شنیدن این کلام از انحضرت روزی در ما بین مکه و مدینه قدری سنگ دو دهم گذاشتم که زمین راهموار کنم برای مسجدی حضرت از انجا میگذشت عرض کردم جعلت فداک ترجوان یکون هذا من ذالک قال نعم یعنی فدای توشوم امید داری که این هم داخل مسجد ساختن باشد فرمود بلی **مطلب چهارم** در بیان مستحبات نسبت بمسجد و آنها چند فصل اند اول اکثر تردد در مسجد که خواص بسیار در آن هست دویم در تاریکی شب بمسجد رفتن که باعث نور روز محشر است سویم سبقت در رفتن مسجد پیش از وقت و اول وقت که در حدیث نبوی وارد شده طوبی لاصحاب الالویة یحملونها فیسبقون الی الجنة یعنی خوشا بحال کسانیکه علم بر دارند در روز قیامت برای پیش گرفتن ببهشت عرض کردند کیستند انها فرمودند کسانیکه زود تر از همه بمسجد میروند چهارم چراغ روشن کردن در مسجد که باعث این است که حملهٔ عرش استغفار کنند برای آن روشن کننده مادامیکه روشنی آن برقرار است **مسئله** هرگاه در مسجد روشنائی باشد یا زیاد کردن آن هم این ثواب را دارد ظاهر این است که اگر باعث روشن کردن یک گوشهٔ از آن هم بشود همان ثواب را دارد و اما اگر همه مسجد بروشنی سابق روشن باشد همین قدر باعث زیادتی آن بشود آن ثواب خاص معلوم نیست اگرچه ثوابی دارد پنجم جاروب کردن مسجد و بیرون انداختن خاک روبهٔ آن که در حدیث وارد شده هر کس جاروب کند مسجد را در روز پنجشنبه و بیرون ببرد از خاک روبهٔ آن بقدر داروئی که در چشم بریزند خداوند عالم دو بهرهٔ عظیم از رحمت خود برای او مینویسد ششم اینکه در وقت داخل شدن مسجد پای راست را مقدم بدارد و در وقت بیرون امدن پای چپ را هفتم اینکه کفش خود را ملاحظه کند که مبادا نجاستی در ته کفش باشد

که سرایت بمسجد کند هشتم اینکه در وقت دخول روی بقبله کند و بعد از دخول صلوات بر پیغمبر و آل او و دعا کند برای خود و همچنین وقت بیرون امدن بدر مسجد بایستد و دعا کند چونکه سائل در خانه انشاء الله نا امید نخواهد شد **مطلب نهم** در بیان مکروهات نسبت بمسجد و انها چهارده اند اول بسیار بلند ساختن دیوارهای آن مگر در صورتی که بجهت محافظت همسایه لازم باشد دویم کنگره ساختن برای آن سویم نقش آن بغیر طلا و اما نقش بطلا پس حرام است و نقش بصورت حیوانات نیز محل اشکال است چهارم انرا راه عبور قرار دادن مگر اینکه دو رکعت نماز در آن کند پنجم اب دهن و اب دماغ در آن انداختن ششم داخل شدن کسی که سیر و پیاز خام خورده است و هنوز بوی آنها از دهان او بیاید هفتم بیع و شراء در آن هشتم فریاد زدن بجهت پیدا شدن گم شده نهم شپش کشتن در آن دهم سنگ ریزه بهم یکو زدن یازدهم خوابیدن مگر برای غریب و مثل او دوازدهم شعر لغو در آن خواندن سیزدهم صدا در آن بلند کردن چهاردهم منزل مرافعه و اقامهٔ حدود قرار دادن پانزدهم حرفهای دنیائی در آن گفتن که اصلا دخل بامر اخروی نداشته باشند شانزدهم شمشیر از غلاف بیرون آوردن هفتدهم اطفال و دیوانها در آن راه دادن و غیر اینها هم هست **خاتمه بدانکه** مستحب است برای مصلی گذاشتن ستره در وقتیکه شخص نماز کند در جائی که پیش روی او دیوار یا صف نباشد بلکه پیش روی او فضائی باشد که ایمن از مارهٔ نیست اگرچه مرور کننده بالفعل نباشد و فی الحقیقة این ستره تعظیم و توقیر نماز است و گذاشتن آن اشاره است باینکه با خلق جدائی کردم و خود را از ایشان قطع نموده توجه خود را بخالق نمودم و کیفیت آن این است که در پیش روی خود بالاتر از محل سجده عصائی یا چیز دیگر حتی ریسمان و نخوان بگذارد و ملاحظه نماید فاصله بودن انرا ما بین خود و کسیکه از انجا بگذرد و

اکتفا بخط کشیدن روی زمین که اثر آن بماند هم میشود مقدمهٔ هفتم اذان
است مقدمهٔ هشتم اقامه است و هر یک از این دو احکام خاصه و احکام
مشترکه دارند پس در این جا سه مقصد است مقصد اول در مسائل مختصه اذان
است و در آن چند مطلب است اول در حکم اذان است بدانکه بعضی روایات
دلالت بر وجوب آن دارند و بعضی بآن قائل شده اند در نماز صبح و مغرب
و بعضی از مقدمات واجبهٔ نماز جماعت و شرط صحت آن دانسته اند و بعضی
قائلند که شرط ثواب نماز جماعت است و مشهور و اقوی این است که مستحب
مؤکد است و تاکید استحباب آن برای نماز صبح و مغرب بیشتر است و تاکید
استحباب اذان و اقامه بحدی است که هرگاه شخص آنها را باهم فراموش نمود
و تکبیر نماز را گفت تا بحد رکوع نرسیده میتواند نماز را بهم بزند لکن باید در
همان وقت بمحض یاد آمدن باشد که اگر بعد از آن عزم بر ترک کند یا متردد بماند
قطع محل تامل است و اگر عمدا از اول ترک کرده هم در قطع اشکال است **دویم**
در اقسام اذان است بدانکه اذان در شریعت بر دو قسم است اول اذانی که دخل
بوقت نماز ندارد و آن در سه مقام است اول اذان و اقامه ایست که
مستحب است در گوش مولود در روز تولد گفته شود مقام دویم اذانی است که در
صحرای موحش که سحره جن صورتهای موحشه در نظر می آورند بجهت دفع آنها بگویند
و باصطلاح مردم از غول میگویند مقام سویم در گوش کسی که بجهت چهل روز
گوشت حیوان نخوردن کج خلقی عارض او شده باشد بلکه برای مطلق کج خلقی هم خوب
است قسم دویم اذانی که دخل باوقات نماز دارد و آن بر دو قسم است اذان
اعلام و اذان اعظام که اذان نماز است اذان اعلام این است که مقصود از آن
اطلاع دادن مردم باشد بجهت نماز و اذان اعظام احترامی است برای نماز هرچند
اعلامی در آن منظور نباشد که اگر شخص خود تنها باشد و هم او اذان بگوید باز هم
مستحب است و گاهی هر دو منظور میشوند پس اذان سه قسم میشود اذان اعلام
و اذان اعظام در احکام هم از چند بابت مختلف اند اول اینکه در صحت اذان

اعلام قصد قربت شرط نیست اگرچه در ثواب آن شرط است ولکن در صحت اذان
نماز قصد قربت شرط است دویم اینکه اذان اعلام باید اول وقت باشد و اذان
نماز با نماز است هرچند آخر وقت باشد سویم اینکه اتصال اذان اعلام بنماز
معتبر نیست لکن اذان نماز فی الجمله اتصال ضرور دارد چهارم اینکه بعضی گفته اند
اخذ اجرت بر اذان اعلام حرام نیست لکن بر اذان نماز اجماعا حرام است
پنجم بعضی قائلند که غلط در اذان اعلام عیب ندارد ششم اینکه اذان اعلام
همان یک قسم است که فصول اذان در آن تمام گفته شوند و اما اذان نماز پس
هشت قسم برای حصول خود آن و تحقق ثواب آن در شریعت مقرر شده اول
اذان تمام دویم اذان قصر سویم اذان اقتصار چهارم اذان اکتفا پنجم اذان
کفایت ششم اذان حکایت هفتم اذان سماع هشتم اذان تلفیق و تفصیل اینها
باین طریق است اول اذان حقیقی تمام و آن هیجده فصل است چهار الله اکبر و بعد
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله حی علی الصلوه حی علی الفلاح
حی علی خیر العمل الله اکبر لا اله الا الله هر یکی دو مرتبه و بجههٔ تیمن و تبرک
بعد از شهادت برسالت شهادت برای امیر المؤمنین بولایت و امارت مؤمنین و
وصایت مستحب است لکن جزء اذان نیست و گفتن آن یکمرتبه کفایت میکند بجهة
حصول استحباب مطلق دویم اذان قصر که هر فصلی را یکمرتبه بگوید و آن بجهت مسافر
و کسی که کار شتابی دارد سویم اذان اقتصار و آن بجهت زنان است که شارع
قرار داده که زن در اذان اقتصار کند بیک تکبیر و دو شهادت چهارم اذان اکتفا
با اذان نماز سابق و این در چند موضع است اول در جائی که جمع کند ما بین دو نماز
مثل ظهر و عصر و مغرب و عشا و اذان بگوید برای نماز اول دیگر نماز دویم اذان
نمیخواهد و اکتفا میشود بهمان اذان برای هر دو که ثواب اذان برای دویم حاصل
است و تحقیق مطلب این است که جا آوردن نمازهای مرتبه مثل ظهر و عصر و
مغرب و عشاء بچند طریق میشود اول بطریق تفریق که مستحب است و غالب اوقات
طریقهٔ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمهٔ طاهرین بر آن بوده است باین نحو

لکن محل اشکال است و احوط ترک است بلی ارتزاق از بیت المال عیب ندارد ظم

که اول ظهر نافله ظهر و نماز انرا میکردند بعد میرفتند تا وقت فضیلت عصر که
سایه شاخص بقدر ان میشد وان وقت نماز عصر را میکردند و در این صورت
بی شبهه که اذان دیگر برای نماز عصر باید گفت دویم تفریق باینکه بعد
از نماز ظهر قدری تاخیر بکند تا سایه چهار سبع شاخص بشود بعد نماز عصر را
بکند و در اینجا هم اذان عصر بی شبهه مستحبست سویم تفریق باینکه قدری
تفرقه زمانی بشود کمتر از این در اینجا هم ظاهراً اذان عصر مستحبست چهارم
اینکه تفریق شود بهمان جا آوردن نافله عصر بعد از نماز ظهر و در این صورت
اذان عصر نگفتن احوط است پنجم اینکه جمع کند باینکه بعد از نماز ظهر بلا
فاصله مشغول عصر بشود و این جمع در بعض مقامات مستحبست و در غیر انها
رخصت است اگرچه ترک فضیلت است اما مقام استحباب جمع پس در چند
موضع است اول در نماز عصر جمعه است که انرا بعد از نماز جمعه یا ظهر بلا
فاصله بکند دویم در نماز عصر روز عرفه که انرا با نماز ظهر جمع کند
سویم در نماز مغرب و عشاء در مشعر الحرام است که مغرب عشا را از اول وقت و
تاخیر می اندازند و هر دو نماز را باهم میکنند و در این سه مقام اذان نماز عصر و
عشا مستحب نیست بلکه بدعت است در صورتیکه جمع کند و بعضی گفته اند که اذان
عصر جمعه و عصر عرفه در عرفه و عشاء در مشعر الحرام ساقط است چه جمع بشود
و چه تفریق بشود و در این تامل هست چهارم جمع ما بین دو نماز که مستحاضه
کثیره میکند که یکغسل میکند بجهت نماز ظهر و عصر و یک غسل برای نماز مغرب
و عشاء پنجم برای مسلوس در صورتیکه بیک وضو بخواهد دو نماز را بکند
و در غیر این مقامات جمع ما بین دو نماز مستحب نیست چه در اول وقت و چه
غیر ان بلکه مرخص فیه است و کلامی هست که در این صورت که جمع مرخص
فیه است باز اذان ساقط است یا نه احوط سقوط است دویم از اقسام اذان
اکتفاء اذان نماز قضا است که هرگاه شخص مشغول نماز قضا میخواهد بشود در
اول شروع اذان بگوید بعد هر قدر که در ان مجلس قرار است که نماز قضا می

کند

افضل گفتن است ظمه

سقوط در موارد مذکوره بر وجه رخصت است علی الاقوی ظمه

لکن بر وجه رخصت نه عزیمت ظمه

کند اقامه تنها بگوید و مراد از قرار عادیست که بجهت خود معین نموده یا
بنائی که دارد که چه قدر نماز کند مسئله هرگاه در بین نمازهای قضائی
نماز ادائی کرد یا فاصله بسیار شد اذان برای نماز بعد از ان بگوید مسئله
در نماز قضای اجیری اگر شرط اذان و اقامه کرده این حکم نمی اید پنجم اذان
کفایت وان در صورتی است که در مسجدی از نماز جماعت فارغ شده باشند
و هنوز صفوف تمام بهم نخورده باشند و کسی بیاید در ان مسجد بخواهد نماز
کند اذان و اقامه انها که گفته اند کفایت برای نماز بعد از دیگر انهم میکند
چه نماز جماعت بکنند چه منفرد چه قصد حضور جماعت داشته باشند و
نرسیده باشند یا از اول قصد انفراد یا جماعت مستقله داشته باشند در
همه این صور نه اذان بگویند و نه اقامه تکبیر نماز را بگویند و مشغول نماز شوند
مسئله جریان این حکم در غیر مسجد خالی از قوة نیست مسئله هرگاه
نماز اولی ادائی باشد و دویمی قضائی بجهت خود یا نیابت یا بعکس سقوط محل
اشکال است مسئله هرگاه این نماز جماعت دویمی که اذان و اقامه نگفته اند
تمام کنند و هنوز متفرق نشده سیومی هم رسید ظاهر این است که باز هم حکم
در ان جاری است و همچنین مسئله هرگاه اهل نماز جماعت که هنوز
متفرق نشده اند از اول بی اذان و اقامه نماز کرده اند جریان این حکم برای
جماعت ثانیه مشکل است و اگر اکتفاء بسماع اذان و اقامه کسی دیگر نموده اند
شاید حکم جاری بشود ششم اذان سماع وان در چند موضع است اول اذان
که برای نماز جماعت گفته شود همینکه امام انرا شنید دیگر نماز او و نماز ماموین
که با او هستند یا بعد ملحق میشوند اذان نمیخواهد بلکه در مشروعیت اذان
هم اشکال است دویم هرگاه کسی اذان و اقامه گفت هرچند منفرد باشد و کسی
دیگر شنید و میخواهد نماز جماعت کند یا نماز منفرد کند همان شنیدن کفایت
میکند لکن بعد از شنیدن تکلم نکرده تکبیر نماز را بگوید مسئله ایا در
شنیدن اذان و اقامه شنیدن همه ان لازم است یا شنیدن بعض ان هم

عدم جریان اقوی است ظمه

بلکه عدم سقوط خالی از قوة نیست ظمه

مشکل است ظمه

کلی است در صورتیکه خود موذن تمام گفته باشد اقوی اول است و ثانی
خالی از وجه نیست هفتم اذان حکایت و بیان آن این است که همین که
شخص صدای اذانی شنید و هر چند اذان اعلام باشد مستحب است برای او
حکایت آن یعنی بعد از هر فصلی بلا فاصله که موذن گفت مثل او بگوید و اگر
بعد از شنیدن حی علی در هر سه مقام لا حول و لا قوة الا بالله بگوید بهتر است
حتی اینکه این حکایت در حالت نماز هم مستحب است[ع۱] و بعد از عمل باین مستحب
کفایت میکند از اذان نمازی که بعد از آن بجا می آورد هشتم اذان تلفیق
یعنی اذانی که قدری را بشنود و قدری را خود بگوید یا اینکه خود موذن از
فصول کم کند و سامع آنرا بگوید با ملاحظه ترتیب و شاید بی ملاحظه آن هم[ع۲]
مجزی باشد **مطلب سوم** در احکام نماز است و چون غالبا با اقامه شریک
است در احکام مشترکه بیان میشوند و حکم خاص اذان در اذان اعلام است و
سابقا بیان شد **مقصد دوم** در اقامه است و حکم آن استحباب موکد
است و بعضی از علماء[ع۳] واجب دانسته اند و تاکید آن بیشتر از اذان است و
اقسام آن شش است اول اقامه تمام و آن مثل اذان است در فصول مگر اینکه
دو تکبیر از اول ساقط است و یک تهلیل از آخر و لکن دو مرتبه قد قامت الصلوة
بعد از حی علی خیر العمل دارد دوم اقامه قصر و آن برای مسافر است و کسیکه کار
شتابی دارد مرخص است که از هر فصلی یکی را بگوید بقصد خصوص اقامه و
ثواب آن برای او حاصل است سوم اقامه اقتصار و آن در خصوص زن
است که عوض اقامه میگوید الله اکبر اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
عبده و رسوله و در خصوص کسیکه اقتدا میکند بمخالف مذهب بطریقیکه در
جماعت بیان میشود و در اقامه او کافی است از قد قامت الصلوة تا آخر چهارم
اقامه کفایت بنحویکه در اذان گذشت پنجم اقامه سماع بهمان طریق که در اذان
گفته شد ششم اقامه تلفیق بهمان کیفیت **مقصد سوم** در احکام مشترکه
اذان نماز و اقامه است و آنها بر دو قسم اند شرائط و مستحبات اما شرائط اول

ع۱ لکن در این حال تبدیل جمله بنحو ... احوط بلکه اقوی است ظم

ع۲ مشکل است ظم

ع۳ احوط عدم ترک ... در غیر موارد سقوط ظم

لزوم

لزوم نیت قربت مثل همه عبادات از اول تا آخر آن بنحو استدامه و بعضی لازم
دانسته اند در نیت آن تعیین آن نماز که اذان برای آن است و خالی از قوت
نیست **دوم** ایمان پس اعتماد باذان مخالف نیست لکن در سماع اذان
ایشان خالی از وجه نیست سوم بلوغ بنا بر قول بعضی لکن ظاهر
این است که اگر نابالغ ممیز باشد و قصد قربت کند اذان او صحیح است و احکام
صحیح بر او جاری میشود چهارم صحیح خواندن آنها پس اگر غلط بخواند یا تبدیل
حرف کند باطل است پنجم دخول وقت نماز پس اذان نماز و اقامه قبل از
وقت باطل است و اگر بخیال وقت گفت و در اثناء آنها وقت داخل شد هم
صحت آنها محل اشکال است اگرچه در نماز کفایت کند ششم ترتیب مابین
فصول هفتم ترتیب مابین اذان و اقامه پس اگر فصل موخر را مقدم گفت
آن مقدم گفته را ثانیا بعد از موخر گفته بگوید و همچنین هرگاه اول اقامه
گفت بعد اذان را ثانیا اقامه را بگوید و بعضی قائلند که تقدیم عمدی مبطل است
و باید همه را از سر بگیرد هشتم موالات مابین فصول هر یک که بحسب صورت
متعارف در اهل شرع بهم نخورد نهم موالات مابین اذان و اقامه که فاصله
زیاد نشود و تحدید آن بحسب متعارف اهل شرع است و اما مستحبات اول
طهارت از حدث است لکن در اقامه بعید[ع۱] نیست که از شرائط باشد دوم
استقبال قبله است سوم قیام است و بعضی هر دو را در اقامه از شرائط دانسته
اند چهارم حرف نزدن است در اثناء آنها و مابین آنها و احوط بلکه اقوی[ع۲] در
اقامه حرمت کلام است بعد از قد قامت الصلوة در نماز جماعت مادامیکه بر
آن قصد برقرار است پنجم وقف است در اواخر فصول آنها لکن در اذان
مابین دو فصل اندک تانی کند و در اقامه بحدر و وقف بر آخر فصل شروع بفصل
دیگر کند **مسئله** اگر ساکن نمود آخر فصل را و بلا فاصله شروع کرد در فصل
دیگر بدون وقف که اندک مکثی میخواهد و بعضی حکم نموده اند که این
وصل بسکون عیب ندارد و همچنین در تسبیحات و اذکار مکرره مثل تسبیح

ع۱ بلکه ... ظم

ع۲ اقوی کراهت آنست مطلقا ظم

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و این قول خالی از وجه نیست و احوط وقف است
پنجم اظهار الف و ها لفظ الله در آخر هر فصلی بنحوی که خوب ظاهر شوند
و با خفاء اداء نشوند ششم فاصله ما بین اذان و اقامه بدو رکعت نماز یا یک
گام برداشتن یا نشستن یا سجده یا ذکری یا دعائی یا حرف زدنی یا قدری
سکوت لکن بجهت نماز صبح حرف نزدن بهتر است و بجهت مغرب گام برداشتن
یا سکوت یا تسبیح بهتر است و دو رکعت نماز در خصوص مغرب محل اشکال است
و در غیر آن هر جا ممکن است از نافله باید حساب شود **مسئله** هرگاه بنای
ترک اذان داشت و اقامه گفت بعد بنای او بر اذان شد آنرا بگوید و اقامه را
اعاده کند **مسئله** هرگاه منفرد برای خود اذان و اقامت گفت بعد بنای
امامت شد مستحب است اعاده **مقدمهٔ نهم** تکبیرات بدانکه مستحب
است افتتاح نماز بشش تکبیر غیر تکبیرة الاحرام و هفتم آنها تکبیرة الاحرام و اقرار
بدهد و بعضی گفته اند که اولی را تکبیرة الاحرام هم میتواند قرار بدهد پس
شش تکبیر مستحب در نماز اند نه مقدمه و احوط اول است و نیت افتتاح باید
بیکی باشد نه بیشتر از یکی و این تکبیرات را متصل میتوان گفت و ما بین
آنها ادعیه هم وارد شده که بیان خواهند شد و پنج تکبیر هم خوبست و سه
تکبیر هم خوبست **مسئله** این تکبیرات برای هر نمازی مستحب اند و بعضی
تخصیص بهفت موضع داده اند هر نماز واجب و اول رکعت نماز شب و
مفردهٔ وتر و اول رکعت نافله ظهر و اول رکعت نافله مغرب و اول رکعت نماز
احرام و وتیره و ظاهر تاکد استحباب است در آنها **مقدمهٔ دهم**
ادعیه توجه بنماز است و آن ادعیه بر دو قسم اند قسم اول ادعیه که بعد از
تکبیرات مقرر شده اند باین طریق که بعد از سه تکبیر بگوید اَللّٰهُمَّ اَنْتَ
الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِینُ لا اِلٰهَ اِلّا اَنْتَ سُبْحانَكَ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی ذَنْبی
اِنَّهُ لا یَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ بعد دو تکبیر بگوید و بگوید لَبَّیْكَ وَ سَعْدَیْكَ
وَالْخَیْرُ فی یَدَیْكَ وَالشَّرُّ لَیْسَ اِلَیْكَ وَالْمَهْدِیُّ مَنْ هَدَیْتَ لا مَلْجَأَ مِنْكَ

اقوی ثبوت است در آن نیز ظم

بنا بر احتیاط ظم

اِلّا اِلَیْكَ سُبْحانَكَ وَحَنانَیْكَ تَبارَكْتَ وَتَعالَیْتَ سُبْحانَكَ رَبَّ الْبَیْتِ
بعد از آن دو تکبیر بگوید و بگوید وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ
عالِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهادَةِ حَنیفاً وَما اَنَا مِنَ الْمُشْرِكینَ اِنَّ صَلٰوتی وَنُسُكی وَمَحْیایَ
وَمَماتی لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ لا شَریكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمینَ پس
شروع باستعاذه و سوره حمد نماید **قسم دوم ادعیه** توجه بی تکبیرات
سه دعا وارد شده اول اینکه پیش از تکبیرة الاحرام بعد از اقامه بگوید اَللّٰهُمَّ
رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقائِمَةِ بَلِّغْ مُحَمَّداً صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ
الدَّرَجَةَ وَالْوَسیلَةَ وَالْفَضْلَ وَالْفَضیلَةَ بِاللّٰهِ اَسْتَفْتِحُ وَبِاللّٰهِ اَسْتَنْجِحُ وَبِمُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَاجْعَلْنی بِهِمْ عِنْدَكَ وَجیهاً فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبینَ دوم دعای توجه
را بنحوی که گذشت تنها بخواند و تکبیرة الاحرام گوید سوم اینکه بعد از تکبیرة
الاحرام بگوید یا مُحْسِنُ قَدْ اَتاكَ الْمُسیءُ وَقَدْ اَمَرْتَ الْمُحْسِنَ اَنْ یَتَجاوَزَ عَنِ الْمُسیءِ
اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَاَنَا الْمُسیءُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَجاوَزْ عَنْ
قَبیحِ ما تَعْلَمُ مِنّی **مقدمهٔ یازدهم** سعی در تحصیل شرائط قبول و رفع موانع
و جوابر آن و سعی در زیادتی درجه آن توضیح این مطلب این است که بعد
از آنکه نماز جامع شرائط صحت شد که بحسب تکلیف بجا آمده که دیگر اعاده
و قضاء آن بذمه نیاید قبول آن مرحلهٔ دیگریست و کمال قبول آن درجه دیگر
است و بجهت قبول آن شرائطی هست که باید بعمل بیاید و بعضی صفات مانع
قبول اند و بعضی افعال حبس آن مینمایند که بعد از رفع آنها قبول محقق میشود
لهذا چند امر در این مقدمه بیان میشود اول در شرط قبول شدن نماز
که عمده همه شرائط است بلکه همهٔ نماز در عالم معنی برای اینست و آن اقبال
قلب است بر نماز در وقت اراده آن که مستمر باشد تا آخر آن و این اقبال
روح نماز است و حرکات قالب این روح اند و در احادیث متواتره نبویه
و امامیه وارد شده که هر قدر از نماز که اقبال در آن هست قبول درگاه

یعنی بی تقیید بآنها نه با تقیید عدد آنها ظم

خالق میشود پس اگر در بعض حالات از هشت مقبول همان است پس بعض
نمازها ثلث انها قبول است و بعضی ربع انها و بعضی عشر انها و نماز مثل
جسم است جان ان اقبال قلب است اگر هیچ در ان نیست مثل میت بی روح
است و اگر جزئی در او هست مثل کسی است که هنوز قدری از اعضا او روح
دارد و رمقی از حیاة دارد پس بیان این مقدمه که شرط قبول است از لوازم است
و تحقیق ان این است که اقبال قلب در نماز بشش چیز حاصل میشود اول
حضور قلب دویم تفهم سویم تعظیم چهارم هیبت پنجم خوف و رجاء
ششم حیا اما حضور قلب پس معنی او این است که در دل فکری بغیر از انچه
با او مشغول است نباشد و بعد فهمیدن این است که چه میگوید و علاوه
بر این باید عظمت خدائی در قلب او تاثیری بکند چونکه میشود شخص با کسی
حرف بزند که دل او جای دیگر نیست و میفهمد چه میگوید لکن ان کس
عظمتی در دل او ندارد و بعد از حدوث عظمت در قلب خوفی از ان عظمت
در قلب حاصل میشود که انرا هیبت میگویند و این غیر خوف از اذیت است
و بعد از ان بسبب علم بوسعت رحمت و فضل او امیدی با و حاصل می
شود و بعد از ان بواسطهٔ ملاحظهٔ تقصیر خود صفت حیاء عارض او میشود
و کیفیات توجه قلب و غفلت ان در نماز مختلف است گاهی بی حضور
قلب بودن در نماز بطریقی میشود که هر گاه شخص انصاف بدهد می بیند
که این حضور و مکالمه با خالق خود کمتر شده از مکالمه با رفیق و نوکر و
غلام که در وقت مکالمه با ایشان متوجه است که چه میگوید و در این وقت
اصلا و ابدا ملتفت نیست پس اگر از خجالت این کیفیت گداخته
شود بجا خواهد بود و تنزلات و درکات بی حضوری مختلفند بعضی پست
تر از بعضی همچنانکه حضور قلب را مراتب و درجات مختلفه هست بعضی
بالاتر از بعضی و اعلای مراتب ان مرتبهٔ امام متقیان ع است که در نماز
تیرها را از بدن او میکشیدند احساس نمیکرد با وجودی که در خارج نماز

تاب نمی اورد و بعد از ان مرتبه بعضی از صلحاء متقیان است که در نماز بود
طاقی از مسجد خراب شد که مردم همه جمع شدند و بر او معلوم نشد تا از نماز
فارغ شد و بعد از ان مراتب غیر متناهیه بحسب معرفت شخص دارد و حاصل
انها ملتفت شدن است باینکه در مقام حضور خاص پادشاه حقیقی که مالک
زمین و اسمان است برامده ام و در موقف مکالمه با او هستم و او متوجه بمن
است و همینکه باین ملتفت شد البته بر دل و زبان و اعضاء و حرکات و سکنات
و وجنات احوال و حالات وقوف بندهٔ ذلیل در حضور پادشاه جلیل ظاهر میشود
اما دل پس در ان تنبه حاصل میشود و از بیهوشی غفلت از خالق خود بحال می اید
بعد توجه برای او حاصل میشود و میفهمد که چه میکند و چه میگوید و اقلا
حیاء بجهت او حاصل می شود که از اینکه مکالمه با ملک الملوک کمتر از حرف زدن
با خادم و مملوک نباشد که در وقت مخاطبه ایشان متوجه میشود که چه با ایشان
میگوید در اینجا چنین نباشد که ابدا نداند چه میگوید و با کی حرف میزند و بعد
از این حالت شرم از دروغ گفتن در او حاصل میشود در افعال و اقوال و قرائت
پس ملاحظه کند که ایستادن او ایستادن دروغگو نباشد و بزبان دروغ نگوید
و تکبیر او خدا را دروغ نباشد و گفتن ایاک نعبد دروغ نباشد و بعد از این
ملاحظات اعضا و جوارح او خاضع و خاشع میشوند پس چشم باین طرف و ان طرف
نگاه نمیکند و بطریقی که مستحب است از انیم بستر نگاه میدارد و بطرف
پائین نگاه میکند و بدن را حرکت نمیدهد و دستها را در جای خود نگاه می
دارد و با ریش و اعضای بازی نمیکند و در نهایت ارامی تن می شود و شتاب
نمیکند و اگر از متکبران بر مخلوقین است در وقت نماز که در اطاعت و بندگی
و خدمت خالق است اوضاع تکبر بر خالق نفروشد و کثافت و نحوست و خباثت
اصل و حال و عاقبت خود را در نظر بیاورد و اگر لباس اهل تکبر و تجبر و اعداء الله
در بر دارد اقلا وقت نماز انها را بیرون بیاورد و لباس پاکیزه که مناسب ذلت
باشد در بر کند و در هر حالتی از قیام و رکوع و سجود حالت قلبیه بر طبق انها حاصل

چونکه افعال واقوال وحالات وهیئات نماز برطبق معراج اند که در هر حالتی
ترقی از برای شخص حاصل شود همچنانکه حضرت ختمی مآب فرموده اند الصلوة
معراج المؤمن پس نمازی که از اول تا اخر ان ذکر دنیا و روی گردانی از خدا بلکه
تدبیر وفکر معصیت او باشد تنزل بدرك اسفل است نه معراج واقل مراتب
حضور واقبال این است که شخص در نماز با دل خود حدیث دنیا نگوید وخود را
بحالت ایستادن نزد اقای بزرك تصور نماید واین حدیث دنیا گفتن با دل دو
سبب دارد یکی سبب ظاهری که چشم خود در نماز چیزها می بیند که حواس او
متفرق میشود واز جائی بجائی میرود که از توجه بان بماند وعلاج این رفع اینها
است از پیش نظر خود ویکی سبب باطنی که غلبهٔ حب دنیا وخلوص قلب
در میل بان است که دل بسمت دیگر نمیرود هرچه او را برگردانی بسمت محبوب
ومعشوق خود میرود ومعالجه این صعب است وبتأمل وتفکرات می
شود نسأل الله التوفیق لذلك مطلب مهم بدانکه نماز که میزان اعمال است و
معیار اعمال است وعمود دین است ومناط قبول اعمال است که اگر قبول نشد
ودر نامهٔ اعمال مقبوله درج نشد در قیامت نظر هیچ عملی از او نمیکنند شرط قبول
ان اقبال قلب است در ان پس نمازی بی اقبال مردود است یعنی او را بنماز گذار پس
میدهند ومعنی پس دادن او این است که ابداً اجری ندارد اگرچه بحسب ظاهر
شرع بگویند صحیح است یعنی اعاده وقضای انرا نخواهند وعقاب بر ترك ان
نکنند وبعضی گفته اند که معنی عدم قبول ان این است که قبول کامل نمیشود وعلی ای
حال همینکه بی اقبال در نماز قبول انرا برداشت وقبول نشدن ان قبول باقی
اعمال را برداشت مصیبت سنگین میشود از نمازهای اغلب ناس وباقی اعمال
ایشان هلاکت عموم پیدا میکند لکن خداوند عظیم رحیم بلطف عمیم خود
تلافی قرار داده نوافل نمازها را که جبران شکست میکنند واتمام این ناقص مے
نمایند وباین تلافی نماز واجب بی اقبال بسبب بجا اوردن نوافل مقبول میشود وباعث
قبول همه اعمال میشود ولکن در اینجا مسئله دیگر هست که ایا توجه واقبال

قلب در خود این نوافل شرط است بجهت تلافی بی اقبال در نماز واجب اینکه
نافله صحیح اگرچه بی توجه واقبال قلب باشد تلافی میکند شهید ثانی
اعلی الله مقامه میفرماید که این توسعه ولطفیست از جانب خدا که محض بجا اوردن
این نوافل بطریق صحیح تلافی میکند وبعضی از فقهاء در این تامل دارند
ومیگویند باید در اینها توجه قلب باشد که تلافی بی توجهی شود وقول اول
اقرب بوسعت لطف وتفضل الهی است **مطلب دویم** در موانع قبول اند
که رفع انها از مقدمات است وانها بسیارند از انجمله عجب وخود پسندی است
که حبس عمل میکند وبعضی حکم ببطلان نموده اند در نماز مقارن عجب و
از انجمله حبس حقوق واجبه است خصوصاً حبس زکوة که باعث قبول
نشدن نماز است واز انجمله است ناشزه بودن زن وگریختن مملوك وحسد وتکبر
وغیبت وحرام خوردن وشراب خوردن بلکه مطلق فسق مانع قبول کلی
است **مطلب سویم** در اموری چند که اجر نماز را کم میکند ورفع انها
از مقدمات است اول اینکه شتاب وتعجیل نکند مگر در ضیق وقت دویم اینکه
حاقن وحاقب نباشد یعنی مدافع بول وغائط نباشد اگر بتواند قرار
بگیرد واگر مانع قرار باشد نماز باطل میشود سویم اینکه در نماز اب دهن
اب دماغ نیندازد مگر اینکه مانع قرائت باشد چهارم اینکه سر بهوا وچشم
باین طرف وان طرف ننماید پنجم اینکه چشم را نبندد بلکه بنظر چشم پائین
باشد مثل چشم بسته ششم اینکه اعمالی که غفلت وبازی وتکبر در انها
هست بجا نیاورد هفتم اینکه خواب الوده نباشد وباکسالت نباشد خاشع
بعد از انکه شرائط قبول را موجود نمود وموانع قبول را مرتفع کرد سعی در ارتفاع
درجهٔ قبول نماید چونکه درجات ان نهایت ندارند وچیزهائیکه باعث
ارتفاع درجه نمازند بسیارند از انجمله انگشتر عقیق در انگشت داشتن و
از انجمله بوی خوش بکار بردن است که گاهی ثواب نماز را بهفتاد نماز میرساند
واز انجمله شانه کردن محاسن است واز انجمله مسواك کردن است پیش از نماز

که فضائل بسیار برای ان هست وازانجمله متزوّج بودن است که نماز متزوّج
هفتاد مقابل شخص عزب است وغیر اینها بسیار اند

مقدّمهٔ دوازدهم

در مقدّمهٔ متّصله مقارنه که بسبب شدّت مقارنه شبیه بجزء نماز است بلکه
بعضی از اجزاء گفته اند واز نیّت است که عبادت بودن همه عبادات بان
بسته است وامر ان در نهایت اسانی است ودر نهایت مشکلی است وانرا
احکام ومسائل خاصه هست پس بیان چند مطلب ضرور است اوّل در
حقیقت نیّت وبرای فهم ان مطلبی بیان میشود که حقیقت ان معلوم شود
ووسواس دران رفع بشود بدانکه هر عاقلی که کاری میکند از روی شعور
اوّل تصوّر ان در قلب او افتاده بعد تصوّر فایدهٔ ان نموده وبعد از ان
قلب که همهٔ اعضا وجوارح خادم او هستند تحریک اعضا وجوارح بجهة
حصول ان مینماید ومقدّمات انرا بعمل میاورد وبعد از مقدّمات ان کار را
بعمل بیاورد بی اینکه ضرور باشد که مقارن ان کار قدری تامّل کند ودر دل
خود بگذراند که من این کار را بجهة این فایده میکنم پس نیّت ان اراده است که
منشاء او تصوّر فائدهٔ کار است دیگر نه گذرانیدن تازه در دل میخواهد ونه
گفتن زبانی بلکه این هر دو در انظار عقلا خصوصاً بزبان اوردن لغو محض اند
وتوضیح این بمثال این است که هرگاه درجائی نشسته باشی شخصی که مستحق
تعظیم است شرعاً یا عرفاً داخل انمجلس بشود بمحض افتادن نظرت براو از جا بر
میخیزی وتعظیم او با نیّت حاصل شده بی اینکه در وقت برخواستن قدری حرف
در دل خود بگذرانی که بر میخیزم برخواستن در مقابل روی این شخص بجهت
تعظیم او برای خدا یا برای مطلب دنیوی یا بجهت خوف ومانند اینها همین قدر
که دیدن او ودانستن ثمرهٔ ان محرّک ارادهٔ تو شد وقدرت تو با اراده تاثیر
در برخواستن تو نموده عمل ترا با نیّت نموده واثر ان بران مترتّب شد احتیاج
بگذرانیدن وترتیب انها در دل زیاده بر انچه در دل هست از تصوّر وداعی و
تحریک داعی چونکه در دل بودن چیزی است وتصوّر وگذرانیدن انچه در دل

است

است واحضار ان واخطار ان چیزی دیگر است همچنانکه بزبان اوردن انچه
در دل است چیز دیگر است وهمچنانکه بزبان اوردن قصد ونیّت لغو بی
ثمر است گذرانیدن بترتیب الفاظ زیاده بر حصول ارادهٔ قلبیّه که بر انگیخته
شده از دانستن فایده هم لغو است وتفاوتی در این ما بین عبادات واجبه و
مستحبّه نیست پس همچنانکه دعاء در تعقیب میخوانی ودر شبهای ماه
رمضان دعای افتتاح وسحر را میخوانی بی اینکه قبل از خواندن در دل قدری
ترتیب بدهی که فلان تعقیب را میخوانم ندباً قربة الی الله یا دعای افتتاح را
در شب ماه رمضان میخوانم ندباً قربة الی الله وبلا شبهه این عبادت از تو بعمل
امده نماز ووضو نیز همین طور است پس اذان ظهر را که شنیدی ومیدانی
که نماز ظهر خداوند عالم از تو خواسته است برخیزی ومهیّا میشوی اب
می اوری وضو میگیری در مقام نماز می ایستی اذان واقامه میگوئی تکبیر
نماز را میگوئی دیگر ضرور نیست که قدری با دل خود بگذرانی که نماز ظهر را
بجا می اورم وجوباً اداء قربة الی الله بی اینکه این را در دل بترتیب بگذرانی
نماز ظهر را بجا اوردهٔ اداء وجوباً برای خدا بسبب ان ارادهٔ ثابته در قلب
وبدون اینکه بزبان بگوئی پس نیّت ترکیب ندارد وعربی وعجمی وترکی و
هندی ندارد ودر قلب همه یک طور است صفت لغات در ان جاری
نیست بلکه بزبان گفتن لغو است بلکه مکروه هست بلکه بقصد تشریع حرام
است واین ایستادن ها وتفکّر وتامّل وتغییر احوال همه شغل وسواس خنّاس
است وهمینکه وسواسی می بیند که نیّتش نمیاید همان نیامدن نیّت نیّت
حقیقی است تکبیر بگوید ومشغول شود این وجه اینکه گفتیم که نیّت اسان
ترین چیزها است بلی اگر گفته باشند کاری بکن بی نیّت ان صعب است
بلکه محال است واما اینکه گفتیم که نیّت از همه چیز صعب تر است مراد از ان
خلوص نیّت است که ان مشکل است بیان ان اینکه اصل قصد ونیّت
فرمان برداری بطریقی که گفته شده اسان است لکن چون خلوص هم

شرط است حقیقت خلوص در بعض مقامات بسیار صعب است توضیح این
مطلب این است که بعد از انکه شخص ملاحظه نمود نماز یا عبادت دیگر را و
دانست که خداوند عالم این را میخواهد و این دانستن او را محرک شد که
عمل را بجا اورد و دیگر ثمری بجهة عمل غیر از فرمان برداری بنظر نیاورد این
خلوص نیت است و امّا هرگاه دران عمل ثمری دیگر هست مثل خوش
امدن مردم از او یا مدح و ثناء از کسانیکه او را می بینند یا رفع دردها یا
شهرت کردن بعد از این یا مثل خنک شدن بدن یا گرم شدن ان در غسل
یا مثل اینها پس خالص نمودن عمل از اینها صعوبت دارد و خلاص شدن از
این صعوبت هم دخلی بگذرانیدن در دل ندارد چونکه مناط دران محرک
است پس هزار مرتبه اگر قربت را در دل بگذراند یا بزبان بگوید ولکن
اصل محرک او یکی از اینها باشد عمل خالص نمیشود و چون بسیاری از مردم
در اعمال خود مبتلا باین کیفیت هستند لهذا بیان تفاصیل ان لازم است
در دو فصل فصل اوّل در ملاحظهٔ مدح مردم او را و خوش امدن ایشان که
انرا ریاء گویند فصل دوّم در ملاحظه ثمرات دیگر که مرتب بر عمل میشوند
فصل اوّل بدانکه ملاحظه نمودن مردم در عبادت خدا بچند طریق میشود
اوّل اینکه اصل عبادت را بخصوص برای ریاء و شهرت و سمعه بجا می اورد
و این باطل است بی شبهه و حرام است و داخل گناهان کبیره است بلکه
شرک است بخداوند عالم و همین که عبادت باین نیت شد اگرچه اعلای
عبادات باشد مثل اینکه شخص در جهاد در رکاب حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و اله کشته شود لکن قصد او شهرت و ریاء باشد اجری نزد خداوند
ندارد دوّم اینکه قصد او در اصل عمل فرمان برداری خدا و ریاء هر دو باشد
باین طریق که هر دو روی هم رفته باعث عمل شده یا هر یک سبب مستقل باشد
یا ریاء اصلی و قربت تبعی یا قربت اصلی و ریاء تبعی باشد در جمیع این چهار
صورت عمل باطل بلکه وزر و وبال حاصل است سیّم اینکه در اصل عمل

قصد

قصد خالص است لکن در یک جزو از واجبات ان قصد ریاء کرد پس اگر ان جزء
قابل تدارک نیست مثل روزه که ممکن نیست بعوض جزء ریائی ان جزء
دیگر اورد این هم باطل است و اگر قابل باشد مثل انکه یک جزء از دعا یا اذان را
ریاء گفت و بعد عود نمود بقصد قربت گفت عمل صحیح میشود هر چند معصیت
دران جزء نموده است و امّا در مثل نماز هرگاه یک جزء واجب انرا ریاء بجا
اورد آیا تدارک ان ثانیاً بقصد قربت ثمر دارد یا نه محل اشکال است
ع اقوی بطلان است ظم
چهارم اینکه بعض اجزاء مستحبهٔ عمل واجب را ریاء نمود مثل انکه قنوت را
ریاء خواند یا در استغفر الله مابین دو سجده ریاء کرد قول بصحت در این
خالی از وجه نیست و احوط اعاده است پنجم اینکه در بعض اجزاء عمل
ع بلکه اقوی است ظم
مستحبی که هیئت اجتماعیه ندارد ریاء نمود مثل اینکه قران میخواند در یک
ایه قصد ریاء کرد همان یک ایه باطل و باقی صحیح اند و اگر خواندن ان سوره
بر او واجب باشد باز همان یک ایه را اعاده کند مجزیست ششم اینکه در
جزء عمل مستحبی که هیئت اجتماعیه دارد در ریاء نمود مثل اینکه در زیارت عاشورا
در یک لعن یا سلام ان قصد ریاء نمود پس اگر اعادهٔ ان نمود بقصد
قربت صحیح میشود و اگر بهمان طریق گذاشت اصل عمل باطل است و شاید
ثواب مطلق زیارت دران فقراتی که ریاء درانها نبوده حاصل شود هفتم
اینکه اصل عمل بقصد قربت باشد لکن مکان ان بقصد ریاء باشد مثل
اینکه شخص اصل نماز را برای خدا خالصاً خواهد کرد لکن مسجد رفت بقصد
ریاء بمسجد رفتن یا اینکه مسجد امدن لله باشد لکن صف اوّل ایستادن ریاء
ع اقوی بطلان است و هم چنین در هشتم و نهم ظم
باشد صحت محل اشکال است هرگاه این ایستادن او برای این باشد
که مردم به بینند امّا اگر هنگام مسجد رفتن ریاء کرده حال ایستادن دیگر
فارغ شده اظهر صحت است هشتم اینکه اصل عمل خالص لکن در زمان ان
ریاء نمود مثل اینکه شخص اصل نماز را برای خدا میکند لکن ریاءً در
اوّل وقت بجا اورد صحت محل اشکال است نهم انکه اصل عمل برای خدا باشد

لکن ریاء در صفتی از صفات ان است که حکم علیحده دارد مثل جماعت بجا
اوردن قول بصحت اصل عمل خالی از وجه نیست لکن احتیاط بسیار شدید در
اعاده است مسئلهٔ جماعت بجا اوردن بجهت تقیه با مخالفان مذهب عیبی
ندارد بلکه مستحب است و کیفیت خاصه دارد در مسائل جماعت انشاء الله
بیان میشود مسئلهٔ جماعت با پیش نماز موافق از جهت خوف از او صحیح نیست
هرگاه احکام جماعت را جاری کند و هرگاه مثل منفرد رفتار بکند همین قدر
از خوف بنماید که جماعت میکنم صحت خالی از وجه نیست دهم اینکه ریاء
کند بتانی خواندن ظاهر این است که باطل نیست یازدهم اینکه ریاء کند
بتعجیل خواندن ظاهر این است که باطل است دوازدهم اینکه ریاء کند بهیئات نماز
مثل کردن راکج نمودن و بعض حالات خشوع ظاهر این است که اصل نماز باطل
نشود لکن فی الجمله اشکالی دارد سیزدهم اینکه ریاء کند در فعلی از افعال خارج نماز
که دخل باجزاء ندارد مثل تحت الحنک گذاشتن ظاهر این است که باطل نمی
کند اگرچه معصیت بریاء حاصل شده باشد چهاردهم انکه مجموع عمل برای
خدا ست لکن در اثناء عمل که مردم او را ببینند خوشحال شود این عیبی ندارد
پانزدهم اینکه اصل عمل و صفات انرا خالصا بجا اورده لکن در خیال و ریاء
میگذرد و از ان خوش ندارد این ابدا عیبی ندارد و این خطور ریاء است نه خود
ریاء بلکه متاذی شدن او دلیل نهایت خلوص است فصل دویم در ملاحظه
بعض ثمرات عمل که اگر قصد نشوند هم مرتب هستند پس قصد این ثمرات یا مباح است
مثل گرم یا سرد شدن در غسل باب سرد یا گرم و مانند ان یا راجح است و تفصیل
حکم در مباحات این است که اگر محرک شخص بر عمل بندگی و ان ثمره با هم باشد چهار
قسم دارد اول اینکه بطریقی است که بندگی خدا و ان ثمره روی هم رفته محرک شده اند
که اگر گرم شدن مثلا نبود غسل نمیکرد ظاهر حکم ببطلان است دویم اینکه بطریقی است که
هر دو علت مستقله اند که اگر عبادت نبود بجا میاورد برای ان ثمره و اگر ثمره نبود برای عبادت
هم عبادت بجا میاورد ظاهر حکم بصحت است سیم اینکه بالذات مقصود گرم شدن است و بالتبع

مثل تعجیل بست
ختم
عمد
است
اظهر بطلان
ختم
عمد

قصد غسل نمود در اینجا حکم ببطلان می شود چهارم اینکه بالذات مقصود غسل است
و بالتبع گرم شدن ظاهر اینست که عیب ندارد و در مسائل نیت وضو هم باین مسئله
اشاره شد و اما هرگاه ان ثمره راجح باشد مانند ان باب نماز مثل اینکه تکبیرهای
نماز را بگوید و قصد اعلام غیر کند بعضی از علماء فرموده اند که اگر اصل گفتن
برای نماز است و بلند گفتن برای اعلام است عیب ندارد و در اینجا تاملی
هست اقوی این است که اگر بالذات قصد نماز باشد و به تبعیت قصد اعلام
نماید عیب ندارد و راجح و مباح در این خصوص تفاوت ندارد این است
تمام کلام در اصل نیت و خلوص و خلاصه کلام این است که در نیت عبادت
همان قدر که شخص معین بداند که کدام مامور به را میخواهد بجا بیاورد و محرک
او فرمان برداری باشد کفایت میکند دیگر صفات فعل از وجوب یا ندب
یا قضا یا ادا یا قصر یا اتمام هیچکدام ضرور نیست مگر اینکه تعیین ان امر که
فرمان ان امیر بدهد موقوف بر ان باشد پس هرگاه شخص در وقت نماز ظهر
محرک او امر خداوند شد باین نمازی که الان وقت ان شده برخواست و تکبیر
گفت دیگر تصور اینکه ادا است یا قصر است یا تمام است ضرور نیست
بلی اگر گاهی نماز قضا میکند و وقت ادا هم هست باید تعیین کند پس اصل نیت
و خلوص ان تابع وجود داعی است در خزانه خیال و تحریک ان داعی اعضا را
بر فعل با خلوص ان داعی بجهت فرمان برداری خداوند لکن در اینجا مطلبی
هست مهم بیان ان اینست که فرمان برداری و اطاعت که معنی قربت است
بعد از انکه خالص شد و معنی بندگی در ان متحقق شد هر کسی را بحسب درجه
معرفت منظوری در ان هست و درجات مردم در این خصوص بسیار مختلف
است درجات بعضها فوق بعض اول درجات و اعلای انها این است که
عبادت خدا را میکند چونکه خدا اهل عبادت است و در عبادت منظوری
ندارد مگر عبادت و این درجه ایست که امام متقین و سرور صدیقین
علیه افضل صلوات المصلین عرض کرده اند الهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا

فِی جَنّتِکَ وَلٰکِن وَجَدتُکَ اَهلاً لِلعِبادَةِ فَعَبَدتُکَ دویم اینکه عبادت میکند برای شکر نعمتهائیکه خداوند باو کرامت فرموده که اوّل آن نعمت خلق است و بعد از آن نعمتهائیکه بیان و احصاء آنها متعذّر است و بر هر فردی از افراد مردم حتی کسانیکه مبتلا بفقر و بلاهای دیگر باشند هم ثابت است سوّم آنکه عبادت میکند برای اینکه خدا از او خوشنود باشد و از سخط او فرار کند که منظور او همان رضای خدا است از او و فرار از ناراضا مندی او چهارم اینکه عبادت میکند حیاءً همین که غلام دانست که آقای او بر او مطلع است و همیشه او را می بیند از بابت حیاء و شرم فرمان برداری او میکند پنجم اینکه عبادت میکند بجهة حصول صفت تقرّب بخدا که صفت معنویه است و این غیر از قربت است که بمعنی فرمان برداریست که همیشه او را باید ملاحظه نمود ششم اینکه عبادت میکند بجهة بهشت یا خوف از جهنّم و این دو نوع است یک نوع آن صحیح است و یکنوع آن محلّ اشکال است امّا نوع صحیح آن این است که اطاعت خدا میکند و ملاحظه بندگی او میکند بجهة امید واری از او که او را بهشت نصیب کند و اینکه از آتش خلاص نماید این عیب ندارد و امّا آن نوع که محلّ اشکال است این است که این عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید و فروش و مثل عملهٔ بنائی که عمل را میکند بطریق معاوضه با بهشت از قبیل خرید و فروش و مثل عمله بنائی که عمل را بجهة اجرت میکند صاحبخانه و فرمان او اصلا در نظر ایشان نیست در صحت عبادت باین نوع تأمّل هست و جمعی از علماء باطل میدانند **مسئله** بعض نمازها هستند که خود شارع آنها را برای امر دنیوی قرار داده مثل نماز حاجات و نماز استسقاء و بعض دیگر را علاوه بر امر اخروی ثمرد نیوی هم برای او مقرّر فرموده مثل نماز شب که علاوه بر ثمرات اخرویه باعث رزق و آبروی شخص میباشد بنا بر این آیا قصد محض این امر دنیوی در این عبادت بچه نوع است تحقیق مقام اینست که باید قصد فرمان برداری در این نماز باشد و بعد از تحقق آن که فرمان برداری را وسیلهٔ حصول آن امر

و این اقوی است بنظر

دینوی بکند عیب ندارد و امّا اگر این عمل را بخصوص بقصد آنخاصیت نمود مثل خوردن سنکنجبین برای دفع صفرا بی توسیط عبادت ثمر ندارد **تتمّه** بدانکه نیّت را احکام چند هست نسبت بهم زدن آن به نیّت قطع یا قاطع و تردّد و غفلت از نیّت اوّل و تعلیق قطع و عدول از نیّت به نیّت دیگر و بیان آنها در ضمن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه در اثناء نماز نیّت قطع نمود یا یعنی که قرار داد که حالا نماز خود را بهم زدم و دست برداشتم و هنوز مشغول فعلی نشده باز عود کرده به نیّت نماز و مشغول شد اقوی این است که عیب ندارد و احوط اعاده است و هرگاه در بین این نیّت مشغول شد و اکتفا بهمان کرد باطل است و هرگاه بعد از عود به نیّت ثانیاً آن افعال را که در حین نیّت خلاف بجا آورده بود بعمل آورد حکم بصحت مشکلست و در جائی که آن افعال بسیار بوده اند یا اینکه رکن زیاد شده قطعاً باطل است و اگر کثیر نبوده اند و رکنی زیاد نشده محلّ اشکالست **مسئله دویم** هرگاه در اثناء نماز نیّت کرد که قاطعی بعمل میاورم و مشغول نشده از این نیّت قاطع دست برداشت عیب ندارد و هرگاه مشغول شد با این نیّت باز اقوی صحت است و احتیاط در آن مثل مسئلهٔ اولی است **مسئلهٔ سوم** هرگاه متردّد شد در اثناء نماز که نماز را بهم زنم یا نه و مشغول نشده جزم نمود عیب ندارد و اگر در اینحالت مشغول و عمل را با اینحالت بجا آورد باطل است و اگر بعد از آن عود به نیّت کرده و اعادهٔ آنچه در آنحال بجا آورده نمود همان تفصیل سابق میآید **مسئلهٔ چهارم** هرگاه در اثناء نماز اتفاق برای او شد که نمیداند نماز او باطل شده یا نه هرگاه نماز را اتمام بکند باینطریقیکه این نماز را تمام میکنم بعد بپرسم اگر گفتند باطل است اعاده میکنم با این تردّد نماز صحیح است **مسئله پنجم** هرگاه نیّت نماز ظهر کرد در اثنا غافل شد بخیال آنکه نماز دیگر است قدری از آن را یا همهٔ آنرا تمام کرد همانکه از اوّل نیّت کرده مجری میشود **مسئلهٔ ششم** هرگاه در اثنا

که خیال نمود نماز دیگر برا خیال هم نمود که اول هم همین نیت بوده باز هم ضرر ندارد و همان نیت حقیقی مجری میشود **مسئلهٔ هفتم** هرگاه در بین نماز قرار داد که اگر زید مثلاً آمد یا مراصد از دو نماز را هم میزند ظاهر اینست که خود این نیت مضر نیست لکن خالی از اشکال نیست و بعضی گفته اند باطل میشود اگرچه آن شخص نیاید یا صدا نزند و بعضی گفته اند اگر اتفاق شد معلوم میشود که نماز از اول باطل بوده **مسئلهٔ هشتم** هرگاه در اول نیت نماز اینقرار داد اشکال بیشتر میشود و اما عدول از نیت عبادتی بر نیت دیگر پس جایز نیست مگر در چند موضع مخصوص از شارع رسیده است در حج و در نماز در چند موضع اول هرگاه شخص نماز عصر را شروع نمود در اثناء نماز هرجا که باشد بخواطرش آمد که ظهر را نکرده یا عشا را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم بخواطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز دویم بنماز اول یعنی از همین وقت که بخواطرش آمده قرار بدهد که این نماز اولی باشد و این در جائیکه شروع در وقت مشترک باشد بی اشکال است و اما اگر شروع بنماز عصر کرد غفلتاً در وقت مختص بنماز ظهر بنا بر قول باختصاص بعد عدول بظهر محل اشکال است لکن خالی از وجه نیست و اما عکس مسئله یعنی هرگاه شروع کرد بنماز اول بعد معلوم شد که او را بجا آورده نمیتواند عدول بنماز دویم کند **مسئله** هرگاه شروع کرد بنماز عصر مثلاً بعد یقین کرد که ظهر را نکرده و عدول بظهر کرد بعد معلوم شد که ظهر را کرده و شروع او بنماز عصر موافق واقع بوده آیا بعد از عدول بظهر میتواند عدول کند بهمان عصر که از آن عدول کرده و از اول نیت کرده بود جواز خالی از قوة نیست و احوط بعد از عدول و اتمام اعاده است **مسئله** آیا این حکم در نمازهای مستحبی میاید یعنی هرگاه شروع کرد در نماز شفع مثلاً بعد بخاطرش آمد که از نماز شب دو رکعت مانده میتواند بآن عدول کند یا نه محل تأمل است بلی هرگاه شروع کرد بدو رکعت از نماز شب باعتقاد اینکه دو رکعت دویم است بعد معلوم شد که هیچ بجا نیاورده ظاهر اینست که عدول عیبی ندارد دویم هرگاه شروع کرد بنماز اداتی بعد معلوم شد که

قضای سابقی بذمه او هست عدول کند از اداتی بقضائی سویم هرگاه شروع کرد بنماز قضائی بعد معلوم شد قضاء سابقی بذمه او هست عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب بنافله و این در جائی است که شروع کرده باشد بنماز واجب و امام مشغول شود بنماز جماعت و بداند که اگر تمام کند نماز را بنماز جماعت نمیرسد پس عدول میکند از این نماز واجب بنافله دو رکعتی در صورتیکه هنوز از دو رکعت نگذشته و بعد از عدول آن را تمام میکند یا قطع می کند و ملحق بامام میشود **مسئلهٔ** آیا مقصود از نرسیدن بامام که مجوز این کیفیت است این است که برکوع او نرسد یا اینکه اگر باول شروع هم نمیرسد جایز است که اینطریق کند اقوی ثانی است پنجم عدول از جماعت بانفراد در صورت عذر یا مطلقا بنا بر اقوی ششم عدول از امامی بامامی هرگاه در اثناء نماز عارض شود برای آن امامیکه اول باو اقتدا کرده حاصل شود و بعضی ملحق کرده اند عدول از انفراد بجماعت را و در آن تأمل هست و تفصیل این مسائل در باب جماعت انشاء الله بیان میشود هفتم عدول از قصر است بتمام هرگاه در بین نماز قصد اقامه کرد هشتم از اتمام بقصر در وقتیکه قصد اقامه داشت و هنوز در دو رکعت اول است که رای او برگشت و در این قسم احتیاط هست **مسئله** عدول در اثناء است نه بعد از فراغ لکن در خصوص نماز ظهر و عصر حدیثی هست که هرگاه نماز عصر را کرد و بعد از نماز معلوم شد که ظهر را نکرده قرار بدهد آن را ظهر و سابقاً گفته شد که در اینصورت عصر صحیح است و ظهر را بعد از آن بکند و احتیاط در این مقام این است که نیت عدول کند و نماز دیگر بعد میکند نیت کند آنچه مطلوب خداوند عالم است چه عصر باشد اگر اولی بعدول ظهر شده و چه ظهر باشد اگر نشده این است تمام کلام در مقام اول کتاب که در مقدمات نماز از واجبه و مستحبه و منفصله و متصله و مقارنه بود مقام دویم در بیان کیفیت اصل نماز و افعال آن که نماز از آنها مرکب است بعد از جمع همه مقدمات و شرائط بدانکه اصل نماز مجملا مرکب است از قیام و تکبیر و قرائت

در رکوع و سجود و تشهد و سلام که طمأنینه و ترتیب خاص و موالاة در اینها
حاصل باشد و اینها بحسب حکم مختلفند بعضی از اینها رکن اند باین معنی
که همین که ترک شدند عمداً یا سهواً نماز باطلست و بعضی رکن اند باین معنی که
اگر ترک شدند عمداً یا سهواً یا زیاد شدند عمداً یا سهواً نماز باطل است و بعضی
واجب اند باین معنی که اگر ترک شدند عمداً نماز باطل است اما اگر سهواً ترک شدند
باطل نیست و بعضی از اینها اگر عمداً زیاد شدند باطل است اما سهواً باطل
نیست و عمده مهم در این مقام تفصیل هر یك و تشخیص حکم اوست در خصوص
ترك یا زیادتی پس در اینجا چند مطلب است **مطلب اول** بدانکه اول فعال
واجبه نماز بعد از حصول نیت بطریق داعی و محرك یا بگذرانیدن در دل قیام است
و لازمست قیام بکیفیت خاصه که واجبات ان میباشد و احکام ان مختلف
است باختلاف انچه با ان مقارنست و در صورت عدم امکان بدلهای چند
برای ان هست پس در اینجا چند مقصد است **مقصد اول** در کیفیاتی
که لازم اند در قیام لازم است در ان چند امر اول اعتدال یعنی راست ایستادن
بطریقیکه مهرهای کمر بر روی هم استوار باشند بحدیکه بحسب انچه بان قادر است
بحسب قامت خود و همچنین گردن را هم باید راست نگاه داشت یعنی بقدری
کج نکند که چانه محاذی سینه بیاید و اما اندك کج نگاه داشتن عیب ندارد
دویم استقلال یعنی که ایستادن او باعتماد بر پاهای خود باشد نه بتکیه
کردن بدیوار و عصا مثلا و بعد از اعتماد بر پا هرگاه متصل بدیوار باشد
یا اندك اعتمادی بر عصا باشد عیب ندارد هرگاه بطریقی است که اگر از انها باشد
نمی افتد سوم استقرار یعنی در وقت ایستادن بدن را آرام بدارد و حرکت ندهد
یا بر جائی بنا باشد که همیشه متحرك باشد و حرکت دست تنها مضر باین نیست
چهارم اعتماد بر همه دو قدم پس ایستادن بر یکپا یا پاشنها تنها یا انگشتان تنها
مجزی نیست بنابر اینکه دو پا را بسیار از هم دیگر جدا نکند که خلاف متعارف
باشد **مطلب دویم** بدانکه قیام در نماز ببیك ملاحظه رکن میشود و ببیك

علی الاحوط والاولی ترکه

علی الاحوط الاقوی اذا امکن ترکه

ملاحظه مقارن رکن میشود و ببیك ملاحظه واجب غیر رکن میشود و ببیك ملاحظه
مستحب میشود و بعضی اوقات مباح است پس قیام را پنج حالت و پنج صفت
است حالت اول رکنیت و ان در دو موضع است اول در حال تکبیرة
الاحرام یعنی از حین شروع بالف الله تا راء اکبر تمام شود باید ایستاده باشد
بان طریق که گفته شد که هرگاه عمداً یا سهواً ترك شد نماز باطل است و لازم
این این است که فی الجمله مقدم بر تکبیر بلکه فی الجمله موخر از ان قیام حاصل
باشد که یقین حاصل بشود که مجموع ان در حال قیام با استقرار عمداً آمده
مسئلة کسانیکه می آیند بجهت نماز جماعت در حالتیکه امام در رکوع است
و تعجیل میکنند که باو برسند غالباً نماز ایشان بسبب بی استقراری وقت شروع
بتکبیر گفتن باطل میشود پس لازمست که در محل نماز خود که رسید اول قدری
آرام بگیرد و تکبیر را در حال آرامی بگوید بعد برکوع برود و اگر خوف نرسیدن باشد
قدری دورتر از صف بایستد و بان طریق تکبیر بگوید و در رکوع برود بعد ملحق
بشود بصف همچنانکه در باب جماعت بیان میشود انشاء الله دویم قیام
حالت متصل بودن ان برکوع و مراد از قیام متصل برکوع ان قیامی است که از ان
خم میشود و در ان خم شدن بلا فاصله برکوع قرار میگیرد و معنی رکن بودن
این قیام انستکه اگر شخص بعد از قیام حال تکبیر سهواً نشست و قرائت
نشسته خواند بعد خاطرش آمد برخاست و بمحض قرار از ان برخاستن برکوع
رفت نماز صحیح است و اگر در وقت برخاستن منحنی برخاست تا حد رکوع باطل
است چون که از قیام برکوع نرفته و اگر در قرائت قدری ایستاده بود بعد
نشست و از نشستن بحد رکوع شد نیز باطلست چون که از قیام برکوع
فاصله داشته حالت دویم قیام ان است که بخودی خود واجب است
لکن رکن نیست یعنی اگر سهواً ترك شد عیب ندارد و ان قیام بعد از رکوع
است که از ان بسجده میرود حالت سیم قیام این است که واجب است بجهة
قرائت حالت چهارم قیام این است که مستحب است بجهة قنوت حالت

پنجم قیامیست که در ان فارغ باشد واز قیامها نباشد انقیام مباح است
اگرچه در اثناء نماز است **مطلب سیم** در مستحبات قیام بدانکه در حالت
قیام بعد از تحقق واجبات ان برای هریک از اعضا کیفیت خاصه مستحبست اما سر
وگردن پس باید بطریق راست نگاه داشتن لکن اندک کجی عیب ندارد واما
دوشها باید پائین انداخته باشد یعنی انها را بالا نگاه ندارد واما چشمها انها
را باید نیم بسته نگاه بدارد بجانب پائین ونگاه باینطرف وانطرف نکند واما
دستها پس انگشتان انها را همه بیکدیگر متصل نماید وکفهای دست را باینحالت بر
رانهای خود بگذارد دراست بر راست وچپ برچپ واما پایها پس دو قدم را از همدیگر
بسیار جدا نکند ومتصل هم نکند وعرض سر انگشت ما بین هر دو قدم باشد تا یک
وجب دو قدم را مساوی هم گذارد که یکی بر دیگری مقدم نباشد واما انگشتان پایها
پس همه را بطرف قبله قرار بدهد یعنی چیزی از انها منحرف از قبله ننماید وهرچند منافی
استقبال واجب نباشد خاتمه بدانکه بجا آوردن این کیفیات ظاهره بخصوص
تاثیری در توجه وحضور قلب دارد وبتجربه مشخص میشود وحضور هم در اینها تاثیری
دارد ودر اینجا سر غریبی از حالات قلب با اعضا ظاهر میشود **مطلب چهارم**
در بیان بدل قیام برای کسیکه ان قیام مذکور ممکن او نباشد وبدلها یازده اند
بترتیب اول قیام با تکیه نمودن در بعض اگر ممکن باشد دوم قیام با تکیه نمودن
در کل سوم وچهارم قیام بی انتصاب تمام در بعض بعد از ان در کل پنجم وششم
قیام بی استقرار در بعض بعد در کل هفتم در صورتیکه اینها هیچکدام ممکن نشد
نشستن است در بعض با انتصاب در ان واستقلال واستقرار هشتم نشستن
کل با استقلال وانتصاب واستقرار نهم نشستن با تکیه دهم نشستن با انحناء یازدهم
نشستن با اضطراب وحرکت دوازدهم در صورتیکه همه اقسام نشستن ممکن
نباشد خوابیدن بر جانب راست سیزدهم بعد از عدم امکان ان خوابیدن
بر جانب چپ چهاردهم خوابیدن بر قفا مثل محتضر در ملاحظه قبله پانزدهم
هر طریق که ممکن او باشد هرچند باختلاف حالات باشد ودر اینجا چند مسئله است

مسئلة در صورتیکه قدرت بر قدری قیام دارد یا اول از قرائت بدهد یا در
اول بنشیند بعد برای رکوع برخیزد اقوی اول است **مسئلة** در جائیکه
خوابیده نماز میکند برای رکوع وسجود ایما میکند بطریقیکه در مسائل مذکور میشود
انشاء الله **مسئلة** هرگاه امر دائر باشد ما بین قیام بی استقرار وقیام با تکیه
ظاهر اینست که دوم مقدم است **مسئلة** هرگاه امر دائر شود ما بین اینکه
ایستاده نماز کند وبا ایماء رکوع وسجود کند یا نشسته نماز کند ورکوع وسجود حقیقی
جا آورد احوط دو نماز است بدو کیفیت **مسئلة** هرگاه در حین اتیان ببدل
قادر شد بمرتبه بالاتر مثل اینکه بعد از قدری از قرائت نشسته قادر بر قیام
شد از همان جا منتقل شود بان مرتبه ودیگر اعاده آنچه خوانده ضرور نیست لکن
در حین انتقال ساکت شود **مسئلة** هرگاه در حین اتیان بمرتبه بالاتر عاجز
شد منتقل شود بمرتبه پائین تر پس هرگاه در اثناء قرائت که ایستاده بود کرد درد
عارض او شد می نشیند ویا در اینجا می باید ساکت شود تا قرار بگیرد یا نه احوط
خواندن است وبعد از ان حال استقرار در نشستن اعاده ان **مطلب دویم**
در تکبیرة الاحرام است وکلام در ان واقع میشود در حکم وواجبات متعلقه ان
وواجبات کیفیت تلفظ بان وواجبات حالت ان ومستحبات حالت ان
وبدلهائیکه در صورت عدم تمکن از کیفیت مذکوره است ومسائل متعلقه
بان واینها در هفت مطلب بیان میشوند **مطلب اول** بدانکه تکبیرة
الاحرام را پنج حکم است اول اجزاء واجبه نماز است وتحریم نماز بان بسته است وآنچه
حرام میشود در نماز بعد از فراغ از انست وتا تمام نشده میتواند نماز را بهم زند
ورکن است باین معنی که ترک ان عمداً وسهواً مبطل است وزیادتی ان عمداً وسهواً
مبطل است وکیفیت زیادتی ان این است که تکبیره بگوید ثانیاً بقصد افتتاح
همین نماز باین گفتن باطل میشود وثالثاً که گفت صحیح میشود واگر در این صحیح
ثانیاً گفت باز باطل میشود وهم چنین **مسئلة** هرگاه در نمازی غفلة برای
شروع بنمازی دیگر تکبیرة الاحرام گفت احوط اینست که نماز اول را تمام کند وبعد

احتیاطاً اعاده کند **مطلب دویم** در کیفیت اداء ان باید الله اکبر گفته شود
که مجموع حروف ان از مخرج اداشوند بی تبدیل و اعراب را صحیح بگوید و چیزی از
سابق بان وصل نکند که محتاج بانداختن همزهٔ او بشود و چیزی بعد از ان متصل
بان نکند که محتاج شود باعراب دادن راء اکبر و همزهٔ الله و همزهٔ اکبر را
اشباع ندهد که الفی یا نصف الفی از انها متولد شود و هاء الله را اشباع ندهد
که واوی عمل بیاید و بارا اشباع ندهد که اکبار شنیده شود و راء را تشدید ندهد
و الف الله را اگر قدری مد بدهد عیب ندارد اما مد زیاد ندهد و احوط این است
که لام الله و راء اکبر را تفخیم بدهد و لازم است که موالات ما بین دو کلمه باشد پس
اگر ما بین الله و اکبر گفتن ساکت شد یا کلمهٔ دیگر گفت باطل است حتی اینکه
اگر گفت الله تعالی اکبر باطل است و همچنین موالات ما بین حروف انها را ملاحظه
کند و پاشیده نگوید که صورت ان بهم بخورد و اگر کلمه کلمه کسی باو یاد میدهد
بتوالی و همان فاصله گفتن معلم باشد عیب ندارد **مطلب سیم** در کیفیت
تلفظ بان بدانکه قاعدهٔ کلیه در همهٔ واجبات و مستحبات قولیه از تکبیر و قرائت
و اذکار اینست که تنطق بانها بشود که بزبان اوادا بشوند بنحویکه خود شخص صدای
خود را بشنود اگر مانعی نباشد پس در دل گذرانیدن کلمات یا بطریق همس
تحریک زبان بانها بطوری که گوش خودش اواز را نشنود ثمر ندارد و اگر بسبب صدا
یا قال مقال مردم صدای خود را نشنود عیب ندارد **مسئلة** معتبر نیست که شخص
نیت را بزبان بیاورد که بعد از گفتن قربةً الی الله تکبیر نماز را میخواهد بگوید
یا اینکه دعائی پیش از تکبیر بخواند مثلاً آخر دعای توجه را که وَ اَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ
است گفت و میخواهد بعد از این تکبیر نماز را بگوید لازم است که اندک تاملی کند
که وقف عمل بیاید بعد بگوید الله اکبر پس اگر متصل هم گفت قربةً الی الله الله
اکبر خصوصاً اگر الی الله را باظهار کسره گفت و متصل بان نمود اللهُ اکبر را باطل
است و اگر الف الله را انداخت که بعد از هاء الی الله که وصل نمود بحذف نمودن
الف الله را بعضی حکم بصحت نموده اند لکن محل اشکال است پس باید تاملی کند

بعد تکبیر بگوید **مطلب چهارم** در واجبات حال تکبیر واجبست در حال
تکبیر چند امر اول قیام تام و استقرار که باید اینها حاصل باشند بلکه
پیش از شروع بالف الله باید قیام تام با استقرار حاصل باشد مقدمةً تا انکه
الف الله در ان حالت بزبان بیاید و در اینجا مسئله ایست مهم و ان این است که کسی که ان
دور می اید که برکوع امام ملحق شود بمجرد رسیدن تکبیر میگوید محل اشکال است باید
در انجا که می ایستد برای نماز ارام بگیرد و بعد از استقرار تکبیر تحریم را نموده و بعد برکوع برود
و اگر تکبیر رکوع را بخواهد بگوید ثانیاً بگوید برای رکوع و الا همان تکبیر احرام کافی
است امر سوم مقارنه نیت با ینمعنی که فاصله ما بین ان و اول تکبیر نباشد
و بنابر ان طریقی که معنی نیت بیان شد اشکال در این نیست پس از اول الف
تکبیر نماز تا میم اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ همه حقیقةً مقارن نیت هستند و بعضی گفته اند
که باید نیت منقسم باشد از الف الله تا راء اکبر و این کلامی است بیمعنی و همین قدر
که برای نماز امده و برای نماز اذان گفته و اقامه گفته و مشغول شده باین ترتیب
خاص همه نماز او مقارن نیت است نه همان اول تکبیر تنها **مطلب پنجم**
در مستحبات حال تکبیر است مستحب است بلند کردن هر دو دست در حال تکبیر
تا مقابل گوشها یا مقابل صورت یا مقابل کردن باین طریق که اول بلند کردن
الف الله را بگوید و تا گفتن راء بحد بلند نمودن برسد و بعد از فراغ انها را
پائین بیاورد دیگر وقت منطبق شدن اول باول و وسط بوسط و اخر باخر
ضرور نیست بلکه همین قدر که حال گفتن تکبیر دستها را بلند کند بعد از تمام
تکبیر و بلند نمودن پائین بیاورد کافی است و انگشتان دستها را بهم وصل کند
حتی انگشت کوچک و بزرک را و بعضی گفته اند وصل انگشت ابهام با ان چهار
ضرور نیست و شکم کفهای دست را رو بقبله کند و این کیفیت مستحب افضل
است و بعد از ان هر طریق که دستها بلند کند هم خوبست خود دستها باهم
نباشد هم خوبست یک دست را بلند کند هم خوبست و این استحباب رفع برای
همه تکبیرات نماز ثابت است چه واجب و چه مستحب **مطلب ششم** در بدل

تکبیر هرگاه بنحو صحیح ممکن نباشد وان بر چند قسم است اوّل هرگاه گفتن الله اکبر
صحیح برای او ممکن نباشد همین صورت را غلط بگوید یا بعض حروف را تبدیل کند
بدل صحیح میشود دویم هرگاه متمکن از تمام گفتن الله اکبر صحیح و صورت ان بطور غلط
هم نیست بدل انقدر که نمیداند ترجمه انست پس بگوید الله بزرگ تر است سویم
هرگاه هیچ نداند ترجمه همه انرا بگوید بزبان خود مثل یزدان بزرگ تر است چهارم
هرگاه قدرت بر نطق ندارد اشاره بان کند بطور یکه بتواند پنجم هرگاه هیچ
قادر نیست در دل خود بگذراند معنی او را **مطلب هفتم** در مسائل متعلقه
بان بدانکه لازمست یاد گرفتن تکبیر صحیح و اگر نمیداند نماز را بگذارد تا اخر وقت که
یاد بگیرد و اگر یاد نگرفت بدلهائی که گفتیم عمل بیاورد **مسئله** اگر عمداً یاد
نگرفت تا وقت تنگ شدن باز همان بدل کفایت میکند **مسئله** این بدل که
گفته شد برای هر تکبیری ثابت است حتی تکبیرات مستحبه **قاعدهٔ کلیه** بدانکه تکبیرة
الاحرام و انچه تکبیر مستحب در نماز هست بجهة رکوع و سجود و سر برداشتن بتفصیلی که خواهد
امد همه انها باید در حال قرار و استقرار باشد پس تکبیرات مستحبه که غالب مردم وقت
نماز در حال خم شدن و راست شدن میگویند حکم باستحباب انها نمیتوان کرد
بلکه فی الجمله اشکالی در اصل نماز هم حاصل میشود چونکه بقصد جزئیت
نماز میگویند و در مقام خود نیستند پس داخل زیادتی در نماز شاید بشوند
و بسبب عادت باین بسیار ملاحظه ان مشکلست و در تکبیرة الاحرام قطعاً
باطل میشود لکن در باقی چاره این است که شخص قصد خود را عموماً چنین قرار
بدهد که اگر در موقع خود بجا اورم تکبیر جزء نماز باشد والّا تکبیر مطلق باشد
چونکه تکبیر مطلق در نماز مبطل نیست و این اشکال در وقتی است که شخص عمداً
بسبب ملاحظه نکردن چنین کند امّا اگر سهواً باشد عیبی ندارد **مقصد سیم**
در قرائت است و بیان میشود حکم و کیفیت و مستحبات ان و بدل ان و
بعض احکام ان در ضمن چند مطلب **اوّل** در حکم ان بدانکه قرائت حمد
و یک سوره واجب تعیینی است در هر رکعت نماز دو رکعتی و دو رکعت اوّل سه

رکعتی

رکعتی و چهار رکعتی و در باقی رکعات مخیر است ما بین قراءت حمد تنها و بدل
انها از تسبیحات **مطلب دویم** در کیفیت خواندن حمد و سوره
بدانکه چند امر در خواندن حمد و سوره لازمست اوّل انکه بر زبان بیاید
پس گذرانیدن در دل کفایت نمیکند **دویم** انکه بطریقی بر زبان جاری
شوند که خود شخص صدای خود را بشنود پس تحریک زبان بکلمات که کمتر از
این حد باشد ثمر ندارد مگر در دو مقام یکی هرگاه متمکن از بیشتر از این نباشد
و یکی در جائیکه از بابت تقیه اقتدا کند بر پیش نماز مخالف مذهب که باید
حمد و سوره بخواند و هرچند بطریق اخفات باشد در نماز جهری و اگر اخفات
هم نشود بسبب تقیه تحریک زبان کند بقراءت هرچند خود هم نشنود **سیم**
انکه حروف از مخارج ادا شوند باینمعنی که بگوش اهل لسان ان حرف برسد
بگویند الف یا واو یا عین مثلاً بر زبان او جاری شده و بیرون امدن حرف
از مخرج بواسطهٔ طبیعت است ضرور نکرده است که مخارج حروف را که قراء بیان
کرده اند یاد بگیرد همینکه الحمد از او شنیده شد کافیست هرچند هرگز نداند که
مخرج الف و لام و حاء و میم و دال از کجا است بلکه مخارج حروف که قراء گفته اند
و از روی حرف زدن استنباط کرده اند خصوصیتی ندارند و شاید حرف ادا
بشود باندک تفاوتی از ان مخرج خاص که گفته اند و همینکه بگوش ان حرف شنیده
شد کفایت میکند و همه حروف از همدیگر بهمین جدا میشوند بلی در ضاد و ظاء
قدری کار مشکل میشود چونکه در شنیدن انها تمیز انها مشکلست لهذا
لازم است دانستن مخرج انها که در وقت خواندن ملاحظه ان کند خصوصاً بر فارسی
زبانان پس میگوئیم مخرج ضاد که در مثل المغضوب و الضّالّین است کنارهٔ زبان است
از جانب راست یا چپ با انچه برابر او ست از دندانهای بالا از اضراس یعنی دندانها
که بعد از چهار دندان پیش در اینطرف و انطرف اند و مخرج ظاء که در مثل العظیم
است سر زبان است با سر دو دندان پیش بالا **مسئله** هرگاه بر فارسی زبانان
این کیفیت صعب باشد و نتوانند تفرقه نمایند همین که بقصد ضاد تنطق

نمود بنحویکه زاء نباشد وهر چند ما بین دو حرف ضاد وظاء مشتبه باشد عیب
ندارد چهارم آنکه همه حرکات آنها موافق عربیت باشند پس غلط در حرکات
ابنیه کلمه وتشدید ذاتی آن ودر حرکت وسکون آخر آن مبطل است هرگاه
عمداً بسبب یاد نگرفتن باشد وهرگاه سهواً باشد حکم آن در احکام خلل بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی **مسئلة** آیا یاد گرفتن حرکات آخر آیات لازم
است یا اینکه همین قدر که وقف صحیح میکند کافیست مثلاً اکثر مردم که حمد را
میدانند وقف بر الرحیم والعالمین مینمایند وصحیح است لکن اگر بخواهد وصل بکند
نمیداند که آیا الرحیمَ یا الرحیمِ یا الرحیمُ میباشد وآیا همین قدر که یکصورت صحیح از
برای او بداند کفایت میکند یا نه اقوی اینست که کفایت میکند لکن نباید
وصل بکند چونکه وصل باید با حرکت آخر کلمه باشد وفرض اینست که او را نمی
داند واینحکم اختصاص باخر آیات ندارد پس در هر جا وقف بکند که حرکت آخر را
نداند عیب ندارد مگر اینکه طریقی بشود که صورت آیه از هم پاشیده شود که باعث
بطلانست **مسئلة** هرگاه در حین خواندن سوره شک نمود در کلمه که بکدام
از دو طریق مثلاً باید خوانده شود ظاهر اینست که بهر دو بخواند خوبست لکن
احوط عدول است بسوره دیگر که صحیح از معینا بداند پنجم آنکه از حفظ بخواند
پس از روی نوشته خواندن محل اشکال است ششم آنکه خود بخواند پس کلمه کلمه
بمتابعت گوینده بگوید محل اشکال است واین دو شرط بحسب احتیاط اند ودر
حالت تمکن پس در حالت عدم امکان البته باید از روی نوشته یا بمتابعت گوینده
دیگر بخواند **هفتم** ملاحظه بعض کیفیات واجبه در قرائت بدانکه کیفیات
قرائت بر پنج قسم اند وهر یک را حکمی هست قسم اول آنچه گفته شد که دخل در اداء
حروف وحرکات بنیه کلمه وحرکت وسکون آخر آن دارد وآنها حقیقة واجبند از
باب اصل تنطق بقواعد نحو که برای غلط نبودن کلمات اند قسم دویم بعض
صفات حروف وکیفیات خواندن مثل تفخیم وترقیق واشباع ومیل دادن وروم
واشمام ونحو آنها بنحویکه نزد اهل لسان مستحسن ومرغوب باشد آنها مستحب اند

دواجب نیستند اگر چه قراء بعض آنها را واجب بگویند قسم سویم بعض کیفیات
که باعث کج کردن چانه وتحریک لحیین وگردانیدن چشمها وظهور صدائی شبیه
قیء وهوع وزور بسیار در اخراج حرف حلق از حلق ومثل آنها که مکروه طباع
ومستهجن ومضحک اند اینها حرام بلکه مبطل نماز اند قسم چهارم چهار عنوان
مخصوص اند که احکام آنها نسبت بوجوب واستحباب متفاوتست مد وادغام
وقاعده تنوین وقاعده وقف ووصل وبیان میکنیم معنی ومحل ومقام وجوب
آنها را در ضمن چهار امر اول در مد بدانکه مد بمعنی کشیدنست وبعض حروف
هستند که اداء آنها بدون کشیدن آواز نمیشود آنها را حروف مد نامیده اند
ومد آنها را مد طبیعی وذاتی میگویند ومراد از مد که گاهی واجب وگاهی مستحسن است
نه آن مد طبیعی است بلکه از آن مد طبیعی زیادتر کشیدن است وآن زیادتی
یا بقدر یک الف یا دو الف یا سه یا چهار الف است وتحدید آن بطریق تحقیق
نمیشود وحروف مد که گفتیم یکی واو است که پیش از او مضموم باشد یعنی باصطلاح
معلمین اطفال پیش داشته باشد دیگری یاء است که ما قبل آن مکسور یعنی زیر
داشته باشد ودیگر الف است که ما قبل آن مفتوح یعنی زبر داشته باشد
وجمع شده اند هر سه در کلمه اُوتینا وبا این سه حرف مد گاهی بسببی حاصل میشود
که مد زیادتر از آن مد طبیعی میخواهد واین آن مد است که گاهی واجب است
وگاهی مستحب است وبملاحظه حالات پانزده قسم دارد که در همه آنها همان سه حرف
که با سببی از اسباب جمع میشوند واینجا محل تفصیل آنها نیست وواجب از آن
این است که هرگاه در یک کلمه بعد از یکی از اینها همزه باشد مثل جاء وسوء وجیء
یا سکون لازم باشد خصوصاً مدغم مثل الضالین این دو سبب میشوند برای لزوم
مد زیادتر از مد طبیعی که ذاتی اینها است اندک زیادتر کشیده شود ونباید زیاده
از متعارف نباشد **مسئلة** هرگاه مد بدهد در جائیکه مد ندارد مثل
بسیاری از مؤذنین که اکبر را وحی را وعمل را وفلاح را مد میدهند آیا باطل است
یا نه محل تامل است وشاید در بعض اوقات باطل باشد **امر دویم**

در ادغام بدانکه ادغام در اصطلاح علماء انست که حرفی را در حرف دیگر
پنهان میکنند و بقوت و شدت بان تنطق میکنند که فی الحقیقه تلفظ
بدو حرف است که بسبب ادخال یکی در دیگری بقوت یک حرف شنیده
میشود مثلاً در مَدَدَ دو دال ظاهر است و در مدّ باز هم در حقیقت بدو
دال تلفظ شده یکی مدغم در دیگری و بتعمق وقت تلفظ مشخص
میشود و بعضی میگویند که بیک حرف تنطق شده لکن عوض
حرف دیگر اعتماد زیاد بر مخرج حرف حاصل شده که شدت عبارت از
ان است و مراد ازین ادغام نه ان است که در اصل بنیه بعض کلمات
تشدید دار است مثل مدّ و ظلّ بلکه در ادغامی است که در وقت
قرائت ما بین دو حرف متصل بهم از دو کلمه که اخر کلمه سابقه و اول
کلمه لاحقه باشد واقع شود و در چند موضع حکم بوجوب ان میشود اول
در تنوین و نون ساکنه که بعد ان یکی از حروف یَرمَلُونَ باشد چنانکه
خواهد امد دویم در الف و لام که بعد از ان یکی از چهارده حرف مخصوص
باشد که لام ال را با ان حرف ادغام میکنند مثل والشمس و واللیل و در باقی
حروف غیر از ان چهارده لام ال بحال خود باقی است مثل والقمر والارض
سیم هرگاه دو حرف مثل هم متصل هم باشند و اول ساکن باشد چه
یک کلمه حساب شوند مثل یدرککم یا دو کلمه مثل اضرب بعصاک اذهب
بکتابی در اینجا نیز ادغام واجبست و دیگر در غیر این سه جا که حکم بوجوب
ادغام نموده اند محل تامل است لکن احوط امر سویم در قاعده نون
ساکن و تنوین که متصل کنی او را بکلمه بعد و کیفیت ان این است که چهار
حالت بجهت ان هست ادغام و اظهار و قلب و اخفاء اما ادغام در
وقتی است که بعد از ان یکی از حروف یرملون که شش حرف است باشد
و بوصل خوانده شود مثل لم یکن له که نون را در لام ادغام میکنی و این
ادغام واجب است پس اگر مثل نوشته لم یکن له بخواند محل اشکال است

بلی اگر وقف کند در یکن بعد له را بگوید عیب ندارد اگرچه وقف را در اینجا قبیح
میگویند و اما اظهار پس در جائی است که بعد از ان حرفی از حروف حلق
باشد و انها شش اند ء و ه و ع و ح و غ و خ که باید نون و تنوین قبل از انها
خوب ظاهر کرده مثل محمدًا عبده و در وجوب این تاملی هست و اما قلب پس
در جائی که بعد از تنوین و نون باء باشد مثل منبر که نون در اینجا قلب بمیم میشود
و ظاهر حکم بوجوب این است و اما اخفا پس ان کیفیتی است که مرکب است
از ادغام و اظهار که اصل حرف پنهان میشود لکن شدت ندارد و ان در غیر
ان سه حالت است و داخل مستحبات است و وجوب ان معلوم نیست چهارم در
قاعده وقف و وصل بدانکه در حین قرائت اگر بر کلمه قطع نفس و صوت هر دو
نمود و بقدر نفس کشیدن مکث نمود بعد مشغول شد اینرا وقف میگویند چه
نفس بکشد یا نه و اگر اندک مکثی نمود و قطع صوت نمود لکن قطع نفس ننمود ان را
سکته میگویند و اگر ابداً مکثی نشد انرا وصل میگویند و در همه جا هر یک از این
سه کیفیت جایز است پس وقف بر هر کلمه جایز است و وصل خواندن یکسوره
تمام جایز است لکن هر یک از وقف و وصل را حکم خاصی هست اما وقف
پس ان را سه حکم است اول اینکه وقف بحرکت نکند یعنی همین که ایستاد بر همان
کلمه که ایستاده حرکت اخر انرا بیندازد پس هرگاه بر بسم الله وقف نمود باید ها را
ساکن کند نه اینکه بگوید بِسْمِ اللّهِ و بایستد مسئله سیمه هرگاه شخص
مشغول خواندن بود و وصل میکرد و اخر کلمه را حرکت داد که وصل کند عارضه
بجهة او شد که فاصله بعمل امد و وقف بر حرکت بی اختیار حاصل شد یا از کلمه
بعد بخواند یا از این بابت که لازم می اید که در سابق وقف بحرکت میشود اشکال
دارد ظاهر اینست که اعاده ضرور نیست مگر اینکه طول بسیار کشیده باشد
که صورت قرائت بهم خورده باشد که در اینجا باید اعاده از کلمه سابقه یا از اول اید کند
مسئله هرگاه بر وسط کلمه نفس قطع شد مثل اینکه در حال گفتن نستعین نون را
گفته نفس وفا نکرد ظاهر این است که همین قدر که طول نکشیده اتمام کلمه کافی است

لکن احوط اعاده است از اوّل کلمه دویم آنکه بر هر کلمه وقف نکند بطوریکه
صورت کلام از هم پاشیده شود **مسئله** هرگاه شخص نفس تنگی داشته
باشد که نتواند متصل بخواند لازمست کلمه بکلمه بخواند هرچند صورت موالات ایر
هم بخورد سویم آنکه وقف بلکه سکته بر وسط یک کلمه نکند و همچنین بر الف و لام
کلمه بنا بر احوط و امّا وصل پس از سه حکم است اوّل اینکه اگر همزه وصلی در
ابتداء کلمه ثانی که باین متصل است باشد باید انداخته شود پس اگر بر نستعین
وقف کرد بعد بگوید اِهدِنَا الصِّرَاط و اگر متصل خواند باید حرکت نون نستعین
را که ضمه است ظاهر کند و هاء اهدنا بچسباند و الف اهدنا را بیندازد **مسئله**
هرگاه در صورت وصل نفس قطع شد و وقف بی اختیار شد و کلمه بعد همزه
وصل دارد که اگر نفس قطع نشده بود لازم بود انداختن همزه مثلا الصراط را گفت
بالام المُستقیم و نفس قطع شد باید مستقیم تنها بگوید یا المستقیم بگوید یا باید
از الصراط اعاده کند اگرچه اظهر اولست لکن احوط دویم است و احوط از این
سیم است دویم آنکه در حال وصل باید حرکت آنکلمه که آنرا وصل میکند ظاهر
کند پس اگر گفت اهدنا الصراط المستقیم بسکون میم و متصل باو گفت صراط الذین
اشکال دارد باید بگوید المُستقیمَ صراطَ الّذینَ یا اینکه بر المستقیم وقف کند بعد
بگوید صراط الذین سویم آنکه حرف آخر کلمه که قبل از او سکته شده باوّل کلمه
بعد متصل نکند چنانچه مثال و بیان آن خواهد آمد **مسئله** در اذکار متصله
مثل تسبیح و العفو گفتن مکرر بعضی وصل بسکون را جایز میدانند پس گفتن
سُبحانَ الله سُبحانَ الله باسکون هاء عیب ندارد مطلب دویم مطلبی است مهم در
ملاحظه بعض کیفیات خاصه در خواندن حمد که بملاحظه آنها از غلط محفوظ
میمانند بعض از آنها قاعده کلیه اند در همه قران و بعضی جزئیات خاصه اند و آنها
چند ملاحظه اند اوّل اینکه باء بسم الله را که میگوید از محل ترّی لبها باشد که
اگر از اوّل لب که غالبًا خشک است ادا شده پای فارسی میشود دویم و آن
قاعده کلیه است در همه قران و اذکار اینکه کلمه را که بر زبان جاری میکند حرف

آخر آنرا جدا نکند که بر اوّل کلمه دیگر بگذارد مثلا در ایّاکَ نَعبُدُ بعد از ایّا مکث
نکند که کاف آنرا بر سر نعبد بگذارد که کنع خوانده شود و این حرف که در میان
عوام مشهور است که در حمد هفت اسم شیطان هست حرفی ناسربوط و بی معنی
در حمد ابدًا اسم شیطان نیست لکن ملاحظه که لازم است این است که آخر کلمه
بر اوّل کلمه دیگر گذاشته نشود که خلاف قاعده تنطق کلمه بشود مثل دُلِلّ و هرب
در الحمد لله ربّ العالمین و کنع در ایّاک نعبد اگر مسموع شدند گاهی باعث
بطلان میشوند و گاهی نمیشوند هرگاه باین حدّ نرسید لهذا باید ملاحظه آنرا
نمود و چاره آن این است که در آخر کلمه قدری صدا را پست نموده و در اوّل کلمه
دیگر ظاهرتر نماید یا بعکس یا اینکه اتصال حروف کلمه را بهم زیادتر از اتصال
دو کلمه نماید که این توهم برخواسته شود سیم اینکه در تشدید اینقدر قوت ننماید
که چند حرف بشود تشدید ادخال یکحرف در یک حرف است اینقدر قوت و تکیه
بر آن نکند که چهار پنج حرف بشود چهارم آنکه در حرف راء بخصوص مثل الرّحمن الرّحیم
اینقدر مکث در اداء آن نکند که چهار راء ادا بشود چونکه اصل راء فی
الجمله منشا تکرر است بقوّت شدت در او یا طول اداء آن چهار پنج راء
ادا میشود و چاره این است که بمحض تلفظ براء زبان را بکام متصل نکند
که راء مکرر نشود پنجم ملاحظه الصّراط و صراط الذین نماید از بابت طاء که
شبیه بتاء ادا نشود و امّا صاد پس اگر تا محی در آن شود که بدل بسین شود
و سراط گفته شود عیب ندارد چون که سراط از جمله قراءات است ششم آنکه
در گفتن ایّاکَ زیاد قوت نکند که چند یاء متولد شود هفتم آنکه نون انعمت
و غیر المغضوب و سکون آنها را خوب ظاهر بکند نه بطریق سکته و وقف و نه
بطریقی بشود که شبیه با دغام بشود بیان بعض خصوصیات سوره توحید و آن
چهار آیه است اوّل بِسمِ اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ دویم قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ سویم
اَللهُ الصَّمَدُ چهارم لم یلد تا آخر و بعضی لم یلد را تنها آیه میدانند و علی
ایّ حال وقف در همه مواضع آن خوبست و اگر بر احد وقف نکرد و آنرا متصل

بالله الصمد نمود باید احد را تنوین بدهد و تنوین را مکسور کند و بلام الله بزند پس کفته شود اَحَدُنِ اللّٰهُ الصَّمَدُ و الله را بترقیق بکوید و جایز است که بی تنوین وصل کند بکوید اَحَدُ اللّٰهُ الصَّمَدُ لکن قرائت اوّل اولی و احوط است و کُفُوًا و کُفْوًا و کُفُؤًا و کُفْؤًا همه جایز اند و باید ملاحظهٔ دال در ان بشود که غالب مردم بسبب عدم ملاحظه قلقلهٔ ان بتاء میخوانند و بیک نفس خواندن این سوره مکروه هست امر ششم از کیفیات قرائت ملاحظه جهر و اخفات است که شارع مقرر فرموده و لازم ذکر معنی ان و محل ان و احکام انست امّا معنی انها پس بدانکه جهر و اخفات دو صفت ضد اند و هرکز باهم جمع نمیشوند و انچه بعضی خیال نموده اند که اکثر اخفات با اقل جهر مجتمع میشوند غلط است پس میکوئیم اخفات عبارت است از خواندن بطریقی که خود شخص صدای خود را بشنود و هرکاه کسیکه کوش او بدهان این نزدیک باشد مثل نزدیکی کوش خود بدهان خود بشنود هم عیبی ندارد بلکه اکر کسی هم از کوش او دورتر باو باشد و بشنود لکن صوت خفی باشد و جوهر صدا ظاهر نشود عیب ندارد و جهر اقل ان این است که نزدیک باو بشنود و انرا بسبب جوهر صدا و امّا محلّ انها پس بجهت مردان لازم است جهر در قرائت نماز صبح و دو رکعت اوّل مغرب و عشاء و اخفات در دو رکعت اوّل ظهر و عصر و امّا زنان پس جهر بر ایشان لازم نیست و در هر جای که جهر بر مرد لازم است زن مخیّر است ما بین جهر و اخفات و امّا در جائیکه بر مردان اخفات لازم است ایا بر زنان هم لازم است یا اینکه زنان در همه نمازها مخیّر اند ما بین جهر و اخفات در مسئله دو قول هست احوط اوّل است و دویم خالی از وجه نیست و در اینجا مسئلهٔ دیکر هست که در جائی که قرار شد زن مخیّر باشد ما بین جهر و اخفات ایا مخیّر بودن او همیشه است یا در جائیکه نامحرم صدای او را نشنود پس اکر نامحرمی هست که صدای او را میشنود واجب است اخفا در هر نمازی که باشد و این مسئله مبتنی است بر مسئلهٔ دیکر

وان اینست که ایا بصدای زن مطلقا حرام است کوش دادن و بر او واجبست اخفاء ان یا نه اقوی این است که کوش دادن بصدای زن نامحرم حرام نیست و حرف زدن او در حضور نامحرم جایز است مکر اینکه بقصد تلذذ و خوف افتتان باشد انوقت حرامست پس جهر خواندن او با وجود نامحرم بودن عیب ندارد مکر اینکه بداند که ان نامحرم بقصد تلذذ بصدای او کوش میدهد بنا بر این در زنهای عجوز که صدای ایشان مکروه طباع است ابدا اشکالی در جهر خواندن ایشان نیست

مطلب دویم

احکام مختصهٔ سوره چند حکم است اوّل انکه در وقت بسم الله کفتن قصد سوره معین کند و همان را بخواند پس اکر بسم الله کفت باین قصد که بعد از فراغ تعیین سوره کند باطل است و اکر بسم الله را بقصد سورهٔ کفت و سورهٔ دیکر خواند باطل است **مسئله** هرکاه عادت بسوره دارد کفایت در قصد می کند **مسئله** هرکاه بنای سورهٔ داشت و سهوا بسم الله بقصد سورهٔ دیکر کفت و انرا خواند عیب ندارد **مسئله** هرکاه بقصد اوّل و بی عادت معین بر زبان او بسمله و سورهٔ جاری شد عیب ندارد و این غیر از ان مسئله است که بسم الله بی قصد بسورهٔ معین بکوید و منافاتی با اینکه تعیین در بسمله ضرور است ندارد و وجه ان بتامل ظاهر میشود **مسئله** هرکاه بسم الله را بقصد سورهٔ معین کفت بعد خاطرش رفت که کدام بوده اعاده کند بقصد هر سوره که بخواهد و هرکاه بسم الله را بقصد یکی از دو سورهٔ جحد و توحید کفت و بعد نداند کدام یک بوده بقصد یکی معین از ان دو بسم الله را اعاده کند و سورهٔ دیکر نمیتواند بخواند حکم دویم انکه یک سوره در یک رکعت باید باشد پس بعض انکافی نیست و زیاده از یک سوره خواندن جایز نیست بنا بر مشهور لکن سورهٔ اَلَمْ تَرَ کَیْفَ با سورهٔ لایلاف هر دو یکی حساب اند و همچنین سورهٔ والضحی و الم نشرح پس باید هر دو را بخواند با بسمله که ما بین هر دو است و احوط ترک خواندن این سورها است در نماز واجب حکم سوم انکه سورهٔ که سجدهٔ واجب در ان هست نخواند و انها چهار سوره اند الم سجده حم

سجدهٔ والنجم اقرأ و هرگاه خواند عمداً نماز باطل میشود و سجده بر او واجب می شود
مسئله آیا بمحض شروع در خواندن باطل میشود یا اینکه اگر شروع نمود و قبل از رسیدن
بآیهٔ سجده عدول کرد بسورهٔ دیگر صحیح است اقوی اول است پس بمجرد بسم الله گفتن
بقصد آن چهار سوره نماز باطل میشود مسئله اگر سهواً شروع کرد بسورهٔ
سجده دار پس اگر قبل از رسیدن بآیهٔ سجده خاطرش آید سورهٔ دیگر بخواند و
اگر بعد از خواندن آیه سجده متذکر شد احوط اینستکه سوره را تمام کند و بعد
از آن سورهٔ دیگر بقصد قربت مطلقه بخواند نه بقصد جزئیت و اما کیفیت سجده
کردن او در آنحالت نماز پس احوط ایما است بسجده در نماز و بجا آوردن سجده
بعد از نماز و احتیاطاً اعادهٔ نماز هم بشود مسئله هرگاه کسی در نماز آیهٔ سجده
را شنید در همان وقت ایماء بسجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعادهٔ نماز هم
احتیاطی است حکم چهارم اینکه سورهٔ نخواند گر وقت گنجایش او نداشته باشد
پس بنا بر این در تنگی وقت لازم است کوچک ترین سورهای قران را بخواند که
سورهٔ کوثر است حکم پنجم آنکه عدول نکند از سورهٔ بسوره هرگاه نصف آنرا خوانده باشد
اما اگر بنصف نرسیده جایز است عدول کند لکن لازم است که برای دویم بسم الله
دیگر بگوید بقصد آن حکم ششم آنکه عدول از سورهٔ قل هو الله و قل یا ایها الکافرون
حرام است بمحض شروع چه بنصف برسد یا نرسد حتی اینکه اگر شروع ببسم الله
آنها نمود دیگر نباید عدول کند مگر در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که از این دو
سوره عدول بسورهٔ جمعه و منافقین میتواند بکند در دو رکعت بدو شرط اول
اینکه از اول بتعمد اختیار آن دو سوره ننموده باشد دویم آنکه بنصف آنها نرسیده
باشد حکم هفتم واجبست ترک سوره در تنگی وقت که بقدر کوچک ترین
سورها هم وقت نباشد چه اگر بخواند و بسبب آن وقت بگذرد در حکم بصحت نماز
مشکلست حکم هشتم آنکه وجوب سوره ساقط است برای ناخوش و کسیکه
کار ضروری دارد هر چند کار دنیا باشد لکن مباح باشد حکم نهم هرگاه سوره نداند
عوض آن مانند حمد ضرور نیست و احوط تعویض است **مطلب سیم**

در تسبیحات بدل قرائت بدانکه در غیر آن دو رکعت اول مخیر است ما بین حمد خواندن
تنها یا گفتن سُبْحانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّهِ وَلا اِلهَ اِلاّ اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ و شاید که تسبیح در این
مقام از حمد افضل باشد و خلاف کرده اند در اینکه چند مرتبه واجبست اقوی یک
مرتبه و احوط باحتیاط شدید سه مرتبه است و گفتن استغفر الله بعد از تسبیحات
اربع خالی از رجحان نیست و ممکن است که در یک رکعت حمد و در یکی تسبیحات بگوید
و در اینجا چند مسئله است مسئله از اول نماز یا از اول قیام قصد یکی از آن
دو ضرور نیست زبان بهر کدام جاری شد مجزی است مسئله هرگاه یکی را
واجب دانستیم ضرور نیست در دو تای دیگر که میگوید قصد استحباب کند قصد
وجوب در همه خوبست اگر چه اقل واجب یکی باشد و قصد قربت در آن دوم خوب
مثل همه آنها مسئله هرگاه قصد تسبیحات کرد و زبان او غفلةً بحمد جاری
شد اعادهٔ تسبیحات کند یا عمداً قصد حمد کند و از سر گیرد مسئله هرگاه
خیال کرد رکعت اول و دویم است و حمد خواند بعد از فراغ معلوم شد رکعت سوم است
ظاهر این است که بآن حمد اکتفا میشود مسئله هرگاه در دو رکعت اول حمد را
فراموش نموده بود احوط این است که در یکی از دو رکعت آخر یا هر دو حمد را بخواند و لزومی
ندارد مسئله هرگاه شروع بحمد یا تسبیحات نمود عمداً بعد عدول بدیگری نکند
و هرگاه عدول کرد صحت نماز محل اشکالست مسئله هرگاه مشغول تسبیحات است شک
در عدد آنها کرد بنا را بر اقل گذارد مسئله تسبیحات یا حمد را باید اخفات بخواند
و اما در بسم الله آن حد هم جهر مستحب است یا نه اقوی استحباب و احوط اخفات است
مطلب چهارم در بعض مستحبات قرائتست و آنها چند چیزند اول مستحب
گفتن اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ پیش از شروع ببسم الله حمد در رکعت اول دویم
مستحبست بعض سورهای مخصوص پس در نماز صبح سورهٔ بخواند که در طول مثل
سورهٔ هل اتی و سورهٔ قیامة باشد و در نماز ظهر مثل سورهٔ و الشمس و سورهٔ اعلی
بخواند و در نماز مغرب و عشا سورهٔ انا انزلناه و اذا جاء بخواند و در ظهر روز جمعه
سورهٔ جمعه و منافقین بخواند سوم آنکه سورهٔ قل هو الله و انا انزلناه را در فرائض

ترک نکند چهارم اینکه برای این دو سوره خصوصیت عجیبی هست که هرگاه شخص عدول
کرد از سوره مخصوصی که فضیلتی دارد باینها بسبب ادراک فضیلت اینها خداوند
عالم اجر هر دو را باو کرامت میفرماید **مقصد چهارم** در رکوع است ولازم است
بیان حقیقت آن وحکم آن وواجبات آن واقسام وبدلهای آن وبعض مسائل متعلقه بآن
در چند مطلب **مطلب اول** در حقیقت رکوع بدانکه رکوع در شریعت این است
که کمر را خم کند بسینه وشکم وتحقق آن موقوفست بر چند امر اول آنکه خم شدن بحدی
باشد که سر همه انگشتان حتی انگشت ابهام بر زانو برسد واحوط این است که
بحدی باشد که کفهای دست برسند دویم اینکه از قیام خم شود وبراین متفرع میشود
این مسئله که هرگاه نشسته نماز کرد یا عاجز بود وقادر شد وخم شده برخواست تا حد
رکوع ثمر ندارد ولازمست که راست بایستد واز آن راستی برکوع برود سویم آنکه
از قیام مقارن آن خم شود وبراین متفرع میشود این مسئله که هرگاه قیام بعمل آمد
وبعد حال قرائت نشست بعد از آن برخواست تا حد رکوع ثمر ندارد باید راست
بایستد که از آن راستی مقارن خم شود چهارم آنکه خم شدن بقصد غیر رکوع نباشد
وبراین متفرع میشود چند مسئله یکی آنکه اگر در نماز بقصد برداشتن چیزی
خم شد رکوع زیاد نشده **مسئله دویم** اینکه اگر بقصد سجود یا بقصد چیزی
برداشتن خم شد ودر آن وقت بخاطرش آمد که رکوع نرفته بحد رکوع ماندن ثمر
ندارد باید راست بایستد وبقصد رکوع خم شود **مسئله سویم** اینکه اگر بقصد
رکوع خم شد بخاطرش رفت تا از حد رکوع گذشت همانطور که خم شده بالا بیاید تا بحد رکوع
قرار گیرد چهارم آنکه اگر قبل از رسیدن بحد رکوع قصد سجود کرد خم شده بالا بیاید تا بآن حد
که بقصد رکوع بوده واز آنجا خم شود تا بحد رکوع قرار گیرد وبعضی گفته اند که باید بقصد
رکوع خم شود پس اگر بی قصد خم شد وتا حد رکوع ماند ثمر ندارد وملاحظه این
احوطست لکن اقوی این است که همین قدر که قصد غیر رکوع ندارد کفایت میکند
امر دویم از اموریکه تحقق اصل رکوع با آنها است این است که فی الجمله مکثی بآن هیئت
در آن حالت انحنا حاصل بشود وبعضی گفته اند که فی الجمله طمأنینه در آن حالت باشد

وبعضی گفته اند که بحد رکوع که رسید اصل رکوع بعمل آمده وهر چند ابداً مکث نشود
وآرام گرفتن واجب علیحده ایست وبراین متفرع میشود **مسئله** بهمه وآن این
که هرگاه شخص بقصد رکوع خم شد تا حد رکوع رسید وغفلةً بسجده رفت که در
اینجا موافق قول سیم رکوع بعمل آمده وحکم ببطلان از بابت ترک رکوع ودخول در
سجده نمیشود وترک طمأنینه وذکر رکوع که شده دو واجبند که ترک شده اند
ومحل آنها بدخول در سجود گذشته وعود برکوع باعث تعدد رکن است پس حکم می
شود بصحت نماز وموافق قول اول ودویم باطل است واقوی همین است لکن
احتیاط شدید بعد از تمام اعاده این نماز است **مسئله** هرگاه قد شخص خمیده
باشد بحد رکوع لازم است در وقت رکوع زیادتر منحنی شود برای فرق ما بین قیام ورکوع
واگر خم بودن او از حد آخر رکوع برگذشته در اینجا ایما کند بطریقی که گفته خواهد شد
مسئله هرگاه خمیده قامت بتواند که بتکیه بر عصائی ومثل آن قدری
بالاتر از آن حد بیاید بعد از آن خم شود لازم است برای رکوع چنان کند که بهر قدر
بتواند راست بشود تا آن خم بودن اصلی او رکوع او بشود بعد از آنکه این کیفیات
بعمل آمد اصل رکوع حاصل شده ورکن همین مقدار است واگر کم شد عمداً یا سهواً
نماز باطل است وبعد از حصول اصل رکوع از برای آن واجبات چند هست که در
ضمن مطلب دویم بیان میشود **مطلب دویم** در بیان واجبات رکوع است
وآنها شش اند اول طمأنینه یعنی قرار گرفتن همه اعضا هر یک در جای خود در آن حالت
مخصوص **دویم** ذکر خواندن در آن ومقدار واجب یک مرتبه سُبحانَ
رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ یا سه مرتبه سُبحانَ الله است وباید ملاحظه نماید در ظاء
العظیم که بدل بزاء وضاد نشود ومخرج آن سر زبان است که بدندان پیش بالائی بر
خورد واگر سه سبحان الله بگوید وقف کند بر هر یک یا اینکه هاء الله را مکسور
نماید در دو تای اولی ومتصل کند بسبحان دویم مستحب است سه مرتبه گفتن
سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَبِحَمدِهِ یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه وفضیلت در هفت است
وبعضی گفته اند هر چه زیادتر بگوید هم مستحب است وعدد آنها طاق باشد هم مستحب است

این احتیاط ترک نشود ظم طبا

مسئله لازم نیست تعیین واجب بکند هرگاه سه مرتبه یا بیشتر بگوید **مسئله**
هرگاه تعیین یکی برای واجب کرد بعد معلوم شد ان یکی غلط بوده بعید نیست
که ان دیگری که بقصد استحباب گفته شده عوض او بشود **مسئله** همه سه
تسبیحهٔ کبری را بقصد قربت بگوید عیب ندارد وهمه را بقصد وجوب بگوید ظاهر
این است که عیب[ع۱] ندارد واگر همین طریق که مشغول نماز است در رکوع سه مرتبه
را بگوید وابدا ملتفت بواجب و مستحب و قصد خاص نیست هم عیب ندارد **سوم**
از واجبات رکوع این است که تمام گفتن ذکر واجب در حال طمانینه باشد پس اگر
هنوز قرار نگرفته شروع کرد بذکر اگرچه حرف اول او باشد باطل میشود واگر یک حرف
از او مانده شروع کرد برخاستن شدن باطل می شود وهم چنین ذکر مستحب هم
شرط صحتش این است که در حال طمانینه باشد ودر اینجا مسئله ایست که
اکثر مردم مبتلا بیند از این بابت که عادت کرده اند که بمحض خم شدن هنوز ارام
نگرفته شروع بسبحان ربی می کنند اقلا سین سبحان بی ارام گفته میشود پس اگر
باین حالت گذاشت یقینا نماز باطل میشود واگر ثانیا که قرار گرفت ذکر بقصد وجوب
گفت باز محل اشکال است اگر از اول بی ملاحظه[ع۲] چنین کرده واحوط اتمام نماز بعد
اعاده ان است وهمچنین اگر در ذکر مستحب مثلا در حال و بحمده گفتن شروع
کرد ببرخاستن یا اینکه طمانینه خود را بهم زده ان ذکر مستحب که در ان حال گفته
شده باطل است بلکه در صحت نماز هم اشکال هست اگرچه اعاده بنحو صحیح کند پس
از این مسئله نباید غافل شد خصوصا برای کسانیکه شتاب در نماز می کنند غالبا
نماز ایشان از این جهت باطل میشود **چهارم** سر برداشتن از رکوع بحد قیام پس
اگر خم شده بسجود رفت یا بحد قیام راست نشد نماز باطل است **پنجم** انکه در ان
سر برداشتن طمانینه حاصل شود پس اگر بی طمانینه بسجود رفت عمدا نماز باطل
است وبدانکه این واجبات رکوع که گفته شد اگر سهوا ترک شد ند تا محل انها
گذشت نماز صحیح است واما ان واجبات که دخل در تحقق رکوع داشتند اگر
سهوا ترک شد ند هم باعث بطلان است **مسئله** اگر طمانینه بالمره در رکوع

ع۱ مشکل است (ظلم)

ع۲ یعنی ملاحظه مطابق ذکر نکرده باشد والا اشکال ندارد ولکن با اعاده اقوی صحت است مگر انکه قصد خصوص رکوع باشد (ظلم)

ع۳ اگر بقصد خصوص صلوت بگوید والا اشکال ندارد ظلم طبا

سهوا ترک شد احوط اعاده است چونکه احتمال داخل بودن در حقیقت رکوع هست

مطلب سوم در بدلهای رکوع واقسام ان برای عاجز از اصل ان و
انها چند قسم اند بترتیب باین قسم که هر موخر بعد از عدم امکان مقدم است
اول خم شدن بقدر امکان بعد از انکه حد رکوع رسیدن ممکن نباشد واین مقدم
است بر رکوع نشسته ومراد خم شدن است بطریق خم شدن رکوع پس اگر ابدا ممکن
نباشد لکن خم شدن بسمت که یا این طرف وان طرف ممکن باشد پس در مقدم
بودن ان بر رکوع نشسته تاملی هست **دویم** رکوع نشسته برای کسیکه خم
شدن ایستاده برای او ممکن[ع۱] نیست چه نماز او بقیام باشد یا نشسته وکیفیت
رکوع نشسته این است که خم نماید خود را تا بحدی که صورت او مقابل زانوی او
بشود وبهتر این است که مقابل محل سجود او بشود **سویم** رکوع نشسته که فی الجمله
منحنی شود برای کسیکه این قدر انحنا که گفته شد او را ممکن نباشد **چهارم** ایماء
بسر عوض رکوع برای کسیکه متمکن از اقسام گذشته نباشد باین طریق که وقت رکوع
سر خود را قدری پائین کند بقصد رکوع وسر را ارام بدارد وذکر رکوع را بخواند
بعد سر را بالا کند **پنجم** ایماء بچشم برای کسیکه ایماء بسر او را ممکن نباشد باین
طریق که بقصد رکوع چشم را ببندد در ان حال وسبحان ربی العظیم وبحمده را بگوید
بعد چشم را باز کند بقصد سر برداشتن از رکوع **ششم** برای کسیکه از ایماء
مطلقا هم عاجز باشد این است که در دل بگذراند رکوع را وذکر را بخواند واگر نتواند
انرا هم در دل بگذراند واین اخر مراتب بدلها است واین بدلها هم رکن اند نقص
انها عمدا وسهوا مبطل است واگر زیاد شد ند بقصد بدل رکوع هم مبطل اند و
در اینجا مسئله مهمه دقیقی است که هرگاه شخص تکلیفش بدلی از انها باشد ودر همانها
وقت متمکن شد از اصل یا بدلی که مقدم است بر ان مثلا رکوع
نشسته را بسبب عجز بجا اورد ودر ان حین متمکن شد از ایستاده پس میگوئیم که
این بچند قسم متصور می شود **اول** اینکه رکوع را تماما با طمانینه وتمام ذکر بجا
اورد در ان حالت او را قیام ممکن شد در این جا رکوع او صحیح و باید برخیزد برای

ع۱ واحوط اینست بلکه نماز را ایستاده بجا اورد نیز بایماء از برای رکوع ظلم طبا

قیام بعد از رکوع **دویم** اینکه رکوع نشسته را تمام کرد و سر برداشت و معتدل
شد و طمانینه بعمل امد حال بسجود باید برود قادر بر ایستادن شد در اینجا دیگر
قیام بعد از رکوع از او نمیخواهند و ایا لازم است که برخیزد برای اینکه از قیام
بسجود برود یا نه اقوی این است که لازم نیست **سویم** بر رکوع نشسته رفته و هنوز
ارام نگرفته قادر شد **چهارم** انکه هنوز ذکر واجب را نخوانده قادر شد **پنجم**
اینکه هنوز ذکر مستحب نخوانده قادر شد ظاهر این است[عه] که در همه این صورتها
بهمین طریق خم شده بالا بیاید و بحد رکوع اصلی که رسید ذکر واجب و مستحب را
بجا اورد و تعدد در رکوع حاصل نشده و بعضی در این اشکال کرده اند و احوط عمل
باین طریق و اعاده است **مسئله** هرگاه بسبب پیری یا ناخوشی قامت خمیده
باشد مثل راکع بعضی گفته اند در وقت رکوع نیت اگر کند کافی است و احوط
این است که قدری خم تر شود مگر انکه از حد رکوع بگذرد انوقت بنیت اکتفا کند
و احوط این است که ببسر هم ایماء کند و اگر بتواند که تکیه بر چیزی کند قدری
بالاتر شود و از ان بالاتری خم شود لازم است که انوقت بحد رکوع خم شود **مطلب
چهارم** در مستحبات رکوع است و انها چند چیز اند اول تکبیر گفتن برای رکوع رفتن
و بعضی این تکبیر را واجب میدانند و شرط در ان این است که باید در حال ایستاده
با قرار و ارام باشد پس در حال خم شدن بطوریکه بسیاری از مردم عادت کرده
اند مشروع نیست بلکه اگر عمداً یا از بابت تقصیر در مسئله بقصد استحباب و
جزئیت نماز باشد صحت نماز محل اشکال میشود و همه تکبیرات نماز این حکم را
دارند که باید در حال قرار و ارام باشند نه در حال برداشتن و خم شدن پس از
این دقت نباید غافل شد **دویم** از مستحبات رکوع گذاشتن دو کف دست
است بر دو سر زانوها راست بر راست و چپ بر چپ که انگشتها را از هم دور
نماید و فرا گیرد همه سر زانوها را با همه انگشتان **سویم** اینکه در حال رکوع زانوها
بر پس برد و پیش نیاورد **چهارم** اینکه پشت خود را راست بدارد که اگر قطره اب
بران ریخته شود بجای خود بماند **پنجم** اینکه گردن را موازی پشت بکشد

[عه] اظهر این است که ذکرها اگر نگفته بگوید و برخیزد برای قیام بعد از رکوع ولکن احتیاط باعاده نماز ترک نشود قم طبا

ششم اینکه نگاه او ما بین دو قدم باشد **هفتم** اینکه دست راست را بر زانو پیش از
دست چپ بگذارد **هشتم** اینکه زن دستهای خود را بالاتر از زانو بگذارد لکن در
اصل خم شدن باید بطوری باشد که اگر بخواهد بر زانو بگذارد برسد **نهم** انکه
پیش از گفتن سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ
وَبِكَ اٰمَنْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّي خَشَعَ لَكَ سَمْعِي وَبَصَرِي وَشَعْرِي وَ
بَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَمُخِّي وَعَصَبِي وَعِظَامِي وَمَا اَقَلَّتْهُ قَدَمَايَ غَيْرَ مُسْتَنْكِفٍ وَلَا مُسْتَكْبِرٍ
وَلَا مُسْتَحْسِرٍ **دهم** اینکه چون از رکوع سر بردارد بگوید سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اَهْلِ
الْكِبْرِيَاءِ وَالْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ **مقصد پنجم** در سجود است و بیان میشود حقیقت
و واجبات و اقسام و بدلها و مسائل و مستحبات ان در چند مطلب **اول** در حقیقت
ان بدانکه سجود کیفیت خاصه ایست که در همه ادیان بجهة تعظیم معبود ثابت
است و اصل حقیقت ان خم شدن و گذاشتن پیشانی است بر زمین بجهة
تعظیم و در شریعت پنج قسم است سجده نماز سجده تلاوت سجده سهو سجده شکر
سجده تعظیم الهی و تذلل و هر یک از انها را احکامی هست که در چند مقام بیان می شوند
مقام اول سجده نماز است و سجده در ان رکن است و رکن همان اصل سجده است
و کیفیت رکن بودن بیان خواهد شد و بعد از حصول حقیقت ان بخصوص در
سجده نماز شش امر لازم است **اول** اینکه اعتماد نماید بر هفت عضو که انها را
مساجد سبعه میگویند یعنی اینکه باید سنگینی بدن خود فی الجمله بر هفت عضو
باشد بطوریکه گفته شود که بر انها سجده کرده و انها پیشانی و دو کف دستها و دو
سر زانوها و دو انگشت بزرگ پایها پس اگر بعضی از انها عاری بر زمین باشد و
اصلا بران اعتماد نشود نماز باطل است لکن ضرور نیست که سنگینی انداختن
بر همه مثل هم باشد و باید که این مساجد سبعه مستقر باشند یعنی بر محل خود
قرار گرفته باشند پس اگر بر برف نرم یا پنبه پاشیده مندوف سجده کند بطوریکه
بعض اعضاء مستقر نباشند نماز باطل است و بدانکه گذاشتن هر یک از این
مساجد سبعه را کیفیت و حکم خاصی هست اما پیشانی و ان عبارتست از

ما بین رستنکاه موی سر و ابروها و در طول ما بین دو جبین است پس مجموع مقداری
که این چهار با و احاطه کرده اند پیشانی است و لکن در کذاشتن آن بجهت سجده همین
قدر لازم است که کفته شود پیشانی را کذاشته و ظاهر این است که بقدر درهم از آن
کافی است و آیا لازم است که این مقدار مجتمع باشد یا اینکه اکر متفرق کذاشته شود که قدری
هوائی و قدری کذاشته باشد بحیثیتی که اکر کذاشته متصل باشد بقدر یک درهم
بشود مثل اینکه بر چند وصله کل پیشانی را باین نحو کذارد کافی است اکرچه دوم خالی
از قوة نیست بعد از صدق کذاشتن پیشانی لکن احوط این است که مجتمع باشد
مسئله اکر کذاشتن بجهت زخمی یا دملی ممکن نباشد هر قدر که از آن ممکن است
کافی است و اکر ممکن نشود زمین را کود نموده که آن دمل در آن کودی و مقدار سالم
از اطراف بر زمین واقع شود و بعد از تحقق کذاشتن لازم است در آن چیزی که
پیشانی بران کذاشته میشود چند امر اول اینکه شرعاً ما یصح السجود علیه باشد
یعنی باید او زمین باشد یا از روئیده زمین باشد و خوردنی و پوشیدنی نباشد پس اکر
چیزی از اسم زمین بیرون رفته مثل معدنها سجده بران جایز نیست پس مثل طلا و نقره
و مس و جواهرات و قیر جایز نیست و بر نان و کندم و لباس و خود پنبه و کتان جایز نیست
مسئله بر دواهائی که خوردن آنها در حال ناخوشی متعارف است مثل
کاوزبان و عنب الثعلب خاکشیر و بنفشه کاسنی سجده اشکال دارد **مسئله** بر کیاهائی که
متعارف نیست استعمال آنها اکرچه کاهی در دوا استعمال شوند سجده عیب ندارد **مسئله**
بر خوراک حیوانات مثل کاه و علف سجده جایز است **مسئله** بر برکهای چای سجده مشکل
است اکرچه دیکر قابل طبخ نباشد **مسئله** بر تنباکو سجده جایز است **مسئله**
بر قهوه سجده جایز نیست و هر چند برشته نشده باشد **مسئله** بر خشخاش لکن
ترک سجده است و بر برک آن جایز است **مسئله** بر تریاک سجده مشکل است
مسئله بر هسته زردالو سجده مشکل است و بر هسته خرما عیب ندارد **مسئله**
بر پوست درخت سجده جایز است مکر اینکه ماکول متعارف باشد **مسئله** بر
پنبه دانه و بر پوست جوزق سجده جایز است **مسئله** بر جوهرهای خشک

هر چند از چیزی که رنده باشد که سجده بران جایز است سجده بران جایز نیست **مسئله** بر
بادام و کردو و فندق و پسته جایز نیست هر چند بر پوست آنها باشد **مسئله**
بر پوست شلتوک جدا شده نیز جایز است و احوط در هر دو ترک است **مسئله**
بر نخاله کندم و جو و پوست بالای آنها سجده جایز است **مسئله** بر برک درختان
و بر نخل سجده جایز است **مسئله** بر برک مو در ایامی که ماکول است سجده جایز
نیست و در غیر آن عیب ندارد **مسئله** اکر چیزی در اوقات کرانی ماکول است
نه ارزانی هیچ وقت سجده بران جایز نیست **مسئله** اکر چیزی در بعضی جاها ماکول
است در هیچ جا سجده بران جایز نیست **مسئله** میوه نارسیده سجده بران جایز
نیست اکرچه هنوز خوردنی نشده باشد **مسئله** چیزی را که بعض اشخاص کاهی
از بابت کثافت طبیعت بخورند داخل خوردنی نیست پس سجده بران جایز است
مسئله بر کاغذ سفید سجده جایز است اکرچه از کهنهٔ پنبه و کتان است و
بر خود پنبه و کتان جایز نیست **مسئله** همچنین است کاغذی که از ابریشم
باشد لکن احوط ترک این است **مسئله** کاغذ رنک کرده اکر رنک آن
جرم ندارد سجده بران جایز است هر رنک که باشد حتی آنکه اکر از چیزی باشد
که سجده بران جایز نیست **مسئله** کاغذ نوشته اکر مرکب آن غلیظ نیست
سجده بران جایز است مطلقاً و اکر غلیظ است و بقدر مسمای سجده
پیشانی بر کاغذ سفید کذاشته میشود باز هم جایز است و اکر پیشانی بر آن نوشته
کذاشته میشود و آن مرکب غلیظ از چیزی است که سجده بران جایز نیست مثل
صمغ و دوده و نشاسته باطل است **مسئله** بر کاغذ که از پوست آهو است
سجده جایز نیست **مسئله** بر لاله و کلها حتی کل کلاب سجده جایز است **مسئله**
بر کچ و سنک آهک قبل از پختن سجده جایز است و بعد از آن محل اشکال است
مسئله بر کل ارمنی و کل داغستان و کل مختوم سجده جایز است اکرچه خوردنی
هستند **مسئله** بر آجر و سفال مثل وصله کوزه که لعاب ندارد احوط سجده نکردن
است و اکر لعاب دارد جایز نیست اکر لعاب آن از شیشه و نحوان باشد **مسئله** بر

عه اکر جدا شده باشد جایز است علی الاقوی ظم طاب

عه یعنی جرم ندارد ظم

شیشه و بلور سجده جایز نیست چونکه از اسم زمین بیرون رفته اند **فصل** بدانکه شرط بودن ما یصح السجود علیه در حالت امکان است پس اگر زمین یا از روئیده از ان که غیر ماکول و ملبوس باشد نباشد و کاغذهم نباشد یا انکه از اینها باشد سجده بران ممکن نباشد شرطیت ساقط و نماز میکند بر هر چه بخواهد لکن احوط این است که اگر از پنبه و کتان چیزی باشد انرا مقدّم بدارد و بعد از ان انچه معدنی باشد و بعد از ممکن نشدن اینها بر پشت کف دست خود سجده کند **مسئله** هرگاه شخص مشغول نماز باشد و در این اثنا طفلی مثلاً مهر اورا برد و نزدیک او ما یصح السجود دیگر نباشد پس اگر وقت تنگ است بهمان کیفیت اضطرار رفتار کند و اگر وقت وسعت دارد نماز را هم بزند و اگر پیشانی را گذاشت ان وقت معلوم شد حکم ان خواهد امد **مسئله** بدانکه افضل همه افراد ما یصح السجود خاک و گل است و افضل انها تربت سید الشهداء علیه السلام که در احادیث معتبره است که سجده بران خرق هفت حجاب اسمانی میکند یعنی موانع قبول که در هر یک از اسمانها است بر میدارد و نور میدهد که در محل سجود تا هفتم طبقه زمین و اگر بر تربت سید الشهداء که خاک باشد سجده کند فضیلت ان از مهر ساخته بیشتر است و بعد از تربت سید الشهداء علیه السلام سجده بر گل و خاک از باقی چیزها افضل است دویم از اموریکه در محل پیشانی باید ملاحظه شود این است که پیشانی باید بران قرار گیرد پس هرگاه تر باشد بطریقی که پیشانی بران قرار نگیرد سجده بران جایز نیست امّا اگر پیشانی بران قرار میگیرد عیب ندارد **مسئله** هرگاه شخص در زمینی باشد که مجموع ان اب و گل است که اگر بسجود برود سر و صورت و لباس از گل الوده میشود پس اگر از این بابت ضرری بر بدن او وارد میشود قیام و رکوع را بجا اورد و بجهت سجده ایما کند و اگر ضرری ندارد لکن همین قدر است که گل الوده میشود باز هم ظاهر این است که بتواند برای سجده ایما کند لکن احوط متحمل شدن این کیفیت و نشستن برای تشهد است **مسئله** هرگاه محل سجده گل نرم باشد که اعتماد بران ممکن نیست اکتفا بهمان متصل نمودن

بلکه خالی از قوّة نیست بلی مقدّم بودن معدنی بر پشت دست معلوم نیست ظم طبا

تراز نشود ظلمه

پیشانی بران نماید **مسئله** هرگاه پیشانی را بر گل گذاشت و گل بران چسبید باید برای سجده دویم انرا پاک کند سویم انکه محل پیشانی پاک باشد اگر چه زیر ان نجس باشد چهارم انکه از چهار انگشت زیادتر با محل ایستادن تفاوت نداشته باشد و تفصیل اینها در مکان گذشت پنجم انکه پیشانی گذاشته شود بر ان پس اگر مهر مثلاً چسبیده باشد به پیشانی از سجده سابق گذاشتن ان ثانیاً بی انکه از پیشانی جدا شود محل اشکالست **مسئله** هرگاه پیشانی را بر خاک گذارد و خاک الوده شد ثانیاً سجده کردن عیب ندارد و این مثل گل نیست که گفته شد باید انرا رفع کرد ششم اینکه حائلی نباشد پس هرگاه بر مهر یا شانه چرک زیاد باشد سجده باطل است اینها همه نسبت بر پیشانی است و امّا شش عضو دیگر پس محل انها شرطی ندارد همین قدر باید قرار بگیرند پس ما یصح السجود بودن در محل انها شرط نیست و لکن هر یک را کیفیت خاصه هست امّا در کیفیت دست پس باید باطن انها را گذاشت در جائیکه قرار بگیرند و مناط اینست که گفته شود که هر دو گذاشته شدند دیگر فرا گرفتن تمام انها بدقت شرط نیست و اگر بر فاصله دو بوریا یا دو فرش گذاشته شود که قلیلی از ما بین انها هوائی باشد عیب ندارد **مسئله** اگر دو کف دست را بر پنجره بگذارد پس اگر فواصل ان بسیار بزرگ نباشد عیب ندارد و امّا اگر شکل شبک میل اهن گشاده باشد مشکلست **مسئله** اگر همه باطن دست را نتواند گذارد قدری از انرا و اگر هیچ نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نشود هر قدر از دست که بان نزدیک است **مسئله** اگر بر سر انگشتان تنها سجده کند مجزی نیست **مسئله** اگر کف را به بندد و سجده کند مجزی نیست و هر یک در حال اضطرار کافی اند و امّا دو سر زانو پس مراد از انها اصل کاسه زانو است که مفصل ساق و ران است و باید فی الجمله بر ظاهر انها سجده بشود و فرا گرفتن در کار نیست و امّا انگشت بزرگ پا پس باید سجده بر سر انگشت باشد که سر انگشتان بزرگ بر زمین گذاشته شود و ظاهر اینست که ظاهر و باطن در هر یک هم کفایت میکند هر چند سر انها گذاشته نشود لکن احوط گذاشتن

تراز نشود (ظم)

سر انگشتان است دویم از واجبات سجده گفتن سُبحانَ رَبِّیَ الأعلیٰ وبِحَمدِه
یك مرتبه یا سُبحانَ اللهِ سه مرتبه وهمان مسائل که در ذکر رکوع گفته شدند
در اینجا هم جاری هستند و در صورت عدم تمکن یك سبحان الله هم کافی است
سویم از واجبات آرام گرفتن است بقدر ذکر واجب شرط ذکر مستحب هم هست
وهمان اشکال که در رکوع گفته شد نسبت بکسانی که آرام نگرفته مشغول میشوند
در اینجا هم هست چهارم مساوی بودن با موقف بطریقیکه در مکان گفته شد
پنجم آنکه در حال ذکر هفت عضو در محل خود برقرار باشند پس اگر دست را
یا سر انگشت پا را بر دارد و در آنحال مشغول ذکر باشد باطل است اما در وقت
سکوت هر یك از شش عضو را که بر دارد و بعد در حال خواندن بگذارد عیب
ندارد و اما پیشانی پس در برداشتن وگذاشتن آن چند مسئله هست اول
اینکه عمداً سجده برد و سجده زیاد کند بقصد نماز و این باعث بطلان است دوم
آنکه سهواً سجده زیاد کند و در اینحکم ببطلان نمیشود سویم آنکه بی اختیار بعد
از گذاشتن پیشانی اندکی بلند شود و بی اختیار گذاشته شود بعضی از علما در اینجا
حکم فرموده اند که دو سجده عمل آمده دیگر نرود و اظهر در نظر اینست
که این کیفیت، باعث تحقق دو سجده نیست همان یکی حساب است چهارم اینکه
سر را که گذاشت اگر بجای بلندی گذاشته شده که از چهار انگشت از موقف
بلند تر است در اینجا بر دارد و ثانیاً بگذارد و ابداً عیبی ندارد پنجم اینکه پیشانی
گذاشته شود بر چیزی که از بابت دیگر سجود بر آن جایز نیست در اینجا نباید پیشانی
را بر دارد و بگذارد بلکه پیشانی را بکشد تا آنرا بر ما یصح بگذارد ششم آنکه پیشانی
بر جائی گذاشته شود غیر از تربت که افضل است در اینجا اگر بخواهد آنرا بکشاند و بر
ندارد هفتم اینکه بر جائی گذاشته شود که تحمل آن زحمت دارد باز جایز است
آنرا بکشد تا محلی که آسان باشد و باید بر ندارد هشتم از واجبات سجود سر
برداشتن است از سجده اولی و معتدل نشستن وطمأنینه بجا آوردن در آنحالت
و بعد بسجده دویم رفتن فصل بدانکه کیفیت رکن بودن سجده باین طریق است

که اگر هر دو سجده باهم در یك رکعت ترك شدند نماز باطل است چه عمداً و چه سهواً
لکن اگر یکی از اینها ترك شد سهواً نماز باطل نیست وحکم آن در احکام خلل بیان
میشود انشاء الله واگر در هر رکعتی یکی ترك بشود سهواً باز نماز باطل نیست وحکم
آن همانست که گفته میشود واگر هر دو سجده زیاد شدند در یك رکعت چه عمداً و چه
سهواً نماز باطلست واگر یکی زیاد شد عمداً باطل واگر یکی زیاد شد سهواً باطل نیست
اگر چه در هر رکعتی یکی زیاد بشود **مطلب دویم** در بدلهای سجود بعد از عدم تمکن از حقیقت
آن و آنها چند چیزند بترتیب اول هرگاه گذاشتن پیشانی بهیچ طور ممکن نیست بدل جبین
را بر زمین گذارد و احوط تقدیم جبین راست است دویم آنکه هرگاه این ممکن نیست
چانه را بگذارد سیم آنکه هرگاه این هم ممکن نیست خم بشود بهر قدر که ممکن است
اگر چه محل سجده را بالا بیاورد یا خود در جای گودی بایستد چهارم ایماء بسر که
سر را پائین نموده و در حال ادامی ذکر سجود را بخواند واگر رکوع او بایماء بوده برای
سجود قدری سر را پائین تر نماید و احوط اینست که در اینحال چیزیکه سجده بر آن جایز است
بالا برده پیشانی بر آن گذارد واگر نمیشود آنرا بر پیشانی گذارد و بعضی گفته اند ایماء
بشش عضو دیگر هم نماید و اینحرف بیمعنی است پنجم ایماء بچشم که چشم را
عوض سجود بسته داشته و آرام گرفته ذکر سجود بخواند واگر رکوع او هم بایماء چشم
بوده بعضی گفته اند در ایماء سجود بستن چشم را شدید تر کند و اینحرف راهی
ندارد ششم اگر این هم ممکن نباشد سجود را در دل بگذراند یعنی قرار دهد که
الآن در سجود میباشم و ذکر بخواند و در صورت عدم قدرت از آن هم در دل بگذراند
واحوط اینست که اشاره بدست هم بکند **مطلب سیم** در مستحبات سجود است
بدانکه بعد از برداشتن سر از رکوع و گفتن سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه مستحب است تکبیر
در حال ایستادن بجهت سجود رفتن و دستهای خود را در آنحال بالا ببرد و بعد از آن
سجده کند دستهای خود را پیش از زانوها بزمین گذارد و آنها را پهن کند و همه انگشتان
را هم متصل کند برابر روی خود بر زمین بگذارد و بر روی خود بچسباند بلکه در دو
تر بگذارد و زانوهای خود بچسباند و چیزی از بدن خود را بر جزء دیگر نگذارد

داعضا را از یکدیگر جدا کند و ذراعها را بردارد و بالهای خود را بگشاید
وعلاوه بر هفت عضو بطرف پائین بینی هم سجده کند و اولی بر ما یصح السجود علیه
بگذارد و مستحب است که همه پیشانی بر ما یصح السجود علیه گذاشته شود و سبحان
ربی الاعلی را سه مرتبه یا بیشتر بگوید و عدد آنها طاق باشد و بعد از راست نشستن
الله اکبر بگوید و در حال نشستن تورک بعمل آورد یعنی بر ران چپ بنشیند
و پشت پای راست بر شکم پای چپ بگذارد و بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّی وَاَتُوبُ اِلَیْهِ
پس باز الله اکبر بگوید در حالتی که نشسته است پس بسجده دویم برود و مستحبست
در هر دو سجده اینکه پیش از ذکر سجود بگوید اَللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَبِکَ اٰمَنْتُ وَلَکَ
اَسْلَمْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ وَاَنْتَ رَبِّی سَجَدَ وَجْهِی لِلَّذِی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَ
بَصَرَهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ تَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِینَ و سنتست که در
حال برخاستن پشت انگشتان دست را بر زمین نگذارد در حالتیکه سر انها بکف
دست چسبیده باشد بلکه دستها را بگشاید و بر زمین بگذارد و برخیزد و در
حال برخاستن اول زانوها را از جا بردارد بعد از ان دستها را و بعکس در حال
سجده رفتن و مستحبست برای زنها اینکه در حال سجده رفتن اول زانو را بر زمین
بگذارند و در حال سجود خود را بر زمین بچسبانند و ذراعهای خود را بر زمین
پهن کنند و اعضای خود را بهم متصل کنند و در وقت برخاستن بیکمرتبه
قد را کشیده راست بشوند و از جملهٔ مستحبات این است که بعد از سجدهٔ
دویم بنشیند و آرام بگیرد و علاوه بر استحباب احوط هم هست چونکه قول بوجوب
دارد و مستحب است که در حین برخاستن بگوید اَللّٰهُمَّ رَبِّی بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ اَقُومُ
وَاَقْعُدُ یا بِحَوْلِ اللّٰهِ وَقُوَّتِهِ اَقُومُ وَاَقْعُدُ **مقام دویم** در سجود تلاوت آیات
و در ان چند مطلب است اول در محل وجوب و محل استحباب ان اما محل وجوب
ان پس چهار آیه است که در چهار سوره اند الم تنزیل و حم سجده و النجم و اقراء و سبب
وجوب خواندن ان آیه است یا گوش دادن بان یا مطلق شنیدن ان علی الاقوی
و مناط مجموع آیه است پس خواندن و شنیدن کلا لا تطعه تنها مثلا یا واسجد تنها

یا واقترب تنها باعث وجوب سجده نیست مجموع آیه را که خواند یا شنید سجده براو
واجب میشود **مسئله** اگر قدری را خواند و قدری شنید عدم وجوب خالی از
قوت نیست **مسئله** اگر آیه را غلط خواند یا از غلط خوان شنید حکم بوجوب
سجده مشکلست **مسئله** اگر حایض آیه را شنید باز هم سجده براو واجبست و اما
محل استحباب پس یازده آیه است در ده سوره که در اکثر قرآنها مرقوم شده
مطلب دویم در این سجود طهارت شرط نیست نه از حدث اکبر و نه از حدث
اصغر و نه از خبث و قبله شرط ان نیست و شرائط لباس مصلی در ان نیست لکن
وجوب بودن محل سجده مما یصح السجود علیه از بابت جنس و طهارت ان خالی از
وجه نیست **مطلب سیم** محض سجده رفتن کفایت میکند و ذکر در ان واجب
نیست لکن بعض اذکار خاصه در ان مستحب است از انجمله است سَجَدْتُ لَکَ یَا رَبِّ
تَعَبُّدًا وَرِقًّا لَا مُسْتَکْبِرًا عَنْ عِبَادَتِکَ وَلَا مُسْتَنْکِفًا وَلَا مُتَعَظِّمًا بَلْ اَنَا عَبْدٌ ذَلِیلٌ
خَائِفٌ مُسْتَجِیرٌ و در وقت سر برداشتن تکبیر مستحبست **چهارم** این سجود فوریست
پس هرگاه ترک کرد معصیت کرد و در زمان ثانی باز فوراً واجب است و همچنین
مسئله هرگاه چند مرتبه آیه را خواند یا شنید بعدد هر مرتبه یک سجده واجب
است **مسئله** هرگاه در یک ان از چند نفر باهم آیه سجده را شنید ظاهر اکتفا
بیک سجده است و احوط تعدد است **مطلب چهارم** هرگاه در حالت نماز
واجب آیه سجده را شنید احوط این است که بایماء سجده کند و بعد از نماز سجده حقیقی
بعمل آورد و احوط اعادهٔ نماز هم هست و این هم سابقاً گفته شد **مسئله**
هرگاه در سجده بود و آیه سجده را خواند یا شنید باید سر را بردارد و بسجده برود باهمان
باقی ماندن فی الجمله کافیست ظاهر این است که لازم است سر بردارد و بسجده
برود و کشیدن پیشانی بجای دیگر هم کفایت نمیکند **مسئله** هرگاه نابالغ آیه را
بخواند بر بالغ هم سجده واجب میشود **مسئله** نیت سجده در اول خم شدن نیست
نه در اول وضع جبهه لکن بعید نیست که اگر قدری خم شده نه بجهة سجده بعد نیت
کرد که تتمه خم شدن او تا رسیدن پیشانی به نیت سجده واجب باشد هم خوب است

وبعضی کفته اند خود کذاشتن پیشانی که مقارن نیت شد کفایت میکند **مقام سوم** در سجود سهو است و تفصیل آن در احکام شك و سهو خواهد آمد انشاء الله **مقام چهارم** در سجود شکر است و آن مستحب است بجهت اداء شکر در حال تجدد نعمت و دفع بلا و در وقت یاد آمدن آنها و بجهت توفیق یافتن بجهت هر نماز و هر عبادت دیکر حتی اینکه بعضی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم همینکه ما بین دو نفر اصلاح مینمودند سجده شکر میکردند و در این سجده همه شرائط سجده نماز معتبر نیست همان نیت و حصول مسمای سجده کافی است و با حضر مکان هم شرط است و تکبیر در سر برداشتن آن هم مستحبست و ذکر خواندن هم شرط آن نیست کفتن شکراً اصد مرتبه مستحب است سه مرتبه مستحبست یك مرتبه هم خوبست یك سجده کافی است دو سجده هم مستحب است باین طریق که بعد از کذاشتن پیشانی اینطرف و آنطرف صورت را برخاك کذارد اوّل راست را یاد و شقیقه را باین طریق یا همه را بانطریق و بعد از آن پیشانی را کذارد که این سجده دوم حساب میشود دیکر سر برداشتن نمیخواهد **مسئله** هرکاه شخص سوار است و مقتضی سجده شکر بعمل آمد خوف ریاء از پیاده شدن بجهت سجده دارد برقربوس زین صورت را کذارد بقصد سجده و اکر این هم نشود کف دست را بالا برده پیشانی را بقصد سجود بر آن بکذارد و در صورت عدم امکان ایماء بسر و بچشم و کذرانیدن در دل بترتیب بدل میشود و مستحبست در سجده شکر دست را بمالد بر محل پیشانی و آنرا بر صورت و مقادیم بدن بکشد **مقام پنجم** در سجود تعظیم و تعبّد است بدانکه اصل سجده رفتن بخودی خود عبادتست خواه آنکه در نماز باشد یا سببی از آن اسباب اشتر باشد بلکه اعظم عبادات است بلکه هیچ عبادتی مثل آن نیست و هیچ چیز بینی شیطان را بخاك نمیمالد مثل اینکه فرزند آدم را ساجد بیند و بخاك کذاشتن این طرف و آنطرف صورت هم بخودی خود مستحب دیکر است و اکر با حالت تذلّل و تعظیم حقیقی باشد در تحصیل مراتب قرب عبادتی از آن بالاتر نیست **هفتم** از واجبات تشهد است و آن واجب است در هر نمازی در رکعت دوم بعد از سجده دوم

و در سه رکعتی بعد از رکعت سوم نیز و در چهار رکعتی بعد از رکعت دوم و چهارم واجب است و کیفیت آن اینست که بعد از سر برداشتن از سجده آرام بنشیند و در حالت قرار و طمانینه بکوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اقل واجب و همین است و باید آنرا صحیح بخواند بنحویکه در قرائت کفته اند و اکر خوب یاد نکرفته است و وقت تنك باشد بخود شهادتین و صلوات بهر نحو باشد اکتفا میشود و اکر این هم ندا ترجمه آنرا بزبان خود بکوید کفایت میکند و اکر این هم ممکن نشود مطلقا ذکر خدا کند و اکر نتواند در دل بکذراند **مسئلة** هرکاه هنوز آنرا نکرفته شروع بآن نمود هر چند لفظ شهد باشد باطل است و هرکاه در آخر صلوات حرکت برای برخواستن نمود هر چند در وقت تلفظ بدال محمد باطل میشود اکر از بابت عمد یا جهل یا بی مبالاتی باشد **مسئلة** اکر سهواً چنین کرد و هنوز برکوع رکعت بعد نرفته است بنشیند و همان کلمه را در حال استقرار بکوید و کاهی لازم میشود که از ما قبل آن قدری بکوید که معنی آن تمام باشد و آنچه را بجا آورده بود ثانیاً بجا بیاورد و مستحب است که قبل از هر یك از دو تشهد بکوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَخَيْرُ الْأَسْمَاءِ لِلّٰهِ یا وَالْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ كُلُّهَا لِلّٰهِ و کفایت میکند در هر دو اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تنها و بعد از صلوات بکوید وَتَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ و مستحب است که در حال نشستن برای تشهد بطریق تورك بنشیند و نکاه او بدامن خود باشد و دستها را با متصل نمودن انکشتان بر ران بکذارد **هفتم** از واجبات نماز سلام است بدانکه کفتن اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ بعد از تشهد آخر مستحبست و از توابع تشهد است و امّا آن دو سلام دیکر که اَلسَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَىٰ عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِينَ و اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ پس در حکم و صفت آنها اختلاف بسیار است و اکثر علماء بر آنند که یکی از آنها کافی است در بیرون بردن از نماز و هر کدام را مقدم کفت از نماز بیرون رفته و آن یکی دیکر را اکر میکوید مستحبست و خارج از نماز و بعضی میکویند واجب است و

خارج از نماز و بعضی میگویند مستحب است و داخل در نماز و بعضی قائلند باینکه
یکی معین مخرج از نماز است و بعضی تعیین اوّل و بعضی دویم و بعد از ان خلاف
کرده اند که نیت خروج از نماز در ان معین که باعث خروج است شرط است یا نه و خلاف
کرده اند که آیا اصل سلام واجب جزء نماز است یا نه و باز خلاف کرده اند که اصل
سلام واجبست یا مستحب و مسئله در نهایت اشکال است و تشخیص احتیاط
در ان هم بسیار مشکلست و انچه در احتیاط بنظر میرسد این است که این دو سلام
را بهمان قصد نماز که داشته بقصد فرمان برداری بگوید دیگر تشخیص اینکه واجب
اند یا مستحب جزاند یا خارج کدام واجب است کدام از نماز بیرون میبرد ضرور نیست
همین قدر که قصد امتثال باشد و گفته میشوند و بدانکه بعد از گفتن اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکَاتُهُ یقیناً از نماز خارج است کفایت میکند بجهة صحت
عمل بلی بعض عوارض رو میدهد که محتاج بتشخیص ان احکام خلافیه میشود
مسئله اگر بعد از گفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا مبطل برای نماز حاصل شد حکم بلزوم اعاده
نمیشود **مسئله** در جائیکه ادراک یکجزو از نماز در اول وقت کافی است اگر از
اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَةُ اللهِ هم چیزی ادراک شد کفایت میکند و احوط اینست که حکم
بادراک نشود و نماز اعاده شود **مسئله** اگر اَلسَّلَامُ عَلَیْنَا فراموش شد و اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ را گفت دیگر عود باَلسَّلَامُ عَلَیْنَا نکند **مسئله** دو سلام را بهم وصل نکردن
بهتر است پس وقف نماید بر الصّالحین و ابتدا کند باَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ **هشتم** از واجبات
در ترتیب افعال نماز است واجبست افعال نماز را بهمین ترتیب که گفته شد بجا بیاورد
پس هرگاه عمداً مقدم کند مؤخر را یا بعکس نماز باطل است حتی اینکه اگر عود کرد
بترتیب باز صحت مشکلست و امّا اگر سهواً چنین کرد و عود نمود عیب ندارد مگر
اینکه رکنی تقدیم کند که اعادهٔ ترتیب مستلزم زیادتی ان شود **مسئله**
هرگاه شخص در نماز چهار رکعتی مثلاً رکعت دویم نماز را که حمد و سوره دارد فراموش
کرد و رکعتهای بعد از ان بجا اورد بتسبیحات بعد از سلام یا قبل از ان بخاطرش
امد بر میخیزد بعد از ان رکعتی بجا می اورد بتسبیحات و این رکعت نه ان رکعت

یعنی یا اینکه السلام علینا را گفته باشد واحتیاط مذکور نشود (زکیه)

دویم است والا لازم بود که بحمد و سوره بجا بیاورد بلکه در اینصورت رکعت سیم دویم
میشود و چهارم سوم میشود و ترتیب قهری حاصل میشود که این فراموش شده
رکعت چهارم است که حکم بتدارک ان میشود **نهم** از واجبات موالات است بدانکه
موالات را دو معنی است **اوّل** اینکه ما بین افعال نماز اینقدر فاصله نشود که
صورت نماز محو بشود **دویم** اینکه بمحض فراغ از فعلی مشغول دیگری بشود که افعال
پی در پی واقع بشوند و فاصله ابداً نشود نه بحد محو صورت و نه کمتر از ان و اینمعنی
گاهی نسبت بخود نماز ملاحظه میشود و گاهی نسبت بیکی یکی از افعال پس در خود قرائت
و رکوع و سجود باید محو صورت انها نشود و اجزاء انها هم باید متصل عرفی بهم باشند
پس در اینجا چهار مسئله است اوّل لازمست موالات بمعنی حفظ صورت نماز
و محو نشدن ان در اصل نماز بی شبهه پس اگر ترک شد عمداً یا سهواً نماز باطل است
دویم لازمست موالات بمعنی پی در پی جا اوردن افعال در نماز و بیکار نماندن و
غیر نماز بجا نیاوردن ما بین انها مگر در بعض مقامات خاصه که بعد از این بیان
خواهند شد و این موالات اگر سهواً ترک شد عیب ندارد لکن ترک ان عمداً محل
اشکال است و بعضی از مشایخ عظام حکم ببطلان نماز نموده اند **سیم** موالات در
هر یک از افعال بمعنی حفظ صورت و این لازمست که اگر عمداً ترک شد نماز باطل است
و اگر سهواً ترک شد حکم ان حکم فراموشی اصل انست که بعض اوقات مبطل است
و بعض اوقات مبطل نیست بتفصیلی که در مسائل سهو گفته میشود انشاء الله
و اگر باعث محو صورت اصل نماز بشود نماز باطل است **چهارم** موالات در انها
بمعنی پی در پی بودن اجزاء ان علاوه بر حفظ صورت باتصال عرفی که اندک فاصله
در ان مضر نیست و بعضی این را هم لازم دانسته اند و فوت انرا عمداً مبطل میدانند
لکن سهواً عیبی ندارد **مقام هفتم** در مستحبات نماز است از انجمله
قنوت است و ان مستحب مؤکد است در نمازهای واجبی و بعضی واجب دانسته
اند در نمازهای جهریه و محل ان در رکعت دویم است بعد از قرائت پیش از رکوع
و معنی قنوت دعا خواندن است و دست برداشتن جزء او نیست لکن مستحب

است که در حال قنوت دستها را بردارد و برابر روی خود پهن کند شکم انها بجانب
اسمان و پشت انها بزمین و انکشت بزرك را از باقی جدا نکاه دارد **مسئله**
هرکاه قنوت را فراموش کرد تا در کوع رفت بعد از رکوع بعمل بیاورد و اکر بخواطرش نیامد
تا بسجود رفت بعد از نماز قضای ان کند و در حدیث صحیح وارد است که اکر در
بین راه که از محل نماز رفته بخواطرش امد انجا بایستد و قنوت را بخواند و اکر عمدًا
ترك کرده قضا ندارد **مسئله** هرکاه شك در قنوت کرد و هنوز برکوع نرفته
انرا بعمل بیاورد و اکر بعد از رکوع شك کرد محل نکذارد **مسئله** در قنوت قول
مخصوصی شرط نیست و کفایت میکند در ان انچه بجا بیاورد از ذکر و دعا و حمد و ثنا
خدا بلکه کفایت میکند در او یك بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ یا سه مرتبه بلی مستحبست
انچه وارد شده از ائمه علیهم السلم بالخصوص و کلمات فرج افضل همه قنوتها است و
کیفیت ان لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْحَلِیمُ الْکَرِیمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ سُبْحَانَ اللهِ
رَبِّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِینَ السَّبْعِ وَمَا فِیهِنَّ وَمَا بَیْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ
الْعَظِیمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ و در بعضی روایات وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ را
اضافه دارد و بعضی در ان تامل دارند **مسئله** در قنوت دعا کردن بفارسی
یا زبان دیکر عیبی ندارد و بعضی کفته اند که ادای قنوت هم بان میشود لکن احوط اینست
که بقصد قنوت خاص نباشد و احوط ترك بالمره است **مسئله** دعای عربی را
غلط خواندن در قنوت عیب ندارد و همان که در فارسی کفته شد در این جاری
است **مسئله** مستحب است تکبیر وقت اراده قنوت باین طریق که دستهای
خود را برای تکبیر بلند کند و پائین بیاورد بعد بالا ببرد و قنوت بخواند
و از جمله مستحبات متعلقه بنماز تعقیب است و مراد از تعقیب اینستکه شخص
بعد از فراغ از نماز متصل بان مشغول شود بدعا یا ذکر یا حمد یا قران یا مناجات
یا تذکر حالات در اخرت و تفکر در انها بطریقی که مشغول کار دیکر که منافی
هیئت ان نزد اهل شرع باشد نباشد و ان مختلف است باختلاف حالات
در سفر و حضر و اختیار و اضطرار و بهتر اینستکه در همان مکان نماز باشد

و نقل مکان نکند و بهمان هیئت توجه برقرار باشد و تعقیبات عامه و خاصه بجهة
هر نماز بسیار اند و در تفصیل انها کتب علیحده نوشته شده و افضل همه تعقیبات
تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و کیفیت ان سی و چهار مرتبه
اَللهُ اَکْبَرُ و بعد از ان سی و سه مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و بعد از ان سی و سه مرتبه
سُبْحَانَ اللهِ و از عجائب خاصه ان اینست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
میفرمودند که تسبیح حضرت فاطمه را بعد از نماز بلا فاصله دوست تر دارم
از هزار رکعت نماز و بدانکه تسبیح حضرت فاطمه بخودی خود مستحب است در همه
وقتها و اختصاص بتعقیب نماز واجب ندارد و بخصوصه بعد از هر نماز مستحب
هم مستحبست و در وقت اراده خواب هم مستحبست و خاصیت او در این وقت
اینست که باعث دفع خوابهای بد میشود و از مسائل چند هست **مسئله**
هرکاه شك کرد در عدد هر یك بنا را بر اقل میکذارد و اکر شك بعد از تجاوز
از محل است محل نکذارد **مسئله** هرکاه از سی و چهار تکبیر بیشتر کفت
سهوًا زیادتی را مجری نداشته بنا را بر همان سی و چهار کذاشته بعد شروع
بالْحَمْدُ لِلّٰهِ کند لکن بهتر اینستکه بنا را بر یکی کذاشته یعنی این سی و شش تکبیر را
مثلا اکه کفته یکی را مجری بدارد و سی و سه تکبیر دیکر بکوید بعد شروع بالْحَمْدُ لِلّٰهِ
کند **مسئله** هرکاه الحمد لله از سی و سه بیشتر کفت باز همان دو وجه است
مسئله هرکاه سبحان الله را از سی و سه بیشتر کفت دیکر عودی نمیخواهد
و تسبیح تمام شده و ان اضافه دخل بان ندارد **مسئله** موالات ما بین اجزاء
تسبیح لازمست که هیئت ان بهم نخورد **مسئله** اکر بر هر یك کفتن از الله اکبر
وقف کرد خوبست و اکر وصل کند باید بکوید اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ که الف الله
دویم را بیندازد و اکر متصل هم بکوید اَللهُ اَکْبَرُ اَللهُ اَکْبَرُ بی انداختن الف باینطریق
که غالب مردم میخوانند بعضی اشکال کرده اند و صحت در نظر خالی از وجه نیست و همچنین در
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ **مسئله** تسبیح بکل قبر مطهر حضرت سید الشهدا خصوصیتی دارد و
اکر بو خته باشد هم خوبست و در حدیث است که هرکاه تسبیحی از تربت سید الشهدا

در دست باشد خود آن تسبیح تسبیح خداوند میکند هرچند شخص ساکت باشد
وثواب تسبیح آن تسبیح برای آن شخص که در دست او ست نوشته میشود و از جمله
تعقیبات خاصه موکده اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَجِرْنِی مِنَ النَّارِ وَ
اُرْزُقْنِی الْجَنَّةَ وَزَوِّجْنِی مِنَ الْحُورِ الْعِینِ که باعث دعای بهشت وحور العین از
برای او میشود و از جمله تعقیبات با فایده عظیمه اَللّٰهُمَّ اهْدِنِی مِنْ عِنْدِكَ
وَاَفِضْ عَلَیَّ مِنْ فَضْلِكَ وَانْشُرْ عَلَیَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَاَنْزِلْ عَلَیَّ مِنْ بَرَكَاتِكَ وغیر اینها
که در کتب ادعیه مسطور است **مقام هشتم** در مبطلات وقواطع وموانع
نماز است وآنها سیزده اند **اول** حدث اصغر واکبر وهرچند در حرف اخری نماز باشد چه
عمدا وچه سهوا چه بی اختیار مگر در مسلوس ومبطون ومستحاضه بتفصیلی که گذشت
دویم خوردن شرط در اثناء نماز با سعه وقت بنحویکه تفصیل آن در مطلب از شروط
گفته شد **سیم** دست بستن بطریقیکه متعارف عامه است در نماز تعمدا بجهة تادب
لکن سهوا ابطال آن معلوم نیست مگر از باب احتیاط واما در حالت تقیه پس لازم
است واگر ترک شد صحت نماز محل اشکالست واحوط ترک مطلق دست بر دست
گذاشتن است مطلقا ودر هر حالتی از حالات نماز حتی در حال نشستن وغیر آن
چهارم گفتن آمین بعد از تمام حمد **پنجم** سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی
وچه بی معنی هرگاه عمدا باشد واما یک حرف مبطل نیست مگر اینکه دلالت بر مطلبی
کند مثل قِ که در لغت عرب بمعنی محافظت بکن است پس هرگاه اورا بگوید باداشتن
آنکه دلالت دارد باطل میکند **مسئلة** خود تنحنح مبطل نیست لکن حروف
آن که ظاهر کنند مبطل اند واگر بجهة دلالت بر مطلبی تنحنح کند هم عیب ندارد
ومثل دست بهم زدن است برای مطلبی **مسئلة** خود فوت کردن مبطل نیست
لکن اظهار حروف آن که گفتن پف باشد مبطل است وهمچنین خود آه و ناله
مبطل نیست لکن اظهار حروف آن که آه واوه باشد مبطل است ودر اینجا چند
مطلب است اول بدانکه سخن گفتن که مبطل است سخن مردم است با همدیگر هرچند
مخاطبی نباشد اما قرآن خواندن وذکر خدا ودعا کردن در نماز عیب ندارد **مسئلة**

مراد از قران این است که آیه بخواند که مختص باشد واما مشترک مثل جَاءَ رَجُلٌ
پس باید قصد قرآن در آن بشود والا مبطل است **مسئلة** ذکر خدا بالفاظ عربی
بی شبهه است واما بفارسی مثل اینکه بگوید حمد از برای خدا است یا منزه یا
بزرگ است ظاهر اینست که عیب ندارد واحوط ترک اینها است **مسئلة**
دعا معنی او این است که از خداوند خواهش مطلبی کند ویا مختص مخاطبه با خدا
است مثل اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِی یا اینکه بگوید غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ هم دعا است وثانی
اقوی است **مسئلة** دعا بفارسی در نماز ظاهر اینست که با عربی تفاوت
ندارد لکن احوط ترک است **مسئلة** هرگاه آیه قرآن ودعا وذکر خدا را
بقصد خالص در نماز بجا بیاورد بی شبهه است واگر منظوری دیگر هم دارد
مثل اینکه بگوید سُبْحَانَ اللّٰه ومراد او منع از کاری هم هست پس در این
تفصیلی هست که اگر حقیقة منظور ذکر خدا است ودر بلند گفتن آن قصد
مطلب دنیوی کرد عیب ندارد واگر لفظ سبحان الله را که گفت اصل قصد
او استعمال این لفظ در این معنی بود که بآن شخص بگوید تامل کن مثلا یا برو
بی شبهه نماز باطلست واگر قصد هر دو معنی را داشت که استعمال لفظ در
هر دو کرد باز هم محل اشکال است وهمچنین است کلام در جائی که ماموم
با امام حالی میکند که برخیزد یا بنشیند ومیگویند بحول الله ویا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
که اگر قصد ایشان استعمال این لفظ است در معنی برخیز یا بنشین نماز
باطلست **مطلب سویم** بدانکه سلام کردن داخل کلام است وتعمد
آن مبطل است وهمچنین تحیت مطلقا مثل صبحک الله بالخیر ومساک الله
بالخیر ومثل اینها **مسئلة** هرگاه سلام کرد در نماز یا بکسی گفت صبحک
الله بالخیر قصد او محض تعارف وتحیت است بی شبهه مبطل است واگر
قصد او محض دعا وخواهش از خداوند است که او را سلامت بدارد یا صبح او را بخیر
گرداند عیب ندارد واگر قصد او هم دعا وهم تعارف باشد محل اشکال است
مسئلة بدانکه جواب تحیت هم داخل کلام است لکن بخصوص در نماز جواب

سلام لازمست و در آن چند مسئله است **مسئله** لازمست در چهار صیغه از سلام جواب در نماز بمثل آنها سَلامٌ عَلَيْكَ سَلامٌ عَلَيْكُمْ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ پس اگر گفت عَلَيْكَ السَّلامُ صحت مشکل است **مسئله** هرگاه سلام کننده بلفظ عَلَيْكَ السَّلامُ سلام کرد جواب او و السلام علیك بگوید باقصد دعا احتیاطاً **مسئله** هرگاه بر مصلّی سلام بکنند بلفظ سلام یا السّلام جواب بگوید بلفظ سلام علیك یا سلام علیکم وقصد دعا نماید احتیاطاً **مسئله** هرگاه سلام غلط باشد احوط جواب نست بطریق صحیح بقصد دعا **مسئله** هرگاه جمعی حاضر باشند بعضی در نماز و بعضی فارغ و کسی بیاید و سلام کند اگر بداند نماز گذار که او مقصود سلام کننده نبوده یا شك دارد که قصد او کرده یا نه جواب نگوید و اگر بداند که او را هم قصد کرده اگر دیگری از ایشان غیر از او سبقت بجواب کرد او نیز جواب نگوید و الا خودش جواب بمثل بگوید **مسئله** هرگاه یکنفر چند مرتبه متصل سلام کند بقسمیکه در وسط آنها جواب او را نگفته و طول هم نکشید ظاهر این است که بیك جواب اکتفا میشود و اگر یك سلام گفت و جواب داد و طول کشید و باز سلام کرد جواب ثانی هم لازمست و اگر مکرر شد سلام با جواب بنحویکه از متعارف بیرون باشد دیگر جواب واجب نیست **مسئله** در جائی که جواب واجب باشد باید فوراً جواب داد پس اگر طول داد که از جواب تحیت متعارف بیرون رفته بعد جواب گفت نماز باطل میشود **مسئله** هرگاه در صورت وجوب جواب نگفت و مشغول شد صحت نماز مشکلست و اگر ساکت ماند تا محل جواب گذشت معصیت نموده و بعد که مشغول میشود صحیح است **مسئله** اگر طفل ممیزی سلام کرد جواب او واجبست و اگر طفل ممیزی جواب داد سقوط از مکلفین معلوم نیست **مسئله** اگر سلام کننده کر باشد بحیثیتی که جواب او محتاج به بلند کردن صدا زیاده از حد باشد لازم نیست و در غیر نماز هم اگر محتاج به بلند گفتن خارق عادت باشد وجوب آن محل تامّل است **مسئله** هرگاه شخص در نماز عطسه کند مستحبست که بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ كَمَا هُوَ اَهْلُهُ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ یا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ تنها و هرگاه عطسه

کسی دیگر را شنید نیز مستحبست حمد خدا **مسئله** جایز است که در نماز تسمیت عاطس نماید یعنی بکسیکه عطسه کرده بگوید يَرْحَمُكَ اللّٰهُ یا يَرْحَمُكُمُ اللّٰهُ

مطلب سیم تکرار آیه و کلمه از بابت وسواس داخل کلام بیجا است و مبطل نماز است و در مدّ زیاد خارج از حد در حروف مدّ و مدّ در غیر حروف مدّ اشکال است و امّا هرگاه آیه را فراموش کرد و تکرار ما قبل بکند که خاطرش بیاید صحت خالی از وجه نیست و امّا هرگاه کلمه را یا اعراب آنرا غلط خواند و چند طریق بخواند که بصحیح آن برسد ظاهراً عیب ندارد و احوط سوره دیگر خواند نست ششم گردانیدن کل بدن است از قبله در اثناء نماز عمداً هر چند قلیل باشد و امّا گردانیدن صورت پس اگر بجانب پشت سر باشد تمام و است یا چپ قبله باشد آن هم محل اشکالست و امّا گردانیدن صورت فی الجمله پس در آن تامّلی هست خصوصاً هرگاه در آنحالت مشغول واجبی از نماز باشد یا در حال تکبیرة الاحرام **مسئله** هرگاه سهواً کل بدن گردانید محل اشکالست خصوصاً هرگاه تا حدّ پشت سر برسد **مسئله** هرگاه در اثنای نماز کسی از آنجا گذشت و او را از قبله گردانید و در آن حالت ساکت ماند و بعد از عود بحالت توجه مشغول شد ظاهر اینست که عیب ندارد هفتم خنده قهقهه است که مشتمل بر صدا باشد چه ظاهر شود و چه دهن خود را بگیرد که صدای آن ظاهر نشود و امّا تبسم و لب خنده ضرر ندارد هشتم گریه صدا دار بجهة امر دنیوی چه در مصیبتی باشد و چه بجهة مال باشد و امّا گریه از خوف آخرت عیب ندارد و محض اشك آمدن از چشم مطلقاً عیب ندارد **مسئله** گریه بر سید الشهداء اگر صدا دار باشد در نماز محل اشکالست نهم شك در رکعات در بعض مقامات که تفصیل آنها بیان خواهد شد دهم زیادتی جزئی در آن عمداً بقصد جزئیت هر چند مستحب باشد و در غیر مقام خود بجا بیاورد یازدهم هر کاری که محو صورت نماز کند هر چند قلیل باشد مثل برجستن در نماز یا با دهن صدا کردن و مثل اینها که در نزد عرف گفته شود که نماز نمی کند پس فعل قلیل و کثیر در این خصوص تفاوت ندارد و سکوت طویل که مبطل است هم از این

اگر باین حد برسد مبطل است و هم چنین

بابت است واما کارهائیکه ماحی صورت نیستند لکن موالات بمعنی پی درپی بجا اوردن نماز را بهم میزنند پس بنا بر اعتبار این موالات تعمد انها مبطل است لکن بخصوصه در شریعت در خصوص چند فعل وارد شده که در نماز واجب هم عیب ندارد وحمل شده اند بر صورتی که محو صورت ورافع موالات نباشد از انجمله کشتن مار وعقرب در نماز واز انها است خم شدن در نماز وعصای پیره مردی را بدست او دادن واز انها است برداشتن زن طفل خود را در نماز ودر بر گرفتن او وشیر دادن او وبر زمین گذاشتن او واز انها است اشاره بدست برای کاری واز انها است خاریدن بدن و از انها است انکه هرگاه در مقابل قبله وبر دیوار مسجد چیزیکه مکروه طبع است ببیند ودر نماز چند قدم پیش رود وانرا بچیزی مثل چاقو بردارد واز این مسئله حاصل میشود **مسئلهٔ** که هرگاه شخص در اثناء نماز است ومعلوم شد که مسجد نجس است نماز صحیح است لکن هرگاه ان نجاست پیش روی اوست ورفع ان با چاقو ونحو ان ممکن است باین نحو که چند قدم برود و ازاله کند حکم بوجوب ان در اثناء نماز خالی از وجه نیست دوازدهم خوردن واشامیدن هرچند قلیل باشد وشاید ابطال از بابت محو صورت باشد وظاهر اینست که فرو بردن بقیهٔ غذا اگر در دهن مانده عیب ندارد واما هرگاه نبات در دهن بگذارد وکم کم اب شود پس در ان تامل هست سیزدهم غلیان وشطب کشیدن وظاهر اینست که قلیل وکثیر ان تفاوت نکند واگر قبل از تکبیر کشیده وبعد دود انرا بیرون بیاورد ظاهرا عیب ندارد **خاتمه** بدانکه قطع نماز واجب حرام است وگاهی قطع نماز واجب واجب میشود وگاهی قطع ان مباح میشود اما وجوب قطع ان پس در چند صورت است اول اینکه شخص مشغول نماز باشد وخوفی حاصل شود بر جان او از ماندن انجا یا از ماندن بحالت نماز ووقت وسعت دارد در اینجا لازمست قطع واگر بر انحالت بماند نماز او باطل است هرچند ان ضرر بر او مترتب نشود

دویم اگر خوف بر جان کسی دیگر که محترم است باشد سویم اینکه حفظ جان کسیکه محترم است موقوف بر قطع نماز باشد مثل اینکه کسی غرق میشد یا در چاه افتاد که شخص مصلی بقطع صلوة میتواند او را خلاص کند در اینجا قطع نماز لازم واگر مشغول ماند نماز باطل است ودر همهٔ این صورتها اگر وقت وسعت ندارد از انجا میرود با اشتغال بنماز واکتفا بایماء وانچه ممکن است میکند واما جاهائی که قطع نماز مباح است پس در صورتی است که خوف تلف مال داشته باشد یا اینکه کسی را که از او طلب دارد ببیند ومی ترسد که دیگر بدست او نیاید در این مواضع ماذون است که قطع نماز کند واگر نکرد نماز صحیح است بلکه اگر مال معتد به باشد باز صحت خالی از اشکال نیست **مسئلهٔ** مستحبست که در وقت قطع نماز که جایز شده یا واجب بگوید السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَرَحمَةُ اللهِ وَبَرَکاتُهُ **مقام هفتم** در نمازهای مستحبه است وبیان عدد واوقات واحکام انها پس در اینجا دو مطلب است اول در عدد انها است بدانکه نمازهای مستحب شش صنفاند اول نوافل یومیه که تابع واجباتند دویم نوافل یومیه که تابع نیستند سویم نوافل خاصه بی وقت خاص چهارم نوافل که سبب خاص دارند لکن وقت خاص ندارند پنجم نوافل که وقت خاص دارند ششم نوافل مطلقه صنف اول نوافل یومیه تابع واجبات یومیه وانها بیست وسه رکعت اند هشت رکعت نافلهٔ ظهر هشت رکعت نافلهٔ عصر چهار رکعت نافلهٔ مغرب دو رکعت نشسته که یکی حساب است نافلهٔ عشا دو رکعت نافلهٔ صبح وبجهة هر یک وقت مخصوص واحکام خاصه هست واما وقت نافلهٔ ظهر وعصر پس ان را سه درجه است اول وان اول درجات فضیلت است اینست که سایهٔ شاخص که تازه بعمل میاید بقدر دو هفت یک شاخص برای ظهر وچهار هفت یک شاخص بشود برای عصر دویم انکه بقدر چهار رکعت بماند از اینکه سایه بقدر شاخص شود برای ظهر ودو قدر شاخص بشود برای عصر سویم انکه وقت ان باقی است تا مقدار وقت ظهر وعصر بماند واحوط همان اولست وبعد از گذشتن

ان بهتر انست که اکر نافله را میکند تاخیر بیندازد از نماز ان وقصد قربت
مطلقه نماید بی تعرض اداء وقضا واما وقت نافله مغرب پس بعد از نماز مغرب
است تا زوال سرخی از جانب مغرب وقول بانیکه باقی است تا بقاء وقت
مغرب خالی از وجه نیست لکن افضل دراین صورت تاخیر انست از نماز عشا
وعدم قصد اداء وقضا واما نافله عشا پس وقت ان بعد از نماز عشا است
هروقت که بجا بیاورد که صدق بکند بعد از ان جا امده خوب است واکر
بخواهد نمازی بعد از عشا بکند وتیره را خاتمه انها قرار بدهد بهتر است واما
نافله صبح پس اول ان طلوع صبح کاذب است تا بقدر دو رکعت مانده بظهور
سرخی طرف مشرق **مسئلة** نافله صبح را حکم خاصی هست که جایز است تقدیم ان
بروقت با نماز شب بلکه میتوان کفت که اکر نماز شب را قبل از نصف شب کرده
از ان هم میتوان بجا اورد لکن احوط اعاده ان است بخصوص هرکاه در وقت متمکن
شد **مسئلة** هرکاه نافله که قبل از نماز قرار شده است بجا نیامد وان
نماز را کرد وهنوز وقت نافله برقرار است مثل اینکه نافله ظهر نکرده نماز ظهر را
کرد وهنوز وقت نافله نکذشته ایا جایز است بر نیت اداء اوردن ان یا اینکه
صفت قبل از نماز بودن دران شرط است وحال که نماز را کرده قضا شده **مسئلة**
محل اشکالست واحوط اینست که بقصد قربت بجا اورد ومتعرض اداء وقضا
نشود **مسئلة** نافله که بعد از نماز قرار شده مثل نافله مغرب هرکاه
بعد از دخول وقت ان قبل از نماز بجا بیاید در صحت ان تامل هست اکرچه
نافله در وقت فریضه هم جایز باشد وبر فرض جواز نیت ان اداء است صنف
دویم از نمازهای مستحبه نوافل یومیه که تابع نماز واجب نیستند واها یازده
رکعت اند هشت رکعت نماز شب ودو رکعت شفع ویک رکعت وتر وکلام
در کیفیت واداب وادعیه انها وفضیلت واحکام انها است اما کیفیت انها
انستکه نیت میکند نماز شب را در هشت رکعت که هر دو رکعت بیکسلام باشد
ونیت نماز شفع میکند در دو رکعت بعد از اینها ونیت وتر میکند در یک رکعت

بعد از این دو رکعت همین قدر که اقل ارکان وشرایط جا بیایند کافی است
پس در هر رکعتی یک حمد تنها بخواند هم مجزی است وابدا هرکاه دعائی نخواند
هم کافیست بلی ازجهت زیادتی فضیلت وثواب اینها اداب وادعیه وسورهای
مخصوص بسیار هست که در تفصیل انها رسالهای علیحده تالیف شده هرکه
خواهد رجوع برساله نماز شب از مرحوم علامه مجلسی یا مفتاح الفلاح شیخ
بهائی نماید ویکی از کیفیات با فضیلت انها این است که در دو رکعت اول
بعد از حمد سی مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند ودر هر رکعتی از شفع سه مرتبه قُلْ هُوَ
اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند ودر رکعت وتر سه مرتبه قُلْ هُوَ اللّٰهُ ویکمرتبه سوره فلق و
یکمرتبه سوره ناس وکیفیت دیکر که در رکعت اول شفع قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ودر
دویم قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ودر رکعت وتر قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ودر حدیثی است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله دراین سه رکعت نه سوره میخواند رکعت اول
شفع الهیکم وانا انزلنا واذا زلزلت رکعت دویم والعصر ونصر وکوثر رکعت وتر
قل یا ایها الکافرون وتبت وقل هو الله وغیر اینها کیفیات خاصه بسیار است وعمل
بهم خوبست ودر قنوت وتر دعاهای خاصه بسیار هست واما فضیلت ان پس زیاده
از حد وصف است ومجمل خواص ان این است که جمیع فواید دنیا واخرت در ان جمع
است واکتفا میشود دراین بیک حدیث که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله که همه انها دران بیان شده فرمودند قال
رسول الله صلوة اللیل مرضاة الرب وحب الملائکة وسنة الانبیاء ونور المعرفة
واصل الایمان وراحة الابدان وکراهیة الشیطان وسلاح علی الاعداء واجابة
للدعاء وقبول الاعمال وبرکة فی الرزق وشفیع بین صاحبها وبین ملک الموت
وسراج فی قبره وفراش تحت جنبه وجواب مع منکر ونکیر ومونس وزائر فی قبره
الی یوم القیمة فاذا کان یوم القیمة کانت ظلا فوقه وتاجا علی راسه ولباسا علی بدنه
ونورا یسعی بین یدیه وسترا بینه وبین النار وحجة بین یدی الله تعالی وثقلا فی المیزان
وجوازا علی الصراط ومفتاحا للجنة حاصل این حدیث شریف که بیست وشش خاصیت

است جامع منافع دنیا وصفات مطلوبه آخرت وخلاص از همه عقبات وحصول
اسباب نجات وفوز به بهشت که منتهای مطالب است دیگر خواص وثمرات
عمل زیاده از این تصور نمی شود حتی اینکه خانه که در ان نماز شب میشود نور میدهد
برای اهل آسمانها مثل اینکه ستارها نور میدهند برای اهل زمین ودر بعض
خصوصیات ان تاثیر طول عمر وتوسعه معیشت علاوه بر انها وارد شده است
واما مسائل واحکام پس بعض از انها مشترک است مابین همه نوافل وبعضی مختص نماز
شب است مسئلة بدانکه جایز است اکتفا کردن ببعض نوافل مثلا هر گاه ان
نافله ظهر دو رکعت را بکند بقصد خصوص ثواب همان دو رکعت بجهت او حاصل میشود
وهمچنین از نماز شب دو رکعت شفع را تنها یا وتر را تنها بکند هم خوبست ومراد از
کفایت اینست که ثواب بمقدار خاص باو میرسد لکن ثواب باقی وثواب مجموع
روی هم رفته از او فوت شده است مسئلة قضاء این نوافل مستحبست واگر
بسیار باشند که نداند چه قدر است این قدر قضا بکند که بداند چه قدر اند واگر
قضا نکند عوض از هر دو رکعت یک مد بفقراء کفاره بدهد که ادراک ثواب ان بشود و
اگر این نشود هر چهار رکعت یک مد واگر این را هم نکند یک مد بجهت نوافل روز و یک مد بجهت
نوافل شب که ادراک ثواب انها بشود وداخل مضیع نوافل که مذمت بسیار دارد
نشود مسائل مختصه نماز شب مسئلة جایز است مقدم داشتن نماز
شب بر وقت ان بجهت مسافر وبجهت جوانی که بسبب رطوبت دماغ خوف بیدار نشدن
دارد وهم چنین پیر که عجز از ان در ان وقت دارد بلکه هر کس که خوف سرما یا احتلام
یا عدم تمکن از بابت دیگر دارد تقدیم میکند در اول شب ونیت ان این است که
نماز شب را تعجیلا بجا می اورم ونیت ادا نکند مسئلة قضای نماز شب افضل
از تعجیل انست مسئلة وقت نماز از نصف شب است وسحر افضل است واقرب
بصبح افضل است وسحر ثلث اخیر شب است یا سدس اخیر ان مسئلة هر گاه تقدیم
نمود نماز شب را بجهة عذری ودر وقت ان متمکن شد دیگر اعاده نکند اگر چه خالی از
وجه نیست که گفته شود که ان نماز تعجیلی بود که ثواب ان حاصل شد حال هم اگر هم

نماز شب ادائی کرد ثواب دیگر برای او حاصل میشود مسئلة هر گاه شخص
بیدار شد وقت طلوع فجر باید همان نافله صبح ونماز صبح را بکند ودیگر مشغول
بنماز شب نشود واگر بیدار شد وقتیکه سه رکعت بیشتر نمانده نماز شفع ووتر
بکند واگر یک رکعت مانده نماز وتر را تنها بجا بیاورد مسئلة هر گاه بخیال
وسعت مشغول نماز شب شد بعد معلوم شد که وقت وسعت ندارد اگر
چهار رکعت را نموده باقی انرا تمام کند هر چند صبح بشود لکن مخففا بهمان حمد
تنها اکتفا نماید واگر چهار رکعت نکرده همان را که در دست دارد تمام کند ومشغول
نافله صبح یا نماز صبح شود واز بعض روایات استفاده میشود که دو رکعت را
که بجا اورده شفع قرار بدهد ویک رکعت وتر بکند وبعد مشغول نافله صبح یا نماز
صبح شود مسئلة هر گاه برخواست وشک دارد چه قدر وقت هست مشغول
نماز شب بشود وهر گاه طلوع فجر شد همان ملاحظه که گفته شد نماید مسئلة
هر گاه مظنه دارد که وقت وسعت ندارد نماز شفع ووتر را بجا اورد یا وتر را تنها
ونافله صبح را در بعض روایات است که خداوند عالم ثواب همه نماز شب را باو
عطا میفرماید ودر اینجا دو مسئله اند که عکس همدیگرند اول مسئله گذشته
که هر گاه نماز شب کرد ومعلوم شد که وقت تنگ است نماز شب را شفع قرار
دهد دویم اینکه هر گاه بخیال تنگی وقت شفع ووتر بجا اورد بعد معلوم شود
که وقت وسعت دارد انها را نماز شب قرار بدهد وبر رکعت وتر رکعتی بیفزاید
بعد از ان نماز شفع ووتری ثانیا بعمل اورد صنف سویم از نمازهای مستحبه نماز
هائیکه در همه وقت میتوان بجا اورد وسبب خاصی ندارند وانها بسیارند
افضل از همه نمازی است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بجعفر طیار تعلیم نموده ومشهور است
بنماز جعفر واز اصلوة حبوه وصلوة تسبیح هم میگویند وبعد از نوافل یومیه نمازی
بفضیلت ان نمیرسد ودر صحت سند ویقینی بودن ان مثل ندارد وبجهت
مطالب دنیویه وامرزش گناهان تاثیری عظیم دارد وکیفیت ان چهار رکعت
است بدو سلام در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت ردو ویم والعادیات

و در سیم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله و بعد از قراءت در هر
رکعتی پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و در رکوع ده مرتبه و بعد از سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود اول ده
مرتبه و در سر برداشتن از آن ده مرتبه و در سجود ثانی ده مرتبه و در سر بر
داشتن از آن ده مرتبه که مجموع تسبیحات در چهار رکعت سیصد مرتبه میشوند
و دعائی در سجدهٔ اخیره وارد است و بعد از نماز نیز دعاهای خاصه دارد لکن
هیچیک شرط صحت عمل نیستند بلکه مستحب در مستحب اند و بدانکه بجهت نماز جعفر طیار
مسائل خاصه هست مسئله اولی هر گاه سورهای مخصوصه را نداند هم رکعتهای آنرا
قل هو الله احد میتواند بجا بیاورد بلکه میتوان گفت که مطلقا میشود بقل هو الله احد
بجا بیاورد مسئلهٔ دویم هر گاه کسی تعجیل دارد بجهة شغلی این نماز را خالی از تسبیحات
در محل قرار بعمل بیاورد و بعد که میرود در راه سیصد مرتبه تسبیحات را بگوید
مسئله سیم هر گاه در حالی از حالات تسبیحات را فراموش کرد و در حالت دیگر
بخاطرش آمد در آن حالت که بخاطر او آمده تسبیحات حالت گذشته را هم بگوید و اگر
در حالت دویم هم فراموش کرد باز هم در آنحالت که بخاطرش آمد تسبیحات حالت گذشته
و خود آنحالت را اگر در آنست بگوید مسئله چهارم هر گاه دو رکعت کرد و بعد
از آن شغلی حاصل بشود برود پی آن شغل و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند عیب
ندارد مسئله پنجم هر گاه نماز شب را یا نافلهٔ دیگر را بکیفیت نماز جعفر بجا بیاورد
و نیت هر دو بکند ادراک هر دو فضیلت نموده و بعضی گفته اند که نماز قضای
واجب را بلکه ادائی را هم میتوان باین کیفیت کرد لکن بنا براین باید همان نیت
نماز واجب تنها کند لکن اورا باین کیفیت بجهة ادراک ثواب بکند و اصل آن خالی
از اشکال نیست **صنف چهارم** نمازهائیکه سبب خاص دارند لکن
وقت ندارند و آنها بسیارند از آنجمله است نماز زیارت و نماز قضاء حاجات
و کشف مهمات و از جملهٔ آنها نماز استسقا است و اکتفا میشود در این
رساله بیک نماز از نمازهای قضاء حوائج که مکرر بتجربه رسیده و آن نماز

که بسند معتبر در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت شده که حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرمودند بعبد الله قصیر که هر گاه در شدتی گرفتار شدی
متوسل بشو بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و دو رکعت نماز هدیه بجهة آنحضرت بکن عرض کرد
بچه کیفیت باید باشد حضرت فرمودند غسل بکن و دو رکعت نماز مثل نماز صبح
بجا بیاور و بعد از سلام بگو اَللّٰهُمَّ اَنْتَ السَّلَامُ وَ مِنْكَ السَّلَامُ وَ اِلَيْكَ يَرْجِعُ
السَّلَامُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ بَلِّغْ رُوحَ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ مِنِّي اَلسَّلَامَ وَ السَّلَامُ
عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةٌ مِنِّي اِلٰى رَسُولِكَ
فَاَثِبْنِي عَلَيْهِمَا مَا اَمَّلْتُ وَ رَجَوْتُ مِنْكَ وَ فِي رَسُولِكَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ بعد بسجده
میروی و چهل مرتبه میگوئی يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ يَا حَيّاً لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا ذَا
الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ بعد طرف راست روی خود را بر زمین میگذاری
و همانرا چهل مرتبه میگوئی بعد طرف چپ روی خود را بر زمین میگذاری و همانرا چهل
مرتبه میگوئی بعد سر برمیداری و دستهای خود را بلند میکنی بقدری که بلند
میشوند و همانرا چهل مرتبه بخوان بعد دستها را میآوری مقابل گردن خود
بانگشت شهادت تضرع میکنی یعنی از اینطرف و آنطرف و بالا و پائین میکنی
و همانرا چهل مرتبه میگوئی بعد از آن محاسن خود را بدست چپ میگیری و گریه
میکنی یا خود را بگریه وا میداری و میگوئی يَا مُحَمَّدُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ اَشْكُو اِلَى اللّٰهِ
وَ اِلَيْكَ حَاجَتِي وَ اَشْكُو اِلٰى اَهْلِ بَيْتِكَ الرَّاشِدِينَ حَاجَتِي وَ بِكُمْ اَتَوَجَّهُ
اِلَى اللّٰهِ فِي حَاجَتِي پس سجده کن و بگو يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ تا نفس منقطع شود بعد اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را بطلب پس حضرت فرمودند که هر کس
چنین کند من ضامنم از جانب خداوند عالم که در همان ساعت تقدیر قضا حاجت
و برآوردن مطلب او شود **صنف پنجم** نمازهائی که وقت خاص دارند
مثل نمازهای ماه رجب و شعبان و ماه رمضان و آنها بسیارند خصوصاً
در ماههای متبرکه و تفصیل آنها در کتب اعمال السنة مثل زاد المعاد و غیر
آن مسطور است **صنف ششم** نمازهائی که نه تابع یومیه اند و نه یومیه اند

ونه وقت خاص دارند ونه سبب خاص ونه اسم خاص دارند واینهارا نوافل مبتدئه
میکویند ونافله مطلقه میکویند وبیان انها این است که در مجموع اوقات روز
وشب در هر مقدار از زمان که بقدر اداء دو رکعت نماز باشد دو رکعت نماز مستحب را
بقصد ندب قربة الی الله و در جائیکه بکویند نماز واجب عدول بنافله شود
این نافله است واز احکام این نافله اینست که در پنج وقت مکروهست مقارن
غروب افتاب و مقارن طلوع ان و مقارن وسط السماء بودن ان که بعد
از ان بلا فاصله زوال است وبعد از نماز صبح بلا فاصله وبعد از نماز عصر
بلا فاصله وباقی نوافل مکروه نیستند واتمام انچه شروع کرده هم مکروه نیست
ومعنی کراهت این است که ثواب انها کم میشود والا در هر حال ثوابی دارند
مطلب دویم در احکام خاصه نمازهای مستحبه است وانها از سی حکم
متجاوزند اوّل انکه بی سوره هم صحیح است مکر اینکه اصل خصوصیت او در سوره
خاصه باشد مثل نماز شب عید فطر دویم اینکه دو سوره یا بیشتر در یک رکعت در
ان عیب ندارد سویم انکه قدری از سوره در ان خواند عیب ندارد چهارم
انکه قیام شرط ان نیست پس در حالت اختیار نشسته هم میتوان بکند **مسئله**
هرکاه بخواهد ثواب نماز ایستاده را ادراک کند تضعیف کند یعنی هر دو رکعت
نشسته را یک ایستاده حساب بکند **مسئله** از الطاف خداوند اینستکه هرکاه
نماز مستحب را در حال اختیار نشسته کند و برای رکوع برخیزد ثواب نماز
ایستاده برای او ثابت میشود پنجم بعضی کفته اند که در حالت اختیار خوابیده
برپهلو یا بر قفا هم میتواند نافله کند که بجهت رکوع وسجود ایماء کند واین خالی
از وجه نیست لکن خالی از اشکال هم نیست ششم عدول از هر سوره بسوره دیکر
در نافله جایز است هفتم بعض سوره در نافله هم کفایت میکند واکر بسم الله
تنها باشد بقصد سوره معینه هم خوبست هشتم زیادتی رکن در نافله ظاهر
اینستکه باطل نکند نهم نقص رکن را سهواً بعضی هم کفته اند که باطل نمیکند
دهم باوجود امکان هم استقرار شرط نیست پس در حالت راه رفتن میتواند

نماز مستحب کند هرچند بدویدن باشد واستقبال قبله در اینحالت شرط
نیست و رکوع وسجود با ایماء است بسر یا بچشم یازدهم درحالت سواری نماز
مستحب میتواند کرد هرچند پیاده شدن ممکن باشد دوازدهم هیچ شکی در
ان مبطل نیست ومخیر است مابین بنا براقل واکثر که اصح باشد واوّل افضل
است سیزدهم سجده سهو در مقام خود در نماز مستحبی ضرور نیست
چهاردهم نماز احتیاط در ان نیست پانزدهم قضای اجزاء فراموش شده
که در نماز واجب لازمست در نافله نیست شانزدهم در حالت اختیار
در کشتی میتوان بجا اورد هفدهم درمیان خانه کعبه وپشت بام ان جا اوردن
کراهت ندارد هیجدهم جماعت در ان مشروع نیست مکر در نماز استسقا
نوزدهم قطع نماز مستحبی جایز است لکن فی الجمله احتیاطی دارد مکر در بعض
مقامات که قطع ان مستحب است بجهت ادراک نماز جماعت و در مقام خود بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی بیستم بعضی از علماء فرموده اند که در نماز مستحبی
اکر موی سر زن مستور نباشد عیب ندارد بیست ویکم صحت نماز مستحبی را با
دخول وقت نماز واجب محل اشکالست مکر نوافل یومیه وبعض مقامات مخصوصه
که دلیل خاص دارد مثل نماز غفیله ومثل عمل ام داود در ماه رجب بیست دویم
نماز مستحبی بجهت کسیکه نماز قضا بذمه او هست محل اشکالست لکن اقوی
اینست که هرکاه مشغول نماز قضا هم هست وتضییع ان نکرده هم عیب ندارد
بیست وسویم بعضی حکم کرده اند که نماز مستحبی در مکان مغصوب حرامست
لکن باطل نیست واین حکم محل شبهه است بیست وچهارم نماز مستحبی در خانه
بهتر است از مسجد مکر نمازی که مخصوص مسجد است بیست وپنجم بعضی
کفته اند در حال قرار هم قبله شرط نماز مستحب نیست بهر طرف خوبست بیست وششم
هرکاه شخص در نماز مستحبی باشد و پدر یا مادر او را صدا بزنند مستحب است که
جواب ایشانرا بکوید هرچند نماز او باطل بشود بیست وهفتم اینکه هر نماز
مستحبی وهر مستحبی در صورت منع پدر یا مادر یا اقا نسبت بغلام وکنیز باطل است

لکن اگر منع ننموده و شك دارد که راضی است یا نه صحیح است مگر در وقتی که
اشتغال بان با خدمت اقا منافات داشته باشد بیست و هشتم در نماز
مستحبی و هم مستحبی اجتهاد و تقلید خاص ضرور نیست بلکه از هر کتاب معتبری و قول
هر عالمی میتوان اخذ نمود و تفصیل کلام در مقدمه بیان شده است بیست و نهم
در بعض نوافل فعل منافی مبطل نیست مثل نماز وتر برای کسیکه میخواهد روزه
بگیرد و وقت تنك است و آب پیش روی او هست که راه برود و آب بخورد و
نماز را تمام کند سی ام بعضی گفته اند که اگر نماز مستحبی را بر خود واجب کرد
ثواب واجب که بحسب قاعده زیاده بر مستحبست بر آن مترتب میشود و در این حکم
و کلی بودن ان قاعده تامل هست سی و یکم در مستحبات نیابت از احیا و اموات
جایز است مگر در نمازهای مستحبه که نیابت از احیاء مشروع نیست مگر
نمازی که جزء زیارت و حج و عمره باشد که بخصوص وارد شده و شاید در اعمال
دیگر که نماز جزء انها است مثل عمل استفتاح هم جایز باشد و خالی از شبهه
نیست پس در استخاره ذات الرقاع عنوان نیابت محل اشکالست سی و دویم
هرگاه کسی که نماز قضا دارد نماز مستحبی را بر خود واجب نمود از اشکال خلاص میشود

مقام دهم در بیان شکیات و سهویات نماز که انها را مسائل خلل مینامند
و در این مقدمه ایست و چند فصل **اما مقدمه** بدانکه خلل عبارتست از تغییر
و زیاده و نقصی که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از روی عمد است یا سهو یا از
جهت شك است و از شارع هر یك را احکام چند مقرر شده و لازمست بر مکلف
معرفت انها تا انکه هرگاه در نماز اتفاق شوند تکلیف خود را بداند و ترك یاد
گرفتن انها معصیت است و علاوه بر این بعضی از محققین اصحاب رضوان الله
علیهم حکم فرموده اند ببطلان نماز کسیکه انها را نمیداند و هر چند که در نماز
از جهت او اتفاق نشوند و ظاهر اینست که تحقق عصیان که مذکور شد و احتمال
بطلان بسبب ترك تعلم نسبت بمسائل عامة البلوی باشد یعنی مسائلی که بسیار
اتفاق میشوند مثل مسائل سهو و بعضی از مسائل شك نه فروع نادره خفیه

و مسائل

اشکال بر تقدیر است
که نماز را بعنوان
نیابت بکند و
ممکن است که منجر
شود که نماز و ظیفه
مباشر استخاره را
و نیابت در ان
مستلزم نیابت
در نماز نیست
ظم

بطلان نماز با جهل
مذکور بعد ممنوع است
و دلیل ...
انها معصیت نیست
منه

و مسائل قلیلة الوقوع پس هرگاه مسائل قلیلة الوقوع را ندانسته باشد از این بابت
اشکالی در نماز او نیست **فصل اول** در خلل عمدیست و بدانکه خلل عمدی
یا بنقص است یا زیاده و نقص یا نسبت بجزء است یا شرط یا کیفیت و هر یك از اینها
یا در واجب است یا در مستحب پس در اینجا چند مسئله است **مسئله اول**
هرگاه عمداً ترك نمود شرطی یا جزئی از اجزاء واجبه را و هر چند که یکحرف باشد بترك
ان یا تبدیل ان بغیر یا تغییر اعراب یا ترك تشدید باشد بهمین طریق نماز را تمام
کرد نماز باطل است بی شبهه و همچنین هرگاه بسبب جهل بمسئله یا عدم تعلم
قراءة و ذکر باشد چه معذور و چه غیر معذور نماز او باطل است باین کیفیت
چونکه شارع از برای نماز کسیکه حمد و سوره را هنوز یاد نگرفته طریقی دیگر قرار
داده در ضیق وقت که تکریر بکند بقدر انها از آن چه میداند از خود حمد یا از انچه
میداند از قران بتفصیلی که سابقاً گفته شده است **مسئله ثانیه** هرگاه
ترك نمود کیفیتی از کیفیات قراءت یا ذکر را مثل موالات را یا جهر و اخفات را
هر چند که در یك کلمه باشد و نماز را بهمین طریق تمام کرد باطل است و مراد از موالات
اتصال ما بین آیات و کلمات و حروف است بحیثیتی که از صورت آیه و کلمه
نیفتند پس هرگاه در اثنای آیه ما بین کلمات یا در اثنای کلمه ما بین حروف
فاصله اتفاق شد بحیثیتی که نظم آیه یا کلمه پاشیده شد و از صورت افتاد اکتفا
بان نمیتوان نمود و فاصله بر چهار قسم است سکوت و سعال یعنی سرفه و تکلم بغیر
و لکنت زبان و حکم در اینها اینست که میگوئیم که هرگاه یکی از اینها ما بین حروف
یك کلمه اتفاق بشود چه عمداً و چه سهواً چه اختیاراً و چه اضطراراً چه قلیل انها و چه
کثیر انها دیگر اتمام ان کلمه فایده ندارد پس هرگاه از اتمام نمود و اقتصار بر ان کرد
نماز باطل است بسبب ترك کلمه تعمداً بلکه حکم او این است که هرگاه فاصله اتفاق
شود بدون تعمد پس هرگاه کلمه متصل بسابق بوده اعم از اینکه بر کلمه سابق ان
وقف کرده باشد یا اینکه ابتداء کلام باشد و در اینصورت خود کلمه را اعاده نماید
و اصلاً اشکالی ندارد و هرگاه بطریق اتصال بسابق خوانده شده پس در این

بطلان نماز با جهل
بمسئله در اخلالها
عدم اعاده کافی در طهارت از
حدث و وقت و قبله معلوم
نیست اگر چه از جهت
ترک تعلم معصیت
کرده باشد
منه

تفصیلی هست باین نحو که هرگاه ابتداء اینکلمه همزهٔ وصل باشد پس اعادهٔ ان بتنهائی
مشکلست بلکه باید اعادهٔ کلمهٔ سابقهٔ ازا نیز کرد مثل اینکه ما بین حروف الله
در بسم الله چنین اتفاق شد پس باید از سر بکیرد و باعادهٔ الله تنها درست نمیشود
وهرگاه سابقهٔ ان کلمهٔ سابق نیز مبتدا بهمزهٔ وصل باشد باید کلمهٔ سابقهٔ ان سابقه
را نیز اعاده نموده مثلاً هرگاه در حروف کلمهٔ المستقیم فصلی شده باعادهٔ خودش
تنها یا با کلمهٔ الصراط اکتفا مشکلست بلکه باید از اهدنا اعاده نماید احتیاطاً و هرگاه
ابتداء کلمه همزهٔ وصل نباشد پس هرگاه فصل قلیل باشد و طول نکشیده باشد
خود انکلمه را تنها اعاده بکند والاحوط با ما قبل ازا باید اعاده کند خصوصاً در بعض
مواضع که ربط کلی ما بین دو کلمه هست مثل مضاف و مضاف الیه و موصوف و صفت
اینها همه در صورتیست که بهم زدن موالات کلمات و حروف از روی عمد و اختیار
نباشد و هرگاه بطریق تعمد باشد صحت محل اشکالست و احوط اتمام نماز است
بعد از اعمال طریقهٔ مزبوره و بعد اعاده کردن ان تسهیل **مسئلة** هرگاه تشخیص
این کیفیات که گفته شد بر شخص مشکل باشد همینکه در یک کلمه یا ما بین دو کلمه
فاصله شد از اتمام نموده و ثانیاً بقصد قربت مطلقه ایرا از سر کیرد **مسئلة
ثالثة** بدانکه از جملهٔ کیفیات معتبره که اخلال بانها عمداً موجب بطلانست
جهر و اخفاتست بلی فرقی ما بین مسئلهٔ جهر و اخفات و غیر ان از واجبات هست
که در جهر و اخفات جاهل مسئله معذور است باین معنی که هرگاه کسی بسبب جهل
بمسئله در نمازهای خود ملاحظهٔ جهر و اخفات نکرد نماز او باطل نمیشود بلکه
جمعی از علماء حکم فرموده اند که هرگاه اصل لزوم جهر و اخفات را فهمیده و
تقصیر در تشخیص کرده نیز عیبی ندارد لکن صحت در این صورت در نظر قدری
مشکل است و هرگاه کسی جاهل مسئله باشد در خصوص اخفات لازم در نماز
جماعت پس معذوریت محل تأمل و اشکالست هر چند اقوی معذوریت است
لکن احوط خلاف این است **مسئلة رابعة** کاهی در جهر یکحرف یا دو حرف
خصوصاً در اخرایه بطریق اخفات ادا میشود و کاهی بعکس اتفاق میشود ضرر

ندارد **مسئلة خامسة** سابقاً گفته شد که لازم است بر مکلف که در حین
بسمله قصد سورهٔ معینه بکند و بسم الله بقصد ان بکوید پس هرگاه بسم الله را بی
کفت بی قصد سورهٔ معینه بعد یکی از سورهها را خواند یا بقصد سورهٔ دیگر بسم الله
کرد و سورهٔ دیگر خواند مجزی نخواهد بود و هرگاه عادهٔ او جاری شده باشد بخواندن
سورهٔ معینه ظاهر اینستکه در تعیین کافی باشد بلی اگر بقصد غیر عادی بسم الله
کفت و غفلهً عادی را بخواند کفایت مشکلست **مسئلهٔ ششم** هرگاه بر زبان
او بسم الله و سورهٔ بعد از ان جاری شد بی اینکه از اول قصد ان سوره را داشته باشد
عیب ندارد و این غیر از ان مسئله است که بسم الله کفت بی قصد سورهٔ معینه
بعد سوره را خواند بهم دیگر مشتبه نشوند **فصل دویم** در احکام نقص
شرائط سهواً و دران چند مطلب است **مطلب اول** در اخلال بطهارت از حدث
است و دران چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** بدانکه نقص نسبت بشرط
طهارت از حدث سهواً نیز مستلزم بطلان نماز و موجب قضا و اعاده است پس
هرگاه شخص جنابت را فراموش کرد و بعد از مدتی بخاطر او بیاید مجموع نمازهای او در
این مدت محکوم ببطلان خواهند بود بلی هرگاه غسل از جنابت دیگر بعد از ان
کرده باشد هر چند که ان جنابت اولی ملحوظ نباشد پس عبادات بین الجنابتین
تنها محتاج بقضاء و اعاده اند **مسئلهٔ ثانیه** در مقدمهٔ رساله گفته شد که
هرگاه شخص در حال نابالغی جنب شده باشد بطریق مشروع یا غیر مشروع لازمست براو
غسل جنابت در اول ایام بلوغ پس هرگاه فراموش کرد یا جهلاً ترک نمود عبادات او
باطل اند تا ان وقتی که جنابتی دیگر از او متحقق شده باشد و غسل از ان نموده باشد
پس قضا میکند عبادات بین البلوغ والغسل را **مسئلهٔ ثالثه** هرگاه در حین
عدم بلوغ جنب شده باشد و غسل کرده باشد در ان حال ایا چنین غسلی کفایت میکند
یا لازمست غسل وقت البلوغ مسئله محل خلاف است و حکم بصحت ان غسل
کرد در ایام نابالغ بودن اتفاق شده و ارتفاع حدث بان مشکلست و احتیاط
شدید در این است که اول بلوغ اعادهٔ غسل نماید **مسئلهٔ رابعه**

هرگاه اصل جنابت یا حدث اصغر معلوم مکلف نشده باشد و عبادات را بجا آورده
باشد ظاهر نیز حکم ببطلان و لزوم اعاده و قضا است مثلا هرگاه شخصی در لباس مختص
یا فرش مختص بخود منی دید یقین از برای او حاصل شد که این از احتلامی است که
مشخص بر او نشده و غسل از جهت آن نکرده در آن صورت بی شبهه غسل لازمست
کلامیکه هست در این است که چه قدر از نمازهای خود را باید اعاده و قضا کند ظاهر
اینست که لازمست بر او که قضا کند نمازهائیکه بعد از خوابی باشند که احتمال
تاخیر احتلام از آن نمیرود هر چند که احتمال تقدیم باشد و لکن احوط اینست که
قضا کند آنچه را که احتمال سبق احتلام بر آنها هست تا زمان وقوع غسل توضیح
این بمثال که هرگاه شخصی روز شنبه بعد از نمازهای یومیه در لباس خود چیزی
دید که یقین کرد که منی است و معلوم او شد که محتلم شده و مشعور بر او نشده لکن
احتمال میدهد که از همان خواب شب اولی باشد که در آن لباس خوابیده یا بعد آن
پس میگوئیم که قدر واجب بر او بعد از غسل قضاء همان نماز روز شنبه است باین
معنی که قرار میدهد که در یشب بوده که همان نماز صبح را قضا و ظهر و عصر را اعاده
میکند و لکن احوط اینست که نمازهائیکه در آن لباس کرده بعد از خواب اولی در آن
قضا کند بسبب احتمال احتلام در همان شب اول این هم که مذکور شد در صورتی
است که یقین کند که این منی از آن احتلامی است که غسل از آن نکرده و اما
هرگاه میداند که سابقا یکوقتی محتلم شده و غسل کرده حال نمیداند که این منی از آن
احتلام است یا از احتلام دیگر است که مشعور بر او نشده و غسل از آن نکرده در این
صورت اقوی این است که غسل بر او لازم نیست و احوط غسل است و قضا به نحو
مذکور **مسئله خامسه** هرگاه معلوم شود تحقق سببی دیگر از اسباب وجوب
غسل غیر از جنابت حکم آن نیز مثل جنابت است در آنچه گفته شد لکن هرگاه غسل
جنابت نموده باشد اقوی این است که باعث سقوط حکم آن سبب دیگر نیز
میشود و هر چند که در وقت نیت منظور نباشد و طریق احتیاط واضح است
مسئله سادسه هرگاه معلوم شود حصول نقص در وضو یا غسل بسبب فقد

شرطی از شروط مثل نجاست آب یا اضافه آن یا جزئی از اجزاء مثل نسیان عضوی یا
وجود مانع وصول آب بر عضوی و لو قلیلا پس حکم آن مثل حکم عدم وضو و غسل است
بالمره بلی هرگاه معلوم شود که غصبیت و فقد شرط اباحه در آب یا مکان با جهل بآنها
حین الوضوء ضرری ندارد هم چنانکه در کتاب طهارت مذکور شد **مطلب
دویم** در بیان نقص طهارت از خبث است و حکم آن اینست که ترک شستن
نجاست غیر معفو در نماز عمدا یا جهلا بالمسئله باعث ابطال است هم چنانکه
گذشت و نسیانا موجب اعاده و قضاء است علی الاقوی و جهلا عیبی ندارد یعنی هرگاه
ندانسته اصل تحقق نجاست را و بعد از نماز معلوم او شد نماز او صحیح است و اما
هرگاه در اثناء نماز مشخص شد پس لازم است بر او فورا انداختن آن و اتمام نماز و هرگاه
ممکن نباشد یا محتاج بفعل کثیر باشد و وقت وسعت داشته باشد نماز را
برهم میزند و بعد از تطهیر استیناف مینماید و هرگاه مضیق باشد بهمان طریق نماز را
تمام میکند و همچنین است حکم هرگاه در اثناء نماز نجاست عارض شد مثل اینکه
خون از بینی او بیرون آمد بقدر درهم یا بیشتر یا لباس یا ظاهر بدن را آلوده کرد
مطلب سیم در ترک ستر عورت است بدانکه در مقدمات نماز مذکور شد که از جمله شرائط نماز ستر
عورت است نه از بابت وجود ناظر بلکه خود ستر عورت شرط است هر چند که در مکانی باشد که کسی
آنرا نه بیند و مراد بعورت که لازمست ستر آن نسبت بمرد قبل و دبر است و نسبت بزن مجموع
بدن و سر و موی او است الا صورت و کفین از بند دست و ظاهر قدمین بلکه باطن
قدمین علی اشکال پس هرگاه ترک نمود ستر مذکورات متعمدا عالما یا جاهلا بالمسئله
نماز باطل است و هر چند که یک موی سر باشد نسبت بزنان و هرگاه فراموش نمود
باز اقوی بطلان است و اما هرگاه علم بانکشاف نداشت پس ظاهر صحت
نماز است مثلا هرگاه زنی در حال شروع بنماز ملاحظه ستر لازم را نموده
بعد مشخص شد که از موی سر او چیزی بیرون بوده نماز او صحیح است
و اما هرگاه در اثنای نماز معلوم شد انکشاف یا اینکه منکشف شد
در اثناء بی اختیار بسبب باد شدید و نحو آن که لباس را دور کرد پس

لازم است فوراً ستر کردن ان بی اینکه مشغول بچیزی از نماز بشود و اتمام
نماز بعد از ستر و احوط اعاده است بعد از ان و امّا اگر ممکن نباشد ستر
در اثناء نماز یا موقوف بر فعل کثیر باشد نماز را بر هم میزند و بعد از ستر استینافـ
مینماید در صورت سعۀ وقت و امّا در صورت ضیق پس در ان تفصیلی هست باین
طریق که هرگاه منکشف شد اصل عورت یعنی قُبل و دُبر در این صورت اتمام نماز
میکند ایستاده هرگاه ایمن از ناظر باشد و نشسته هرگاه ایمن از ناظری نباشد و در
هر دو صورت بعوض رکوع و سجود ایماء میکند باین نحو که قدری سر خود در سمت پائین
میکند بنیت رکوع و ذکر میخواند بعد سر را بالا میکند و سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه را میگوید بعد
سر را پائین میکند قدری پائین تر از اول بقصد سجود اول و ذکر میخواند بعد سر را
بالا میکند و ثانیاً همین نحو سجود ثانی را بعمل میاورد و این حکم نیز ثابت است از برای
کسیکه از اصل برهنه باشد و اصلاً ساتری از جهة او نباشد نماز او باین نحو است
لکن احتیاط شدید این است که در صورت امن از نظر کننده نماز کند ایستاده برکوع
و سجود متعارف و بعد اعاده کند از ایستاده با ایماء و امّا هرگاه منکشف غیر قبل و دبر
باشد مثل ستر انچه در خصوص زن ستر او لازمست در این جا در صورت مفروضه
نماز را اتمام میکند بطریق متعارف و قضائی بر او نیست و احتیاط مستحسن است

مطلب چهارم در اخلال نمودن و نقص رسیدن بشرائط ساتر و لباس است
و در این مقدمه ایست و چند مسئله امّا مقدمه بدانکه در مبحث لباس مصلی
مذکور شده که لباس در حین نماز شش شرط باید دارا باشد اوّل طهارت ان مگر
نسبت ببعض اشیاء که معفو شده دویم اباحه یعنی حرام نبودن حتی در ریسمانی
که رخت بان دوخته شده علی الاظهر سویم تذکیه هرگاه از پوست باشد
پس نماز در میته باطل است حتی یک تسمه ان علی الاحوط چهارم ماکول اللحم بودن
هرگاه اجزاء حیوانی باشد پس نماز در لباسی که اجزاء حیوان حرام گوشت باشد باطل
است هر چند که بسبب تذکیه طاهر باشد حتی در مثل بند شمشیر و چرمهای کیسه
کمر که از پوست شیر باشند حتی در یک موئی از غیر ماکول و آب دهن او که بر روی

رخت باشد علی الاقوی و این چهار مشترکند ما بین مرد و زن پنجم حریر خالص
نبودن مگر نسبت ببعض اشیاء و بعض حالات که مجوز است مثل ما لا یتم به الصلوة
بر بعض اقوال ششم طلا نبودن حتی مثل انگشتر و زربافت علی الاصح و این دو مختص
بمردان میباشند و حکم ترک این شروط عالماً عامداً یا جاهلاً بالحکم معلوم است و
در حکم باقی اقسام ترک کردن اینها ذکر میکنیم شش مسئله **مسئلۀ اُولیٰ** در خلل
نسبت بطهارت لباس و حکم ان تفصیلاً گفته شد **مسئلۀ ثانیه** در خلل
نسبت باباحه لباس پس میگوئیم هرگاه عالم بغصبیت نباشد باینمعنی که خیال میکرد که
این لباس ملک خودش میباشد یا اینکه میدانست که مال غیر است و یقین داشت
برضای مالک و بعد از نماز خلاف ان معلوم شد نماز صحیح است و هرگاه میدانست
و فراموش کرده بود اقوی نیز صحت است و احوط اعاده است **مسئلۀ ثالثه**
در خلل نسبت بتذکیه که شرط است در لباس هرگاه از جلود باشد بدانکه
هرگاه بعد از نماز معلوم شد میته بودن پس هرگاه از تحت تصرف مسلمان بدست
او افتاده باشد حکم بصحت خالی از قوة نیست و لکن احتیاط شدید در
اعاده است و هرگاه از مسلم نباشد نماز در ان باطل است و هرچند که میته
بودن معلوم نشود و هرگاه نسیاناً نماز کرده ظاهر حکم ببطلانست **مسئلۀ
رابعه** در خلل نسبت بماکول اللحم بودن و حکم در این بطلان است چه عمداً
و چه جهلاً و چه نسیاناً مگر در خز که استثناء شده **مسئلۀ خامسه**
در خلل نسبت بغیر حریر و غیر طلا بودن یعنی هرگاه بعد معلوم شد که لباس او
حریر یا طلا باف بوده و حکم در این نیز بطلانست هرگاه نماز در انها کرده هرچند که
از اول ندانند یا فراموش کرده باشد **مسئلۀ سادسه** هرگاه منحصر باشد
یکی از این شش قسم پس نماز میکند برهنه بطریقی که گفته شد و امّا هرگاه ممکن نباشد
برهنه نماز کردن و مضطر باشد بپوشیدن یکی از اینها پس هرگاه امر دائر شود ما بین
لباس غصبی با هر یک از این پنج قسم دیگر اینها مقدمند بر مغصوب پس نجس بر غصبی
مقدم است و جلد میته بر غصبی مقدم است و جلد غیر ماکول اللحم بر غصبی مقدم است

وحریر ولباس طلا بر غصبی مقدم اند واما در صورت انحصار وخوف تلف پس جایز است
پوشیدن مغصوب با ضمان اجرت وهرگاه امر دائر شود ما بین چیزی که در غیر
نماز هم حرام است مثل حریر وذهب وچیزیکه در نماز تنها نباید پوشید مثل
غیر ماکول اللحم اولی اختیار ثانی است وهرگاه امر دائر شود ما بین رخت متنجس
ومیته پس در اینجا متنجس مقدم است وهرگاه امر ما بین متنجس وجلد غیر ماکول
اللحم پاک دائر شود بعید نیست که نیز نجس مقدم باشد واحوط دو نماز است وهرگاه
امر ما بین میته ومذکی از غیر ماکول اللحم دائر شود غیر ماکول اللحم مقدم است **مطلب
پنجم** در اخلال بشرائط مکان است ودر این مقدمه ایست وچند مسئله اما
مقدمه بدانکه شرط مطلق مکان مصلی دو چیز است اول استقرار در ان دوم اباحه
ان وبعضی عدم تساوی وتاخر را از زن نماز گذارنده در صورت عدم حائل وعدم
فاصله ده ذراع نیز شرط کرده اند وبعضی عدم تساوی وتقدم را بر قبر معصوم
علیه السلام در صورت عدم حائل نیز شرط کرده اند ومراعات این دو قول احوط
است وشرط مکان گذاشتن پیشانی در سجود علاوه بران دو شرط سه چیز است اول
طهارت دوم پست بودن ان از زمین وانچه در حکم اوست سوم مساوی بودن ان
با محل ایستادن در حال صلوة ودر حکم تساوی است اختلاف بمقدار چهار
انگشت یا کمتر ومقصود در مقام بیان حکم اخلال باین شروط مذکوره است واین
موقوف بر ذکر چند مسئله **مسئله اولی** در اخلال بشرط اباحه مکانست
وحکم در این نظیر اخلال است باباحه لباس چنانچه مذکور شد پس در صورت اضطرار
وجهل بغصبیت صحیح است وهمچنین در صورت نسیان واحتیاط در اینجا باعاده
است ولکن ضمان اجرت در جمیع صور ثابت است **مسئله ثانیه** در اخلال
بشرط استقرار است اما اضطرارا پس عیبی ندارد ولهذا جایز است نماز در حالت
سوار بودن وراه رفتن واضطراب کشتی هرگاه قسم دیگر ممکن نباشد واما اخلال
بان غفلة پس احوط بلکه اقوی اعاده است **مسئله ثالثه** در اخلال بان
دو شرط است بنا بر شرطیت ظاهر اینست که در صورت اضطرار عیبی ندارد

ودر صورت

ودر صورت جهل ونسیان احوط اعاده است **مسئله رابعه** در اخلال بطهارت
محل پیشانی است اما در صورت تعمد واختیار پس بطلان معلوم است واما در صورت
عدم علم بنجاست یا فراموش نمودن ان وسجده کردن بران حکم بلزوم اعاده یا قضا
نیز خالی از قوة نیست واوفق باحتیاط نیز میباشد واما هرگاه منحصر باشد محل
سجده بمتنجس وغیر ان ممکن نباشد پس در حکم ان سه وجه هست اول اینکه بگوئیم
در این هنگام بسبب اضطرار سجده بر متنجس عیبی ندارد دوم اینکه حکم شود بلزوم اتیان
هر چه در سجده لازم است مگر متصل کردن پیشانی پس بسجده میرود بهمان کیفیت معهوده
لکن پیشانی را متصل بزمین نمیکند بلکه از ان طریق نگاه میدارد که همان مماس ان بعمل
نیاید سوم اینکه بگوئیم سجده کند بر ما لا یصح السجود علیه مثل دامن جامه یا قبا
ومانند ان از چیزهائیکه پنبه یا کتان باشند واگر ممکن نباشد سجده کند بر
پشت کف دست خود واحوط جمع است ما بین یک نماز بکیفیت اول ویک نماز بکیفیت ثالثه
واحوط از ان سه نماز است بسه کیفیت وظاهر اینست که میشود در یک نماز هر سه بعمل
بیایند مثلا هرگاه در وقت رسیدن پیشانی بنزدیک محل وضع از انکه داشته
وذکر را بگوید بعد از ان بر پیراهن یا کف دست گذاشته وذکر را بخواند بعد از ان کشیده
بر همان زمین متنجس گذاشته وذکر را بگوید عمل باحتیاط شده باشد **مطلب ششم**
در اخلال باستقبال قبله است بدانکه لازمست بر مصلی قبل از تحصیل علم بقبله
در صورت امکان یا تشخیص ان بیکی از علامات شرعیه بتفصیلی که در باب قبله امد
وبا عدم امکان اینها عمل بمظنه کردن جایز است لکن لازم است نهایت سعی در تحصیل
ظن قوی بقدر امکان ووسع پس هرگاه تشخیص قبله باحد طرق مجوزه نموده ومشغول
نماز شده بعد خلاف ان معلوم شد در اثناء نماز یا بعد از نماز پس میگوئیم که بعد از انکه
مشخص شد که سمت قبله مخالف است با ان سمت که ایستاده باید ملاحظه کند سمت
قبله را با سمتی که اول ایستاده که ایا ما بین دست راست ودست چپ اتفاق شده
یا بر دست راست وچپ اتفاق شده یا بعقب سر اتفاق شده پس اگر قبله ما بین دست
راست وان سمتی که ایستاده بود اتفاق شده یا ما بین دست چپ وان سمتی که اتفاق شده

نماز صحیح است و عیبی ندارد هرگاه بعد از اتمام معلوم شده باشد و هرگاه در اثنا معلوم شد
ساکت از قرائت و ذکر و بجانب قبله مستقیم شود و نماز را تمام بکند و امّا هرگاه سمت
قبله را بدست راست یا دست چپ او بوده در این صورت هرگاه وقت نماز باقیست اعادهٔ
ان واجب است و اگر در اثناء معلوم شود از او بهم زده و از سر بگیرد بسمت قبله و هرگاه
سمت قبله بعقب سر اتفاق شده که مشخص شد که پشت بقبله نماز کرده در اینصورت
در بقاء وقت اعاده لازم است و در صورت خروج وقت احتیاط بسیار شدید آنست
که قضا نماید **مقصد چهارم** در مسائل نقص متعلق باجزاء نماز است سهواً و حکم
در اینها مختلف است بر چهار قسم پس در بعضی نماز باطل میشود و در بعضی لازمست عود و جا
آوردن ان فراموش شده و در بعضی ساقط میشود و در بعضی لازمست قضاء ان بعد از
نماز با دو سجدهٔ سهو امّا قسم اوّل پس ان در فراموش نمودن اصل ارکانست باین کیفیت
که میگوئیم بطریق قاعدهٔ کلیه که هرگاه کسی رکنی را فراموش نمود و بخاطرش نیامد تا در رکن دیگر
داخل شد پس حکم در این قسم بطلان نماز است و تفصیل کلام در این قاعده موقوف آ
بر ذکر چند مسئله **مسئلهٔ اولی** در خلل است نسبت بر نیت بدانکه خلل یا در اصل
تحقق نیت است یا در منوّیت بسبب تبدیل یا در صفات است بسبب تغییر یا غفلة
پس در اینجا چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه فراموش نمود اصل نیت را و تکبیر
گفت نماز او باطلست باینمعنی که دخول در نماز متحقق نشده است و اینحکم در فراموشی اصل
نیت است **مسئلهٔ دوم** هرگاه تبدیل در منوی بعمل بیاید مثل انکه غفلة عصر را
بدل ظهر نیت کرد یا بتخیل ظهر بجا آوردن نیت عصر کرده پس در اوّل هرگاه اصل داعی همان
ظهر بوده و خطور بطریق غلطیه بعصر یا غیر ان شده نماز صحیح است و اشکالی ندارد و امّا
در ثانی پس لازمست عدول بان سابقه هرگاه محل عدول نگذشته باشد **مسئلهٔ
سوم** هرگاه تغییری در صفات منوی شد مثل انکه وجوب را بجای ندب یا بعکس یا قضا را
بجای ادا یا بعکس یا قصر را بعوض تمام یا بعکس یا ماموميت را بجای انفراد یا بعکس پس
میگوئیم که هرگاه غلطیه در محض خطور بوده با بقای داعی بر طبق حقیقت پس اشکال در
صحت نیست و امّا هرگاه اصل صفتی که در نیت ملاحظه کرد مخالف باشد با صفت

واقعیة

واقعیهٔ ان پس میگوئیم امّا در وجوب و ندب هرگاه ذات ان فعل در شریعت متصف
نمیشود مگر بیکی از اینها پس ظاهر اینست که این تغییر جهلاً یا نسیاناً عیبی ندارد بلکه در
صورت عمد هم بعید نیست که حکم بصحت شود و هرچند که از بابت تشریع عاصی باشد
مثلاً نماز ظهر در شریعت مطهره متصف نمیشود ابتداء مگر بوجوب پس هرگاه در
حین اتیان بان غفلة بعنوان استحباب او را ملاحظه کرد ظاهر اینست که باطل نمیشود
و امّا هرگاه ان فعل در شریعت بدو طریق واقع میشود مثل وضو و غسل مثلاً که
مستحب میباشند پیش از وقت نماز و واجب میباشند بعد از دخول وقت پس هرگاه
شخص مکلّف خیال کرد که وقت داخل شده و نیت وجوب کرده و خلاف ان ظاهر شد
یا بعکس در اینصورت حکم بصحت مشکلست و بنابراین هرگاه در مثل نماز ظهر
غافل شد از اینکه این نماز ظهر ابتدائی است که عمل میاورد بلکه خیال کرده که
اعادهٔ ان را میکند بجماعت استحباباً یا اینکه در اعادهٔ استحبابی خیال ابتدائیه
ان نمود و قصد وجوب کرده صحت مشکل است **مسئلهٔ چهارم** هرگاه در
نماز تمام قصد قصر یا در قصر قصد تمام یا در جماعت قصد انفراد یا در انفراد قصد جماعت
نمود و بعد ملتفت شده عمل بمقتضای ان نیت خلاف نکرده بلکه تکلیف حقیقی خود را
در وقت عمل بجا آورده یعنی در صورت تخیل جماعت قبل از فوات محل حمد و سوره
ملتفت شده و انها را خوانده و در تخیل قصر قبل از سلام مثلاً ملتفت شده نماز را
بجا آورده در همهٔ این صور اقوی صحت است بلی در صورت نیت قصر در محل تمام احتیاط
شدید در اعاده است **مسئلهٔ پنجم** هرگاه نیت ادا در محل قضا یا قضا
در محل ادا نمود پس در انوقت هرگاه در ذمهٔ او همین اداء تنها بوده یا قضاء تنها بوده
و ملاحظهٔ امتثال تکلیف متحد خود را نموده لکن خیال کرده که قضا است و حال انکه
ادا بوده یا بعکس در اینصورت حکم بصحت اقوی است **مسئلهٔ ششم** مسئله
ایست که بسیار اتفاق میشود و ان اینست که هرگاه شخصی در ابتداء نماز نیت را
از همه بابت بطریق واقع کرده لکن در اثناء نماز بسبب غفلة و عدم اجتماع حواس
خیال خلاف ان نموده و قدری از نماز یا همهٔ ان را با ان اعتقاد خلاف بعمل آورد مثلاً

شخصی مشغول نماز ظهر شد با نیت آن بطریق حقیقة من جمیع الجهات بعد در ذهن او
چنین خطور نمود که این عصر است یا نافله است استدامة نیت بر همین کیفیت مخالفة
شده تا اخر نماز یا تا قدری از آن پس گفته میشود که اظهر در این مسئله در جمیع صور
مذکوره صحت است **مطلب دویم** در فراموشی تکبیرة الاحرامست مخفی
نماند که فراموش نمودن تکبیرة الاحرام حکم مخصوصی دارد غیر از باقی ارکان و بیان
آن این است که باقی ارکان اگر فراموش بشوند وقتی نماز باطل میشود که داخل رکنی
دیگر بشود و تکبیرة الاحرام هم اینحکم را دارد که اگر فراموش بشود تا داخل رکوع بشود نماز باطل
است جزماً لکن علاوه بر این مخصوص و این است که اگر فراموش شد تا داخل قرآءت شد
نیز باطلست با وجود آنکه قراءت رکن نیست پس تکبیرة الاحرام رکنی است و فراموشی
آن و هر چند که داخل رکنی نشود نیز مبطل نماز است و حکم کردن بعضی فقها باین
که این نیز مثل باقی ارکانست در حکم مزبور ضعیف است و بدان که فرقی نیست در
حکمی که گفته شد ما بین اینکه از اصل تکبیر را فراموش کند یا اینکه از اغلاط ادا کند
و در کیفیت آن تغییری بزیاده یا نقص حاصل شود که در جمیع این صور نماز باطلست
باین معنی که از اصل منعقد نشده است **مطلب سیم** در فراموش نمودن رکوع
است و در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه رکوع را فراموش نموده
و بقصد سجود خم شود پس بخاطر او بیاید پس این بخاطر آمدن یا در وقتی است که هنوز بحد
انحناء رکوع نرسیده یا در وقتی است که رسیده است یا در وقتی است که گذشته است
یا در وقتی است که بحد انحناء لازم در سجود رسیده و هنوز پیشانی را بسبب پائین بودن
محل وضع آن نگذاشته یا در وقتی است که پیشانی را گذاشته است و حکم این پنج قسم آن
است که در سه قسم اول لازمست که معتدل بشود در ایستادن بلکه احتیاطاً طمأنینه
در آنحالت نیز بعمل بیاورد بعد از آن خم بشود از جهت رکوع و حکم قسم چهارم نیز همین است
که گفته شد با احتیاط در اعادهٔ نماز و حکم قسم پنجم بطلان نماز است **مسئلهٔ
دوم** هرگاه بقصد رکوع خم شد و لکن بعد از انحناء فراموش کرد و بقصد سجود رفته
در اینجا نیز هرگاه بعد از گذاشتن پیشانی بخاطرش آمد نماز باطل است و هرگاه از حد رکوع

نگذشته بخاطرش بیاید و قرار بگیرد در حد رکوع عیبی ندارد و چون اول خم شدن او بقصد
رکوع بوده پس اندکی از آن که بقصد غیر رکوع بوده غفلة مضر نیست و هرگاه از حد رکوع
گذشته باشد و بحدیکه سجود صحیح باشد نرسیده باشد در اینجا بعضی از علماء فرموده اند
لازمست که بطریق انحناء خود را بحد رکوع برگردانند لکن اقوی اینست که در اینجا نیز
حکم شود بلزوم راست ایستادن و بعد از آن رکوع بعمل آورد و هرگاه بحدی رسیده
باشد که سجود صحیح باشد لکن هنوز پیشانی را نگذاشته باشد بعضی احتمال بطلان
داده اند و لکن اظهر اینستکه همان حکم سابق را دارد و احتیاط در اعاده است بلکه در
صورت سابقه نیز احوط اعادهٔ نماز است **مسئلهٔ سوم** در فراموش نمودن
چیزهائیکه در رکوع واجبست باینطریق که اصل رکوع را بعمل آورده لکن بعضی واجبات
آنرا سهواً ترک کرده باشد مثل اینکه ذکر را فراموش کرده یا سهواً از اغلاط گفت یا طمأنینه
بعمل نیامد و در جمیع این صور تمام هرگاه بعد از سر برداشتن بخاطرش بیاید برگشتن
جایز نیست و نماز صحیح است لکن در صورت فراموش نمودن طمأنینه در رکوع احوط اعادهٔ
نماز است **مطلب چهارم** در فراموش نمودن سجده است و در آن چند مسئله است
مسئلهٔ اولی هرگاه دو سجده را فراموش نمود و بخاطر او آمد بعد از برخواستن بلافاصله
قبل از اینکه مشغول بقراءت یا تسبیحات شود یا بعد از مشغول شدن یا بعد از فراغ از قراءت
و ذکر یا بعد از انحناء برای رکوع و لکن هنوز نرسیده بحد راکع در جمیع این صور لازمست برو
که برگردد و در هر حال که هست خم شود از جهت جا آوردن سجدتین و سجدتین را بعمل
بیاورد و اگر قرآئت یا تسبیحات را خوانده باشد آنها را ثانیاً بعمل آورد و احوط این
که بعد از اتمام نماز اعادهٔ آن بکند **مسئلهٔ دویم** هرگاه بخاطر او بیاید بعد از آنکه
داخل شده باشد در رکوع رکعت دیگر در اینجا نماز باطل است **مسئلهٔ سوم** هرگاه
یک سجده فراموش کرده و قبل از رکوع رکعت دیگر بخاطرش بیاید در اینجا برمیگردد از برای جا
آوردن آن یک سجده لکن در مسئلهٔ اولی همین قدر خم میشد و بسجود میرفت و در اینجا باینطریق
نمیشود بجهة آنکه سجدهٔ ثانیه باید بعد از نشستن باشد و جلوس بین السجدتین واجبست
لهذا در اینجا تفصیلی هست باینطریق که میگوئیم در اینجا چند صورت است **صور**

اوّل انکه بعد از سر برداشتن از سجده برخواسته بود و اصلا نشستن از او متحقق نشده بود **صورت دوّم** انکه نشسته بود بقصد جلوس واجب بین السجدتین بعد فراموش کرد و برخواسته **صورت سوّم** انکه نشسته بود بسبب خیال بجا اوردن هردو سجده بقصد نشستن بعد از دو سجده که مستحبست و ان را جلسهٔ استراحت میکویند **صورت چهارم** انکه شك داشته باشد که آیا نشستن از او بعمل امده بود و یا بمجرد سر برداشتن برخواسته بود **صورت پنجم** انکه شك دارد که نشستن و بچه قصد بوده و حکم در این پنج صورت اینست که در صورت اوّلی اظهر اینست که لازم است بنشیند انوقت بسجده رود و صورت دوّم اقوی اینست که نشستن لازم نیست بلکه همان از قیام منحنی شود بجهت سجود کافی است و در سه صورت دیکر احوط نشستن است و بعد از ان سجده کردن **مسئلهٔ چهارم** هرکاه یکسجده فراموش کرد و بخاطرش نیامد و برخواست برای رکعت دیکر و قراءة یا ذکر بعمل اورده و برکوع رفت انوقت بخاطر او امد که یك سجده از رکعت سابق فراموش کرده است مشهور ما بین اصحاب اینست که نماز صحیح است باینطریق که اینرا تمام میکند و بعد از سلام سجدهٔ فراموش شده را بجا میاورد باین کیفیت که بمجرد سلام دادن بلا فاصله با طهارت و ستر و استقبال قبله نیت میکند که قضا میکنم سجده را که در این نماز فراموش کرده ام وجوبا قربة الی الله پس سجده را بعمل میاورد مانند سجدهٔ نماز در جمیع واجبات و شرائط و بعد از سر برداشتن از ان دو سجدهٔ سهو از برای فراموشی سجده بجا میاورد و این قول هرچند که خالی از قوة نیست لکن احوط اینست که بعد از اعمال مذکوره اعادهٔ نماز بکند و شدید میشود این احتیاط هرکاه سجده فراموش شده از دو رکعت اولی باشد **مسئلهٔ پنجم** هرکاه یکسجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد و هنوز بر حالت معتبره در صلوة باشد ظاهر اینست که بمحض جا اوردن ان سجده اکتفا نشود و قضا هم نشده است پس جا بیاورد سجده را نه بنیت قضا بلکه همان سجدهٔ نماز است در محل خود و بعد از ان تشهد و سلام را ثانیا اعاده میکند و از جهت نقص سجده سجود سهو هم ضرور نیست بلکه از بابت زیادتی سجدهٔ سهو بر او لازم میشود بنحویکه در مبحث سجود سهو بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و هرکاه در اتیان بسجده متعرض نیت ادا و قضا نشود و بعد از اتمام دو

اظهر اینست بحکم قضا نیز لازم است پس از ان قضا بجا آورد و بعد ازان سجدهٔ سهو کند (منه)

سجدهٔ سهو از جهت فراموشی سجده هم بجا بیاورد عمل باحتیاط کلی شده است **مسئلهٔ ششم** هرکاه دو سجده را فراموش بکند در رکعت اخیره و سلام بدهد ظاهر کلام بسیاری از علما بطلانست و لکن خالی از قوة نیست که بکوئیم هرکاه بر همان حالات نماز است و اصلا مبطلی بعمل نیامده همان طریق بکند که در یکسجده کفته شد در مسئله کذشته اما احتیاط در اینصورت باعادهٔ نماز است و احتیاط در این جا بسیار شدید است بنا باید از ترك نمود که باینطریق که کفته شد اولا بجا بیاورد و بعد احتیاطا اعادهٔ نماز بکند **مسئلهٔ هفتم** هرکاه بعد از نماز یقین کرد که دو سجده در نماز فراموش کرده است لکن نمیداند که هردو از یك رکعت بوده اند یا اینکه هریکی از رکعتی بوده اند که نماز صحیح باشد و قضای هریك از دو سجده بنماید او باشد مسئله محل خلافست و بسیاری از علماء رضوان الله علیهم حکم بلزوم اعاده کرده اند لکن اولی اینستکه دو سجده بجا بیاورد هریك سجده بر نیت رکعتی و سجود سهو از جهت هریك نیز بعمل بیاورد و بعد از ان نماز را احتیاطا قربة الی الله اعاده نماید **مسئلهٔ هشتم** هرکاه احتمال بدهد در فرض مذکور که دو سجده از رکعت اخیره باشند باینطریق که امر او ما بین سه احتمال مردد است که نمیداند که آیا دو سجده فراموش شده از یك رکعت از سایر رکعات غیر اخیره بوده اند که حکم ببطلان کند یا اینکه هریك از رکعتی بوده که حکم بقضای انها بشود یا هردو از رکعت اخیره اند که حکم بلزوم جا اوردن انها و اعادهٔ تشهد و سلام کند ظاهر اینست که جمع ما بین همه احکام محتملات و اعادهٔ نماز اسلم وجوه محتمله در مقام است **مطلب پنجم** در فراموش نمودن کل رکعتست مثلا اینکه در نماز چهار رکعتی بر سه رکعتی سلام بدهد یا دو رکعتی یا اینکه در سه رکعتی بر دو رکعتی سلام بدهد پس میکوئیم در اینمقام تفصیلی هست باین کیفیت که اینشخص بعد از سلام و بخاطر امدن او یا اینست که اصلا و ابدا مبطلی از مبطلات نماز بجا نیاورده یا اینکه مبطلی بجا اورده که عمدا مبطلست و سهوا مبطل نیست مثل اینکه حرف زده باشد بغیر ذکر و دعا یا اینستکه مبطلی جا اورده که عمدا و سهوا مبطل است مثل حدث و پشت بقبله نمودن و مانند اینها پس اگر اصلا مبطلی بعمل نیامده باشد برمیخیزد و رکعت را بجا میاورد و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام و تشهد نیز بعمل میاورد و نماز او صحیح است

والاقوی کفایت (منه)

والاقوی کفایت (منه)

والاقوی کفایت ۲/۱ اعاده نماز است (منه)

واکر مبطلی جا اورده باشد که سهواً مبطل نیست و عمداً مبطل است مثل حرف زدن پس اقوی
اینستکه باز حکم میشود بصحت بعد از ان جا اوردن بطریقیکه کفته شد لکن احوط بعد
از عمل مذکور اعادهٔ نماز است واکر مبطلی جا اورده باشد که عمداً و سهواً مبطلست مثل
حدث در اینجا نماز باطلست باید که از سر بکیرد بعد از طهارت و بدانکه از جملهٔ
چیزهائیکه مبطل نماز است عمداً و سهواً فاصلهٔ بسیار یست که بهم بزند صورت نماز را
و بنا بر این که کفته شد پس باید در صورت طول و فاصله بسیار هم حکم ببطلان بشود
لکن ظاهر اینستکه فاصلهٔ بسیار در اینمقام مبطل نماز نباشد پس هرکاه یک رکعت را
فراموش کرده در نماز صبح که از اول وقت کرده و همان طریق نشسته بی عمل امدن مبطل تا
قبل از طلوع افتاب یا بعد از طلوع ان بخواطرش امد پس برخیزد و رکعت را بجا بیاورد
و نماز او صحیح است و دیکر قصد اداء و قضاء در این رکعت در صورت اخیره ضرور نیست
و احتیاط باعاده کردن خوبست **مسئلة** هرکاه شخص یقین کرد که رکعت دویم نماز را
فراموش کرده ولکن دو رکعت اخر را بطریق خود بجا اورده حال که برمیخیزد برای رکعت فراموش
شده باید حمد و سوره بخواند موافق دویم یا تسبیحات موافق رکعت اخیره تحقیق این است
که باید موافق رکعت اخیره بجا بیاورد چونکه سیوم بجا امده جای دویمی را میکیرد که جا نیامده
و چهارم جای سیوم را پس خود چهارم را حقیقة قضا میکند و بدانکه سابقاً کفته شد
که چیزیکه در نماز فراموش بشود حکم ان چهار قسم است در بعضی بطلان نماز و در بعضی
لزوم برکشتن و جا اوردن و در بعضی سقوط و در بعضی لزوم قضا بعد از نماز و تا
حال حکم قسم اول کفته شد هرچند که با تتبع بعض اقسام دیکر در ضمن مذکور شدند
اما قسم دویم یعنی جائیکه لازمست برکشتن و بجا اوردن پس انهم قاعدهٔ کلیهٔ دارد
باینطریق که هرکس چیزی را از واجبات فراموش کرده و داخل در رکنی نشده و برکشتن باو باعث
زیادتی رکنی هم نمیشود لازمست که برکردد و اورا و ما بعد او را بعمل بیاورد که ترتیب بعمل بیاید
پس اکر از حمد مثلاً چیزی را فراموش کرده یا غلط خوانده و قبل از رکوع بخواطرش امد بر میکردد
و انرا بجا میاورد و انچه را بعد از فراموشی ان خوانده ثانیاً میخواند و هرکاه سهواً
تبدیل کرده مثل انکه تکلیف و حمد و سوره بود تسبیحات خواند یا تکلیف و تسبیحات

بود حمد و سوره خواند یا حمد تنها خواند و هنوز برکوع نرفته خواطرش امد برمیکردد و
تکلیف خود را بعمل میاورد و هرکاه در صورتی که تکلیف و تسبیحات بوده غفلةً
حمد را خوانده باشد ثانیاً حمد را عمداً بخواند شاید احوط باشد و اما **قسم سوم** پس ان در
هرجائی است که ترک واجبی غیر رکن کرده و بخواطرش نیاید تا داخل رکن دیکر شود
یا اینکه داخل نشده لکن ان واجب در جائی است که برکشتن بران باعث زیادتی
رکن میشود مثل اینکه ذکر رکوع فراموش شده باشد یا غلط خوانده شده باشد سهواً و
بخاطرش بیاید بعد از سر برداشتن از رکوع در اینصورت ان فراموش شده ساقط است
و نماز صحیح است و سجدهٔ سهو لازمست در اینصورت مذکوره بنا بر اقوی و قصد قربت مطلقه
در ان شاید اقرب باحتیاط باشد و اما **قسم چهارم** پس ان در دو جا است
اول فراموش کردن سجده است که حکم ان مفصلاً کذشت دویم در فراموش کردن تشهد
است و در تفصیل فراموشی نسبت بتشهد چند مسئله است **مسئلهٔ**
اولی هرکاه کسی تشهد را فراموش کرد و بخواطرش امد قبل از رسیدن بحد رکوع
در هر وقت که باشد پس مقتضای قاعده که کفتیم اینستکه برمیکردد و تشهد را بجا
میاورد و ما بعد انرا از تسبیحات و غیرها که عمل اورده ثانیاً اعاده میکند و نماز
او صحیح است و اقرب اینست که سجدهٔ سهو بر او لازم نمیشود مکر از بابت زیادتی سهواً
مسئلهٔ ثانیه هرکاه فراموش نمود تشهد اول او بعد از دخول در رکوع بخواطرش
امد چه در نماز و چه بعد از نماز پس نماز صحیح است ولکن لازمست که بعد از سلام نیت
بکند که تشهد فراموش شده را بجا میاورم وجوباً قربةً الی الله و تشهد بخواند و بعد از ان
دو سجدهٔ سهو از این جهت بجا بیاورد و اما هرکاه تشهد دوم را فراموش کرده و سلام
داده باشد اکثر علماء فرموده اند که حکم ان مثل سابق است لکن اقوی در نظر این است
که تشهد را بهمان طریق که نشسته است بجا بیاورد نه بنیت قضا بلکه باین نیت که بر میکردد
که انرا در محل خود بجا بیاورد و سلام را ثانیاً بکوید و سجدهٔ سهو از جهت زیادتی
سلام بجا بیاورد و لکن احوط این است که تشهد را اتیان کند بقصد اطاعت خداوند
عالم دیکر ملاحظه اینکه در محل خود است یا قضا است نکند و سلام را هم احتیاطاً بکوید و بعد

دو سجدهٔ سهو از جهت زیادتی سلام علیحده و از جهت نسیان تشهد در نماز علیحده بجا بیاورد **مسئلهٔ ثالثه** هرگاه چیزی از اجزای تشهد فراموش کرد احوط این است که حکم فراموشی تشهد در آن جاری بشود و اگر صلوات باشد آن فراموش شده حکم بلزوم قضاء آن بعد از نماز خالی از قوة نیست و هرگاه فراموش کرده باشد گفتن و آل محمد را در صلوات احوط اینستکه در حین قضا کردن بعد از نماز هم صلوات را بگوید **مسئلهٔ رابعه** هرگاه در صورت فراموش کردن تشهد محدث بشود بعد از نماز و قبل از قضاء آن احوط اینستکه وضو بگیرد و از آن قضا بکند و نماز را اعاده بکند **خاتمه** در بیان بمسائل سهویات و در آن دو مقصد است **مقصد اول** بعد از آنکه دانستی که فراموش شده چهار قسم است پس هرگاه معلوم و معین باشد حکم واضح است و اما هرگاه آن فراموش شده تعیین آن هم فراموش بشود مثل اینکه میداند در نماز چیزی فراموش کرده لکن نمیداند که چه بوده است تا اینکه حکم آن جاری بکند پس این بچند صورت متصور میشود **صورت اول** اینکه بعد از نماز یقین میکند که یک چیزی فراموش شده است لکن نمیداند که رکنی بوده که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده که باید آنها را حالا قضا بکند یا از واجبات غیر ارکان بوده که نماز صحیح باشد و سجدهٔ سهو تنها بخواهد بر سبیل وجوب یا احتیاط پس اقوی در اینصورت صحت نماز است و چیزی بر او لازم نیست ولکن دو سجدهٔ سهو بجا بیاورد از جهت نسیانی که واقع شده است و هرگاه احتیاط کند باعاده اولی خواهد بود **صورت دویم** هرگاه بعد از نماز یقین کرد که چیزی فراموش شده و علاوه بر آن سر احتمال گذشته احتمال هم میدهد که چیزی بوده که آنرا در نماز تدارک کرده خلاصه هرگاه در فراموش شده چهار احتمال بدهد در اینصورت نیز اقوی صحت نماز است و لزوم سجدهٔ سهو هم معلوم نیست **صورت سیم** هرگاه یقین کرد که از او یا سجده فوت شده است یا تشهد در اینصورت اقوی قضای هر دو است و دو سجدهٔ سهو از جهت فراموش شده نیز بجا بیاورد **مقصد دویم** در کیفیت دو سجدهٔ سهو است و در بیان اینکه در کجا لازم میشود اما کیفیت آن باین نحو است که مقارن شروع در خم شدن نیت میکند که دو سجده بجا میاورم از جهت آن نقصی

یا زیادتی که اتفاق شده وجوباً قربةً الی الله و هرگاه در مقام احتیاط باشد همان قصد قربت کند و در صورت وجوب هم قصد قربت تنها کافی است و تکبیر گفتن احوط است بعد از آن بسجود میرود و در آن سجود مجموع شرائط نماز و سجود نماز را داشته باشد و باطمانینه ذکر را بگوید باین طریق بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بعد سر بردارد و قرار بگیرد ثانیاً همان طریق بسجده برود بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ و اگر مثل تشهد نماز بگوید شاید کمال احتیاط شده باشد و اما بیان محل آن پس مشهور این است که در پنج مقام لازمست اول کلام در نماز سهواً دویم سلام بیموقع سویم سجدهٔ ثانیه که خواهد ذکر شد لکن بعید نیست حکم شود بوجوب آن در هر زیادتی و کمی که سهواً اتفاق بشود و اوفق باحتیاط نیز هست و در قصد قربت کافیست و هرگاه چند سبب در چند جا از نماز اتفاق بشود از برای هر یک دو سجدهٔ سهو علیحده بکند و اگر همه سلامها را بیموقع گفته احوط اینست که برای هر یک دو سجدهٔ سهو را بعد از نماز فوراً بعمل بیاورد و اگر فراموش بشود هر وقت که بخاطر او بیاید فوراً بجا بیاورد و نماز باطل نمیشود و اگر عمداً ترک بکند معصیت کرده و نماز باطل نمیشود **فصل پنجم** در احکام شک است و در آن پنج مطلب است اول در شک در مقدمات نماز دویم در شک در بجا آوردن نماز سویم در شک در افعال نماز چهارم در شک در رکعات نماز پنجم در شک در توابع نماز مثل اجزاء منسیه و سجدهٔ سهو و نماز احتیاط اما شک در مقدمات نماز پس در آن چند مسئله است **مسئلهٔ اولی** در شک در اصل بجا آوردن طهارت حدثیه است یعنی هرگاه کسی شک کند قبل از دخول در نماز که آیا متطهر میباشد یا اینکه محدث میباشد پس در این سه صورت است **صورت اولی** اینکه بداند قطعاً که متطهر بوده است ولکن این شک را کرد بسبب اینکه احتمال میدهد که بعد از وضو یا غسل کرد اشته است ناقضی بعمل آمده باشد در اینصورت حکم میشود باینکه متطهر است و با اینحالت دخول در نماز صحیح است **صورت دویم** اینکه محدث بوده لکن شک کرد که آیا وضو یا غسل بجا آورده یا نه در اینصورت حکم میشود باینکه محدث است و باید وضو یا غسل را بعمل آورد که دخول در نماز

جائز باشد صورت سیم اینکه یقین دارد که وضوئی گرفته و حدث هم بعمل
آمده لکن نمیداند که کدام مقدم بوده و کدام موخر و اظهر حکم است بلزوم وضو
مطلقا از جهت صحت دخول در نماز و نحو آن صورت چهارم اینکه بعد از فراغ
از نماز شک میکند که آیا با وضو داشته ام یا نه در اینجا حکم میشود باینکه نماز صحیح است
لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر بعد از نماز ظهر مثلا این شک
را کرد نماز ظهر او صحیح است لکن اگر میخواهد نماز دیگر بکند باید وضو بگیرد پس اگر
بعد از نماز ظهر مثلا این شک را کرد نماز ظهر او صحیح است و اما برای نماز عصر یا نافله
آن باید وضو بگیرد صورت پنجم اینکه در اثناء نماز شک بکند که
آیا وضو گرفته یا نه یا اینکه غسل کرده یا نه در اینصورت احوط اتمام نماز است
و بعد از آن وضو بگیرد و اعاده همان نماز بکند مسئلهٔ دوم هرگاه
یقین داشته باشد که وضو گرفته است لکن شک دارد که بعضی اعضاء
وضو مثلا که نجس بوده اند آنها را تطهیر نموده که وضوء او صحیح باشد یا نه
مثلا هرگاه دست او نجس بوده و بعد از آنکه وضو را تمام کرد شک کرد که
دست را طاهر کرده بود قبل از وضو گرفتن یا نه در اینصورت بعضی از علما حکم فرموده اند باینکه
وضو صحیح است لکن دست او هنوز محکوم است بنجاست و همچنین هرگاه ظرفی نجس بوده و بعد از
وضو از آن شک کرده که آیا او را طاهر کرده بود یا نه در اینجا نیز بعضی حکم میفرمایند بصحت
وضو لکن ظرف و آب آن محکوم بنجاست اند و اینحکم هرچند خالی از وجهی نیست لکن در نظر
حکم بآن مشکلست بلکه قول بلزوم اعاده وضو بعد از تطهیر آنها خالی از قوة نیست لکن
نمازیکه با آن وضو کرده حکم بصحت آن میشود مسئلهٔ ثالثه هرگاه شک
دارد که آب مطلق است یا مضاف وضو بآن جائز نیست بلی اگر مطلق بوده و شک
میکند که مضاف شد یا نه وضو بآن جائز است و هرگاه چیزی یقینا در آن افتاده و مخلوط با آن شده
و بسبب آن شک کرده که آیا مضاف شده یا نه اقوی نیز جواز وضو و غسل است بآن و احوط عدم آن است
مسئلهٔ رابعه هرگاه شک دارد که آب پاک است یا نجس حکم بطاهر بودن آن میکند و وضو و غسل بآن
صحیح است مسئلهٔ خامسه هرگاه مظنه دارد که آب نجس است پس اگر بسبب خبر دو عادل یا یک عادل

بلکه خالی از قوة نیست (ظم)

باشد

باشد اقوی لزوم اجتنابست و همچنین هرگاه صاحب ید خبر بدهد و اگر از پارهٔ امور خارجیه
یا اخبار غیر عادل یا نابالغ مظنه حاصل شود بنجاست اعتنا ندارد بلی اگر یقین حاصل شود اجتناب
لازمست هرچند بسبب گفتن طفلی باشد مسئلهٔ سادسه هرگاه شک دارد در وقت نماز پس در این
سه صورت است صورت اول اینکه شک دارد که وقت داخل شده یا نه در اینجا نماز نمیتواند بکند
صورت دویم اینکه شک میکند که وقت بیرون رفته یا اینکه هنوز باقیست مثل اینکه شخص صبح از
خواب برخاسته و شک بکند بسبب عارضی که آیا آفتاب طلوع کرده یا نه در اینجا ظاهر اینستکه میتواند
نماز را به نیت ادا بجا بیاورد لکن متعرض ادا و قضا نشود و همین قدر نیت کند که نماز صبح که بر
من واجبست بجا میاورم قربة الی الله شاید بهتر باشد صورت سویم هرگاه قدری بمغرب
مانده نمیداند که بقدر هشت رکعتست که هر دو نماز را بکند یا بقدر چهار رکعت
است که نماز عصر را بکند اگرچه قول باینکه لازمست مشغول ظهر بشود خالی از وجه
نیست لکن احوط این است که نیت کند که بجا میاورم آن نماز را که الان خداوند عالم
از من میخواهد چه ظهر باشد و چه عصر و چهار رکعت بکند با قل واجب بعد اگر
ملاحظه نمود که وقت بقدر یک رکعت یا بیشتر هست نماز عصر را بکند و اگر این قدر نیست
نماز ظهر را قضا کند مسئلهٔ هفتم هرگاه شک دارد در قبله یعنی نمیداند که قبله کدام
سمت است باید سعی کند در تحصیل علم بآن یا اینکه رجوع کند بعلاماتی چند که از برای
هر طرفی قرار داده شده و با عدم امکان تا میتواند باید تحصیل ظن قوی نماید و هرگاه نه
علم و نه مظنه معتبره بیک سمت حاصل نمیشود پس هرگاه احتمال در دو طرف است هر یک
نماز را بهر یک از آن دو طرف بکند و اگر در سه طرف شک دارد بآن سه طرف
نماز را مکرر بکند و اگر در همه اطراف احتمال هست بچهار طرف نماز بکند و در صورتی
که نماز ظهر و عصر را میخواهد بکند احوط اینست که اول ظهر را بچهار طرف مثلا بکند
بعد عصر را و همچنین مغرب و عشا مسئلهٔ هشتم هرگاه شک دارد که لباس او
شرائط در آنجمع است یا نه پس این چند صورت میشود صورت اولی اینکه نمیداند که لباس
طاهر است یا نجس شده است در اینجا حکم میشود باینکه پاکست صورت ثانیه
اینکه میدانست که نجس بود لکن نمیداند که تطهیر شده یا نه در اینجا نمیتواند با او

نماز کرد هرگاه بنجاست آن معفو نباشد بلکه باید یقین کند باینکه تطهیر شده است بموافق
شرع ولهذا بعضی از علما اشکال فرموده اند در اینکه رخت نجس را کسی ببرد بشوید که او را
وکیل نکرده باشد یا اینکه زنی باشد یا کنیزی که اعتماد بر شستن او نباشد و این اشکال در
محل خود میباشد پس هرگاه در رخت نجس شده شخص خود آنرا بشوید بطریق شرعی یا اینکه
یقین بکند که کسیکه او برده است برای شستن بطریق شرعی شسته است اشکالی ندارد
و همچنین هرگاه وکیل کرده کسی را که فی الجمله اعتمادی بر او هست و بعد گفت که او پاك
نموده نیز خوبست و در غیر اینصورت احتیاط باید کرد و همچنین اعتمادی نیست بر اخبار
اطفال نابالغ که بگویند فلان چیز را طاهر کردیم مگر اینکه یقین بکنی که بطریق شرعی
تطهیر آن نموده است و بدانکه کلام صاحب ید در تطهیر و تنجیس آنچه در ید او هست مسموع
است **صورت سیم** اینستکه شك میکند که آیا لباس مباحست یا مغصوب مثل آنکه لباسی
از کسی عاریه گرفته و شك میکند در این پس میگوئیم که هرگاه آنرا از دست شخص مکلفی
برضای او گرفته باشد حکم میشود باینکه مباح است و هرچند که آن شخص مال حرام
داشته باشد پس همین قدر که یقین نداشته باشد که عین این پیراهن یا عبا مثلا حرام است
کفایت میکند در جواز نماز در آن و اما اگر بداند که عین این لباس غصبا گرفته شده یا اینکه
بعین پول حرام خریده شده است نماز در آن نمیتواند بکند و همچنین هرگاه لباس را از غیر
مکلف گرفته باشد هرچند که از او خریده باشد نیز نماز در آن نمیتواند کرد **صورت چهارم**
اینستکه شك میکند که این لباس حریر خالص است یا نه در اینصورت صحت صلوة در آن
محل اشکالست **صورت پنجم** اینست که شك میکند که آیا این لباس از پوست ماکول
اللحم است یا از غیر ماکول اللحم یا اینکه از اجزاء ماکول اللحم بافته شده یا غیر آن در این صورت
نیز نماز در آن نمیتوان کرد بلکه هرگاه موئی بر لباس باشد که معلوم نباشد که از ماکول اللحم است
یا غیر آن نماز در آن لباس با وجود آن موی بر آن محل شبهه است **صورت ششم** اینکه شك بکند
که آیا این لباس از پوست میته است یا تذکیه شده در اینصورت هرگاه آنرا از دست مسلمان
گرفته باشد این شك اعتبار ندارد و نماز در آن صحیح است و اما اگر از دست کافر
گرفته باشد حکم میشود که میته است و نماز در آن باطل است و همچنین هرگاه

با علم باینکه بعد از تطهیر شسته و شك در اینکه مراعات شرائط آن کرده یا نه ایضا حمل بر صحت بعید نیست (نعلم)

پوست را انداخته دیده باشد بی آنکه در تصرف کسی باشد نماز در آن مشکلست اگر
چه در زمین و بلد مسلمانان باشد **مسئله دهم** اینکه شك بکند در مکان که آیا
شرائط در آن جمع است یا نه و در این چند صورتست **صورت اولی** اینکه نمیداند که صاحب
این مکان راضی است که نماز بکند در آن یا نه پس این مکان یا خانه یا کاروانسرا و امثال
آنست یا اینکه از صحراهای واسعه است که مملوکه باشد پس در قسم اول جائز نیست
نماز کردن بآن و اما در صحراهای وسیعه ظاهر اینست که جائز است و هرچند که
که علم نداشته باشد برضای مالك بلکه اگر احتمال برود که صغیر در آن مدخلیت
دارد نیز میتواند نماز بکند بلکه هرگاه یقین داشته باشد بمدخلیت صغیر بعید نیست
جواز نماز و اما در مثل باغ که حصار و مانند آن داشته باشد پس لحوق آن بصحرای واسع
محل تامل است و بدانکه عدم جواز نماز در مکان مغصوب و در مکانی که شك داشته
باشد که صاحبان راضی است یا نه در صورت اختیار است پس اگر شخصی محبوس
باشد نماز او در این مکان عیب ندارد و اما اجرت مکان بذمه او هست
که بصاحب برساند یا نه ظاهر اینست که بذمه او نیست بلکه بذمه حبس
کننده او است **صورت دویم** اینکه شك میکند در طهارت مکان از جهت سجود پس
حکم بطهارت میکند هرگاه سابقا علم بنجاست آن نداشته است **صورت سویم**
اینکه شك میکند که آیا در این مکان استقرار حاصل میشود تا اتمام نماز یا نه مثل
اینکه شخص در مکانی باشد که غالبا ازدحام میشود و احتمال میدهد که بسبب ازدحام
نگذارند که مستقر بماند تا نماز خود را تمام کند پس میگوئیم هرگاه ظن غالب باشد
بحصول ازدحام مانع از استقرار پس احوط بلکه اقوی اینست که در آنجا شروع بنماز نکند و اما
هرگاه محض احتمال باشد ظاهر اینست که عیب ندارد که ابتدا بنماز بکند در آن مکان
صورت چهارم اینکه شك بکند در مکانیکه شخص متصرف در آن اذن داده باشد
بسبب اینکه شك در اصل مباح بودن آن دارد در اینصورت نیز حکم میشود بجواز
نماز در آن مگر اینکه یقین بکند که این شخص غاصب است و مجموع این مسائل در شك
در مقدمات نماز بود **مطلب دویم** در حکم شك در اجزاء و در

اصل نماز است یعنی هرکاه کسی شك بکند که نماز کرده ام یا نه و حکم در این انستکه زمانی که این شك را میکند یا این است که تمام وقت ان نماز کذشته و یا این است که از وقت بقدر تمام نماز باقی است یا این است که از وقت بقدر تمام نماز باقی نیست لکن بقدر بعض از ان باقی هست امّا در صورت اوّلی پس حکم میکند باینکه نماز کرده ام و احتیاج بقضاء نیست و امّا صورت دوم پس لازمست که نماز بکند هرچند که مظنّه داشته باشد که نماز کرده است پس بنا براین هرکاه شك کرد که نماز ظهر و عصر را کرده ام یا نه و بقدر هشت رکعت باقی هست هر دو را باید بکند و اکر چهار رکعت از وقت باقی باشد نماز ظهر را ضرور نیست بکند چونکه وقت ان کذشته است و لکن نماز عصر را باید بکند چونکه وقت ان باقیست و امّا در صورت سیم یعنی هرکاه این شك در وقتی باشد که بقدر بعض نماز از وقت باقی مانده است پس اکر بقدر یکرکعت یا بیشتر است احوط اینست که نماز را بکند و اکر کمتر مانده است چیزی براو نیست **مطلب سوم** در شك در افعال نماز است و در حکم ان دو قاعده کلیه هست **قاعدهٔ اوّلی** هرکاه شك کرده در بجا آوردن فعلی از افعال نماز و حال اینکه داخل فعلی دیکر که بعد از ان است شده باشد اعتنا بان شك نمیکند و قرار میدهد که فعل را بجا آورده مثلاً در وقت خواندن حمد هرکاه شك بکند که آیا تکبیرة الاحرام کفته ام یا نه یا اینکه در وقت رکوع شك بکند که آیا حمد یا سوره را خوانده ام یا نه یا انکه در حین تشهد شك بکند که آیا سجده کرده ام یا نه یا در حال سجده شك بکند که آیا رکوع را بعمل آورده ام یا نه و مانند این پس در همهٔ اینها اعتنا باین شك نمیکند و همچنین اکر بعد از تکبیر در اثناء حمد و سوره یا غیر ان شك کرد که آیا نیت کرده ام یا نه نیز عیبی ندارد و هم چنین هرکاه در اثناء سوره شك کرد در خواندن حمد یا اینکه داخل شد در آیه و شك کرد که آیهٔ سابق را خوانده است یا نه نیز اعتنا نمیکند و اکر خم از جهة رکوع و بان نرسیده شك کرد که آیا سوره را خوانده ام یا نه نیز اعتنا نمیکند و این قاعده در همهٔ افعال نماز جاریست مکر در یك مسئله و ان اینست که شروع

کرده در برخواستن از جهة قیام و در حین ان برخواستن قبل از انکه بحدّ قیام برسد شك کرد که سجده را بعمل آورده یا نه در اینجا هرچند که از محل کذشته است لکن باید بر کردد و سجده را بعمل بیاورد و امّا اکر بحد قیام رسیده و انوقت شك کرد دیکر شك اعتبار ندارد **قاعدهٔ دویم** هرکاه شك کرده در فعلی و هنوز داخل در فعل دیکر نشده مثل اینکه نشسته است و شك کرد که سجده را بجا آورده ام یا نه یا اینکه ایستاده است نمیداند سوره خوانده یا نه و مانند اینها پس لازمست که انها را بجا بیاورد **مسئله** هرکاه فعلی از افعال نماز را بعمل آورده لکن نمیداند که بطریق صحیح بوده یا فاسد مثل اینکه میداند که حمد را خوانده لکن نمیداند که صحیح خوانده است یا نه پس هرکاه از محل کذشته است مثل انکه بعد از دخول در آیهٔ مٰالِكِ یَوْمِ الدّین شك کند که الرّحمن الرّحیم را صحیح کفتم یا نه در اینجا بی شبهه اعتنائی باین شك نیست و امّا هرکاه هنوز داخل چیزی دیکر نشده مثل اینکه و الضّالّین را کفت بعد شك کرد که آیا انرا خوب کفته ام یا نه در اینجا هرچند قول باعتنا نکردن خالی از قوة نیست لکن ظاهر اینست که بقصد احتیاط هرکاه ثانیاً تکرار بکند عیبی نداشته باشد مادامیکه بحد وسواس نرسد و احوط از این این است که محل باین شك نکذارد و بعد از اتمام نماز اعادهٔ ان کند و در این مقام سه مسئلهٔ دیکر هست **مسئلهٔ اوّل** هرکاه بعد از انکه شك در چیزی نمود و محل ان باقی بود و انرا بعمل آورد بعد از ان بخاطرش آمد که انرا بجا آورده بود و این مرتبهٔ دویم بوده که بجا آوردش هرکاه آنچیز رکن بوده نماز باطل شده و اکر رکن نبوده نماز صحیح است و بعد از اتمام ان دو سجدهٔ سهو میکند **مسئلهٔ دویم** هرکاه شك بچیزی نمود و بسبب کذشتن محل ان اعتنا نکذاشت بعد بخاطر او آمد که یقیناً اورا ترك نموده پس حکم ان مانند حکم فراموش نمودن فعلی از افعال نماز است که تفصیل حکم ان در مسائل سهو کفته شد **مسئلهٔ سویم** هرکاه شك در سلام دادن داشته باشد پس هرکاه بر همان حالت نماز خود را نشسته می بیند بی فعل منافی پس لازم است که سلام را بکوید و امّا هرکاه خود را مشغول بتعقیب یا مانند ان می بیند یا انکه برخواسته است

بقصد رفتن یا اینکه رفته است از محل نماز دیگر اعتنائی بان شک نمیکند و نماز او
صحیح است **مطلب چهارم** در احکام شک در عدد رکعاتست و در ان مقدمه
ایست و چند مقصد اما مقدمه بدانکه شک در عدد رکعات که در نماز بشود
چهار قسم است اول جاهائیکه حکم ببطلان نماز است در هر جا که باشد دویم
جاهائیکه نماز صحیح است بی احتیاج بچیزی دیگر سویم جاهائیکه نماز صحیح میشود بشرط
بجا اوردن نماز احتیاط چهارم جاهائیکه نماز صحیح است و سجدهٔ سهو تنها لازم میشود و اینها
در ضمن چهار مقصد بیان میشوند **مقصد اول** در بیان جاهائیکه شک باعث
بطلانست و چارهٔ ندارد و انها در پنج موضع اند اول در نماز دو رکعتی که واجب باشد مطلقا
مثل نماز صبح و نماز قصر و نماز طواف و نماز ایات هرگاه شک در رکعتهای ان و شک
در اصل رکوعهای ان بی اینکه شک در رکعت ان باشد دویم در جائیکه شک کند
و هیچ در دست نداشته باشد مثل اینکه نمیداند که یک رکعت کرده یا دو یا سه یا چهار
سویم در نماز مغرب مطلقا چهارم شک در نماز چهار رکعتی قبل از یقین باکمال دو رکعت
پنجم شک که احتمال زیاده از شش رکعت در ان باشد که مجموع صورتهای ان باطل
است در هر حالت که باشد و همچنین که احتمال شش رکعت برود و در حال قیام
نباشد و اما اگر احتمال شش رکعت باشد و در حال قیام باشد حکم ان مذکور
میشود انشاء الله پس در این پنج موضع شک باعث بطلان است و علاجی بجهت ان
نیست و در اینجا دو مسئله مهم هست **مسئلهٔ اول** این است که ایا در
این جاها که وقوع شک باعث بطلانست ایا بمجرد شک نماز باطل میشود
پس هرگاه تاملی کرد و بیاد او امد دیگر ضرری ندارد یا اینکه بمجرد شک نماز باطل نیست
بلکه بعد از تامل و تروی هرگاه چیزی دست گیر نشد انوقت حکم ببطلان می شود
مسئله محل خلافست و اقوی اینست که بمجرد شک حکم ببطلان نمیشود بلکه اندکی
تروی و تامل میکند هرگاه چیزی معلوم نشد انوقت نماز باطل است و هرگاه
احد طرفین معلوم شد بان عمل میکند و نماز صحیح است لکن چون بعضی از علماء حکم
فرموده اند ببطلان بمجرد وقوع شک در این مسائل که گفته شد پس هرگاه در این

صورت مزبوره احتیاط کند باعاده عیبی ندارد و این احتیاط بسیار ضعیف است
لکن تحقیق اینستکه محض استقرار شک هم باطل نمیشود و اگر بعد از استقرار و عدم
مبطل دیگر بخواطرش امد باز هم صحیح است لکن اگر مبطل دیگر عمل امد یا طول بسیار
کشید انوقت باطلست و راه احتیاط معلوم است **مسئله** در اینصورتها هرگاه
بعد از تامل مظنه برای او حاصل بشود نیز لازمست که عمل بان مظنه بکند و مظنه
در اینجا حکم یقین را دارد لکن احوط این است که عمل بان مظنه بشود و بعد از تمام
نماز اعادهٔ ان نیز بشود **مقصد دویم** در بیان جاهائیکه شک باعث
بطلان نیست و نماز صحیح است و احتیاج بچیزی دیگر هم نیست و انها شش موضع اند
موضع اول در شک شخص کثیر الشک یعنی کسیکه در عرف او را بگویند که
بسیار شک میکند پس چنین شخص هرگز شک نماز او را باطل نمیکند حتی در نماز
صبح و مغرب قبل از اکمال بلکه حکم او انیست که در هر جائیکه در ان کثیر الشک است
بنا را میگذارد بر انچه بیشتر است و انچه صحیح است پس در یک و دو بنا را بر دو میگذارد
و در دو و سه بنا را بر سه مگر انکه نماز او دو رکعتی باشد بنا را بر دو میگذارد
و در دو و سه و چهار بنا را بر چهار میگذارد مگر اینکه سه رکعتی باشد که بنا را
بر سه میگذارد و همچنین هر چیزیکه در ان کثیر الشک است قرار بر جا اوردن
میگذارد هرگاه در ان شک نموده و هکذا **مسئله** بدانکه کثیر الشک کسی را
میگویند که اصل عادت او باین طریق باشد در غالب اوقات یا در زمانی معتنبه
پس هرگاه عارض بشود او را کثرت شک بسبب حالتیکه عارض او شده مانند خوف
و غضب و اغتشاش حواس در مصیبت و نحو ان که بزودی زائل میشود مشکل که
حکم کثیر الشک در این جاری بشود موضع دویم شک زائل یعنی شکی که عمل بیاید
بعد زائل بشود یعنی متبدل بشود اعتباری بان شک نیست توضیح این کلام
اینستکه در وقتیکه شک در نماز اتفاق بشود واجبست که اندک تاملی و تفکری
بکند و بعد از ان یکی از چهار صورت متصور میشود اول اینکه شک او بدل
بیقین بشود یعنی یقین میرساند بیکطرف دویم اینکه مبدل بمظنه بشود یعنی

مظنه میکند بیکطرف وحکم اینند وصورت اینستکه همان طرف معلوم یا مظنون را
میکیرد ونماز را تمام میکند وچیزی بر او نیست **سویم** اینکه متبدل شود بشک
دیکر مثل اینکه شک کرد ما بین دو وسه واندکی که تامل کرد شک کرد ما بین سه و
چهار در اینصورت شک اخیری را که قرار کرفته میکیرد وبموافق حکم آن رفتار میکند
وشک اولی که زائل شده اعتبار ندارد **صورت چهارم** اینکه بعد از تامل شک بر
همان حال باقی بماند واصلا تغییری در او نشود در اینصورت که برقرار بماند بموافق حکم آن
رفتار میکند وبدانکه لازمست که در حین تامل وتروی ساکت بماند وچیزی نخواند
وهرکاه بخواند اکتفا بآن خوانده شده نمیتوان کرد وهرکاه اکتفا کرد نماز باطل است
هرچند آنچیز بکیر خوانده است در موقع باشد **موضع سویم** شک در نماز جماعت است
که اعتبار ندارد باینمعنیکه هروقت که امام شک کرد ومأموم شکی ندارد امام رجوع
باو میکند وهروقت مأموم شک کرد وامام شکی ندارد مأموم رجوع باو میکند نظام
اینستکه در هرجا که شک عارض یکی از ایشان بشود میتواند مشغول بشود تا
بمقامی برسد که استعلام ممکن باشد وهرکاه امام ومأموم شک کردند بیک طریق
مثل اینکه هردو شک کردند ما بین سه وچهار پس هردو موافق حکم آن شک
رفتار باید بکنند وهرکاه شک بکنند هریک بطریقیکه هیچ دخلی بشک دیکری
ندارد متفرد میشوند وهریک بموافق حکم خود رفتار میکنند **موضع چهارم** شک در
در عدد رکعات نافله است وآن باعث بطلان نمیشود هرچند دو رکعتی یا یکرکعتی
باشد بلکه مخیر است ما بین بنا بر اقل یا اکثر مکر آنکه حکم باکثر باعث بطلان باشد
آنوقت اصح را میکیرد وهرچند که اقل باشد وبنا بر اقل مطلقا بهتر است **مسئله**
هرکاه کسی نافله را برخود واجب کرد بنذر ومانند آن پس آیا حکم نماز دو رکعتی
واجب میشود در ابطال شک یا اینکه همان حکم اصلی نافله از این حیثیت در
او باقی است محل خلافست واقوی ثانی است لکن احوط اعاده آنست **موضع پنجم**
شک در نماز احتیاط چه یکرکعتی باشد وچه دو رکعتی که هروقت در آن شکی بشود بنا را
میکذارد بر بیشتر مکر اینکه بیشتری باعث بطلان او بشود در آنوقت بنا را بر کمتر

میکذارد

میکذارد **موضع ششم** شک بعد از نماز هیچ اعتباری بآن نیست ومحل بآن نباید
کذاشت **مقصد سویم** در بیان جاهائی که شک باعث نماز احتیاط میشود واین
در چهار صورت است وهمه آنها در نماز چهار رکعتی میباشند **صورت اول** شک
ما بین دو وسه در نماز چهار رکعتی بعد از اکمال دو رکعت اولی پس در اینصورت بنا را
بر سه میکذارد ویکرکعت دیکر بجا میاورد وتشهد وسلام را میخواند بعد از سلام
بلا فاصله بقصد وجوب دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا
میاورد وکیفیت نماز احتیاط بعد از این کفته میشود انشاء الله تعالی **قاعده**
بدانکه مراد از اکمال که در این جا کفته شد ودر بعض صور بعد از این کفته میشود اینست
که دو رکعت اول تمام شده باشند وشک در این باشد که آیا همان آنها را بجا
آورده یا زیاده از آن را واکمال موافق مشهور آنست که سر از سجده دوم برداشته
باشد وقبل از سر برداشتن از آن اکمال نشده لکن اقوی در نظر حقیر این است که همینکه
ذکر واجب را در سجده دوم کفت اکمال سجدتین شده است وهمان بنا را که کفتیم
میکذارد وهرچند که سر بر نداشته باشد وهرکاه احتیاط را بخواهند در اینصورت
بعد از تمام نماز وبجا آوردن نماز احتیاط نماز را نیز اعاده کند احتیاطا قربة الی الله
صورت دویم شک ما بین سه وچهار در هرجا که باشد بنا را بر چهار میکذارد
وبعد از تمام دو رکعت نماز نشسته یا یکرکعت ایستاده بجا میاورد **صورت
سیم** شک ما بین دو وچهار بعد از اکمال دو رکعت پس بنا را بر چهار میکذارد وبعد
از تمام نماز دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا میاورد **صورت چهارم** شک
ما بین دو وسه وچهار بعد از اکمال پس بنا را بر چهار میکذارد وبعد از تمام نماز اولا دو
رکعت نماز احتیاط ایستاده وبعد دو رکعت نشسته بعمل بیاورد **مقصد چهارم**
در جائیکه شک باعث سجده سهو تنها میشود وآن در یک صورت است که شک باشد
ما بین چهار وپنج بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار کذارده سلام میدهد وبعد
از سلام دو سجده سهو بجا میاورد وبدانکه صورتهای صحیح از صور شک همین پنج
صورتست که کفته شد وبسیاری از علما پنج صورت دیکر کفته اند که آنها را باین

پنج صورت کذشته و میکردانند اوّل شک ما بین سه و پنج در حالت قیام پس قیام را بوهم میزند و بنشیند که در وقت نشستن شک او ما بین دو و چهار میشود پس حکم دو و چهار را که کفتیم جاری میکند دویم شک ما بین سه و چهار و پنج در حال قیام پس قیام را بهم بزند و بنشیند که شک او بر کردد بدو و سه و چهار و بحکم ان رفتار کند بطریقی که کفته شد سویم شک ما بین چهار و پنج در حالت قیام پس قیام را بهم میزند و مینشیند و شک او میکردد ما بین سه و چهار بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار کذاشته سلام بدهد و عمل سه و چهار را انجا بیاورد بعد از ان دو سجده سهو بجا اورد چهارم شک ما بین دو و چهار و پنج بعد از رفع راس از سجده ثانیه کرد در اینجا موافق حکم دو و چهار و حکم چهار و پنج هر دو باید عمل کرد یعنی هم دو رکعت نماز احتیاط بکند بسبب دو و چهار و هم سجده سهو بکند بسبب چهار و پنج پنجم شک ما بین سه و چهار و پنج کرد در اینجا بموافق حکم سه و چهار و حکم چهار و پنج هر دو رفتار بکند و حکم همه این پنج صورت باین طریقی که مذکور شد در نظر حقیر بسیار مشکلست و احوط در همه اینها این است که بعد از اعمال انچه کفته شد اعاده نماز را بکند **خاتمه** در بیان کیفیت نماز احتیاط و مسائل ان اما کیفیت نماز احتیاط باین طریقست که بعد از نماز بلا فاصله بهمان طریق که در نماز معتبر است از شرائط نیت میکند که نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا میاورم از جهة فلان شک که در نماز ظهر مثلا کرده ام واجب قربة الی الله بعد از ان تکبیر میکوید و حمد را میخواند اهسته هر چند که برای نماز جهریه باشد و دیکر سوره نمیخواند و رکوع و سجود و سلام مثل نماز بعمل میاورد و قنوت هم ندارد و اما مسائل ان چهار ده مسئله مهمه در بیان ان میشود **مسئلهٔ اولی** هر کاه کسی شک کرد در جائیکه باید بنا بکذارد و نماز احتیاط بکند و چنین نکرد یا عمدا یا بسبب یاد نکرفتن مسائل و نماز را بهم زده معصیت کرده است و لکن نمازی که بعد از ان اعاده میکند صحیح است **مسئلهٔ دویم** هر کاه شک کرده و بنا کذاشت و سلام داد لکن نماز احتیاط نکرده و میخواهد که اعادهٔ نماز کند معصیت کرده است قطعا و نماز یکه اعاده میکند مشکل که صحیح باشد بلی هر کاه فاصلهٔ بسیاری

این احتیاط ترک نشود ظهر طبا

شده و زمان کذشت یا اینکه از مبطلات نماز مثل حدث یا عمدا حرف زدن اتفاق شد انوقت نماز ثانی او صحیح است اما هر کاه سهوا حرف زد عیبی ندارد و هنوز تکلیف او نماز احتیاط است و احوط در صورت سابقه این است که نماز احتیاط را کرده و بعد نماز را اعاده بکند **مسئلهٔ سویم** هر کاه بعد از انکه شک کرد و بنا کذاشت و هنوز نماز را تمام نکرده بخاطرش امد دیکر اعتبار باین بنا نیست بلکه ملاحظه میکند که اکر نماز او در تمام بودن محتاج بیک رکعت است یا دو رکعت ان را بجا اورده تمام میکند و دیکر چیزی بر او نیست و اکر معلوم شد که نماز او تمام است و زیادتی بجا اورده پس اکر رکوع یا سجدتین یا رکعت زیاده شده مثل اینکه در شک چهار و پنج بعد از بنا بر چهار و هنوز سلام نکفته درست که او شد که پنج رکعت کرده نماز باطل است و اکر زیادتی غیر از اینها باشد نماز صحیح است و بعد از نماز دو سجده سهو بقصد قربة میکند **مسئلهٔ چهارم** هر کاه بعد از انکه شک کرد و بنا کذاشت و نماز را تمام کرد و نماز احتیاط هم کرد ان وقت بخاطرش امد تمام بودن اصل نماز احتیاط که کرده است نافله حساب میشود و خداوند عالم ثواب نافله یک رکعت یا دو رکعت را که کرده باو عطا میفرماید **مسئلهٔ پنجم** هر کاه بعد از بنا کذاشتن و اتمام و بجا اوردن نماز احتیاط انوقت بخاطرش امد که اصل نماز ناقص بوده مثلا در شک سه و چهار بنا کذاشت بر چهار و سلام داد و نماز احتیاط را نشسته یا ایستاده کرد بعد یقین کرد که اصل نماز را سه رکعت کرده در این جا اقوی این است که نماز صحیح است و محتاج باعاده نیست هر چند که هنوز در جای خود نشسته باشد هر چند دو رکعت نشسته را کرده باشد **مسئلهٔ ششم** هر کاه بعد از نماز احتیاط معلوم شد نقص نماز زیاده از ان قدر که نماز احتیاط عوض ان باشد مثل اینکه در شک ما بین سه و چهار بعد از انکه بنا بر چهار کذاشت و نماز احتیاط را هم کرد انوقت معلوم شد که دو رکعت کرده است در اینصورت هر چند میتوان کفت که ان نماز احتیاط بعوض یک رکعت حساب میشود پس باید برخیزد و یک رکعت دیکر بکند لکن حکم باین بسیار مشکل است و احوط این است که بعد از اتیان بدو رکعت فراموش شده نماز را اعاده بکند **مسئلهٔ هفتم** هر کاه بعد از نماز احتیاط معلوم بشود که این نماز احتیاط که کرده زیاد بوده

از مقداری که نماز ناقص بوده مثل اینکه در شک دو و چهار بعد از آنکه بنا را بر چهار
گذاشت و سلام داد و دو رکعت ایستاده را کرد یقین بهم رسانید که نماز او سه رکعت
بوده در اینجا هرچند که صحت خالی از وجه نیست لکن احوط این است که یک رکعت ناقصه را
بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند مسئلهٔ هشتم هرگاه بعد از بنا گذاشتن و
سلام دادن پیش از نماز احتیاط معلوم او شد که نماز ناقص بوده و بر سر رکعتی یا دو
رکعتی سلام داده در اینجا دیگر نماز احتیاط فایده ندارد و تکلیف او این است که بر
خیزد قدر ناقص را بجا بیاورد و ثانیاً سلام بگوید و از جهت سلام بی موقع که اول
گفته سجدهٔ سهو بجا بیاورد بنحوی که در مسائل سهویات گفته شد مسئلهٔ
نهم هرگاه در اثناء نماز احتیاط معلوم بشود که نماز تمام بوده است و احتیاج
باین نماز نبوده است در اینجا ظاهر این است که میتواند نماز را برهم بزند و احوط این است
که بقصد نافله مستحبه آنرا تمام کند و اگر یک رکعت است رکعت دیگر بر آن علاوه
بکند که نافله دو رکعتی بشود مسئلهٔ دهم هرگاه در اثناء نماز احتیاط
معلوم بشود نقص نماز پس آیا اکتفا با تمام میشود یا حکمی دیگر هست مسئله
محل اشکال است و تحقیق اینست که تفصیل داده بشود باین طریق که این نماز
احتیاط که شروع شده باید که ملاحظه شود آنمقدار که نماز ناقص بوده چهار
قسم در این ممکن است اول اینکه مساوی باشند در قدر و کیفیت مثل اینکه
در شک ما بین سه و چهار بعد از تمام و شروع بنماز احتیاط یک رکعت ایستاده
معلوم شد در اثناء آن که نماز را سه رکعت کرده پس اصل نماز یک رکعت ایستاده
کم است و نماز احتیاط او نیز یک رکعت ایستاده است در اینجا اقوی این است
که آنرا تمام میکند و نماز صحیح است دویم اینکه مساوی باشند در قدر
نه در کیفیت مثل اینکه در همین صورت شک سه و چهار بعد از بنا بر چهار
و اتمام نماز و شروع در دو رکعت نماز احتیاط نشسته یقین کرد که نماز یک رکعت
ناقص بوده و اینکه بر سر رکعتی سلام داده است پس این نماز احتیاط چونکه
نشسته است یک رکعت حساب است لکن کیفیت او مخالف است بسبب اینکه

یک رکعت ایستاده فوت شده و اینکه در دست است بطریق نشستن عمل میاید در اینجا
نیز هرچند که قول بلزوم اتمام این نماز احتیاط و صحت نماز خالی از قوّة نیست
لکن احتیاط شدید در اینست که بعد از اتمام نماز احتیاط رکعت فراموش شده را
مانند کسی که رکعتی فراموش کرده بجا بیاورد و سلام ثانیاً بگوید دو سجده سهو
بکند و بعد از آن احتیاطاً نماز را اعاده بکند سوم اینکه در قدر آن مخالف باشند
و در کیفیت مثل آن باشد مثل اینکه در شک ما بین دو و سه و چهار مشغول دو رکعت ایستاده
شد بعد یقین کرد که نماز او سه رکعت بوده است اقوی در اینصورت اینست که میگوئیم
هرگاه این یقین قبل از دخول در رکوع رکعت دویم نماز احتیاط است آنرا عوض یک رکعت ناقصه قرار
میدهد و سلام میدهد نماز صحیح است و هرگاه بعد از دخول در رکوع
رکعت دویم است بعضی حکم فرموده اند که آنرا بهم بزند و یک رکعت بکند
که ترک شده است ولکن قدری محل تأمل است و احوط این است که چنین
کند و بعد اعادهٔ نماز بکند چهارم اینکه نماز احتیاط مخالف باشد با آن
قدر که نماز ناقص شده است هم در قدر و هم در کیفیت مثل اینکه مشغول دو
رکعت نشسته بود و یقین کرد که دو رکعت از نماز او ناقص است و در این صورت
حکم بلزوم بهم زدن این و بجا آوردن دو رکعت که از نماز بجا نیامده است خالی از
قوّة نیست و احتیاط با عادهٔ آنست مسئلهٔ یازدهم هرگاه در جائی که
دو نماز احتیاط از او میخواهند ما بین هر دو نماز یقین کرد که نماز او چند رکعت
بوده است پس در این نیز چند صورت هست صورت اول اینکه یقین بکند
بتمامی نماز در اینجا حکم آن از سابق معلوم شد دویم اینکه یقین کرد بناقص
بودن نماز بآن مقدار که نماز احتیاط کرده مثل اینکه در شک ما بین دو و سه
و چهار بعد از بجا آوردن دو رکعت ایستاده یقین کرد که نماز او دو رکعت
بوده در اینصورت نماز او صحیح است و دیگر احتیاج نیست که دو رکعت
نشسته را بکند سوم اینکه یقین کرد که نقص نماز زیاده از آن است که نماز احتیاط آ
که کرده است مثل اینکه بنا بر قول بجواز تقدیم دو رکعت نشسته بعد از بجا

اوردن انها یقین کرد که نماز او دو رکعت بوده پس در اینجا میشود که بگوئیم که این دو رکعت نشسته عوض یک رکعت باشد و یک رکعت دیگر هم بکند نماز صحیح است لکن این حکم خالی از اشکال نیست و احوط اینست که دو رکعت را که از نماز ناقص کرده بجا بیاورد و بعد نماز را اعاده بکند **مسئلهٔ دوازدهم** هرگاه بعد از نماز بر مکلف هم نماز احتیاط واجب شده باشد و هم جزء فراموش شده مثل سجده سهو یا تشهد که بعد از نماز باید قضا بشوند و هم سجده سهو بر او باشد ایا کدام یک مقدم اند اظهر این است[عـ۱] که اول نماز احتیاط را باید کرد بعد اجزاء فراموش شده را و هر چند که این اجزا از رکعت اول باشند و بعد از انها سجدهٔ سهوی که از او میخواهند بجا بیاورد و هم چنین هرگاه از او نماز احتیاط و اجزاء فراموش شده بخواهند یا نماز احتیاط و سجده سهو بخواهند اول احتیاط و هم چنین هرگاه سجده سهو و اجزاء فراموش شده بر او باشد اول اجزاء فراموش شده را باید بجا بیاورد **مسئلهٔ سیزدهم** هرگاه کسی نماز احتیاط را فراموش کرد تا قدری طول کشید یا محدث شد احوط اینست بعد از جا اوردن شرائط نماز احتیاط را بکند بعد نماز را اعاده نماید **مسئلهٔ چهاردهم** هرگاه کسی بعد از نماز یقین کرد که در نماز یکی از صورتهای صحیحه شک برای او اتفاق شده لکن نمیداند که کدام یکی بوده است و حالا بموافق حکم کدام یک باید رفتار کند حکم این صورت اینست که دو رکعت نماز احتیاط میکند ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بنا بر همه صور نماز او صحیح می شود و راه احتیاط[عـ۲] واضح است و اما هرگاه یقین دارد باصل شک و نمیداند که از صورتهای باطله بوده یا از صورتهای صحیحه بوده و کدام بوده در اینجا احوط این است که انطوریکه گفتیم بکند بعد نماز را احتیاطاً[عـ۳] اعاده بکند **مطلب پنجم** از شکیات در بیان شک در توابع نماز است و در ان سه مقصد است مقصد اول در شک در نماز احتیاط و شک در او در اصل جا اوردن انست یا در رکعات ان است یا در افعال انست پس در این سه مسئله است **مسئلهٔ اولی** هرگاه شک کرد در جا اوردن نماز احتیاط پس هرگاه

عـ۱ [illegible] احتیاط و تقدیم احتیاط بر اجزاء فراموش شده بعید نیست [illegible] ظم طبا

عـ۲ ترک نشود ظم

عـ۳ بل وجوب اعاده نماز خالی از قوه نیست ظم طبا

هنوز

هنوز در جای خود نشسته و منافی بعمل نیامده ظاهر این است که اتیان با لازم است و هرگاه برخواسته و منافی بعمل امده لکن وقت ان نماز باقی است حکم باینکه اعتنا نکند باین شک خالی از قوه نیست لکن احوط این است که ان را بعد از ملاحظه شرائط بجا بیاورد و اما هرگاه وقت ان نماز گذشته دیگر اعتنائی بشک نمیکند و هر چند که هنوز منافی بعمل نیامده باشد **مسئلهٔ دویم** هرگاه شک در افعال نماز احتیاط کرد بعضی از علماء گفته اند که محل نمیگذارد و بنا بر اتیان میگذارد مطلقا لکن اقوی این است که اگر در همان محل است ان را بجا میاورد و اگر گذشته محل نگذارد **مسئلهٔ سویم** در شک در رکعات نماز احتیاط است و حکم ان سابقاً در مسائل گفته شد که بنا را بر اکثر واضح میگذارد بطریقی که بیان شد **مقصد دویم** در شک متعلق باجزاء فراموش شده است هرگاه شک کرد که ایا تشهد یا سجدهٔ فراموش شده را بعد از نماز بجا اوردم یا نه پس حکم ان مانند شک در جا اوردن نماز احتیاط است و هرگاه شک در جزئی از انها کرد و داخل جزء دیگر نشده بجا بیاورد و اگر داخل جزء دیگر شده محل نگذارد **مقصد سویم** در شک در سجدهٔ سهو است و در ان سه مسئله است **مسئلهٔ اولی** اینکه شک بکند که ان را بجا اورده ام یا نه ظاهر این است که ان را بجا بیاورد و هر چند که منافی بعمل امده باشد و طول کشیده باشد و از جای خود برخواسته باشد ولکن هرگاه بعد از وقت باشد ظاهر این است که اتیان بان لازم نیست **مسئلهٔ دویم** اینکه شک بکند در اثناء ان در عدد سجده که ایا یکسجده کردم یا دو سجده و حکم در ان اینست که باید بنا بر بیشتر[عـ۱] بگذارد پس در شک ما بین یکسجده و دو سجده بنا بر دو سجده میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست و احوط اعادهٔ اندو سجده سهو است و اما شک ما بین اقل و اکثری که زاید باشد مثل شک ما بین دو سجده یا سه سجده در اینجا بنا را بر دو میگذارد و تمام میکند و چیزی بر او نیست **مسئلهٔ سویم** اینکه شک میکند در فعلی از افعال

عـ۱ [illegible] بنا بر اقل نیست ظم طبا

عـ۲ وجوب بناء بر اقل خالی از قوه نیست ظم طبا

از مثل اینکه نمیداند که ذکر خوانده یا نه یا تشهد خوانده یا نه در اینجا نیز بعضی
حکم کرده اند که اعتنا نمیکند مطلقا لکن اقوی اینست که هر گاه هنوز در
محل است بجا میاورد و هر گاه داخل جزء
دیگر که بعد از آن است
شده محل نگذارد
تمت

بسمه تبارك وتعالی

پس از ستایش و نیایش حضرت عزت بقدر علمش و صلوات بر حضرت رسالت
و آل اطهارش صلوات الله علیهم منظور نظر ارباب بینش و دانش که سر
بکمند اطاعت فرامین الهی جل جلاله نهاده طوق جواهر آثار تقلید را
زیب گردن خود ساخته اند مکشوف باد که این رساله شریفه عالیه
مبارکه میمونه که هر حرفی و سطری را بهتر از جواهر و لئالی برشته کشیده
واقعا زبان و قلم از توصیف این رقم مبارك شیم عاجز و قاصر است که بچه
خوبی و پاکیزگی مسائل را صاف بیان فرموده و نهایت فصاحت و بلاغت را
بکار برده اند که خواص از مطالعه ان منتفع و عوام از مداومت ان متلذذ
بر مؤمنین لازم است که متصل این رساله را بخوانند تا مسائل ذهن نشین
ایشان شود و اطفال خود را مجبور بحفظ ان فرمایند تا اهم واجبات را بطور
صحیح بجا اورده باشند چون بهترین اعمال نشر و انتشار کتب دینیه است
جناب مستطاب محامد نصاب فخر التجار اقای حاجی شیخ محمد حسن طهرانی
دام مجده العالی بحسن فطرت و پاکی طینت اقدام در طبع ان فرموده که فواید
دنیوی و اخروی را دریابند و از حسن اتفاقات بعد از طبع نصف این
رساله جناب مستطاب نخبة العلماء الاعلام العالم العامل

اقای اقا شیخ محمد باقر یزدی سیرجانی مد ظله العالی وارد
شدند و بنهایت دقت انچه طبع نشده بود تصحیح فرمودند وانچه
طبع شده بود غلطنامه نگاشته که بعد از ملاحظه باندك توجهی رساله
بی غلط خواهد شد و تصحیح ان خیلی
اسان خواهد گردید و این غلطها
غالب در روی سنگ
بمسامحه چاپ کننده عارض
میشود و چاره هم
نیست
والسلام
م

اجوبه مسائل مهمه که حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقا سید محمد کاظم طباطبائی مدظله العالی بقلم مبارک تیمن بخط فرموده اند

بمنه عز شانه

سؤال افتونا فی ان الاقامة للصلوة هل تجب مطلقا او لا تجب مطلقا او فیها تفصیل بیّنوا لنا واضحا ماجورین مثابین **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم الاحوط احتیاطا لا یترک عدم ترکها فی غیر موارد السقوط مثل الورود علی الجماعة فی المسجد مع عدم تفرق الصفوف ومثل السماع من الغیر ونحو ذلک کضیق الوقت وحال العجلة للحاجة من غیر فرق بین الجماعة والانفراد والجهریة وغیرها وان کان الاحتیاط فی الجماعة اشد آکد وکذا فی الجهریة خصوصا الصبح والمغرب هذا الاحتیاط انما هو بالنسبة الی الرجال دون النساء فیجوز لهن الترک مطلقا وقد افتی بوجوبها مطلقا او فی الجملة جماعة کابن الجنید وابن ابی عقیل والسید المرتضی وابی الصلاح والقاضی والمحدث الکاشانی فی مفاتیح وصاحب الحدائق ومال الیه المجلسی والآقا البهبهانی والسید بحر العلوم وحکی عن بعض علمائنا الاعلام ان ترک السورة فی الصلوة عندی اهون من ترک الاقامة والاخبار الظاهرة فی وجوبها فوق حد الاستفاضة لیس فیها علی کثرتها ما یدل علی جواز ترکها ولا مانع من العمل بها سوی عدم عمل المشهور بها وحملها علی الاستحباب والا فلیس فی قبالها ما یعارضها نعم تمسک بعضهم بالاصل وفیه ما لا یخفی فی قبال الاخبار وعن جماعة التمسک بالاجماع المرکب الذی ادعاه فی المختلف حیث قالوا کل من قال بوجوب الاقامة وکل من قال باستحبابه قال باستحبابها والفصل خرق والاذان مستحب لا واجب للدلالة جملة من الاخبار فیقتضی ان یکون الاقامة کذلک وهو هن هذا الدلیل لا یخفی وربما یتمسک للاستحباب بخلو صحیحة حماد عنها وعدم اشتمالها علیها وانت خبیر بما فیه حیث ان صحیحة حماد لبیان المستحبات لا الواجبات بل الخفیة منها لا مطلقا ورد بما یتمسک

بما دل على ان اول الصلوة التكبيرة وفيه انه يمكن ان تكون واجبة خارجة كما ان القائل بالاستحباب ايضًا يقول بانها مستحبة خارجة عن الصلوة الى غير ذلك من الوجوه العليلة فبعد هذا ان لم نفت بوجوبها لابد من الامر بالاحتياط الشديد وعدم الرخصة فى تركها والله العالم وهو الموفق الاحقر محمد كاظم الطباطبائى مهر مبارك

سؤال افتونا يرحمكم الله فى ان الجنب لو تيمم بدل الغسل فهل يجزى عن الوضوء اولا وعلى تقدير الاجزاء لو احدث حدثا اصغر فعند ارادة غاية مشروطة به فهل يكفى التيمم بدل الوضوء او يحتاج الى اعادة تيمم بدل الغسل لانتقاض الاول بسبب الحدث الاصغر اعلمونا جزاكم الله خير الجزاء مع اشارة اجمالية الى البرهان لرفع التشاح

جواب بسم الله الرحمن الرحيم التيمم الذى هو بدل عن غسل الجنابة يجزى عن الوضوء كالغسل لها والذى هو بدل عن ساير الاغسال لا يجزى كتلك الاغسال على ما هو الاقوى من عدم اجزائها عنه والاظهر عدم انتقاضه بالحدث الاصغر فما دام العذر عن الغسل باقيا يجب عليه الوضوء بعد الحدث الاصغر ان تمكن منه والا فالتيمم بدلا عنه عند ارادة غاية مشروطة بالطهارة الصغرى كالصلوة ونحوها واما مثل المكث فى المساجد وقرائة العزائم فلا يحتاج الى تيمم غير التيمم الاول ولا الى الوضوء وفاقا للسيد المرتضى وتبعه صاحبا المفاتيح والحدائق ومال اليه صاحب الذخيرة على ما حكى خلافا للمشهور من انتقاضه به فيجب عليه اعادته ويدل على ما ذكرنا انه مقتضى قاعدة البدلية المستفادة من الاخبار فان الظاهر منها ان حكمه حكم مبدله ويفيد فائدته فكما ان المغتسل اذا احدث بالاصغر لا ينتقض غسله الا من حيث افادته الطهارة الصغرى ويكفيه الوضوء فكذلك المتيمم بدلا عنه فما دام غير متمكن من الماء حاله حال المغتسل فى جواز المكث فى المساجد وقرائة العزائم والاجتياز من المسجدين والحدث الاصغر لا ينقضه الا بالنسبة الى الدخول فى الصلوة ونحوها مما يشترط فيه الطهارة الصغرى ولا فرق فيما ذكرنا بين القول بكون التيمم رافعا للحدث وموجبا للطهارة كما يحكى عن السيد المرتضى قده وبين القول بكونه مبيحا اذ على الاول ان الطهارة الحاصلة به طهارة مغياة بحدوث الحدث الناقض لمبدله او وجدان الماء بقدر كفاية المبدل فما لم يجد الماء ولم يجنب ثانيا هو طاهر

يجوز له

يجوز له ترتيب اثار الغسل وهو واضح وعلى الثانى نقول ان الاستباحة الحاصلة منه باقية كذلك فلا وجه لما قيل من ان قول السيد مبنى على القول بكونه رافعا وهو باطل اذ يلزمه اما كون وجدان الماء حدثا او حصول الجنابة من دون سبب وكلاهما خلاف الاجماع وذلك لانا نمنع الابتناء اولا لما عرفت من ان الاستباحة يمكن ان تبقى بالنسبة الى اثاره وان انتقضت بالنسبة الى كفايته عن الوضوء وثانيا الاشكال انما يرد اذا قيل بالرفع مطلقا والى الابد واما اذا قيل بكونه رافعا ما داميا فلا يرد اذ بعد حصول الغاية يظهر اثر المقتضى الاول فلا يلزم كون وجدان الماء حدثا ولا حصول الغاية من غير سبب اذ هى مستندة الى السبب الاول والتيمم رفع اثرها رفعا الى زمان وجدان الماء والحاصل ان الابتناء المذكور ممنوع كما ان ابتناء مذهب المشهور على القول بالاستباحة ايضا ممنوع اذ يمكن اختيار كونه رافعا ما داميا مع اختيار كون الحدث الاصغر مبطلا له ونافيا بدعوى ان الناقض له مطلق الحدث ولذا ترى ان صاحب المدارك مع اختياره الناقضية يظهر منه اختيار مذهب السيد فى تلك المسئلة اعنى كونه رافعا ومحصلا للطهارة واستدل المشهور بوجوه احدها وهو العمدة فى نظرهم انه مبيح لا رافع واذا احدث بالاصغر لا يرتفع الاستباحة قطعا والمفروض انه جنب فيجب عليه التيمم بدل الغسل وقد عرفت جوابه حيث انا نمنع بطلان استباحته مطلقا بل انما انتقضت بالنسبة الى الطهارة الصغرى فهو وان كان جنبا الا انه بحكم المتطهر من الجنابة ما دام العذر باقيا كحاله قبل حدوث الحدث الاصغر حيث انه على القول بانه جنب لكنه مرفوع الاثر ثانيها اطلاق معاقد الاجماع على انه ينتقض بالحدث وبوجدان الماء فانه يشمل الحدث الاصغر واذا انتقض به يجب اعادته مثل الحال الاول وفيه ما لا يخفى اذ الظاهر ان مرادهم من الحدث الحدث الذى يرفع مبدله لا مطلق الحدث فالبدل عن الوضوء يبطله ما يبطله والبدل عن الغسل كذلك يبطله ما يبطل الغسل لا ما يبطل الوضوء الا ترى ان مطلق وجدان الماء ليس ناقضا فلو وجد المتيمم بدل الغسل ماء بقدر الوضوء لا ينقض تيممه وكذا المتيمم بدلا عن الوضوء لو وجد ما يتمكن من الغسل معه ولا يتمكن من الوضوء كما اذا كان للغير ولا يرضى بالوضوء منه ولكن يرضى بالغسل لا نقول بانتقاض تيممه

فكما ان المراد من وجدان الماء وجدانه للمبدل لا مطلقا كذلك المراد من الحدث الحدث
الناقض للمبدل لا مطلقا وهذا واضح ويؤيده ان مذهب السيد كان بمرأى منهم
ومسمع فكيف يدعون الاجماع مع معروفية مخالفته في المسئله نعم عن المختلف
انه قال لو احدث المتيمم من الجنابة حدثا اصغر انتقض تيممه اجماعا وهو ظاهر في دعوى
الاجماع على ناقضيته مطلق الحدث له ولكن يمكن ان يقال ان مراده ناقضيته له في الجملة
ولو بالنسبة الى كفايته عن الوضوء لا مطلقا بل يجب حمل كلامه على هذا لما ذكرنا
من معروفية مخالفة السيد هذا مع انه لا دليل على حجية الاجماع المنقول ثالثها
جملة من الاخبار ولا دلالة في شيء منها منها صحيحة زراره عن الباقر ع لا باس
بان يصلى الرجل بالتيمم الواحد صلوة الليل والنهار كلها ما لم يحدث او يصب
ماء ونحوها موثقة السكوني تقريب الاستدلال انه جعل مطلق الحدث ناقضا لمطلق
التيمم والجواب ما عرفت من ان الظاهر من الحدث ما يناسب مبدله لا مطلق الحدث
ومنها صحيحة زرارة عن الباقر ع ايضا ومتى اصبت الماء فعليك الغسل ان كنت جنبا
والوضوء ان لم تكن جنبا بتقريب انها خصت الوضوء بما اذا لم يكن جنبا والمفروض
ان المتيمم جنب والجواب اولا انه مبنى على القول بعدم كونه رافعا والا فليس بجنب
ما دام العذر باقيا وثانيا ان المراد انه اذا اصاب الماء بقدر الغسل وكان جنبا
سابقا يجب الغسل ولا يكفي الوضوء لا انه ما لم يصب الماء له واصاب بقدر الوضوء
لا يجب الوضوء والحاصل ان المراد وجدان الماء لرفع الحدث الذى تيمم لاجله
فاذا تيمم بدل الغسل ينقضه وجدان الماء لاجله واذا تيمم للوضوء ينقضه
وجدان الماء لاجله فوجدان الماء بقدر الوضوء لمن تيمم بدل الغسل غير مشمول
للخبر نفيا ولا اثباتا فلا يدل على عدم جواز الوضوء في هذه الصورة ومنها الاخبار
الدالة على ان الجنب اذا كان عنده من الماء ما يكفيه للوضوء لا يتوضأ بل يتيمم
مثل خبر الحلبى عن ابى عبد الله ع عن الرجل يجنب ومعه قدر ما يكفيه لوضوء الصلوة
ايتوضأ بالماء او يتيمم قال ع لا بل يتيمم وصحيحة محمد بن مسلم عن احدهما في رجل اجنب
في سفر ومعه ماء قدر ما يتوضأ قال ع يتيمم ولا يتوضأ والجواب اوضح اذ الاخبار المذكورة

ناظرة الى ان الجنب يجب عليه الغسل والتيمم بدله ولا يجوز له الوضوء ولا نظر فيها
الى انه بعد ما تيمم وانتقض تيممه بالنسبة الى الطهارة الصغرى لا يجوز له الوضوء والحاصل
انها دالة على ان الوظيفه من الاول ليس الا التيمم بدل الغسل ولا تعرض فيها لحكم من اتى
بهذه الوظيفه ثم احدث بالاصغر ثم لا يخفى ان القول بكون التيمم رافعا للحدث وموجبا
للطهاره كما اختاره السيد المرتضى وتبعه صاحب المدارك ليس ببعيد عن الصواب
بل هو ظاهر اخبار التنزيل منزلة الوضوء والغسل خصوصا مثل قوله ع التراب طهور
المؤمن عشر سنين وقوله ع التيمم احد الطهورين وقوله ع خلقت لى الارض مسجدا
وطهورا بل يدل عليه في تعريف الفقهاء للطهاره قولهم الطهاره اسم للوضوء
والغسل والتيمم ودعوى انه مستلزم لكون وجدان الماء حدثا مع انه خلاف
الاجماع مدفوعة بان هذا انما يلزم اذا قلنا بكونه رافعا مطلقا واما اذا قلنا بكونه
موجبا للطهاره ما دام عدم الوجدان فلا مانع منه وما قد يتخيل من ان هذا راجع
الى القول بكونه مبيحا اذ على هذا يكون المرفوع مانعية الجنابة لا نفسها اذ مع رفع
نفس الجنابة لا معنى لكونه مغيا بغاية وهذا عين القول بالمبيحيه اذ عليه ايضا
يكون المرفوع مانعية الحدث مرفوع بان القائل بالرفع يقول ان الحالة الحدثيه وهي الكثافة المعنويه
زائلة حقيقة غاية الامر مع بقاء مقتضيها فبعد مجيء الغاية يؤثر المقتضى اثره
والقايل بالاستباحة يقول ان الحالة باقية والكثافة المعنويه حاصلة بعينها الا
ان الشارع رفع مانعيتها وحكم بصحة العمل معها والحاصل ان خروج المنى يوجب
حالة حدثيه وكثافة نفسانية الغسل يرفعها بالمرة بحيث لا يبقى لها اثر ولا مقتضى
والتيمم على القول بالرفع الما دامى يرفعها لكن مع بقاء مقتضيها وعلى القول بالاباحة
لا يرفعها ولكن يرفع حكمها الشرعى هو المنع من الدخول فيما يشترط فيه الطهارة هذا كله
اذا قلنا ان الطهارة والحدث حالتان معنويتان واما اذا منعنا ذلك ليست الطهارة
الا حكم الشرع بجواز الصلوة وليس الحدث الا حكمه بعدم الجواز فالامر اوضح والله العالم

دستخط حضرت حجة الاسلام اقا سيد محمد كاظم طباطبائى روحى فداه
ودام مجده العالى مهر مبارك

سؤال چه میفرمایند علماء دین در این مسئله که نوت کاغذ سنکی است از جناب
حکومت انکریزی بطور حواله و در متن نوت این عبارت نوشته است که بکیف خود
خواسته داد مال خود کسی نداد و اکر خود حکومت خواهد رد میکند اما در معاملات بالتجار
از قبیل بیع و شراء و هبه امضاء و اقباض میشود و هر مقداری که در نوت نوشته است مثلا
ده هزار یا دو هزار مالیت همان مقدار میباشد و هر وقت که دل کسی بخواهد میتواند بکیف
حکومت انرا خورده بکند و نقدا روپیه بمقدار مالیت کاغذ نوت عوضش بکیرد و اکر
نوت کسی پیش حکومت بکذارد لابد یك نفع معینی میرسد در صورت مذکوره وصیت و
نمودن و وقف نمودن کاغذ نوت صحیح و ممضی است یا خیر و وقف دراهم و دینار و
روپیه هم صحیح است یا خیر و صیغه عربیت شرط است در صحت وقف یا بهر
زبانی صیغه میتواند بخواند بینوا توجروا **جواب** بسم الله الرحمن الرحیم
چون در وقف شرط است امکان انتفاع با بقاء عین لهذا بعضی از علماء اشکال کرده
اند در صحت وقف درهم و دینار چون معظم فائده آنها بخرج کردن و اعطاء عین است
لکن اقوی جواز وقف انها است لامکان جواز الانتفاع بها فی التزیین و فی حفظ الاعتبار
بالنسبة الی الصراف واما مثل النوت فلیس فیه التزیین بل ولا حفظ الاعتبار فیشکل
جواز وقفه وبالجملة المدار علی کونه ذا منفعة معتد بها مع بقائه ان کان کذلك یجوز
والا فلا واما الوصیة به فان فرضنا جواز اعطائه للحکومة قرضا واخذ الربح منهم
لکونهم من الحربی الذی لامانع من اخذ الربوا منه لامانع من الوصیة به علی هذا الوجه
واکر انکسی که انرا در نزد او میکذارد کسی است که حرام است ربا کرفتن از او مشکل است
صحت وصیت بان ظم طبا مدظله **سؤال** عدالت چه معنی دارد و در عدالت
ظهور اسلام و عدم ظهور فسق کافی است یا خیر و ظن در ملکه کفایت میکند یا ظن
متاخم بعلم و آیا معاشرت و تقادم و جواز و معامله کردن معتبر است و شرط است
در مخبر که عالم بجمیع معاصی باشد یا نه و مسئله عدالت اصولیه است یا فرعیه است
و ارتکاب خلاف مروت قادح عدالت است یا خیر و اعتبار مروت مختص است بجمیع
عبادات یا بشهادت مخصوص است همچنانکه صاحب ضوابط نقل قولی فرموده

واشکال در این میباشد که ارتکاب خلاف مروت مثل کبیره است که فاعلش محکوم
بفسق است یا مثل صغایر است که لایحکم به الا مع الاصرار و الاکثار و رجوع میکند
عدالت زائل شده بمباشرت ماینافی المروة بجهة کف نفس یا بعلت توبه او بهما
معا بینوا توجروا بسم الله الرحمن الرحیم عدالت عبارت است از ملکه
تقوی یعنی ملکه اجتناب از کبائر و از اصرار بر صغائر و ظهور اسلام و عدم ظهور
فسق کافی نیست در تحقق ان و نه در ترتب احکام ان و طریق ثبوت ان ظنی است که
حاصل میشود از حسن ظاهر بمواظبت بر طاعات و حضور جماعات و نحو ان و مسئله
عدالت از مسائل اصولیه نیست چون مباحث اصولیه بحث از احوال ادله است
و این از ان قبیل نیست بلکه از مسائل فرعیه نیز نیست بلکه از موضوعات مستنبطه
است و ارتکاب خلاف مروت قادح در ان نیست مکر انکه بنحوی باشد که کشف کند
از بی مبالاتی در امور شرعیه از واجبات و محرمات و فرقی نیست در عدم اعتبار
ان مابین شهادت و غیر ان و بنا بر قول باعتبار ان در عدالت ایتان بمنافیات مروت
موجب فسق نیست تا حاجت بتوبه داشته باشد بلکه لیس قادح در عدالت است
پس کسیکه تارك کبایر و اصرار بر صغایر باشد و مع ذلك آتی بماینافی المروة باشد
عادل نیست و فاسق هم نیست بلکه واسطه است مابین فسق و فاسق و عدالت و
عادل والله العالم ظم طبا مدظله العالی **سؤال** میکویند که سرود
همسایه جایز است جوازش چه معنی دارد و دلیل شرعی از احادیث بر حرمت غنا
بیان فرمایند و تعریف غنا چیست بینوا توجروا **جواب** حرمت استماع
غنا فرق مابین همسایه و غیر او نیست و غنا عبارت است از صوت لهوی که در
عرف ان را بلسان فارسی خوانندکی میکویند ظم طبا مدظله **سؤال**
زید وصایا نوشته و وصیت نامه بموصی الیه در حیات خود تبلیغ نموده و فرمایش
کرده که تا حیاة دارم نزد خودت امانت بکذار و در حیات من ماذون در کشودن
و خواندن و اطلاع بر حقیقت امر نیستی و بعد از وفات خودم ملاحظه کن که نوشته ام
موصی الیه وصیت مذکوره را قبول کرد آیا در این صورت وصیت نافذ و صحیح است

یا خیر و موصی الیه را قبول وصیت جایز است یا خیر و انفاذ وصایای موصی معجلاً
لازم است یا تا خیر میتواند بکند و بمجرد بلوغ خبر رد وصیت بموصی کافی است یا
مشروط است بتمکن با قامه وصی دیگر بجای او و اگر زید باین طریق نگوید که فلان کس
از اولاد من را ندهید بلکه باین طور بگوید که جمیع اموال مرا بفلان ولد بدهید صحیح
است و عدالت هم در موصی الیه معتبر است و اگر شخصی جمیع املاک خود را بزوجه
یا بکس خود هبه نماید تا با ولاد چیزی نرسد با ولاد نصیب خود میرسد یا خیر و اگر
متهب موهوب را در حیات واهب تصرف ننماید و واهب مرحوم شود هبه
باطل و داخل ترکه نمیگردد یا خیر و قبض و اقباض بچه نوع متحقق میشود بینوا توجروا
جواب بسم الله الرحمن الرحیم بلی وصیت صحیح است و قبول آن جایز است و بعد از
موت موصی لازم است عمل بنحو یکه موصی قرار داده است و بعد از قبول هرگاه خواسته
باشد رد کند میتواند هرگاه بعد از رد بتواند وصی دیگر تعیین کند و هرگاه
نتواند احوط عدم رد است و هرگاه بگوید جمیع اموال مرا بفلان ولد بدهید
هرگاه قصد او وصیت باشد صحیح است و نافذ است بقدر ثلث و در زاید بر آن
محتاج باجازه سایر ورثه است و هرگاه قصد او وصیت بدادن بآن ولد نباشد بلکه
قصد او بندادن بدیگران باشد مشکل است صحت آن و ظاهر عبارت وجه اول است
و در موصی الیه وثاقت و امانت کافی است بلی هرگاه کسی را وصی کند بلحاظ عدالت او
و فاسق شود منعزل میشود و هبه کردن جمیع املاک خود بزوجه یا غیر او مانعی ندارد
و هرگاه در حال صحت باشد بلکه در حال مرض نیز چنین است علی الاقوی هر چند در از زید
از ثلث مراعات احتیاط است هرگاه در حال مرض باشد و در هبه قبض و اقباض شرط است
و هرگاه واهب بمیرد پیش از قبض دادن باطل میشود از هبه و قبض در منقولات
بدادن و گرفتن است و در غیر منقولات مثل اراضی بتخلیه است و سلطنت عرفیه
متهب بر آن و هرگاه عین موهوب در ید متهب باشد حاجت بچیزی نیست چنانچه
هرگاه واهب ولی متهب باشد کفایت میکند تغییر قصد والله العالم
محمد کاظم طباطبائی مدظله العالی

سؤال علامه در قواعد فرموده در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم
و تاخر که مراجعه باستصحاب حالت سابقه میکند فیه نظر زیرا که در علم اصول
قرار یافته که در استصحاب بقاء موضوع شرط است و در این مسئله استصحاب صحیح
نیست زیرا که اگر از حالت سابقه طهارت بود یقیناً بحدث زائل شد و اگر حدث
بود بطهارت رفع شد استصحاب بچگونه محقق خواهد شد **جواب**
بسم الله الرحمن الرحیم استصحاب حالت سابقه بر حالتین وجه ندارد نه از جهت
عدم بقاء موضوع بلکه از جهت قطع بزوال آن بلکه آنچه مشهور گفته اند از جریان
استصحاب طهارت و حدث و تساقط آن دو از جهت معارضه نیز ناتمام است بلکه
تحقیق این است که استصحاب اصلا مجری ندارد چون باید حالت سابقه بر زمان شک را
استصحاب کنند و آن معلوم نیست که طهارت است یا حدث پس استصحاب هیچ
یک میزان ندارد که یقین مسئله سابق و شک لاحق باشد ظم طباطبا مدظله
سؤال اگر هند بمیرد و وارثی علاوه شوهر و برادری کافر نداشته باشد بر زوج رد
میشود یا خیر بینوا توجروا **جواب** بلی رد میشود بر زوج که مسلم باشد الاحقر
محمد کاظم الطباطبائی **سؤال** آیا در مستحباب و مکروهات اطاعت والدین واجب است
باین جور که تارکش عاصی باشد یا خیر **جواب** هرگاه امر کنند بایشان مستحبات و
ترک مکروهات اطاعت ایشان لازم است و اما هرگاه امر کنند بترک مستحبات یا اتیان
مکروهات لزوم اطاعتشان معلوم نیست مگر آنکه مستلزم اذیت ایشان شود مثل
آنکه در شب تار میخواهد برود بنماز جماعت یا بخواهد بسفر مستحبی برود که موجب
اذیت ایشان شود از جهت خوف موت یا نخوان بلی در صوم مستحبی احوط با عدم اذیت
نیز ترک است بلکه احوط اعتبار اذن است از پدر ظم طبا مدظله **سؤال** اگر زید
بگوید که عمرو فرزند من از زنا است ارث نگیرد آیا از مقوله او انتفاء نسب میشود یا خیر
و همچنین اگر اول اقرار کند و بعد انکار کند بینوا توجروا **جواب** الولد للفراش و لا
ینفی الا باللعان بلی در عقد متعه محتمل است انتفاء و هرگاه اول اقرار کرد بعد نمیتواند
نفی کند مطلقا ظم طبا مدظله **سؤال** آیا تعلیم و تعلم علم نجوم و جفر و رمل جایز است

يا نه وهم چنين رجوع كردن بانها نيكه ميدانند اين علوم را بوقت حاجات و بمقوله ايشان عمل نمودن يا نه بينوا توجروا **جواب** حرمت تعلم علوم مذكوره معلوم نيست بلى حكم كردن برطبق نجوم و عمل كردن بان با اعتقاد تاثير انها در حوادث و استناد حوادث بانها حرام است ظم طبا

سؤال نظم كردن اين جوره مضامين كه پسران زينب ع خواهش كه رفتن علم كرده اند وجناب زينب ع اين طور جواب ايشان را دادند و همچنين امام حسين عليه السلام با جناب زينب ع اين سخن فرمودند و اين طور جناب زينب گفتند داخل زبان حال است وجايز است يا نه **جواب** هر كاه بعنوان جزم اخبار كند مشكل است و بايد نظم اشعار بمضامين اخبار معتبره باشد و بعضى از اخبار مشتمله بر زبان حال توهين است كما لا يخفى ظم

سؤال زيد ميخواست شراب بخورد و شراب خورد بعد ظاهر شد كه ان اب بود شراب نبود در چنين صورت زيد عاصى ميباشد يا نه بينوا توجروا **جواب** صورت مفروضه تجرى است معصيت شرعى نيست بلى عقلا قبيح است ظم طبا

سؤال اذا دخل الرجل على الخنثى والخنثى على الانثى وجب الغسل على الخنثى دون الرجل والانثى **جواب** چون خنثى بنا بر اين كه طبيعت ثالثه نباشد چنانچه بناى علماء بر آن است از روى ظواهر ايات و فحاوى بعض اخبار پس در واقع يا مرد است يا زن هر كاه هم واطى باشد هم موطوء جنابت او قطعى ميشود چون اگر مرد است واطى بودن موجب جنابت است و اگر زن باشد موطوءه بودن موجب است پس اذا دخل الرجل عليها ودخلت هى على الانثى يحصل القطع بجنابتها واما الرجل الواطى فجنابته غير معلومة والاصل بقاء طهارته وذلك لاحتمال كون الخنثى رجلا فالادخال فى ثقبة فرجها ليس ادخالا فى فرج الانثى بل الثقبة المفروضة مثل فمها او سرتها واما عدم جنابة الانثى الموطوءة للخنثى فلاحتمال كونها انثى فالعضو الذى مثل الذكر ليس ذكرا بل هو مثل اصبعها اذا ادخلها فى فرج امراة فانه لا يوجب الغسل ومفروض المسئلة ما اذا لم يخرج المنى والا فلا اشكال فى جنابة الرجل والانثى ايضا والغرض ان الادخال من غير الانزال لا يوجب الجنابة فى حق الرجل الواطى للخنثى والمراة الموطوءة لها بخلافها فانها اما امراة موطوءة للرجل او رجل واطى الانثى ثم ان عدم

جنابة الرجل الواطى مختص بما اذا وطى الخنثى فى فرجها واما اذا وطئها فى دبرها فليس كذلك بل هو موجب للجنابة ظم طبا

سؤال شخصى كه مكره على الزنا باشد در حق او زنا جايز است يا نه و اكراه در طرف مرد متحقق خواهد شد يا نه **جواب** بلى باكراه مباح ميشود و فرق نيست ما بين مرد و زن ظم طبا

سؤال دفن كفار و مشركين در مقبره مسلمين جايز است يا نه **جواب** دفن كفار در مقبره مسلمين جايز نيست چنانچه دفن مسلم در مقبره كفار نيز جايز نيست ظم طبا طبا

سؤال عمل نمودن بكتاب مجمع المسائل و ذخيرة المعاد و نجاة العباد كه شما تحشى فرموده ايد جايز است يا نه **جواب** بلى جايز است هر كاه خالى از غلط باشد ظم طبا

سؤال ايا جواب مسائل نوشتن و جواب دادن كسى را كه برتبه اجتهاد نرسيده باشد و در دل خود در جواب مسئله قصد مجتهد را بكند كه مقلد او است جايز است يا نه **جواب** مشكل است بلكه هر كاه ان سائل بعنوان تقليد مسئول عمل كند جايز نيست قطعا والله العالم

سؤال ما قولكم دام ظلكم زيد ميخواهد كه نوكرى نصارى قبول كند بدين خيال و اميد كه شيعيان و اهل اسلام تحت سلطان جائر مظلوم واقع گرديده اند و اگر زيد مثلا نوكرى نصارى قبول كرد و مضرتها كه بر مسلمين وارد ميشود تا امكان خود دفع از انها خواهد كرد و منافع بانها خواهد رسانيد و هم نيت كرده است كه بواسطه اين ملازمت حفظ ثغر اسلام خواهد كرد پس در اين حالت نوكرى كفار قبول كردن جايز خواهد شد يا نه لباس سياه پوشيدن در ماه محرم رفع كراهت خواهد شد يا نه هر كه واجب الحج بود و پول خود را صرف امر مستحب نمود مثل اينكه زيارت كربلا و مشهد مقدس كرد و تمام پول او ختم شد كه نميتواند بحج برود ايا در اين صورت مرتكب كبيره و تارك واجب گرديد يا نه شرعا تكليف اين چنين شخص چه چيز ميباشد نجاست مشركين بر ان اجماع محقق است يا فى الجمله و ان احاديث كه دلالت بر طهارت ميكند آيا معمول بر هستند يا نه و سبب طرح

ان احادیث چه چیز است تقلید میت ابتداءً جایز است یا نه شمع کچی اگر از دست کافر خریده شود و در حسینیه روشن کنند آیا دود آن نجس است یا پاک بینوا توجروا

جواب بسم الله الرحمن الرحیم هرچند نوکری نصاری من حیث هو حرام است اگرچه مستلزم ظلم و معصیتی نباشد از جهت اینکه نفس نوکری موجب شوکت و تقویت کفار است لکن با فرض عدم استلزام ظلم و اذیت مسلمین و با قصد اینکه در ضمن رفع ظلم از مؤمنین و احسان بایشان کند ضرر ندارد اگرچه قصد او محض نباشد از برای انتفاع مؤمنین پس علاوه بر جواز بعید نیست استحباب آن چنانچه مستفاد از اخبار است از جمله خبر محمد بن اسمعیل بن بزیع عن ابی الحسن ع که فرموده است ان لله فی ابواب الظلمة من نور الله به البرهان الی ان قال اولئك المومنون حقا اولئك منار الله فی ارضه اولئك نور الله فی رعیتهم و یزهر نورهم لاهل السموات کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض اولئك من نورهم یوم القیمة تضیئ القیمة خلقوا والله للجنة و خلق الجنة لهم فما علی احدکم ان لو شاء لنال هذا کله قلت بما ذا جعلت فداك قال یکون معهم فیسرنا بادخال السرور علی شیعتنا و این روایات هرچند ناظر اند بخلفاء جور از مسلمین لکن دعوی عموم بعید نیست بلکه مناط منقح قطعی است در عدم فرق مابین ظلمه از مسلمین و کفار و ممکن است گفته شود که با عدم تمحض قصد نیز چنین است یعنی مستحب است اگرچه قصد مرکب باشد از کذران معاش و امور مذکوره و گاهی واجب میشود و آن در صورتی است که مقدمه امر معروف یا نهی از منکر فعلی باشد بلکه هرچند فعلی نباشد بلکه متوقع باشد لکن آن معروف یا رفع آن منکر که متوقعند بسیار مهم باشند بشرط اینکه معلوم الوقوع باشند و معلوم باشد تمکن او از امر و نهی والله العالم و هو الموفق مراد این بزرگوار این است که مثل علی بن یقطین رحمة الله علیه رفتار کند لباس سیاه پوشیدن در ماه محرم بقصد اظهار حزن و عزاداری بعید نیست راجح باشد چون تحزن در آن ایام راجح است و بلباس سیاه محقق میشود و بنا بر این ممکن است دعوی انصراف ادله دالۀ بر کراهت پوشیدن لباس سیاه ما عدای مستثنیات با اینکه از بعض

اخبار خاصه نیز مستفاد میشود چنانچه در بعض روایات است که اهل بیت علیهم السلام سیاه پوش بودند تا آنکه سر عبید الله بن زیاد لعن را آوردند و بنا بر این بر فرض عموم مخصص میباشد حاصل اینکه کراهت معلوم نیست بلکه رجحان از بعید نیست والله العالم کسیکه مستطیع بوده است و بحج نرفته است تا مال او تمام شده است بلا اشکال او واجب است برود مادام الامکان هرچند بتکلف باشد و اما عاصی بودن او و کبیره بودن آن پس هرگاه غفلت داشته است یا بدون تقصیر بوده است هرچند ترك واجب کرده است لکن در ظاهر معصیت نبوده از جهت عدم التفات یا نحو آن و هرگاه با التفات تقصیر کرده است معصیت کبیره کرده است و باید توبه کند و علی ای حال مادام الامکان باید برود والله العالم اشکال و خلافی در نجاست مشرکین نیست و دعوی اجماع بر آن مستفیض است و بآیه شریفه انما المشرکون نجس نیز تمسك کرده اند هرچند محل خدشه است انما الاشکال و الخلاف فی نجاسة اهل الکتاب و مشهور ما بین علماء امامیه نجاست ایشان است بلکه دعوی اجماع نیز شده است چنانچه اطلاقات اجماعات بر نجاست مطلق کافر شامل اهل کتاب نیز هست و از چند نفر قدما و جمله از متاخرین خلاف نقل شده و اخبار از طرفین وارد است و اقوی نجاست ایشان است عملا باخبارها و حملا بما یقابلها علی التقیة و اما قوله تعالی و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم پس در اخبار مفسر است بحبوبات و بالجمله لا ینبغی الاشکال فی نجاستهم و ان کان محلا للخلاف و معرکة للاراء والله العالم تقلید میت ابتداءً جایز نیست و اما بقاء پس جایز است هرچند عدول بهتر و بوجهی احوط است والله العالم نجاست دود نجس یا متنجس معلوم نیست و استحاله دلیل طهارت آن است مثل بخار و نحو آن بلی هرگاه اجزاء انجسم نجس با دخان متصاعد شود بنحو یکه صدق داشته باشد نجس است و در شمع کچی صعود اجزاء دهنیه بعید است و بر فرض شك در صعود نیز پاك است و خبر دارد در اینکه دام نجس را تحت السماء استصباح کنند دلیل نجاست نمیشود با اینکه جمله از اخبار مطلق است و تفصیل محل دیگری لازم دارد بالجمله اشکالی در جواز سوزانیدن آن در حسینیه نیست و دود آن هم پاك است والله العالم در دستخط مبارك

حجة الاسلام آقا سید محمد کاظم طباطبا مدظله العالی

ترجمهٔ سؤال اوّل فتوی صادر فرمائید درابن مسئله کراقامه برای نماز آیا مطلقا واجبست
یا مطلقا واجب نیست یا دران تفصیلی است واضح بیان فرمائید ماجور ومثاب خواهید بود

جواب بسم الله الرحمن الرحیم احوط وجوبی باحتیاطی کرترک نشود این است کراقامه را ترک ننمایند مکر در
موارد یکراقامه ساقط میشود مثل وورود برا انعقاد جماعت در مسجد در صورتیکه صفوف ماموبین
متفرق نشده باشند ومثل شنیدن اقامه از دیکری ونحو اینها مثل اینکه وقت تنک باشد یا برای حاجتی
تعجیل داشته باشد واین احوط در خواندن اقامه فرقی میان جماعت وانفراد ونماز جهریه واخفاتیه نیست
هرچند این احتیاط در جماعت ونماز جهریه بخصوص صبح ومغرب شدید تر ومؤکدتر است واین
احتیاط نیست مکر نسبت بمردان ولی برای زنان ترک اقامه جایز است مطلقا وحال آنکه فتوی
بوجوب اقامه مطلقا یا فی الجمله داده اند جماعتی مثل ابن جنید وابن عقیل وسید مرتضی وابو الصلاح
وقاضی ومحدث کاشانی در مفاتیح وصاحب حدائق ومیل این قول میل کرده اند علامه مجلسی و
آقای بهبهانی وسید بحر العلوم رحمهم الله وحکایت شده از بعض علماء اعلام که ترک سوره در نماز نزد من
اسان تر است از ترک اقامه واخبار بکه ظاهر است در وجوب اقامه فوق حد استفاضه است ودر
اخبار باان کثرت چیزی نیست که دلالت بکند بر جواز ترک اقامه وهیچ مانعی نیست از عمل کردن
باخبار سوی عمل نکردن مشهور بانها وحمل کردن انها را بر استحباب والانیست در مقابل این همه اخبار
چیزی که معارض انها باشد بلی بعضی از علماء تمسک جسته باصل عدم وجوب ودر این چیزیست که مخفی
نمیباشد در مقابل این همه اخبار واز جماعتی تمسک باجماع مرکب است که در مختلف انرا ادعا کرده است
چون فرموده اند هرکس قائل بوجوب اذان شده قائل بوجوب اقامه کردیده وهرکس قائل باستحباب اذان کشته
قائل باستحباب اقامه شده وفصل که قائل باستحباب اذان ووجوب اقامه باشد خرق اجماع مرکب است
وحال آنکه اذان مستحب است نه واجب بجهت دلالت جمله از اخبار بر این اقتضا دارد که اقامه هم مستحب باشد
ووهن وسستی این دلیل مخفی بر لبیب جلیل نیست وبسا تمسک میجویند برای استحباب اقامه
بخالی بودن صحیحه حماد از اقامه وعدم اشتمال آن بر اقامه وتوجیهی بانچه در این است زیرا که صحیحه حماد
برای بیان مستحبات نه واجبات بلکه مستحبات خفیه نه مطلقا وبسا تمسک شود باخبار یکه دلالت بر این
دارد که اول نماز تکبیرة الاحرام است ودر این اثر است که ممکن است اقامه واجبه خارجه از نماز باشد چنانچه
قائل باستحباب نیز میکوید باینکه اقامه مستحبه خارجه از نماز است وغیر اینها از وجوه علیله پس بعد از

اکر فتوی بوجوب اقامه ندهیم لابدیم از اینکه امر باحتیاط شدید بنمائیم ورخصت در ترک
اقامه ندهیم والله العالم وهو الموفق الاحقر محمد کاظم الطباطبائی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۹	۱۵	بنجو	بنجوه	۱۷	۱۰	جااوردنان	جااوردن
۱۰	۴	اقا	واقا	۱۷	۱۷	بهمه	بهمه
۱۰	۲۴	خلاف	خلاف حکمت	۱۷	۱۹	بکذار	بکذر
۱۱	۵	خلاما	خدایا	۱۷	۱۴	تماز	نماز
۱۱	۱۶	یَنقُصُ	یَنقُصَ	۱۷	۲۰	نمار	نماز
۱۱	۱۷	نَصَّرَ	نَصَرَ	۱۷	۲۲	هرنمار	هرنماز
۱۱	۱۲ حاشیه	ازظاهر	درظاهر	۱۸	۲۰	تکلیف او خواند	تکلیف او خواندن
۱۲	۱	ست	سَبَب	۲۰	۵	نمار	نماز
۱۲	۲۱	باقصد	یاقصدان	۲۰	۶	طهر	ظهر
۱۲	۲۲	معنی	معنی بود	۲۰	۸	هرکا	هرکاه
۱۳	۶	نکاه	نگاه	۲۰	۲۱	جمیع	جمع
۱۳	۱۱	نمیز	تمیز	۲۱	۴	احتیاط را	بنای احتیاط را
۱۳	۲۰	داحل	داخل	۲۱	۱۳	بکیر	بکیرد
۱۳	۲۲	اماد	امادر	۲۲	۸	یُقَلِدُوهُ	یُقَلِّدُوهُ
۱۴	۳	دیوان	دیون	۲۳	۸	جمیع	جمع
۱۴	۲۳	ك	ل	۲۳	۲۴	بجواز	جواز
۱۴	۲۴ / ۱۲	واجوط	واحوط علی	۲۴	۹	لارم	لازم
۱۴	حاشیه	افتاده	راه این احتیاط واضح نیست وجاهل	۲۴	۹	باقی بدار	باقی
۱۵	۶	نیست	بعده نیست	۲۴	حاشیه	فعل	قول
۱۵	حاشیه	یعنی	بلکه اکوی اولاد قبل از اولاد	۲۴	۲۰	بامتردد	یامتردد
۱۶	حاشیه	تمام	تمام را	۲۵	۵	سرایط	شرایط
۱۶	حاشیه	کذشت	کذشت وکذشت	۲۵	۲۱	نمودن ابد	نموده اند
۱۶	۱۶	استقباب	استحباب	۲۶	حاشیه	خرج	حرج

صفحه	سطر	خطا	صواب
۴	۱	سال	نیمسال
۸	۱۱	دردل	دردل دل

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۶	۱۶	قائی	قائلی	۴۱	۲۱	انزابا	انزابان
۲۶	۲۲	ازینها	اینها	۴۲	۱۳	نانالغ	نابالغ
۱۲	حاشیه	غیران	ازغیران	۴۲	۱۶	وسانید	وسانیده
۱۲	حاشیه ۳	مقید	مفید	۴۴	۱۸	لازم	چیزی لازم
۱۸	۱۴	حدبثی	حدیثی	۴۲	۲۲	ازمال الحرام	حرام
۳۰	۱۳	نمار	نماز	۴۳	حاشیه	والی	والا در
۳۱	حاشیه	باغیر	یاغیر	۴۳	۲۴	اندکی	کراندکی
۳۲	۳	استحباب	استجباب	۴۴	۱	خارصه	حارصه
۳۳	۵	میاورد	میاورم	۴۴	۲	بانالغی	ونابالغی
۳۴	۵	غاتل	غافل	۴۴	۳	مجروج	مجروح
۳۴	۸	باجتمال	باحتمال	۴۴	۶	خارصه	حارصه
۳۵	۳	یقین	یقین دارد	۴۵	۳	یا	با
۳۵	۳	بین	پس		۳۰	حوابید	خوابیدن
۳۵	حاشیه	ازتقلید	تقلید	۴۶	۳	جااورد	جااوردن
۳۵	۱۰	تکلیف مختلف	تکلیف مختلف		۱۰	بحض	بمحض
۳۵	۲۳	متل	مثل	۴۸	۲۱	صحیح	اوصحیح
۳۶	۸	دراین	این	۴۹	۸	قرار،	اقرار
۳۶	۸	اینجا	اینجا موافق	۵۱	۱۰	مستره	مستره
۳۶	حاشیه	ق	قه	۵۲	۱	رنواقص	دا نواقص
۳۷	۱۴	بیابد	بیاید	۵۳	حاشیه	بلکه غیر معتاد نیز [illegible]	
۳۸	۲	با	بیا	۵۲	۳	معتاد	معتّاد
۳۹	حاشیه	ونی	دریی	۵۲	حاشیه	است	است مطم
۳۹	۱۴	اعاده کند	اعاده				

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب	صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۳۲		۲۴	که	کرباشد	۶۱	۱		عزهی	عُرفی
۵۳		۳	وخوف	وحروف	۶۳		۱۰	کرحد	کرازحد
۵۳		۴	غلیه	غلبه	۶۴		۸	محد	محل
۵۳		۱۴	باهفت	باصفت	۶۴		۱۴	پالا	بالا
۵۳		۱۵	هفت		۶۵	۱		باعدم	یاعدم
۵۴		۲	باآینکه	باآینکه	۶۶		۲۳	عصبی	غصبی
۵۴		۳	کر	کراکو	۶۷		۱۵	وبان	وضوبان
۵۴	۲		بدنی	ندبی	۶۸		۱۳	دراول	ازاول
۵۴	۲		فرو	ضرر	۶۹	۱		واحد	والا
۵۴	۲		باآینکه	باینکه	۶۹	۱		صورت	
۵۵		۸	ناملی	تاملی	۶۹		۱۰	خاکی	خالی
۵۵	۲		هر	دوهر	۶۹		۲۰	میبا	میا
۵۵		۱۵	یاکا	باکاه	۷۰		۱۴	کان	کاه
۵۵		۱۶	قضاء	فضاء	۷۰	۱		اطمینان	اطمینانی
۵۶		۱۲	خو	خود	۷۱		۲۲	مخنض	مختص
۵۷		۲	واجب	واجب یعنی	۷۲		۱	ثمر	ثمر
۵۸		۵	بیابند	نیابند	۷۳		۲	احتیاط	احتیاط
۵۸	۲		نی	نیکه	۷۲	۲		واسم	دوم
۵۹		۲۱	مصا	ومهیّا	۷۲		۱۳	اقوی	اقوی
۶۰		۱	وعاو	رعاف	۷۲		۱۳	دوموضع	دروضو
۶۰		۱۳	دستکا	دستکاه	۷۲		۱۶	خلاف	خلاف
۶۰		۱۶	دستکا	دستکاه	۷۳		۱۸	حسی	حسی
۶۰		۲۱	بثوید	بشوند	۷۳		۲۴	کذاود	کذاود

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۷۴		۱۳	وعضو	
۷۵	۳		ظاهر	طاهر
۷۵		۲۱	لازم	لازم است
۷۶		۵	بکذازد	بکذارد
۷۷	۱		تاآلف	تالف
۷۸		۲۳	واکرفته	وکرفته
۷۹		۳	نخود	نرخود
۷۹		۱۹	ملس	سلس
۷۹		۲۰	برای	برای او
۸۰		۴	ازان شستن	
۸۰		۸	ف ه	فتره
۸۱	۲		است	
۸۳	۸		باقا	باما
۸۳	۱		اول	سرتای اول
۸۳	۱		دمرد	درمرد
۸۳		۲۰	بستی	ستی
۸۶	۲		نمانی	غانی
۸۸		۱۲	طریق	بطریق
۹۰		۴	معنی	منی
۹۰		۴	معنیے	منیے
۹۰		۱۰	نکشفت	مکشفت
۹۰		۱۰	مکنت	مکنت
۹۰		۲۱	نقص	نقض
۹۲	۱		ندریجی	تدریجی
۹۳		۶	طبقاب	طبقات
۹۳		۱۳	پنجم	پنجم و ششم
۹۴	۱		وبنا	بلکه بنا
۹۴		۱۲	بهای	پای او
۹۴ و ۹۵		۱۸	درچاه	یا درچاه
۹۸	۲	۲۲	درهر غسل در	هر غسل دران
۹۸	۳		دفع در	دفع ان در
۹۸		۱۸	نماز و	نماز یا
۹۹		۱۵	حواب	خواب
۱۰۱		۲	این را	واین را

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۱۰۳		۶	اعنقاد	اعتماد
۱۰۳		۸	باید	باید شخص
۱۰۳			باذن	باذنے
				اعتبار آنرا ولا معلوم نیست ظم
۱۰۳		۲۱	صفت	صنف
۱۰۴	۱		ودرو وصله	دوو وصله
۱۰۵	۵		محارم	محارم هم
۱۰۵		۱۸	انست	احوط آنست
۱۰۶	۳		بدهند	بدهد
۱۰۶	۱		عک	عد
۱۰۶	۲		عد	عک
۱۰۶		۲۴	واجب	واجب میشود
۱۰۷		۶	ندارت	ندارد
۱۰۷	۲		مستغنی	مغنی
۱۱۰		۲۰	سکه	بلکه
۱۱۰	۲		اشکال	اظهر صحت
۱۱۱	۱		است	است علی الظاهر
۱۱۲		۱	خاض	خاص
۱۱۳		۹	تیم	تیم هم
۱۱۴		۱۹	بارهم	باز هم
۱۱۴		۱۳	ضرر	ضرور
۱۱۵		۹	دوچیز	دوچیز
۱۱۵	۲		ازجزء	درخور
۱۱۵		۱۹	سابقی	تا سابقی
۱۱۵	۴		ازانا	ازان ما
۱۱۵	۴		ودیم	ودویم
۱۱۵	۴		درديم	دردویم
۱۱۶		۱۲	قول	برقول
۱۱۹		۴	زخمی با	زخمی یا
۱۲۰	۲		دیم	دویم
۱۲۰		۱۰	در	دو
۱۲۰	۴		کنه	کنه
۱۲۱		۲	تنجس	تنجس

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۱۲۲	۵	۴	خون	خونے
				اقوی طهارتست ظم
۱۲۲		۱۰	دشد	نشده
۱۲۲		۱۵	یا پنیر	با پنیر
۱۲۲		۲۰	دمل	ازدمل
۱۲۳		۲	ببیك	بسك
۱۲۳		۲۳	تند	تندتر
۱۲۴	۱		باطن	باظن
۱۲۵		۳	ایا	"یا
۱۲۵	۲		است	است درهر دو
۱۲۶		۱۲	بسبب	بحسب
۱۲۹		۳	صورت	صور
۱۲۹		۱۰	نشو	نشود
۱۳۱	۱		پنجم	تیمم
۱۳۱	۲		دیم	دویم
	۱		تر	اکربدن تر
۱۳۳		۱۴	رمینی	زمینے
۱۳۳	۲		هم	همه
۱۳۴		۲۳	ذر	در
۱۳۷		۱۴	اکن	لکن
۱۳۸		۸	ین	این
۱۳۹	۱		مجرو زوان	مجرد زوال
۱۳۹		۲۴	یا باید	بران یا باید
۱۴۰		۹	غیراز	ازغیر
۱۴۰		۱۰	بانشد	بانشد ظم
				بمجرد اتصال بس است مزج لازم نیست
۱۴۰		۱۰	نعمهان	همان
۱۴۰		۱۱	بنجاستکن	بنجاست آب
۱۴۰	عد	۱۲	بان اب	بان اب
				فرق مابین تطهیر بدان وبان نیست ظم
۱۴۰	عک	۱۴	پاك	پاك عک
				اکر خشك باشد واصلا رطوبت نداشته باشد واین بعید است ظم
۱۴۲		۶	عساله	غساله
۱۴۲		۸	شوینه	شوینده
۱۴۲		۱۳	مجدی	تامجدی
۱۴۳		۲	بتور	بتنور

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۱۴۳		۱۴	او پا	او پاك
۱۴۵	۳		جزء	جزو
۱۴۶		۱	اجزاء	اجراء
۱۴۶		۲۱	دبك	دیك
۱۴۸	۱		مستهلك	مستحیل
۱۴۹		۷	درهم	در
۱۵۳		۱	لارم	لازم
۱۵۴		۴	واکردو	واکراین دو
۱۵۵		۲	چون	چونکه
۱۵۵	سـ	۱۳	بدطعم	بدطعمے
				یعنی طعم نجاست پیدا کرده ظم
۱۵۶		۲۰	دردفع	اب مستعمل دردفع
۱۵۸	۱		است	انست
۱۵۸		۸	هشتم	ششم
۱۵۹		۴	کشید	کشیده
۱۵۹		۸	تغیرشد	متغیرشد
۱۵۹		۱۷	است	اسب
۱۵۹	۳		وخون	وعرخون
۱۵۹		۲۲	افتادن	وافتادن
۱۵۹		۲۳	دان	دران
۱۶۰		۱۰	کواست	کرنست
۱۶۰		۱۶	حکم این	حکم ان
۱۶۳		۱۰	معدیا	معد نیا
۱۶۴		۱۳	عمامه	امامه
۱۶۷	۱		ظهر	طهر
۱۶۷	۱		مابین ورد	وابیاورد
۱۶۷	۲		یا ظن	قطع یا ظن
۱۶۷	۴		باورد	بیاورد
۱۶۷		۲	دواخر	دراخر
۱۶۸	۱		بس	پس
۱۶۸	۱		اکر	اکرچه
۱۶۹		۱	نمار	نماز
۱۷۴	۱		ان بعض	قول آن بعض
۱۷۴		۲۱	نوجه	توجه
۱۷۴		۲۲	بسبب	نسبت
۱۷۵		۱	محاذی	محاذی عد
۱۷۵		۵	می شود عد	می شود عک
۱۷۵	۲		عد	عک
۱۷۵		۸	محنص	مختص
۱۷۷		۲۴	لارم	لازم

صفحه	حاشیه	سطر	خطا	صواب
۱۸۱		۲۰	یاندیا	یاندیا
۱۸۳		۴۰	بران	برانسوراخ
۱۸۶		۲۳	جزء	هرجزء
۱۸۸		۱	نتک	فنک
۱۸۸		۱۶	نمازد	نمازدر
۱۸۸		۳۰	صدق	ازصدق
۱۸۹	۱		مقدار	برمقدار
۱۹۱		۱۰	اذمنہ	ازمنہ
۱۹۳		۱۹	استجبا	استجا
۱۹۴		۷	وقرار	درقرار
۱۹۶		۲۰	ادن	اذن
۱۹۹	۱		باعدم	وباعدم
۲۰۱		۸	مشکل	مشکل
۲۰۳		۱	کچی	کچی
۲۰۳		۳	کج	کج
۲۰۴		۱۱	نمار	نماز
۲۰۵		۱	بطلان	بطلا
۲۰۵		۶	دو	در
۲۰۶		۱۲	رودتر	زودتر
۲۰۸		۱	ازان	اذان
۲۰۸		۱۵	کود	کوش
۲۰۸		۱۸	کج	کج
۲۰۸		۱۹	کج	کج
۲۰۹		۱	ازتراق	ازتراق
۲۱۳		۲۳	وبعضی	بعضی
۲۱۵		۱۰	وانجعلنی	واجعلنی
۲۱۵		۱۳	عن المسیئ	عن المسیئ
۲۱۷		۲۳	لنا	لبا
۲۱۹		۱	اینکہ	یااینکہ
۲۳۴	۱		مثل	مثل عمہ
۲۲۴	۲		عمہ	عمہ
۲۲۷		۱۲	مشغول	مشغول شد
۲۲۸	۲		اختباد	اختیاد
۲۳۴		۳	امرا	انزا
۲۳۹		۲۰	حونکہ	چونکہ
۲۴۰	۲		ایلے	بلی
۲۴۴		۱۴	وانرا	آنرا
۲۴۶	۱		ان	ان یا
۲۶۷		۷	دوو	دو
۲۵۴		۱۸	حای	چای
۲۵۴		۲۴	سجدہ	سجدہ
۲۵۷		۱۶	شل	مثل
۲۶۰		۱۰	ستست	سنتست
۲۶۱		۷	مصلے	مصلے
۲۶۱		۱۳	قور	فور
۲۶۴		۹	نوخی	موخی
۲۶۹		۶	اینکہ	اینکہ اکو
۲۷۰	۲		رو	رد
۲۷۱		۱۵	رصدا	برصدا
۲۷۸		۹	قل	بہ قل
۲۸۲	۱		الست	بست
۲۹۱		۱۸	باعدم	باعدم
۲۹۱		۲۴	کہ اتفاقی	کہ اتفاق
۲۹۹	۱	۰	احوط	احوط است
۳۰۳		۱۰	خالی	خالی
۳۰۳		۱۳	مد	مد
۳۰۳		۲۰	ک	ک
۳۰۴		۲۲	داست	دست
۳۰۵		۷	کہ علم	علم
۳۰۷		۲۰	ان مهل	ان یحل
۳۰۹		۱۲	میکد	میکند
۳۱۴		۲۲	[illegible]دو	نمازو
۳۱۶		۲۲	دراو	دراو یا

بدقت تصحیح شده خادم خدام الشرع
الطاهر محمد باقر یزدی
سیرجانی عفی عنه جرائمه

وللمعرف الذي يقول المنطقيون في مقابل الحجة لا يعتمد علما بشيء الا في صورة اقترانه بالنسبة
معه يكون تصديقا والفرق بين النسبة الحاصلة في التصور والتصديق هو الفرق بين الحمل
الذاتي الذي هو حمل هو هو والحمل المتعارف الذي هو حمل ذي هو والاول للاول والثاني للثاني
بل كان بعض السادة الاجلاء من مشايخنا المعاصرين يصرح بان التصور المحض لا يترتب عليه
فائدة اصلا والذي يشاهد بالوجدان من ترتب بعض الفوائد على التصور انما هو باعتبار
التصديق الذي يلزمه وان كان مطويا فيه بحيث لا يلتفت اليه المتصور ولا يحمي على من يحلل
تصورا محضا وهذا وان كان بحثا لطيفا الا انه لا يخ عن نظر وعن الثاني بان هذا التصديق
وان لم يكن مفادا للالفاظ المستعملة بلا واسطة التصور المتقدم ذكره الا انه يلزمه غالبا
في كلا الامرين من المدلول والمراد وعليه يعد مستفادا من اللفظ ولا يضره واسطة شيء
اخر ولذا تعد الدلالات الالتزامية سيما الالتزام بالمعنى الاخص من المعنى المستفاد من
اللفظ وان كان لا يفهمها بواسطة الملزوم ولذا يشمل الجميع ما وقع عليه الاجماع من حجية الظنون
اللفظية فلا محذور علينا لبناء العقلاء في ذلك الامر على وجه التعبد ولا ينبغي ان يعد من الامور
الفواتية او العادية بخلاف دلالة الاشارة والامضاء ونحوهما وعن الثالث بانا لو سلمنا
كون البناء على التصديقين المذكورين من جهة بناء العقلاء عليها فلا نسلم انهم يبنون على
ذلك في غير صورة حصول العلم او الظن بل لا ينبغي التامل في توقفهم في صورة استقرار امرهم
على التردد والشك في المراد وعدم ترتيبهم الا ثار على محض المدلول تعبدا والمدار في جميع التوصيات
والوقوفات والاقارير والشهادات ونحوها ايضا على ذلك ورابعها ان الكلام الصادر من
المتكلم قد يراد منه المعنى اصالة وقد يراد منها المعنى توطئة على وجه يراد منه الانتقال
الى امر اخر وانما اريد منه المعنى على وجه كونه معبرا عنه لامر اخر والغالب في التخصيصات
والتقييدات والمجازات انما هو ذلك الامر وتحقيق ذلك ان الذي يتكلم بالعام او المطلق ثم
يخصص او يقيد من غير فاصلة او مع فاصلة بامر متصل ام منفصل يريد من لفظي العموم والاطلاق
معناهما الذي هو مدلول اللفظ عند اهل اللسان سواء كان مفادهما المفهوم لهم مستفادا



